
کوفه
از پیدایش تا عاشورا
نعمت‌الله صفری فروشانی
عضو هیئت علمی جامعة المصطفی العالمیة

بسم الله الرحمن الرحیم

کوفه از پیدایش تا عاشورا

نویسنده:

نعمت الله صفری فروشانی

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

کوفه از پیدایش تا عاشورا

مشخصات کتاب

سرشناسه : صفری فروشانی ، نعمت الله ، ۱۳۴۶ -

عنوان و نام پدیدآور : کوفه از پیدایش تا عاشورا/ نعمت الله صفری فروشانی.

مشخصات نشر : تهران: نشر مشعر ۱۳۹۱.

مشخصات ظاهری : ۶۱۸ ص. ؛ مصور.

شابک : ۸۰۰۰۰ ریال ۹-۳۶۲-۵۴۰-۹۶۴-۹۷۸:

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : کتابنامه: ص. [۵۳۷]- ۵۴۷؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع : کوفه (عراق)

موضوع : کوفه (عراق) -- تاریخ

رده بندی کنگره : DS۷۹/۹ /ک۹ ص۷ ۱۳۹۱

رده بندی دیویی : ۹۵۶/۷۵

شماره کتابشناسی ملی : ۲۷۳۵۲۹۶

ص: ۱

اشاره

دیباچه

کوفه از زمان تأسیس (۱۷ه. ق) تا زمان شهادت سبط رسول خدا (صلی الله علیه و آله) (۶۱ه. ق) که موضوع این نوشتار است، آبستن حوادث بسیار مهمی بوده که بخش عمده این حوادث مربوط به شیعیان این شهر است و هر یک از آن حوادث نقطه عطفی در تاریخ سیاسی اسلام به شمار می آید.

از حوادث مهم اواخر نیمه نخست قرن اول، حکومت امیر مؤمنان علی بن ابی طالب (علیه السلام) بر این شهر است. آن حضرت چهار و اندی سال سکان دار امامت و خلافت جامعه اسلامی بود و بر احیای سنت های فراموش شده زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) همت گماشت و در این راه ناملایمات فراوانی چشید. پس از آن نیز صلح امام حسن مجتبی و شهادت امام حسین (علیهم السلام) از مهم ترین حوادث تاریخی این شهر است که خود، حوادث مهمی را در پی داشته است. شیعیان و دوست داران اهل بیت (علیهم السلام) همواره به این حوادث توجه می کردند و به جهت علاقه مندی به این خاندان کتاب های فراوانی را پیرامون این شهر و رویدادهای آن نوشته اند.

کتاب حاضر که به قلم محقق ارجمند، جناب آقای دکتر نعمت الله صفری نگاشته شده است، رویکردی جدید به این شهر پرحادثه است که در آن علاوه بر بررسی و تحلیل حوادث به کاوش در جوانب مختلف بسترهای سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، قضایی، نظامی و فرهنگی این شهر پرداخته و چهره منسجمی از حوادث تاریخی را ارائه کرده و افق های جدیدی را پیش روی پژوهشگران قرار داده است.

از ویژگی های این کتاب، پرداختن به مباحث تمدنی همچون علوم، ادبیات، تشکیلات معماری و شهرسازی و استفاده از حفاری های باستان شناسان غربی و عربی است که برای ترسیم وضعیت اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی کوفه انجام داده اند و نتایج این مطالعات در قسمت های مختلف این تحقیق، همراه با نقشه ها و تصاویر، ارائه شده است.

پرواضح است که با همه تلاش علمی محقق محترم، هر متنی ممکن است، دارای معایبی باشد که جهت رفع آنها پنجره دیدگانمان را به سوی رهنمودهای سودمند محققان و پژوهشگران می گشاییم و امیدواریم که با ارسال پیشنهاد و انتقادات خود ما را در تکمیل و ارتقای سطح علمی این متن یاری کنید.

در پایان لازم است از زحمات بی شائبه پژوهشگر ارجمند، جناب آقای دکتر صفری و تمام کسانی که در به ثمر رساندن این اثر تلاش کردند، سپاسگزاری نماید.

انه ولی التوفیق

پژوهشکده حج و زیارت

تشکر

مَنْ شَکَرَ فَإِنَّما یَشْکُرُ لِنَفْسِهِ

پس از حمد و ثنای الهی وساییدن جبین شکر بر درگاه آن یکتا، و فرستادن صلوات و درود بر محمد واهل بیت گرامی اش، یادآور می شوم که اثر حاضر را هر چند به اعتبار نویسنده اش ناچیز بدانیم، اما نمی توان همین ناچیز را تنها به یک فرد منتسب دانست، بلکه در فرآیند پدید آمدن آن، بزرگوارانی نقش داشته اند که تقدیر و تشکر از هم آنان را وظیف خود می دانم.

از حجج اسلام سیدمجید پورطباطبایی و عبدالله عرب زاده به جهت ارائه طرح اولیه این اثر، جناب استاد محمد الله اکبری به جهت ارزیابی علمی اثر و ارائه تذکرات سودمند، حجت الاسلام علیرضا شالباف به جهت زحمت طاقت فرسای وی در مسیر بازبینی و ویراستاری دقیق این نوشتارو نیز تذکرات علمی ایشان، جناب آقای عسکری به واسط تایپ دقیق آن و برادر بزرگوار حجت الاسلام رمضان محمدی، به جهت مطالعه و ارزیابی و پیگیری مجدّانه برای چاپ این اثر تقدیر و تشکر فراوان دارم.

همچنین لازم می دانم از جناب آقای مهدی حیدری در پژوهشکده حج به جهت پیگیری های مداوم ایشان و فاضل ارجمند جناب آقای سید علی علوی به جهت زحمات طاقت فرسای ایشان در تنظیم و تهیه تصاویر تشکر نمایم.

همچنین تشکر ویژه خود را از مسئولان و دست اندرکاران بعث مقام معظم

رهبری در امور روحانیون و به ویژه مسئولان پژوهشکده حج و زیارت و نیز مسئولان و کارکنان انتشارات مشعر ابراز می دارم.

ناگفته پیدا است که این اثر بدون توجهات و تأکیدات شخصیت های همچون جناب حجت الاسلام والمسلمین سیدعلی قاضی عسکر نماینده محترم ولی فقیه در امور حج و زیارت، جناب آقای دکتر اسحاقی مسئول سابق مرکز تحقیقات حج و جناب حجت الاسلام والمسلمین بیات معاونت کنونی پژوهشکده امکان چاپ بدین صورت نمی یافت.

همچنین لازم می دانم از جشنوار بین المللی فارابی و نیز بنیاد ملی نخبگان که طرح این اثر را مورد حمایت قرار داده اند، تشکر کنم.

در پایان متذکر می شوم که نگارش اولیه این اثر اوایل دهه هفتاد (۱۳۷۳ه. ش) و در راستای کلید خوردن پروژه ناتمام سریال امام حسین انجام گرفت که با تغییراتی نه چندان کلی و با حفظ همان حال و هوای آن دور اینجانب، هم اکنون با تلاش سروران سابق الذکر و به ویژه دست اندرکاران پژوهشکده حج و زیارت پا به عرص انتشار می گذارد.

و بالاخره لازم می دانم از پدر و مادر گرامیم که مرا در این مسیر تشویق کردند، همسر گرامی ام که با فداکاری اش امکان پدیداری این اثر را فراهم کرد و فرزندانم که با بردباری مشکلات تحمیل شده در طی نگارش این اثر را تحمل نمودند، تشکر و قدردانی بنمایم.

نعمت الله صفری فروشانی

مقدمه

شهر کوفه در طول حیات پرفراز و نشیب خود، بستر حوادث و جریانات فراوانی بوده است، برخی از این حوادث، نقطه عطفی برای تاریخ سیاسی و فرهنگی دنیای اسلام بوده است. فتح بخش عمده ای از کشور پهناور ایران به دست کوفه نشینان، نقش کوفیان در حوادث سه ده نخستین اسلامی به ویژه در ماجرای قتل عثمان، پدید آمدن جریانات مختلف سیاسی، فقهی، حدیثی و کلامی در این شهر، مرکزیت این شهر برای قیام های عمده ضدّ اموی و بالاخره نقش کوفیان در برپایی دولت عباسی، تنها بخش کوچکی از مشاهدات این شهر بوده است.

در این میان شاید بتوان گفت مهم ترین حوادث تأثیرگذار، در نیمه اول دوران حیات این شهر بوده است که اهمیت این نکته هنگامی هویدا می شود که دریابیم بخش عمده ای از این حوادث مرتبط با شیعیان و به ویژه سه امام نخستین شیعه، می باشد که از آن جمله می توان به جریانات و حوادث دوران حکومت چهار وانـدی ساله امام علی (علیه السلام) در این شهر، وقوع صلح امام حسن (علیه السلام) و بالاخره قیام امام حسین (علیه السلام) اشاره کرد.

گرچه در باره این سه امام (علیهم السلام) (به ویژه امام اول و سوم) و حوادث عُمر آن بزرگواران، نوشته های زیادی عرضه شده است، اما نوشته ای جامع که به بررسی جوانب مختلف بسترهای سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی زمانه آنها بپردازد، کمتر مشاهده شده است؛ به ویژه آنکه این بسترشناسی، خاص تر باشد و فقط یک شهر را، آن هم در دوره ای معین، مدنظر خود قرار دهد.

این نکته را نباید پنهان کرد که به ویژه با رویکردهای جدیدی که در مطالعات علمی تاریخی پدید آمده است، نمی توان تنها با نقل های تاریخی به بررسی و تحلیل حوادث پرداخت و عمق آنها را دریافت؛ بلکه شرط لازم عرض تحلیل های قوی و عمیق، تسلّط نسبی بر جامعه شناسی تاریخی زمان وقوع حوادث از جوانب مختلف است؛ چرا که با شناخت بسترهای اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی جوامع مورد بحث، در مقطع تاریخی مورد نظر می توان به لایه های زیرین حوادث تاریخی نفوذ کرده و تحلیل عمیق تری را از این آبشخور در معرض دید قرار داد و حتی بدین وسیله برخی حلقه های مفقود شده نقل های تاریخی را کشف و چهره منسجمی از حوادث را عرضه کرد.

نوشت حاضر که «کوفه از پیدایش تا عاشورا» نام گرفته، نه به سبک تاریخی و رعایت ترتیب زمانی حوادث، بلکه به شیو موضوعی، شهر کوفه را به عنوان موضوع مطالع خود برگزیده است و مقطع زمانی ۴۴ ساله یعنی از سال ۱۷ق (سال تأسیس کوفه) تا سال ۶۱ ق (سال قیام عاشورا) را به عنوان قلمرو زمانی خود انتخاب کرده و جوانب مختلف جغرافیایی، عمرانی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، نظامی، قضایی را مد نظر خود قرار داده و حتی از آداب و رسوم مردمان این شهر در این مقطع زمانی غافل نمانده است.

باور نگارنده آن است که تحلیل عمیق و شناخت دقیق زندگانی ائمه معصوم (علیهم السلام) به ویژه در بعد تاریخی بدون شناخت بسترهای مختلف امکان پذیر نمی باشد و ازاین رو معتقد به تجدید نظر کلّی در هم نوشته های فاقد این گونه مطالعات می باشد. علاوه بر اینکه گسترش این نوع مطالعات افق های جدیدی را پیش چشم پژوهشگر می گشاید که افزون بر تازگی، واقعگراتر است و بر نقاط مبهم و تاریک تاریخی که نقل ها از گزارش آن ناتوانند، پرتو می افکند.

با این رویکرد می توان به فهم دقیق تر خطبه های تاریخی نهج البلاغه، موضع گیری های ائمه (علیهم السلام) ، در برابر کوفیان، به ویژه مواضع به ظاهر متناقض ائمه (علیهم السلام) در برابر آنها، صلح امام حسن (علیه السلام) و بالاخره قیام عاشورا دست یافت.

گرچه نویسنده معتقد است که نهایت تلاش خود را در این راه جدید به کار بسته است؛ اما نباید این نکته را از نظر دور داشت که هر چه باشد، این گام، از اولین گام هاست و طبیعتاً نقایص گام های نخستین پژوهش دامنگیر آن می شود. این نقصان به ویژه در بخش های فرهنگی و اجتماعی بیشتر رخ می نماید و در همین جا از محققان و پژوهشگران حوز تاریخ اسلام انتظار دارد که ضمن تذکر معایب کار، در گسترش این نوع کارها، در کنار کارهای نقلی، بکوشند.

گذر ی بر منابع

شاید به علّت جدید بودن این نوع مطالعات، تصور شود که در منابع کهن نتوان به مواد لازم برای استفاده دست یافت. درحالی که عمده مواد خام این نوشته از منابع کهن به دست آمده است. از لابلای نقل های منابع تاریخی همچون تاریخ یعقوبی (م۲۸۴ه. ق) ، تاریخ طبری (م ۳۱۰ه. ق) الاخبار الطوال، ابو حنیفه دینوری (م۲۸۲ه. ق) ، الامامه و السیاسه منسوب به ابن قتیبه، الغارات ثقفی، مروج الذهب مسعودی (۳۴۶ه. ق) می توان به ظرافت، بسیاری از مواد لازم را، به ویژه در بخش های نظامی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی به دست آورد.

کتاب هایی همچون انساب الاشراف بلاذری (م ۲۷۹ه. ق) و الطبقات الکبری ابن سعد (م۲۳۰ه. ق) علاوه بر آگاهی بخشی در جوانب دیگر، از بهترین منابع برای شناخت وضعیت فرهنگی است، همچنان که دیگر کتب طبقات نگاری همچون طبقات خلیفه - بن خیاط (م ۲۴۰ه. ق) نیز در این راستا یاریگر پژوهشگر است. شاید بتوان گفت مهم ترین کتاب ها برای شناخت وضعیت فرهنگی کتاب های تاریخ محلی، همانند تاریخ بغداد خطیب بغدادی (م۴۶۳ه. ق) و کتاب تاریخ دمشق ابن عساکر (م ۵۷۱ه. ق) است که به ویژه در بخش شرح حال ائمه سه گانه نخستین شیعه، مطالب ارزشمندی را آورده اند. با مروری بر کتب حدیثی به ویژه منابع حدیثی شیعه، نکاتی به دست آمد که در نگاه اولیه چنین استفاده ای غیر قابل باور بود.

همچنین در این بخش نباید از کتب مقاتل به ویژه مقتل نگاری های ویژه «امام حسین (علیه السلام) » همچون مقتل ابی مخنف (۱)(۹۰ – ۱۵۷ه. ق) و مقتل خوارزمی غافل ماند، همچنان که مقاتل عام تر همچون مقاتل الطالبیین ابوالفرج اصفهانی نیز مطالب فراوانی برای عرضه در این عرصه دارد.

در این راستا از کتاب های بحارالانوارا علامه مجلسی (م۱۱۱۱ه. ق) وسائل الشیعه شیخ حر عاملی (م۱۱۰۴ه. ق) که جامع کتب حدیثی متقدم شیعه بودند، بسیار استفاده شد. این استفاده ما نه به شیو رایانه ای و نرم افزاری، بلکه به شیو سنتی و دستی بوده همچنان که در موارد دیگر نیز از همین شیوه – که گرچه شیوه مشکلی است – بهره گرفته می شد اما نظر بر آن بود که از اتقان بیشتری برخوردار است و نویسنده را در راهیابی به افق های جدید موفق تر می سازد.

کتب فتوح نگاری همچون فتوح البلدان بلاذری (م ۲۷۹ه. ق) و نیز کتب جغرافیای تاریخی همچون مختصر کتاب البلادان، ابن فقیه، معجم البلدان یاقوت حموی و مراصد الاطلاع بغدادی نیز از مهم ترین کتبی است که به ویژه در بخش جغرافیا مورد بهره گیری قرار گرفت. همچنان که تک نگاری هایی همچون وقعه صفین نصربن مزاحم، و کتاب الجمل شیخ مفید می تواند در بخش های مختلف به ویژه بخش های نظامی مورد استفاده قرار گیرد.

در بررسی نظام قضایی و اداری کتاب هایی همچون اخبار القضاه وکیع و الوزراء و الکتّاب جهشیاری (قرن چهارم) بسیار به کار آمد.

در شناخت وضعیت فرهنگی آن زمان به ویژه شعرای کوفه و مضامین شعر آنها کتاب الاغانی ابوالفرج اصفهانی (م ۳۶۲ه. ق) از بهترین کتب در این زمینه است؛ همچنان که کتاب دیگر او با عنوان کتاب الدیارات به همراه کتاب الدیارات شابهشتی (م ۲۹۰ه. ق) از مهم ترین کتب در شناخت وضعیت مسیحیان دیرنشین آن زمان است که در اطراف کوفه می زیستند.

۱- تحقیقی که اخیراً با عنوان وقعه الطف توسط شیخ محمد هادی یوسفی غروی از این مقتل عرضه شده است، بسیار قابل استفاده است.

در شناخت وضعیت تمدنی و فرهنگی این دوره نباید از کتب جاحظ به ویژه کتاب البیان و التبیین و نیز الفهرست ابن ندیم غافل بود» .

در بخش اقتصادی نباید از کتاب های خراج مانند الخراج قاضی ابو یوسف (م۱۸۲ه. ق) غافل ماند، همچنان که در سکه شناسی این دوره کتاب «شذور العقود فی ذکر النقود القدیمه الاسلامیه» مقریزی (۸۴۵ه. ق) از بهترین کتب متقدم است.

سفرهای سفرنامه نویسان مسلمان گرچه قرن ها پس از مقطع زمانی مورد بحث انجام شده، اما بسیاری از گزارش های این گونه نوشته ها همچون سفرنامه ناصر خسرو، رحله ابن جبیر، و رحله ابن بطوطه می تواند نمایی هر چند مبهم از این شهر را ارائه دهد که با برخی از قرائن می توان در برخی از جوانب، تصویری از این شهر در مقطع مورد نظر را به دست آورد.

مرور ی بر مطالعات جدید

شاید بتوان گفت که از مهم ترین مطالعات جدید که در این نوشته از آنها استفاده شد، گزارش حفاری های باستان شناسان غربی و عربی در شهر کوفه بود که نتایج مطالعات آنها در قسمت های مختلف به ویژه در مورد مسجد کوفه و دارالاماره همراه با نقشه ها و تصاویر در این نوشته عرضه شده است. افزون بر استفاده از مقاله ها، از مجله هایی همچون: سومر و المورخ العربی و کتاب تخطیط مدین الکوفه عن المصادر التاریخیه و الاثریه کاظم جنابی بسیار مورد بهره برداری قرار گرفت.

در دور معاصر مستشرقان و نویسندگان عرب تلاش فراوانی برای ترسیم وضعیت فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی کوفه و نیز دیگر شهرهای عراق انجام داده اند و نوشته های فراوانی را به صورت اختصاصی برای کوفه پدید آورده اند که از جمله متقدمان این عرصه، می توان به حسین براقی (م ۱۳۳۲ه. ق) اشاره کرد که کتاب تاریخ الکوفه وی یکی از جامع ترین کتب در موضوع بحث است که به صورت کلّی و بدون مقید شدن به محدود زمانی جوانب مختلف

سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی این شهر را هر چند در برخی از موارد به صورت اجمال بررسی کرده است.

کتاب خطط الکوفه لویی ماسینیون علی رغم حجم اندک خود به خوبی به نقشه نگاری کوفه پرداخته و محل سکونت قبایل مختلف را نشان داده است که برای مقطع زمانی مورد بحث نیز مفید است؛ همچنان که در زمینه نقشه نگاری، کتاب تخطیط مدینه الکوفه کاظم جنابی و از آن بهتر کتاب کوفه پیدایش شهر اسلامی نوشت «هشام بعیط» بسیار مفید است که به ویژه کتاب اخیر همراه با نقشه نگاری، به حوادث مختلف سیاسی و به ویژه قیام هایی همچون قیام مختار پرداخته و محل جغرافیایی مراحل مختلف قیام را برروی نقشه نشان داده است.

کتاب الحیاه الاجتماعیه و الاقتصادیه فی الکوفه فی القرن الاول الهجری، نوشته محمد حسین زبیدی یکی از مناسب ترین نوشته ها برای شناخت وضعیت اجتماعی مردم و قبایل و نیز وضعیت اقتصادی آنها می باشد. در این کتاب طبقات مختلف اجتماعی کوفه در قرن اول شناسانده شده، و راه های درآمد مردم و حکومت و نیز هزینه های آنها معرفی شده است.

در میان فارسی نویسان معاصر در این عرصه می توان به کتاب «کوفه و نقش آن در قرون نخستین اسلامی» نوشت محمد حسین رجبی (دوانی) اشاره کرد. وی پس از پژوهش پیرامون تأسیس و گسترش این شهر و نیز نقش سیاسی نظامی آن در دوره های مختلف، به بررسی تأثیر نقش فرهنگی کوفه به ویژه در نشر فرهنگ اسلام و تشیع و نیز نقش آن در جریانات فرقه ای پرداخته است. این نوشته را از جهات مختلف می توان به عنوان نوشته ای روشمند و تحقیقی و پیشگام در این گونه موضوعات به زبان فارسی به حساب آورد.

از پژوهش هایی که در مورد شهرهای نزدیک به کوفه همچون حیره، کربلا و نجف به عمل آمده نیز می توان برای شناخت بیشتر کوفه بهره گرفت؛ به ویژه آنکه برخی از این نوشته ها بخشی را نیز به کوفه اختصاص داده اند. شاید بتوان یکی از

بهترین این نوشته ها را کتاب موسوعه العتبات المقدسه جعفر خلیلی معرفی کرد که به تفصیل به بررسی تاریخ و فرهنگ عتبات مقدسه یعنی مزارهای ائمه شیعه پرداخته است که در بخش نجف، درباره کوفه مطالب بسیاری نوشته است.

کتاب های تاریخ کربلاء مانند بغیه النبلاء فی تاریخ کربلاء، نوشته سید عبدالحسین کلیددار آل طعمه، مدینه الحسین، محمد حسین مصطفی کلیددار، سیمای کربلا نوشته محمد صحتی سردرودی، کتاب شهر حسین (علیه السلام) یا بزمگاه عشق، کربلاء نوشته سعید عسیلی و کتاب کربلاء فی الذاکره نوشته سلمان هادی آل طعمه نیز به مناسبت، اشاراتی به شهر کوفه دارند.

همچنان که کتاب موسوعه النجف الاشرف- نجف قدیماً نوشته جعفر هادی دجیلی نیز بخش معتنابهی از کتاب خود را به کوفه اختصاص داده است.

کتاب الحیره و مکه وصلتهما بالقبائل العربیه نوشته، م. ج کستر (تعریب دکتر یحیی جبوری) نیز ازکتب مهمی است که به علّت نزدیکی حیره به کوفه می تواند مورد توجه قرار گیرد.

در این میان نباید از پژوهش جالب اصغر منتظر القائم با عنوان نقش قبایل یمنی در حمایت از اهل بیت (علیهم السلام) غافل شد که به مناسبت موضوع تحقیق خود، به واشکافی عمیق بافت قبایل یمنی ساکن در کوفه و ارتباط آنها با حوادث مربوط به تشیع در قرن اول هجری اقدام کرده است.

در بخش جریان های مختلف سیاسی، اجتماعی در کوفه و نقش آنها در شکل گیری این جامعه، تک نگاری پژوهش مفیدی با عنوان اتجاهات المعارضه فی الکوفه، دراسه فی التکوین الاجتماعی و السیاسی، به وسیل ابراهیم بیضون ارائه شده است که در این زمینه سرنخ های خوبی را عرضه کرده است.

در مباحث تمدنی و مظاهر تمدن همچون علوم، تشکیلات، معماری و شهرسازی علاوه بر برخی تک نگاری های پیش گفته، از برخی از نوشته های عمومی نیز می توان بهره گرفت؛ نوشته هایی که این گونه مباحث را در سطحی فراتر از شهر کوفه بیان کرده اند.

در قسمت کلیات تمدن، کتاب تاریخ التمدن الاسلامی جرجی زیدان، گرچه مباحث را معمولاً بدون استناد مطرح کرده اما از جهت محتوا و سبک بسیار قابل استفاده است.

در همین بخش از کتاب هایی همچون المدخل فی تاریخ الحضاره العربیه، نوشته ناجی معروف و دراسات فی تاریخ الحضاره الاسلامیه العربیه، نوشت سعید عبدالفتاح عاشور و همکارانش نیز بهره گرفته شده است.

در بخش علوم و ادبیات از کتاب هایی همچون تاریخ الادب العربی، العصر الاسلامی نوشت شوقی ضیف، شعراء الدولتین الامویه و العباسیه، نوشت حسین عطوان، ادب الطف نوشت جواد شبر و جمهره خطب العرب فی عصور العربیه الزاهره نوشته احمد زکی صفوت و در بخش معماری و شهرسازی علاوه برکتب خاص کوفه، از کتاب هایی همچون العماره فی صدر الاسلام نوشته سامح کمال الدین، تخطیط المدن العربیه الاسلامیه، اثر طاهر مظفر عمید استفاده شده است؛ همچنان که در این بخش از کتاب هایی که شهرسازی دیگر شهرها مانند بغداد را بررسی کرده اند، نیز استفاده شده است که از آن جمله می توان به خطط بغداد و انهار العراق القدیمه نوشته مکسملیان اشاره کرد.

در بخش تشکیلات مختلف اداری، سیاسی، اقتصادی و نظامی، کتاب های فراوانی عرضه شده است که از جمله آنها می توان به الاداره الاسلامیه فی عهد عمربن خطاب نوشته فارق محمد سعید لاوی، العراق فی العصر الاموی من الناحیه السیاسیه و الاداریه و الاجتماعیه نوشته ثابت اسماعیل المرادی، النظم الاسلامیه نوشته منیر حمید البیاتی و فاضل شاکر النعیمی، دراسات فی النظم العربیه الاسلامی، نوشته توفیق سلطان یوزبکی در بخش کلیات نظام اداری و الخراج فی العراق فی العهود الاسلامیه الاولی نوشته احمد الحلی النقود العربیه و علم النمیات نوشته انستاس ماری کرملی بغدادی و بررسی وضع مالی و مالی مسلمانان از آغاز تا پایان دوران اموی اثر ابوالقاسم اجتهادی در بخش اقتصادی و در بخش نظامی به

کتاب های تنظیمات الجیش العربی الاسلامی فی العصر الاموی نوشت خالد جاسم الجنابی الطریق الی المدائن نوشت احمد عادل کمال، فن الحرب فی عهود الخلفاء الراشدین و الامویین نوشته بسام العسیلی می توان اشاره کرد.

درپایان می توان به این نکته اشاره کرد که برخی از تحقیقات جدید پیرامون ائمه سه گانه نخستین (علیهم السلام) و نیز برخی از شخصیت های مرتبط با آنها به گونه ای به مباحث مرتبط با این نوشته پرداخته اند که از آن جمله می توان به مقالات تحقیقی مندرج در دانشنام امام علی (علیه السلام) به ویژه مجلّدات تاریخی آن و نیز موسوعه الامام علی بن ابی طالب و دانشنامه امام حسین (علیه السلام) اشاره کرد. همچنان که می توان به تک نگاری هایی همچون صلح امام حسن (علیه السلام) نوشت شیخ مرتضی آل یاسین، شهید جاوید نوشت نعمت الله صالحی نجف آبادی، ثوره الحسین ظروفها الاجتماعیه و آثارها الانسانیه نوشت محمد مهدی شمس الدین، حیاه الامام الحسن بن علی (علیه السلام) دارسه و تحلیل و حیاه الامام الحسین (علیه السلام) دراسه و تحلیل هر دو نوشته باقر شریف قرشی، زندگانی سفیر حسین (علیه السلام) مسلم بن عقیل، نوشته محمد علی عابدین و کتاب ماهیت قیام مختار بن ابی عبید ثقفی نوشت ابوفاضل اردکانی، اشاره کرد.

ص: ۲۵

فصل اول: جغرافیا ی طبیعی کوفه

اشاره

به نظر می رسد قبل از ورود در سایت جغرافیایی، مروری به مباحث مقدماتی تر، همچون مفهوم شناسی واژه کوفه و نام های مختلف این شهر و نیز تاریخچ بنیان آن داشته باشیم.

۱. مفهوم شناسی

الف) دلیل نامگذار ی کوفه

در باره نام کوفه نظرهای مختلفی ارائه شده است؛ بعضی این لغت را کلمه ای سریانی دانسته اند که از لغت «عاقولا» یا «پاکیولا» که به معنای حلقه و دایره است، گرفته شده است. اما این نظر پذیرفته نیست؛ زیرا «عاقول» نام مکان دیگری در کوفه بوده است. برخی آن را لغتی آرامی و اشتقاق یافته از «کوبا» دانسته، بدون آنکه برای آن معنایی ارائه دهند. (۱)اما آنها که این لغت را کلمه ای عربی دانسته اند، وجوه و احتمالات زیر را برای نامگذاری این شهر ذکر کرده اند:

یک - کوفه از «تکوّف» به معنای تجمّع گرفته شده است و علت نامگذاری آن، این است که وقتی سعد بن ابی وقاص و لشکریانش برای اقامت به این محل رسیدند، سعد به لشکریانش چنین گفت: « تکوّفوا فی هذا المکان » ؛ «در این مکان

۱- تخطیط مدینه الکوفه، ص ۱۵.

اجتماع کنید» . برخی نیز با توجه به همین معنای تجمع، علت نامگذاری آن را انباشته بودن ریگ در این مکان دانسته اند. (۱)

دو- کوفه به معنای ریگ قرمز رنگ است و این سرزمین به سبب فراوانی این نوع ریگ در آن، به این نام نامیده شده است. (۲)

سه -این کلمه از لغت «کوفان» گرفته شده که به معنای ریگ های دایره ای شکل است و این سرزمین به علت فراوانی این نوع ریگ ها در آن، به این نام نامیده شده است. البته پیش از اسلام نیز به این نام نامیده شده بود، اما عرب ها آن را تغییر شکل داده و «کوفه» نامیدند. (۳)

همچنین برخی اصل لغت کوفان را به معنای «دایره ای شکل» گرفته اند (۴)که شاید به احتمال دایره ای شکل بودن شهر در آغاز تأسیس نظر داشته اند. بعضی نیز گفته اند که کوفان نام کوه کوچکی یا تپه ای شنی بوده که در وسط این منطقه قرار داشته است و پس از بنا نهاده شدن کوفه، این تپّه در مرکز شهر قرار داشته و به همین سبب با نام این تپه از آن یاد شده است. (۵)

همین طور برخی کوفان را به معنای بلا و شر دانسته اند (۶)که احتمالاً ناظر به بلاهای نازله بر این شهر در دوران های بعدی بوده است.

چهار-در وجوه گذشته، حروف اصلی این کلمه «ک، و، ف» بوده، اما بعضی اصل این کلمه را از لغت «کُفّ» گرفته اند و گفته اند: کفاف به معنای حاشیه و پیرامون هر چیزی است و از آنجا که در حاشیه و پیرامون این شهر کوه «ساتیدَما» قرار دارد، کوفه نامیده شده است. (۷)البته طبق این اظهارنظر، باید نام کوه را کوفه گذاشت نه نام شهر را که به وسیله کوه احاطه شده است.

۱- مختصر کتاب البلدان، ص ۱۵۴.

۲- لسان العرب، ج ۱۲، ص ۱۸۸.

۳- لسان العرب، ج ۱۲، ص ۱۸۸.

۴- معجم البلدان، ج ۴، ص ۴۹۰.

۵- الروض المعطار فی خبر الأقطار، ص ۵۰۱.

۶- معجم البلدان، ج ۴، ص۴۹۱.

۷- معجم ما استعجم من اسماء البلاد و المواضع، ج ۴، ص۱۱۴۲؛ معجم البلدان، ج ۴، ص ۴۹۱.

پنج - کوفه از لغت «کیفه» گرفته شده که به معنای قطعه است و چون این شهر قطعه ای از شهرهای اسلام بود، به این نام نامیده شده است. (۱)

ب) نام ها ی کوفه

اشاره

این نام ها را می توانیم به دو بخش نام های کوفه قبل از بنیان گذاری آن به عنوان شهر و نام های بعد از شهرشدن آن تقسیم نماییم.

نام های کوفه قبل از بنیان گذاری آن به عنوان شهر، عبارت است از:

یک – کوفان:

چنان که در بحث قبل یادآور شدیم، بعضی یکی از علل نامگذاری کوفه را وجود منطقه ای به نام کوفان در این محدوده دانسته اند. (۲)

دو – سورستان:

این لغت، عربی شده لغت فارسی «شورستان» است که به معنای صحرا و شوره زار استعمال می شود. از بعضی نوشته ها چنین برمی آید که «سورستان» شامل منطقه ای وسیع بوده که کوفه جزئی از آن به حساب می آمده است. (۳)

سه –خَدّ العَذْراء:

سه –خَدّ العَذْراء (۴):

این عبارت به معنای «رخسار و چهره دوشیزه» است و احتمالاً به سبب بکربودن این سرزمین قبل از شهر شدن، به این نام نامیده شده بود.

اما نام هایی که بعد از شهر شدن کوفه، به آن گفته می شد، عبارت است از:

چهار – کوفه الجُند:

چهار - کوفه الجُند (۵):

از آنجا که این شهر ابتدا محل زندگی لشکریان و جنگ جویان بود، آن را کوفه الجند می گفتند.

پنج – کوفه الخُلد:

به اعتقاد بعضی «کوفه الخُلد» در حقیقت همان نام قبلی است که به غلط چنین نگاشته شده است. (۶)

۱- معجم البلدان، ج ۴، ص۴۹۱.

۲- لسان العرب، ج ۱۲، ص ۱۸۸؛ تاریخ الکوفه، ص ۱۵۸.

۳- خطط الکوفه و شرح خریطتها، ص ۹؛ تخطیط مدینه الکوفه، ص ۱۱.

۴- معجم البلدان، ج ۴، ص ۴۹۰؛ فتوح البلدان، ص ۲۷۷.

۵- معجم البلدان، ج ۴، ص ۴۹۱.

۶- معجم ما استعجم، ج ۴، ص ۱۱۴۲.

شش– منزل جهاد.

هفت– دارالهجره.

هفت– دارالهجره. (۱)

ج) تاریخچه اجمالی کوفه

طبق روایاتی که در کتاب های روایی شیعه و حتی غیر شیعه آمده است، تاریخچه این شهر به زمان سجده ملائکه بر آدم (علیه السلام) برمی گردد. (۲)پس از آن، یکی از روستاهای این شهر واقع در غرب آن به عنوان محل زندگی حضرت نوح (علیه السلام) و ساختن کشتی مطرح شده است. (۳)همچنین محل تنوری که فوران آب از آن نشانه بروز طوفان نوح (علیه السلام) بوده، در مسجد کوفه تعیین شده است. (۴)و براین اساس هنوز در مسجد کوفه محل هایی با عنوان های مکان کشتی نوح و نیز تنور، علامت گذاری شده و نیز محل نماز نوح را «مسجد» معرفی کرده اند. (۵)همچنین محل به آب انداخته شدن کشتی نوح (علیه السلام) رودخانه فرات عنوان شده است. (۶)

همین طور از این شهر به عنوان محل زندگی حضرت ابراهیم (علیه السلام) نیز یاد شده است، چنان که محل ساختن منجنیقی که حضرت ابراهیم (علیه السلام) را به وسیله آن در آتش انداختند، این شهر ذکر کرده اند. (۷)

مدفن حضرت هود (علیه السلام) ، ناحیه نُخَیلَه که در فاصله دو فرسخی شمال کوفه واقع است، معرفی شده است. و نیز در شمال شرقی کوفه روستایی به نام «قریه ذی الکِفْل» واقع شده که محل زندگی و مدفن ذوالکفل پیامبر (علیه السلام) می باشد. برخی نیز

۱- سیمای کوفه، ص ۲۹.

۲- بحارالانوار، ج ۱۱، ص ۱۴۹و ج ۱۰۰، ص ۲۳۲.

۳- بحارالانوار، ج ۱۱، ص ۳۳۲ و ج ۱۰۰، ص ۳۸۶.

۴- بحارالانوار، ج ۱۰۰، صص ۳۸۶ و ۳۸۷؛ معجم البلدان، ج۴، ص ۴۹۲.

۵- معجم البلدان، ج۴، ص ۴۹۲.

۶- بحارالانوار، ج ۱۱، ص ۳۳۳.

۷- بحارالانوار، ج ۱۲، ص ۳۶.

مسجد کوفه را محل رویش بوته کدویی دانسته که یونس پیامبر (علیه السلام) را پوشانید. (۱)و بالاخره مسجد کوفه به عنوان محل نماز ۱۰۷۰ پیامبر (علیهم السلام) معرفی شده است. (۲)

به هرحال، این روایات در صورت صحت، بر آباد بودن این شهر در گذشته های دور دلالت می کنند.

علاوه بر کتاب های روایی، در بعضی از نقل های کتاب های تاریخ فارسی نیز از این شهر یاد شده، چنان که بعضی از آنها بنیان گذاری این شهر را به هوشنگ پیشدادی، یکی از پادشاهان قدیم ایرانی نسبت داده اند. (۳)

اما بعضی از نویسندگان معاصر به رغم آنکه کشف آثاری در ناحیه غربی کربلا (در فاصله چهل کیلومتری کوفه) از قبیل: تبرها و چاقوهای سنگی را که مربوط به اعصار ما قبل تاریخ بوده است، یادآور شده اند، با استناد به نتایج حفاری های باستان شناسان در دهه های اخیر، منکر وجود این شهر در پیش از اسلام شده اند. (۴)

برای رفع تنافی بین روایات و حفاری های باستان شناسان باید دو نکته را یادآور شد:

اولاً: کوفه قبل از اسلام در زبان روایات، شامل منطقه وسیعی می شده که از کوفه بعد از اسلام بسیار وسیع تر بوده است، چنان که از ناحیه نجف که در غرب کوفه واقع است نیز به عنوان کوفه یاد شده است (۵)و بعید نیست که ناحیه کربلا نیز جزء کوفه قدیم بوده باشد.

ثانیاً: حفاری های باستان شناسان، هم از نظر محدوده جغرافیایی روی زمین و هم از جهت عمق، بسیار محدود بوده و ممکن است در صورت ادامه حفاری در مناطق هم جوار یا در عمق بیشتر، آثاری که قدمت بیشتر کوفه را اثبات نماید، به دست آید.

۱- بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص ۳۹۴.

۲- بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص ۳۸۹.

۳- دائره المعارف الاسلامیه الشیعیه، ج ۳، ص ۳۶۵، به نقل از: نزهه القلوب مستوفی.

۴- تخطیط مدینه الکوفه، ص ۴۴.

۵- بحارالانوار، ج ۱۱، ص ۱۸۵.

۲. تأسیس شهر کوفه

سال های ۱۴، ۱۷، ۱۸ و ۱۹ه. ق در نقل های مختلف، سال تأسیس کوفه ذکر شده که مشهورترین و صحیح ترین آنها سال ۱۷ه. ق است. (۱)

اما در خصوص ماجرای تأسیس آن آمده است:

مسلمانان پس از فتح مدائن، به سبب نزدیکی این شهر به شهرهای ایران که فتوحات در آنها ادامه داشت، در آنجا ساکن شدند. اما هوای این شهر به مزاج مردم عرب صحرانشین خوش نیامد و رنگ وروی آنها را عوض نمود. به خصوص از دست پشه های فراوان این شهر عذاب فراوان کشیدند. سعد بن ابی وقاص امیر لشکر، از عمر بن خطاب در این مورد کسب تکلیف کرد. عمر طی نامه ای دستور داد که منطقه ای را برای سکونت انتخاب نمایند که:

اولاً: شرایط آن برای شترهای جنگ جویان سازگار باشد و چنین استدلال نمود که مکانی شرایطش برای عرب سازگار است که برای شترهایشان سازگار باشد؛

ثانیاً: آب و هوای آن، آب و هوای خشکی دریایی باشد؛

ثالثاً: بین آن منطقه و مدینه که مرکز حکومت اسلام بود، دریا یا پلی حایل نشود تا در صورت لزوم به راحتی امکان ارسال لشکر فراهم باشد.

سعد برای پیدا نمودن منطقه ای با این خصوصیات، سلمان و حُذَیفَه را که همیشه در پیشاپیش لشکریان حرکت می نمودند، به دستور عُمر انتخاب نمود. سلمان از مدائن به شهر انبار آمده و سپس در کناره غربی فرات ادامه مسیر داده تا به منطقه کوفه رسید. حذیفه نیز از سمت ناحیه شرقی فرات به همین ناحیه رسید و هر دو با هم در این ناحیه تلاقی کرده و این سرزمین را که پُر از ریگ های قرمز رنگ بود، پسندیدند و به شکرانه دست یابی به این منطقه، دو رکعت نماز گزارده و از خداوند طلب خیر و برکت نمودند و آن گاه به سعد نامه نوشته و او را از تصمیم

۱- تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۱۴۵ به بعد.

خود آگاه نمودند. سعد نیز با لشکریان خود به آن سو روان شد و پس از تهیه نقشه شهری جامع، به همراه لشکریان اقدام به ساختن آن کرد. (۱)

۳. مباحث جغرافیایی

اشاره

قبل از شروع این مباحث، خاطرنشان می شود که در اکثر قریب به اتفاق مباحث این نوشتار، محدوده زمانی مورد نظر از سال ۱۷ تا آغاز سال ۶۱ه. ق می باشد، گرچه در بعضی موارد برای استفاده بهتر از قراین، ناگزیر از این محدوده نیز فراتر رفته ایم.

الف) طول و عرض جغرافیایی و ارتفاع

در نجوم قدیم که جزایر خالدات در اقیانوس آرام مقیاس سنجش طول جغرافیایی بود، طول این شهر ۵/۶۹ درجه و عرض آن، یعنی فاصله آن تا خط استوا ۳۱ درجه تعیین شده است. عرض ۶۱ درجه نیز برای آن گفته شده است. (۲)

ارتفاع آن از سطح دریا حدود ۲۲ متر و ارتفاع عمودی آن از سطح رودخانه فرات که در شرق آن قرار دارد حدود ۵-۶ متر می باشد. البته این ارتفاع در شرق، غرب و مرکز کوفه متفاوت است. بدین ترتیب که ارتفاع در شرق کوفه که به فرات نزدیک تر می باشد، پایین ترین آن ۵ متر و در غرب آن که از رودخانه دورتر است ارتفاع تا ۳۶ متر می رسد. (۳)

ب) مساحت

مساحت کوفه به طور دقیق در تاریخ ثبت نشده است. با این حال، بعضی نویسندگان معاصر، قطر این شهر را در ابتدای تأسیس، حدود دو کیلومتر تخمین زده اند که با توجه به میزان فراوان مهاجرت، این مقدار به سرعت رو به افزایش بوده است. (۴)

۱- تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۱۴۵ به بعد.

۲- معجم البلدان، ج ۴، ص ۴۹۰؛ تاریخ الکوفه، ص ۱۲۵، به نقل از نزهه القلوب.

۳- تخطیط مدینه الکوفه، ص ۳۲.

۴- تخطیط مدینه الکوفه، ص ۳۹.

یکی از راویان دوران بنی امیه، محدوده کوفه را در دوران بنی امیه حدود ۱۶میل ذکر می کند که حدود هشتاد هزار خانه را در خود جای می داده است. (۱)اگر این مقدار را مساحت فرض نماییم و هر میل را ۱۴۸۲ متر بدانیم (۲)مساحت آن برابر با ۲۴۷۰۰ مترمربع یا ۷/۲۴ کیلومتر مربع خواهد بود که با توجه به اینکه این مساحت حدود هشتاد هزار خانه را در خود جای می داده، باید بگوییم هر خانه به طور متوسط حدود ۳۱ سانتیمتر بوده که رقم بسیار نامعقولی است. بنابراین، ناچاریم یا اصل روایت تاریخی را رد کنیم یا مقدار را مساحت فرض ننماییم، بلکه به معنای طول بگیریم و یا اینکه رقم هشتاد هزارخانه را قبول نکنیم و رقم بیست هزار خانه را که در روایت تاریخی دیگر به نقل از شَعْبی است (۳)، بپذیریم که در این صورت هر خانه حدود ۲/۲ متر مربع بوده که البته باز هم نامعقول است.

برخی از نویسندگان معاصر، مساحت کوفه را هنگام تأسیس، حدود پنجاه کیلومتر مربع تخمین زده اند که معقول به نظر می رسد. (۴)

مساحت این شهر در قرن سوم هجری قمری حدود ۱۳۵ کیلومتر مربع تعیین شده که از طول پانزده و عرض نُه کیلومتر به دست می آمده است. (۵)

ج) حدود و ثغور

کوفه هنگام تأسیس در فاصله نیم فرسخی کناره غربی نهر فرات بنا شد (۶)، بنابراین از طرف شرق، محدود به این رودخانه بود و از طرف غرب به بیابانی که به سمت شام و عمان امتداد داشت، محدود می شد که شهر نجف کنونی جزئی از این بیابان بود و در ناحیه غربی کوفه قرارداشت. (۷)

۱- معجم البلدان، ج ۴، ص ۴۹۲.

۲- فرهنگ فارسی معین، ج ۴، ص ۴۵۰۴.

۳- معجم البلدان، ج ۴، ص ۴۹۲.

۴- موسوعه النجف الأشرف، ج ۱، ص ۱۴۸؛ دائره المعارف الاسلامیه الشیعیه، ج ۳، ص ۳۶۵.

۵- تخطیط مدینه الکوفه، ص ۴۱.

۶- رحله ابن بطوطه، ص ۲۲۰.

۷- دائره المعارف الاسلامیه الشیعیه، ج ۳، ص ۳۶۴.

در جنوب غربی کوفه و در فاصله یک فرسخی آن، شهر حیره که در آن زمان، شهری بسیار آباد و مرکز حکومت آل مَنْذَر (مَناذِرَه) بود، قرار داشت. (۱)

در طرف شمال آن، شهر یا منطقه آباد وسیعی وجود نداشت. در این سمت می توان از نخیله در فاصله دو فرسخی شمال کوفه (۲)و از کربلا در هشت فرسخی شمال غربی آن نام برد. (۳)(نقشه های شماره ۱ – ۴)

البته در بعضی از کتاب های تاریخ، حدود کوفه این چنین ذکر شده است: حُلْوان (در شرق) ، مُوصِل و قَرْقیسیاء (شمال غربی و شرقی) و ماسْبَذان. (۴)(نقشه شماره ۵) در این صورت، کوفه منطقه بسیار وسیعی را شامل می شد که شهرهایی، همچون: انبار، مدائن، تکریت، بغداد امروزی و. . . را در برمی گرفت. به نظر می رسد که این حدود مربوط به حدود جغرافیایی شهر کوفه نبوده، بلکه حدود فتوحات یا توابع اداری این شهر بوده است. هم اکنون شهر نجف در فاصله شانزده کیلومتری شرق کوفه، شهر بغداد در فاصله ۱۵۶کیلومتری غرب آن و بصره در فاصله ۱۷۵ کیلومتری جنوب آن قرار دارد. (۵)

د) زمین

چنان که گفته شد، یکی از علل نامگذاری کوفه آن بود که این لغت به معنای ریگ های دایره ای شکل قرمز رنگ است و از اینجا به دست می آید که زمین این منطقه، پوشیده از شن و ریگ و ماسه قرمز رنگ بوده است و نیز از اینکه یکی از نام های قبلی این منطقه، سورستان (شورستان) بوده، چنین به دست می آید که این منطقه زمینی شوره زار و صحرایی داشته است. اما مصداق آن فقط قسمت غربی

۱- استراتیجیه الفتوحات الاسلامیه، الطریق الی المدائن، ص ۴۷؛ معجم البلدان، ج ۲، ص ۳۲۸.

۲- کربلاء، ص ۲۷۲

۳- جغرافیای تاریخی سرزمین های خلافت شرقی، ص ۸۱.

۴- تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۱۵۲.

۵- تخطیط مدینه الکوفه، ص ۳۱.

کوفه (سمت نجف) است که هم اکنون نیز پوشیده از شن و ماسه قرمز رنگ می باشد و استعداد کمتری برای کشاورزی دارد و پیش از این گفته شد که ارتفاع آن از سطح فرات تا ۳۶ متر می رسد. (۱)اما قسمت شرقی این شهر که نزدیک فرات است، رسوبی و جلگه ای بوده و برای کشاورزی بسیار مناسب می باشد و بیشتر مزارع و باغ های این شهر را در خود جای داده است (۲)و چنان که گفته شد، ارتفاع آن بین ۵- ۶ متر از سطح رودخانه است. (۳)

زمین کوفه در بعضی از توصیفات به طور کلی این چنین توصیف شده است: از بیابان پایین تر و از آب بالاتر است. (۴)این نشانه ارتفاع این زمین از سطح رودخانه فرات و پایین بودن آن در مقایسه با بیابان های اطراف است.

همچنین در بعضی دیگر از توصیفات، زمین این شهر پایین تر از زمین شهر شام دانسته شده و همین را علت عدم شیوع وبا در این شهر دانسته اند. همین طور مرتفع تر از زمین بصره معرفی شده است و این را علت عدم گرمای بیش از حد در کوفه دانسته اند. (۵)

حضرت علی (علیه السلام) هنگام ورود به کوفه در سال ۳۶ه. ق زمین آن را این چنین توصیف می نماید:

یا حَبَّذا مَقامُنا بِالْکُوفه

أرضٌ سَوادٌ سَهْلَهٌ مَعْرُوفَه

تَعْرِفُها جِمالُنا المَعْلُوفَه (۶)چه نیکوست نزول ما در شهر کوفه؛ شهری که زمین دشت مانند آن شناخته شده است و شتران ما آن را می شناسند.

۱- تخطیط مدینه الکوفه، ص ۳۲.

۲- کوفه پیدایش شهراسلامی، ص ۸۳.

۳- تخطیط مدینه الکوفه، ص ۱۴.

۴- تاریخ الکوفه، ص ۱۱۴ به نقل از بلاذری.

۵- مختصر کتاب البلدان، ص ۱۵۵.

۶- تاریخ الکوفه، ص ۱۸۸.

احنف بن قیس بصری با حسرت به کوفیان می گوید: «ای کوفیان! چه مکان نیکویی دارید و چه نزدیک است بیابان شما به محل زندگیتان» . (۱)

ه) آب و هوا

چنان که گفته شد، در شرق کوفه، رودخانه فرات و در طرف غرب و نواحی دیگر، بیابان قرار داشته است و این نکته باعث شده بود که هوای کوفه تلفیقی از هوای مرطوب و خشک باشد که اصطلاحاً به آن «برّی - بحری؛ بیابانی - دریایی» می گفتند. همین نوع هوا بود که آن را در آن زمان به عنوان یکی از خوش آب و هواترین شهرها معرفی نموده بود. در آن هنگام باد شمال از طرف بیابان و باد جنوب از طرف کشت زارها در این منطقه می وزید (۲)وهوای نسبتاً متنوعی به آن می داد.

آب این شهر عمدتاً از نهر فرات تأمین می شد که آبی شیرین و سرد و گوارا بود. علت گوارایی این آب در کوفه، نزدیک تر بودن آن به سرچشمه بود، در حالی که همین آب هنگامی که پس از عبور از کنار کوفه به بصره می رسد، گوارایی خود را از دست می دهد. (۳)

یکی از بهترین شواهد بر خوش آب و هوایی کوفه داستان تاریخی زیر است:

دو مرد نزد عمر بن خطاب آمدند تا آنها را به لشکر فتوحات ملحق سازد. عمر از یکی از آنها پرسید: قصد کجا داری؟ جواب داد: بصره. پس عمر هفت صد درهم حقوق سالیانه برای او تعیین نمود. از دیگری پرسید: قصد کجا داری؟ جواب داد: کوفه. عمر برای او پانصد درهم حقوق سالیانه تعیین نمود. وی علت دویست درهم مابه التفاوت را وجود فرات در کوفه دانست. (۴)

روشن است که تعیین حق مأموریت کمتر برای متقاضی کوفه، خوش آب و هوا بودن آن در مقایسه با بصره است.

۱- فضل الکوفه و فضل اهلها، ص ۶۷؛ معجم البلدان، ج ۴، ص ۴۳۹.

۲- مختصر کتاب البلدان، ص ۱۵۵.

۳- تاریخ الکوفه، ص ۱۳۱. احنف بن قیس به مطالب ذکر شده اشاره می کند.

۴- فضل الکوفه و فضل اهلها، ص ۹۴.

و) جمعیت

در مورد جمعیت کوفه طی مقاطع مختلف از سال ۱۷ - ۶۱ه. ق منابع تاریخی اختلاف نظرهایی دارند. در اینجا مروری اجمالی بر جمعیت کوفه در مقطع مورد بحث خواهیم داشت، ضمن اینکه به اختلافات منابع نیز اشاره خواهیم کرد.

یعقوبی جمعیت اولیه کوفه را ده هزار جنگ جو ذکر می کند (۱)که اگر به این رقم تعداد نفرات خانواده های آنان را که همراه آنان بوده اند، اضافه نماییم، رقمی حدود سی هزار به دست می آید. علاوه بر این، حدود چهار هزار ایرانی به همراه فرماندهشان که دِیلَم نام داشت، قبل از فتح مدائن در سال ۱۶ه. ق به لشکر اسلام پیوستند و پس از بنیان کوفه، در آن ساکن شدند. (۲)پس تا اینجا رقم ۳۴ هزار به دست می آید.

روایتی که در مقابل این قول قرار دارد، روایت مربوط به ساختن مسجد جامع کوفه است که در آن زمان سعد بن ابی وقاص مأمور ساختن مسجدی شد که بتواند تمام جمعیت جنگ جویان کوفه را در خود جای دهد. مسجدی که سعد طبق این دستور بنا نمود، گنجایش چهل هزار نفر داشت. (۳)حال اگر تعداد نفرات خانواده های این چهل هزار نفر را شصت هزار نفر فرض نماییم به جمعیتی حدود صدهزار نفر دست پیدا می کنیم. این روایت با نقل قول طبری از عمر بن خطاب در سال ۲۲ه. ق تأیید می شود که هنگام گلایه از اعتراض کوفیان به امرای خود می گوید: «چه مصیبتی بالاتر از صدهزاری که نه آنها از اُمرایشان راضی اند ونه اُمرایشان از آنها» . (۴)

البته در کلام عمر، مقصود از صد هزار ذکر نشده و به نظر می رسد که مقصود از آن، نفر باشد نه جنگ جو؛ یعنی صد هزار نفر، اعم از جنگ جو و غیر آن. اما

۱- البلدان، ص ۷۵.

۲- فتوح البلدان، ص ۲۷۹.

۳- معجم البلدان، ج ۴، ص ۴۹۱.

۴- تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۲۴۳.

طبری پس از ذکر این نقل چنین نتیجه گیری می کند: «شهر کوفه برای صد هزار جنگ جو پی ریزی شد» . (۱)

به نظر می رسد این نتیجه گیری طبری درست نباشد، زیرا در این صورت جمعیت کوفه با احتساب زنان و فرزندان باید رقمی بیش از دویست هزار نفر باشد که این علاوه بر دور بودن آن از ذهن، با گنجایش مسجد در آن زمان نیز ناسازگار است.

به هرحال، پس از تأسیس کوفه به علت آب و هوای خوش این منطقه و نیز نزدیکی آن به مرزهای ایران که از این راه لشکریان می توانستند با فتوحات خود غنایم فراوانی به دست آورند و همچنین رونق کسب و کار در آن، سیل مهاجرت عرب ها و عجم ها به این منطقه سرازیر شد و نرخ رشد جمعیت رو به فزونی رفت. گفتنی است که در این دوره، همیشه مقداری از جمعیت کوفه در شهرهای ایران مشغول فتوحات بودند. (۲)

مهاجرت به کوفه، به خصوص پس از سال (۳)۳۶ه. ق که حضرت علی (علیه السلام) این شهر را پایتخت مملکت اسلام قرار داد، شدت گرفت، به گونه ای که تاریخ نویسان تعداد سپاهیان حضرت علی (علیه السلام) را در جنگ صفین که بیشتر آنان کوفی بودند، با رقم هایی مانند ۶۵ هزار نفر ۳، ۹۰ هزار نفر و ۱۲۰ هزار نفر (۴)ذکر کرده اند. البته برای احتساب جمعیت واقعی کوفه در آن زمان باید تعداد احتمالی افراد حاضر در شهر و نیز زنان و فرزندان را به ارقام فوق اضافه نماییم. در سال ۴۰ه. ق که حضرت امام حسن (علیه السلام) ناگزیر صلح با معاویه را پذیرفت، بعضی از یاران آن حضرت با اعتراض به این عمل، جمعیت صد هزار نفری جنگ جوی کوفه را که اسامی آنان در دیوان عطاء ثبت شده بود، به رخ آن حضرت کشیدند. (۵)در این صورت با

۱- تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۲۴۳؛ «واختطت الکوفه حین اختطت علی مأه الف مقاتل» .

۲- تنظیمات الجیش العربی فی العصر الاموی، ص ۲۴.

۳- تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۵۴.

۴- مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۸۵.

۵- جمهره خطب العرب، ج ۲، ص ۱۵؛ الامامه و السیاسه، ص ۱۸۵.

احتساب زنان و فرزندان به رقمی بیش از دویست هزار نفر در سال ۴۰ه. ق دست پیدا می کنیم.

اما تاریخ نویسان تعداد جمعیت کوفه در زمان حکومت زیاد بن ابیه را که از سال ۵۰ - ۵۳ه. ق از طرف معاویه والی کوفه بود، شصت هزار جنگ جو و هشتاد هزار زن و فرزند ذکرکرده اند (۱)که در مجموع، رقمی معادل ۱۴۰ هزار نفر به دست می آید. این رقم با وسعتی که «زیاد» به مسجد کوفه داد و آن را برای گنجایش جمعیتی معادل شصت هزار مهیا نمود، سازگار است. (۲)

با توجه به این نقل، شاهد کاهش نرخ جمعیت به نسبت معتنابهی در این زمان می باشیم که علل آن را می توان امور زیر دانست:

یک- زیاد به دستور معاویه بسیاری از مردم کوفه را به خراسان و شام منتقل کرد که رقم انتقالی به خراسان را بعضی ده هزار و بعضی پنجاه هزار نفر دانسته اند. (۳)این اختلاف ناشی از این است که طبق روایات تاریخی، به طور کلی زیاد پنجاه هزار نفر از مردم عراق، یعنی کوفه و بصره را به خراسان منتقل نمود. (۴)این نقل باعث شده است تا بعضی به اشتباه، همه آنها را به کوفه نسبت دهند و بعضی دیگر با توجه به نسبت جمعیت کوفه و بصره که جمعیت بصره بیشتر بوده، چهل هزار نفر را مربوط به بصره و ده هزار نفر دیگر را به کوفه مربوط بدانند. (۵)اما به اعتقاد نگارنده، صحیح تر آن است که بگوییم با توجه به جمعیت صد هزار نفری سرباز در سال ۴۰ه. ق، یعنی بیش از ده سال پیش و نیز با عنایت به سیاست شیعه زدایی شدید «زیاد» و نیز با توجه به جمعیت شصت هزار نفری سرباز در زمان زیاد، باید بیشتر این جمعیت انتقالی را به کوفه مربوط بدانیم. گفتنی است که

۱- فتوح البلدان، ص ۳۴۵.

۲- معجم البلدان، ج ۴، ص ۴۹۱.

۳- کوفه پیدایش شهر اسلامی، ص ۳۲۱.

۴- حیاه الامام الحسین (علیه السلام) ، ج ۲، ص ۱۷۸، به نقل از: تاریخ الشعوب الاسلامیه، ص ۱۴۷.

۵- کوفه: پیدایش شهر اسلامی، ص ۳۲۰.

جمعیت منتقل شده به شام را عمدتاً «موالی» ، یعنی عناصر عجم شهر کوفه که با قبایل کوفه پیمان بسته بودند، تشکیل می دادند. (۱)

دو- با توجه به سیاست شیعه زدایی «زیاد» ، به نظر می رسد که عده فراوانی از جمعیت شیعه کوفه از این شهر کوچ کرده باشند. با این حال، جمعیت کوفه در سال ۶۰ه. ق یعنی زمان شروع نهضت امام حسین (علیه السلام) را می توان براساس نامه هایی که کوفیان به آن حضرت (علیه السلام) نوشتند، تخمین زد. در برخی از این نامه ها از سپاه صد هزار نفری آماده به خدمت یاد شده (۲)که با احتساب عناصر مختلف امام در کوفه به رقمی بیش از این مقدار خواهیم رسید. همچنین معاویه قبل از مرگش ضمن سفارش اهل کوفه به یزید، از صد هزار شمشیر کشیده در کوفه نام می برد. (۳)بنابراین، اگر تعداد بیعت کنندگان با مسلم را طبق روایات مختلف تاریخی، دوازده هزار یا هجده هزار یا بیست هزار یا چهل هزار نفر بدانیم (۴)باز از نصف جمعیت کمتر خواهد بود. و نیز اگر تعداد نفرات لشکر عمربن سعد را در کربلا طبق روایت منسوب به امام صادق (علیه السلام) سی هزار نفر بدانیم (۵)، از ثلث جمعیت کمتر خواهد بود. همچنین از اینجا می توانیم تعداد سپاهیان شصت هزار نفری مختار (۶)را در سال ۶۶ه. ق توجیه نماییم، زیرا اغلب سپاهیان او را افرادی تشکیل می دادند که در کربلا شرکت نکرده بودند.

یادآوری این نکته لازم است که یاقوت حموی دو روایت مختلف تاریخی نقل می کند که در یکی از آنها جمعیت عرب کوفه را هشتاد هزار خانوار و در دیگری بیست هزار خانوار ذکر می کند. (۷)اما اشکال این دو نقل آن است که:

اولاً: با روایات و شواهد تاریخی که ذکر نمودیم، تعارض دارند؛

ثانیاً: زمان مشخصی برای این جمعیت، به جز زمان بنی امیه ارائه نمی دهند.

۱- فتوح البلدان، ص ۲۷۹.

۲- تاریخ الطبری، ج ۴، ص۳۱۰؛ ترجمه الامام الحسین (علیه السلام) من طبقات ابن سعد، ص ۶۵.

۳- البیان و التبیین، ج ۲، ص ۸۹.

۴- حیاه الامام الحسین (علیه السلام) ، ج ۲، ص ۳۴۷؛ مقتل الحسین (علیه السلام) ، مقرّم، صص ۱۴۴ و ۱۴۸

۵- مقتل الحسین (علیه السلام) ، مقرّم، صص ۱۴۴ و ۱۴۸

۶- الأخبار الطوال، ص ۳۰۵.

۷- معجم البلدان، ج ۴، ص ۴۹۲.

اما اشکال دیگری که در نقل هشتاد هزار وجود دارد، این است که - چنان که گفته شد - این نقل، مساحت کوفه را ۳۲۱۶ میل ذکر می کند که بدین ترتیب، بهره هر خانواده از زمین کمتر از یک سوم متر بوده است.

ز) گیاهان و درختان کوفه

یک - گیاهان قبل از بنیان گذار ی کوفه

اشاره

گیاهانی که قبل از مسکونی شدن کوفه در آن منطقه می روییدند، عبارت است از: اُقحُوان، حَلْفاء، خُزامی، شِیح، قِیصوم، شقائق (۱)، نصی و حَلی (۲)که در ادامه به موارد مصرف آنها می پردازیم:

اول - اُقحُوان:

نام دیگر این گیاه نزد عرب «قُرّاص» می باشد و فارسیان آن را «بابونه» یا «بابونک» و «کرکاش» می نامند. اقحوان گیاهی بهاری است که برگ های جداجدا، گل سفید رنگ، ساقه نازک و بوی خوشی دارد. از این گیاه برای درمان نیز استفاده می شده است. (۳)

دوم - حلفاء:

در فارسی به آن «پیزر» ، «لوخ» ، «رُخ» ، «فیلکون» و «پاپیروس» می گویند. ظاهراً این گیاه، نوعی «نی» بوده که نزدیک فرات می روییده است. (۴)

سوم - خزامی:

نوعی گیاه شب بوی دشتی است که ساقه ای بلند، برگ هایی کوچک، شکوفه های قرمز رنگ و بوی خوشی دارد. (۵)

چهارم - شقائق:

عرب ها به آن «شقائق النعمان» نیز می گفتند؛ زیرا نعمان بن مُنْذَر، پادشاه حیره به حفظ و نگهداری این گیاه دستور داده بود. این گیاه، لاله ای شکل است و گل های قرمز رنگ دارد. (۶)

۱- فتوح البلدان، ص ۲۷۷.

۲- تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۱۴۷.

۳- لسان العرب، ج ۱۱، ص ۴۹؛ فرهنگ فارسی معین، ج ۱، ص ۳۲۳.

۴- لسان العرب، ج ۳، ص ۲۸۷؛ فرهنگ فارسی معین، ج ۱، ص ۹۰۱.

۵- لسان العرب، ج ۴، ص ۸۶.

۶- لسان العرب، ج ۷، ص ۱۶۵.

پنجم – شیح:

گیـاهی است که در دشت هـا می رویـد و برای تهیه جـارو از آن اسـتفاده می شود و در فارسـی به آن «علف جاروب، وَرَک، دَرْمَته و خُنْجَک» می گویند. همچنین لغات «شیح خراسانی» ، «قیصوم انثی» و «نبات اشنتوتین» در فارسی برای آن استعمال می شود. از این گیاه نیز به عنوان علوفه اسب و دیگر چارپایان استفاده می شده است. (۱)

ششم – قِیْصوم:

گیاهی است که ساقه ای بلند و برگ هایی مانند برگ سرو، بوی خوش و گلی زرد رنگ دارد. نام فارسی آن «مشک چوپان» است. (۲)

هفتم – نَصـی: نوعی گیاه ساقه دراز سـفید است که در چراگاه، بسیار از آن استفاده می شد. هرگاه ساقه این گیاه، ضخیم و خشک می شد، به آن «حَلی» می گفتند.

هفتم – نَصـی: نوعی گیاه ساقه دراز سـفید است که در چراگاه، بسـیار از آن اسـتفاده می شـد. هرگاه ساقه این گیاه، ضـخیم و خشک می شد، به آن «حَلی» می گفتند. (۳)

دو – درختان و گیاهان بعد از شهرشدن کوفه

اشاره

گرچه می توان بسـیاری از گیاهـان و درختان را طبق قراین مختلف در کوفه آن زمان (۱۷ – ۶۱ه. ق) موجود دانست، اما بنای ما در این نوشـتار برآن است که تنها نام گیاهان و درختانی را ذکر نماییم که در احادیث یا نقل های تاریخی به آن اشاره شده است. این بخش را در دو قسمت درختان و گیاهان پی می گیریم:

اول – درختان

اشاره

در این بخش، درختـانی را نـام می بریم که میوه های آنها در کوفه موجود بوده است، حال یا اصل درخت نیز در کوفه بوده و یا میوه را از شهر دیگر وارد کرده بودند.

۱. خرما: درخت خرما به سبب نوع آب و هوای کوفه و نیز استفاده فراوان عرب از آن، بیشترین حجم را به خود اختصاص داده بود، به طوری که قسمت شرقی کوفه که در کناره رود فرات قرار داشت، محل اصلی نخلستان های مردم کوفه به شمار می رفت. (۴)خرمای کوفه بسیار خوشمزه تر از خرمای بصره بود،

۱- لسان العرب، ج ۲، ص ۲۵۴؛ فرهنگ فارسی معین، ج ۲، ص ۱۵۱۴.

۲- لسان العرب، ج ۱۱، ص ۱۹۸؛ فرهنگ فارسی معین، ج ۲، ص ۲۷۶۸.

۳- لسان العرب، ج ۱۴، ص ۱۷۱.

۴- الحیاه الاجتماعیه، ص ۱۴۱.

به طوری که بعضی از کوفیان هنگام شمردن افتخارات خود بر بصریان، از این مطلب یاد می کردند. (۱)گفتنی است که نخلستان های کوفه از سمت غرب تا قادسیه و از سمت شمال تا شهر انبار و هیت امتداد داشته است. (۲)(نقشه شماره ۵)

بعضی از انواع خرمای موجود در مقطع زمانی مورد بحث از قرار زیر بوده است:

رُطَب آزاد؛

رُطبِ مُشان:

رُطبِ مُشان: (۳)

نوعی خرمای زرد رنگ که از لغت «موشان» فارسی گرفته شده است. از آنجا که موش ها از این نوع خرما بسیار می خوردند، ایرانیان آن را «موشان» نامیدند. (۴)عرب های مدینه به آن «اُم جُرْذان» می گویند. (۵)

تمر بَرْنی:

تمر بَرْنی (۶):

نوعی خرمای قرمز مایل به زرد که بسیار خوشمزه بوده است. اصل این خرما ایرانی بوده و اصولاً ـ لغت «برنی» از «بارنیک» فارسی گرفته شده و «بار» به معنای تمر و میوه است. (۷)

تمر سابِری:

این لغت نیز ممکن است از شاپور فارسی گرفته شده باشد. در مدینه به این نوع خرما «بیض» می گفتند. (۸)

تمر صرفان:

تمر صرفان (۹):

نوعی خرما مانند بَرْنی، اما سخت تر که معمولاً آن را با جویدن می خوردند و به اصطلاح مقداری حالت آدامس مانند داشته است. (۱۰)در مدینه به این خرما «عَجْوَه» می گفتند. (۱۱)

۱- مختصر کتاب البلدان، ص ۱۶۴.

۲- الحیاه الاجتماعیه، ص ۱۴۱.

۳- مختصر کتاب البلدان، صص ۱۵۷ و ۱۶۴.

۴- لسان العرب، ج ۱۳، ص ۱۱۸.

۵- وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۱۰۶.
۶- لسان العرب، ج ۱، ص ۳۹۱.
۷- لسان العرب، ج ۱، ص ۳۹۱.
۸- وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۱۰۶.
۹- لسان العرب، ج ۷، ص ۱۱۱.
۱۰- لسان العرب، ج ۷، ص ۳۳۱.
۱۱- وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۱۰۶.

تمر هیروان:

خرمای هیروان که «هیرور و هیرون» (۱)نیز نامیده شده، بهترین خرمای مدینه بوده و گفته شده است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نیز آن را نشانده است. (۲)

تمر نرسیان:

تمر نرسیان (۳): این خرما بهترین خرمای عراق بود، به گونه ای که از شدت مرغوبیت، کَره خوب را به آن مثال می زدند. (۴)

فرق بین رطب و تمر آن است که رطب به خرمای تازه رسیده و تمر به خرمای کاملا رسیده گفته می شود. (۵)

۲. انگور (عنب) : درخت انگور در کوفه کشت می شد و به خصوص، نوع «رازقی» آن (۶)که انگور سفید دانه دراز بوده، اهمیت فراوانی داشت. اصل این نوع انگور به شهر طائف منسوب است. (۷)

۳. زیتون: این درخت عمدتاً در دیرهای اطراف کوفه که از آنِ مسیحیان بود، کاشته می شد. قسمت عمده روغن نباتی مردم از میوه این درخت بود. (۸)

۴. انار (رمان) : در روایت ها از نوعی انار در کوفه با عنوان «انار سورانی» (رمان سورانی) نام برده شده (۹)که ممکن است به سریانی های ساکن عراق منسوب باشد، زیرا «سوری» نام مکانی در بابل بوده است. (۱۰)

۵. سیب (تفاح) : حضرت علی (علیه السلام) به خوردن آن توصیه فرموده و این نشانه وجود آن در کوفه است. (۱۱)

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۱۰۹؛ لسان العرب، ج ۹، ص ۷۵.

۲- فتوح البلدان، ص ۱۶۴؛ مختصر کتاب البلدان، ص ۱۶۳.

۳- مختصر کتاب البلدان، ص ۱۶۳.

۴- لسان العرب، ج ۱۴، ص ۱۰۳.

۵- لسان العرب، ج ۵، ص ۲۳۷.

۶- وسائل الشیعه، ج ۱۷ ص ۱۱۴.

۷- لسان العرب، ج ۵، ص ۲۰۵.

۸- الحیاه الاجتماعیه، ص ۱۴۲.

۹- وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۱۲۴.

۱۰- لسان العرب، ج ۶، ص ۴۲۹.

۱۱- وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۱۲۵.

۶. بِه (سَفَرْجَل) (۱)

۷. گردو (جوز) (۲)

۸. تُرَنج (۳): عرب ها به آن «اُتْرَجّ، ترنجه، اُتْرُجّه، تُرُنجه و تُرنج» می گویند و آن درختی است که میوه اش شبیه لیمو می باشد. (۴)در بعضی از کتاب های لغت، آن را گیاه بالنگ یا سیب آبی معرفی نموده اند. (۵)

دوم – گیاهان

اشاره

قبل از شمارش گیاهان یادآوری چند نکته لازم است:

اولاً: گیاهان در معنایی عام به کار برده شده است که شامل غلات، حبوبات، گیاهان بوته ای، مانند کدو و به طور کلی هر روییدنی غیر از درختان می شود.

ثانیاً: فقط نام گیاهانی آمده که طبق احادیث یا روایات تاریخی در زمان مورد بحث موجود بوده است.

ثالثاً: بیشتر روایاتی که به آنها استناد شده، مربوط به حضرت علی (علیه السلام) است. البته اگرچه آن حضرت (علیه السلام) بیشتر عمر خود را خارج از کوفه سپری نمود، اما احتمال ارتباط احادیث به دوران حضور ایشان در کوفه و نیز وجود قراین در بعضی از این روایات، ما را بر آن داشت که از این احادیث استفاده نماییم.

رابعاً: از گیاهانی یاد شده که در کوفه وجود داشته است و البته بدیهی است که وجود یک گیاه، اعم از کاشت آن در کوفه می باشد، اما با توجه به سهولت کاشت بسیاری از این گیاهان و نیز سریع الفساد بودن بعضی دیگر از این گیاهان و همچنین استعداد زمین کوفه برای پرورش بسیاری از آنها، ما را برآن داشت که به ذکر این گیاهان بپردازیم.

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۱۲۹.

۲- بحارالانوار، ج ۶۴، ص ۱۹۸.

۳- بحارالانوار، ج ۶۴، ص ۱۹۰؛ مختصر کتاب البلدان، ص ۱۵۵.

۴- لسان العرب، ج ۲، ص ۲۵.

۵- فرهنگ فارسی معین، ج ۱، ص ۱۰۷۲.

حال، پس از این مقدمه، بررسی خود را در سه محور غلّات و حبوبات، گل ها و گیاهان بوته ای ادامه می دهیم:

۱. غلات و حبوبات: به طور کلی غلّات و حبوبات متنوعی در کوفه کشت می شد و مالیات و خراج آن را نیز حکومت تعیین می کرد. انواع متعدد غلات و حبوبات کوفه عبارت بود از:

گندم (حِنْطَه) :

خراج این محصول در زمان عمر چهار درهم برای هر جریب تعیین شده بود.

جو (شَعیر) :

خراج آن دو درهم مشخص شده بود. (۱)

برنج (اَرُز) :

کشت این محصول در زمین های هوری اطراف فرات صورت می گرفت و بیشتر آب آن از نهرهای سورا، مراه و نیل (نیل فرات) تأمین می شد. (۲)

کنجد (سِمْسِمْ) :

خراج آن در زمان عمر پنج درهم برای هر جریب مشخص شده بود. (۳)

ذُرّت، ماش، عدس، ارزن (دُخْن) . (۴)

۲. گل ها: به نظر می رسد گل های خوشبویی که قبل از شهر شدن کوفه در این منطقه بوده، بعد از آن نیز کوفیان به آنها توجه داشته اند. به برخی از این گل ها، مانند اقحوان، خزامی، شیح، شقایق، قیصوم و. . . ، در اول این بخش اشاره نموده و هم اکنون به ذکر بقیه گل ها می پردازیم. شایان توجه است که بیشتر این گل ها در دیرهای اطراف کوفه که متعلق به مسیحیان بود، کشت می شد و آبیاری این گلستان ها به وسیله نهرهایی از فرات که در این دیرها جاری بود، صورت می گرفت. (۵)

این گل ها عبارت بودند از:

۱- حضاره العراق، ج ۵، فصل ۵؛ الزراعه، ص ۲۶۲.

۲- حضاره العراق، ج ۵، فصل ۵؛ الزراعه، ص ۲۶۲.

۳- ر. ک: پاورقی شماره ۸۳.

۴- الحیاه الاجتماعیه، ص ۱۴۲.

۵- الحیاه الاجتماعیه، ص ۱۴۳.

گل بنفشه (بَنَفْسَج):

گل بنفشه (بَنَفْسَج) (۱):

نام عربی این گل از کلمه فارسی بنفشه گرفته شده است و به نظر می رسد عرب ها یا ساکنان کوفه کِشت این گل را از ایرانیان آموخته بودند.

گل نرگس (نرجس)

گل نرگس (نرجس) (۲)

: به نظر می رسد نام عربی این گل (نَرْجِس یا نِرْجِس) از فارسی گرفته شده باشد. (۳)

گل یاسمین

گل یاسمین (۴)

: عرب ها به آن یاسِمین، یاسَمین و یاسِمُون گفتند. البته اصل این کلمه از فارسی گرفته شده است. (۵)

گل سوسن (الزَنْبَق، الزنبق الأبیض) .

گل سوسن (الزَنْبَق، الزنبق الأبیض) . (۶)

گل خَیّری (خیرو، هیری)

گل خَیّری (خیرو، هیری) (۷)

: این نام در کتاب های لغت برای گل شب بو و گل همیشه بهار به کار رفته و لغتی است که از فارسی گرفته شده است. (۸)

۳. گیاهان بوته ای: منظور از این نوع گیاهان، هر گیاهی غیر از دو دسته اول می باشد که عبارت اند از:

نیشکر: عرب ها به آن «قصب السُکّر» می گفتند (۹)و محل رویش آن، هورهای اطراف فرات بوده است. به احتمال قوی مردم آن زمان از شکر این بوته استفاده می کردند.

قَسَب العنبر:

قَسَب العنبر (۱۰):

قسب به معنای خشک شده هر گیاهی، و عنبر به معنای زعفران یا وَرس است. ورس نوعی زعفران یمنی است که در فارسی به آن «اسپرک» یا «اسپرنگ» گفته می شود. از این گیاه در صنعت رنگ رزی بسیار استفاده می شده است. (۱۱)مشخصات کامل این گیاه در فرهنگ معین به همراه شکل آن آمده است.

۱- الحیاه الاجتماعیه، ص ۱۴۳.

۲- الحیاه الاجتماعیه، ص ۱۴۳.

۳- لسان العرب، ج ۱۴، ص ۱۰۲.

۴- مختصر کتاب البلدان، ص ۱۵۵.

۵- لسان العرب، ج ۱۵، ص ۴۵۰.

۶- الحیاه الاجتماعیه، ص ۱۴۳.

۷- مختصر کتاب البلدان، ص ۲۵۵.

۸- لسان العرب، ج ۴، ص ۲۵۹؛ فرهنگ فارسی معین، ج ۱، ص ۱۴۶۹.

۹- تخطیط مدینه الکوفه، ص ۵۲.

۱۰- مختصر الکتاب البلدان، ص ۱۶۴.

۱۱- فرهنگ فارسی معین، ج ۱، ص ۲۳۲.

پنبه (قُطْن)

پنبه (قُطْن) [(۱)]

: مقدار خراج برای هر جریب پنبه در زمان عمر بن خطاب، پنج درهم بوده است. [(۲)]

بِطّیخَه:

این کلمه در لغت برای سه بوته خیار، خربزه و کدو به کار رفته است. در حدیثی که از علی (علیه السلام) نقل شده، این کلمه به کار رفته است: «حضرت علی (علیه السلام) قصد خوردن «بطیخه ای» را داشت و پس از خوردن مقداری، آن را تلخ یافت. . .». [(۳)]

این حدیث نیز قرینه ای است برای تعیین کاربرد آن در یکی از این سه میوه. شاید بتوانیم با احادیث دیگر که از کدو سخن می گویند، قرینه ای احتمالی بر کاربرد این لغت در آن زمان برای کدو به دست آوریم، به خصوص با توجه به اینکه کدو ظاهرترین معنای آن می باشد. [(۴)]البته از این لغت برای خربزه نیز استفاده می شود.

کاسنی:

این لغت را برای ترجمه «هنـدَباء» آوردیم که در روایت آمـده است. [(۵)]عرب علاوه بر این لغت از «هِنْدَب» و «هِنْدِبا» استفاده می کند. [(۶)]

بادَروج (ریحان کوهی، تخم شربتی) :

این لغت در روایات به صورت «باذروج» به کار رفته است و به عنوان سبزی خوراکی همراه غذای حضرت علی (علیه السلام) معرفی شده [(۷)]و آن را ریحان کوهی و تخم شربتی ترجمه کرده اند. [(۸)]بعضی نیز احتمال داده اند همان نعناع باشد. [(۹)]

کُرّاث:

در روایت آمده است که امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) «کرّاث» را همراه نمک نیم کوب شده میل می کرد. [(۱۰)]در فرهنگ فارسی معین، معانی متعددی

۱- تخطیط مدینه الکوفه، ص ۵۲.

۲- حضاره العراق، ج ۵، ص ۲۶۲.

۳- وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۱۴۰.

۴- لسان العرب، ج ۱، ص ۴۲۹.

۵- وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۱۴۲.

۶- لسان العرب، ج ۱۵، ص ۱۴۶.

۷- وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۱۴۶.

۸- فرهنگ فارسی معین، ج ۱، ص ۴۳۵.

۹- وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۱۴۶، پاورقی مصحح.

۱۰- وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۱۵۱.

برای آن آمده است: گونه ای تره وحشی که بویی تند شبیه سیر دارد و آن را به کوچوک، پراسه، موسیر، پیاز کوهی، تره فرهنگی و تره خاوری نیز ترجمه کرده اند. (۱)

به هر حال از این معانی چنین برمی آید که این گیاه، نوعی سبزی خوردنی بوده است.

قارچ خوراکی:

این لغت، ترجمه لغت «کَمأه» است که در روایتی به وجود آن در زمان حضرت علی (علیه السلام) اشاره شده است. در آن روایت آمده است که حضرت علی (علیه السلام) این گیاه را دوست می داشت. (۲)

در فارسی به این لغت، «سماروغ، سماروخ، سمارغ و زماروغ» نیز می گویند که اصولاً این لغات در مورد نوعی قارچ خوراکی به کار می روند. (۳)

کدو:

دو لغت «دُبّاء» و «قَرْع - قَرَع» در روایت در مورد این گیاه به کار رفته است و حکایت دارد که حضرت علی (علیه السلام) از آن استفاده می کرد. (۴)

پونه (پودینه) :

این گیاه که عنوان «صَعْتَر» برای آن به کار رفته، در روایات به عنوان دوای امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) معرفی شده است. (۵)

۴. حیوانات

اشاره

حیوانات منطقه کوفه را می توان به دو بخش حیوانات خشکی و آبی تقسیم کرد:

الف) حیوانات خشکی

اشاره

این حیوانات را نیز می توان به دو قسم حیوانات اهلی و حیوانات غیر اهلی تقسیم کرد:

۱- فرهنگ فارسی معین، ج ۳، صص ۲۹۲۷ و ۲۹۲۸.

۲- وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۱۵۹.

۳- فرهنگ فارسی معین، ج ۲، ص ۱۹۱۶؛ ج ۳، ص ۳۰۶۲.

۴- وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۱۶۱.

۵- وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۱۶۱.

یک – حیوانات اهلی

اشاره

این حیوانات عبارت اند از:

اول – شتر و انواع آن

این حیوان را عمدتاً عرب های حجاز همراه خود آورده بودند، علاوه بر اینکه عرب های ساکن در این منطقه نیز از آن استفاده می کردند.

اصولاً زندگی عرب در آن زمان بسیار وابسته به شتر بود و چنان به هم خو گرفته بودند که طبایع آنها در بعض از موارد یکسان شده بود، به گونه ای که وقتی از دست پشه ها و نیز آب و هوای مدائن به ستوه آمدند و شکایت نزد عُمر بردند، عمر در نامه خود خطاب به سعد نوشت: «عرب را تنها سرزمینی مناسب است که به حال شترانش مناسب باشد» . سرانجام منطقه کوفه را که با طبیعت و مزاج هر دو سازگار بود، برای سکونت برگزیدند. (۱)گوشت، شیر، پشم و کرک شتر موارد استفاده عرب ها از این حیوان بوده است.

دوم – گاو

از شیر و گوشت این حیوان استفاده می کردند. علاوه بر این در کشاورزی نیز برای کشیدن گاوآهن از آن استفاده می شد. البته در کشاورزی بیشتر از گاو نر که به آن ثور می گفتند، بهره می بردند.

سوم – اسب

اشاره

اسب از گذشته های بسیار دور در میان عرب اهمیت داشت و از آن برای پیمودن مسافت های طولانی که به سرعت نیاز داشت، استفاده می کردند. همچنین در جنگ و غارت و شبیخون ها بسیار به کار می رفت.

اسب انواع فراوانی داشت که به چند نوع آن که در گزارش های زمان مورد بحث ما به کار رفته است، اشاره می شود:

۱- تاریخ الطبری، ج ۳، صص ۱۴۵ و ۱۴۶.

*

بِرْذَوْن

اسبی غیر عربی بوده که در فارسی به آن «اسب تاتاری» می گویند و سرعت زیادی داشته است. (۱)از این اسب بیشتر برای خودنمایی و تجمل استفاده می شد. (۲)

*

هِمْلاج

هِمْلاج (۳)

این اسب نوعی از برذون معرفی شده است. همچنین لغت هملاج را لغتی فارسی دانسته اند که به معنای راهوار بودن و آرام رفتن است. (۴)

*

فَرَس ذَنُوب

به اسبی که دُمی دراز داشته و پرمو بوده است می گفتند. از اسب زهیر بن قین در میدان جنگ کربلا- با این عنوان یاد شده است. (۵)گفتنی است که نظر به تربیت پذیری فراوان اسب و نیز شدت علاقه عرب به این حیوان، معمولاً برای آن، نام انتخاب کرده و آن را صدا می زدند، برای مثال، نام اسب های امام حسین (علیه السلام) در میدان کربلا «لاحق» و «یحْموم» بوده است. (۶)یادآوری می شود که در منابع اولیه و معتبر به اسبی با نام «ذوالجناح» برای امام حسین (علیه السلام) برخورد نکردیم، البته در برخی از منابع روایی قرن دوم و سوم به اسبی با عنوان جناح که از اسب های پیامبرخدا (صلی الله علیه و آله) بوده برخورد می کنیم. (۷)

۱- لسان العرب، ج ۱، ص ۳۷۰؛ فرهنگ فارسی معین، ج ۱، ص ۵۰۲.

۲- الامتاع و المؤانسه، ج ۳، ص ۶۰.

۳- حیاه الحسین (علیه السلام) ، ج ۲، ص ۳۷۸.

۴- لسان العرب، ج ۱۵، ص ۱۳۶.

۵- جمهره خطب العرب، ج ۲، ص ۵۴.

۶- مقتل الحسین (علیه السلام) ، مقرّم، ص ۲۵۷.

۷- کتاب الوصیه، ص ۶۹ «عبارت عربی چنین است: «والفرسین، الجناح الذی یوقف بباب مسجد رسول الله (صلی الله علیه و

آله) لحوائج الناس (یبعث رسول الله (صلی الله علیه و آله) الرجل فی حاجه فیرکبه» .

چهارم – الاغ

از این حیوان برای انجام کارهای روزمره و پیمودن مسافت های کوتاه استفاده می شد. همچنین حمل و نقل و انتقال کالاهای نه چندان سنگین نیز به وسیله این حیوان انجام می گرفت. (۱)در روایات علی (علیه السلام) ، از این حیوان، گزارش شده است. (۲)

پنجم – قاطر

از این حیوان نیز به منظور سواری و حمل و نقل کالاهای نسبتاً سنگین استفاده می شد. (۳)در گزارش های جنگ جمل چنین آمده که حضرت علی (علیه السلام) بر قاطر پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله) سوار بود. (۴)

ششم – گوسفند

عرب ها از شیر، پشم و گوشت این حیوان استفاده می کردند. طبق روایتی بعضی از موادی که برای تغذیه این حیوان استفاده می شده، از قرار زیر است:

نخاله و کنجاره روغن: که عرب ها به آن «کُشْب» و «کُسَیح» می گویند و از لغت فارسی «کُشْب» گرفته شده است. در روایت، لغت «کُسب» آمده است.

هسته خرما: ظاهراً آن را خرد می کرده و به گوسفند می داده اند.

جو.

نان: ظاهراً نان هایی را که برای مصرف انسان مناسب نبود، به این حیوان می خوراندند. (۵)

۱- الامتاع و المؤانسه، ج ۳، ص ۶۰.

۲- ترجمه الامام علی (علیه السلام) ، ج ۳، ص ۲۰۲.

۳- الامتاع و المؤانسه، ج ۳، ص ۶۰.

۴- مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۹۰.

۵- وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۳۵۳.

هفتم – کبوتر

طبق بعضی گزارش ها، کبوتر بازی در آن زمان در کوفه میان جوانان شایع بوده است. (۱)

هشتم – مرغ

مرغ و طبعاً خروس یکی از مصارف غذایی مردم کوفه در آن زمان بوده است (۲)، علاوه بر اینکه از تخم مرغ آن نیز می توانستند به عنوان غذا بهره ببرند.

نهم – مرغابی (اردک)

به نظر می رسد که مردم کوفه این پرنده آبی-دریایی را از رودخانه فرات گرفته و به خانه های خود آورده بودند. از سر و صدایی که این پرندگان در شب ضربت خوردن حضرت علی (علیه السلام) در خانه اُم کلثوم به راه انداختند (۳)، چنین استفاده می شود که مردم کوفه این پرنده را در خانه های خود پرورش می داده و از آن نگهداری و از تخم و گوشت آن استفاده می کردند. لغت هایی که عرب برای این پرنده به کار می برده اند، عبارت است از:

بَطّه (بَطَه) : لغتی عجمی و به احتمال زیاد فارسی بوده است.

اِوَزّ.

وَزّ. (۴)

دهم – گربه

لغت عربی آن «سنّور» و «هرّه» است. در بعضی از روایات تاریخی سخن از فروش گربه در کوفه و نیز وجود بازاری در آن شهر با نام بازار گربه ها (سوق

۱- فضل الکوفه و اهلها، ص ۱۲۳.

۲- وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۳۰.

۳- ترجمه الامام علی (علیه السلام) ، ج ۳، ص ۲۹۴.

۴- لسان العرب، ج ۱، ص ۲۸۹.

السنانیر) در زمان شریح قاضی به میان آمده است. (۱)شاید به منظور ریشه کن کردن نسل موش ها اقدام به نگهداری و خرید و فروش این حیوان خانگی می کردند.

یازدهم – سگ

سگ اگرچه از نظر مسلمانان نجس است، اما در مواردی، همچون نگهبانی منزل، باغ و گوسفندان و نیز صید حیوانات از آن استفاده می کردند.

دوازدهم – خوک

این دو حیوان و به خصوص خوک نزد مسیحیان ساکن کوفه اهمیت فراوان داشته است، زیرا از گوشت و شیر خوک بهره فراوانی می بردند. در روایات مربوط به واقعه عاشورا، از آب تنی این دو حیوان در نهر فرات سخن به میان آمده است. (۲)(در حالی که امام حسین (علیه السلام) و یارانش تشنه بودند) .

دو – حیوانات غیراهلی

اول – موش

در عربی به آن «فأره» می گویند. از قدیم الایام انسان این حیوان کوچک را دشمن خود به شمار آورده؛ زیرا خسارات فراوانی به غلات و مواد غذایی انسان وارد می کرده است. وجود این حیوان کوچک در کوفه را می توان از روایات ثابت نمود. (۳)

دوم – کلاغ (غُراب)

در گزارش ها از این پرنده در زمان حکومت «زیاد» یاد شده است. (۴)

۱- الحیاه الاجتماعیه، ص ۲۱۱.

۲- مقتل الحسین (علیه السلام) ، مقرّم، ص ۲۳۷.

۳- وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۱۷۳؛ ج ۱۶، ص ۳۷۶.

۴- تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۱۶۴.

سوم – روباه (ثعلب)

سوم – روباه (ثعلب) (۱)

چهارم – شترمرغ (ظَلیم \ شترمرغ نر)

پنجم – آهو (ظبی)

ششم – سوسمار (ضبّ)

از این سه حیوان، در منطقه کوفه در زمان پادشاهی نُعمان بن منذر، یعنی سال ها پیش از تأسیس کوفه یاد شده است. (۲)به نظر می رسد، در صورت صحت این خبر، در زمان مورد بحث ما نیز این سه حیوان در مناطق اطراف کوفه یافت می شدند.

ب) حیوانات آبی

اشاره

این حیوانات انواع مختلف ماهی را شامل می شد که زیستگاه آنان رودخانه فرات بود و از آنجا صید شده و در محلی به نام «سوق حیتان؛ بازار ماهی» فروخته می شد. (۳)انواع مختلف ماهی که در روایات و عبارات تاریخی از آن نام برده شده عبارت است از:

یک – ماهی بَنانی (سَمَک بَنانی)

این نوع ماهی در روایات ما به عنوان یکی از امتیازات کوفه شمرده شده است. (۴)البته به رغم تتبعی که در منابع صورت گرفت، مشخصات آن به دست نیامد.

دو – مارماهی

از این نوع ماهی در روایات با عناوین «جِرّی» ، «جرّیت» و «مار ماهی» یاد شده است. البته ظاهر روایات به گونه ای است که بین جِرّی و جِریت و بین مار ماهی تفاوت قائل شده و آنها را دو نوع ماهی به شمار آورده اند. شاید جِرّی نوعی خاص از مار ماهی بوده است.

۱- تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۱۸۳؛ اخبار القضاه، ج ۲، ص ۲۱۸.

۲- مختصر کتاب البلدان، ص ۱۶۴.

۳- وسائل الشیعه، ج ۱۶، صص ۳۹۸و ۴۰۳.

۴- وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۱۱۴.

به هر حال، این ماهی از نظر شیعه از ماهی های حرام گوشت می باشد؛ زیرا پوست آنها فلس ندارد. از این رو، حضرت علی (علیه السلام) بازاریان را در «سوق حیتان» ؛ «بازار ماهی» از خرید و فروش این ماهی منع می کرد. (۱)

سه – زِمّیر

در روایات گاهی از این ماهی با عنوان «زمّار» یاد شده است، اما لغت زِمّار در کتاب های لغت به معنای ماهی نیامده است. به نظر می رسد مصداق این نوع ماهی همان ماهی خاردار استخوانی است که در رودخانه ها و آب های شیرین زندگی می کند و طولی بین ۳۰ -۴۰سانتیمتر و وزنی بین ۱ - ۲ کیلوگرم دارد.

باله پشتی این حیوان، تیغه های استخوانی نوک تیز خار مانند دارد و به همین سبب به آن «ماهی خاردار استخوانی» گفته اند. رنگش سبز مایل به زرد یا قهوه ای قرمز رنگ با خطوط پهن تیره است. البته در فصل های مختلف تغییر رنگ می دهد.

معمولاً این ماهی در رودخانه های نیم کره شمالی زندگی می کند و گوشتش خوشمزه است. (۲)با توجه به ممنوعیت خوردن آن، که در روایات ما از زبان حضرت علی (علیه السلام) و دیگر ائمه (علیهم السلام) وارد شده است، معلوم می شود که پوست این ماهی فلس نداشته است، گرچه تا زمان حضرت علی (علیه السلام) و حتی در زمان آن حضرت خرید و فروش آن در کوفه رایج بود. (۳)

۵. نهرها ی کوفه

اشاره

نهر اصلی کوفه نهر فرات است که سرچشمه آن رود «ارس» در ارمنستان ترکیه می باشد. این رود پس از گذر از «قالیقَلا» در روم آن زمان و ترکیه امروزی و نیز عبور از نقاط مختلف، از سمت شرقی کوفه و در فاصله نیم فرسخی آن عبورکرده

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۴۰۲ به بعد.

۲- فرهنگ فارسی معین، ج ۳، ص ۳۷۳۸.

۳- وسائل الشیعه، ج ۱۶، صص ۳۹۹ و ۴۰۰.

و سپس نزدیک خلیج فارس به دجله می پیوندد. (۱)مجموع این دو رود، رود بزرگی به نام «شط العرب» را تشکیل می دهند که به خلیج فارس می ریزد. طول رود فرات در مجموع حدود ۲۹۰۰ کیلومتر می باشد و بستر آن به خصوص در نقاط جلگه ای، عریض و پهن بوده است. (۲)آب این نهر، شیرین و گوارا بوده و علاوه بر کشاورزی برای آشامیدن نیز از آن بهره می بردند. به نظر می رسد در زمان مورد بحث ما، شبکه سَقّاها آب فرات را به وسیله مشک به کوفه حمل نموده و در آنجا به مردم می فروختند. (۳)اما اینکه آیا از این رودخانه نهرهایی در شهر کوفه جاری بوده یا نه، محل اختلاف است.

بعضی بر این عقیده اند که به علت نزدیکی شهر کوفه به فرات و امکان حمل ونقل آسان آب، مردم زحمت حفر نهر و کانال را به خود نداده و بنابراین در زمان مورد بحث، هیچ نهری در داخل کوفه جریان نداشته است. (۴)این در حالی است که احْنَف بن قیس یکی از بزرگان بصره که در زمان بحث می زیسته است، در مقام مدح و ذمّ بصره اشاره هایی به وجود نهرهای جاری و آب های فراوان در کوفه دارد. (۵)همچنین در بعضی از آثار، به وجود آبراه هایی در دیرهای اطراف کوفه اشاره شده است که مردم از آن آبراه ها بوستان ها و باغستان های خود را آبیاری می کردند. (۶)

اما در مورد آبیاری باغستان ها و نخلستان های کوفه قبلاً یادآور شدیم که بیشتر این باغستان ها در شرق کوفه و در کنار فرات واقع شده بود و جاری کردن جوی های کوچکی از فرات به این باغستان ها بسیار آسان بوده است.

با این حال، در لابه لای کتاب هایی که در مورد کوفه نوشته شده است، نهرهای فراوانی برای کوفه ذکر شده که بیشتر آنها با یکی از دو مشکل زیر یا هردو مواجه اند:

۱- معجم البلدان، ج ۴، ص ۲۴۱؛ المسالک و الممالک، ابن خرداذ به، ص ۱۴۹.

۲- فرهنگ فارسی معین، ج ۶، ص ۱۳۱۶.

۳- کوفه پیدایش شهر اسلامی، ص ۲۸۸.

۴- کوفه پیدایش شهر اسلامی، ص ۲۸۶ به بعد.

۵- مختصر کتاب البلدان، ص ۱۵۶.

۶- تخطیط مدینه الکوفه، ص ۱۴۲.

الف) بسیاری از این نهرها در محدوده جغرافیایی کوفه واقع نشده اند.

ب) زمان احداث بعضی از این نهرها مربوط به زمان مورد بحث ما نیست.

در اینجا به برخی از نهرهایی که به عنوان نهرهای کوفه دانسته شده است، می پردازیم (۱):

الف) نهر عَلْقَمَه (نهر عَلْقَمی)

نهر فرات هنگام عبور از شهرهای هیت و أنْبار در شمال کوفه (نقشه شماره ۵) به چند شاخه فرعی تقسیم می شود (۲)که شاخه ای از آن، از کنار کوفه عبور می کنـد. به این شاخه، نهر عَلْقَمی می گوینـد. (۳)بنابراین، نهر علقمه همان فرات کوفه است که از فرات اصـلی منشعب شده است و نهری منشعب از فرات کوفه نیست. (۴)به نظر می رسد نهر علقمه ای که در حوادث کربلا از آن یاد شده، نیز همین نهر فرات منشـعب از فرات اصلی است که از کنار سرزمین کربلا عبور می کرده است نه اینکه کانالی منشعب از آن بوده است.

ب) نهر سُورا

شاخه دیگر فرات اصـلی است که از شـهر سورا در شمال کوفه عبور کرده و به نهر سورا معروف بوده و بزرگ ترین نهر فرات به شمار می آمده است. (۵)بنابراین، این نهر مربوط به کوفه نیست.

ج) نهر نیل

این نهر، اولاً: خارج از کوفه بوده و ثانیاً: در زمان حجاج بن یوسف ثقفی حفر شده است. (۶)این نهر در شرق کوفه قرار داشته است. (نقشه شماره ۶)

۱- اسامی این نهرها را ابتدا از کتاب «تاریخ الکوفه» نوشته سید حسین بُراقی به دست آوردیم.

۲- معجم البلدان، ج ۴، ص ۲۴۱.

۳- تخطیط مدینه الکوفه، ص۳۱.

۴- مدینه الحسین (علیه السلام) ، ص ۱۲.

۵- معجم البلدان، ج ۳، ص ۲۷۸؛ ج ۴، ص ۲۴۱.

۶- معجم البلدان، ج ۵، ص ۴۳۴.

د) نهر تاجیه

این نهر نیز خارج از کوفه قرار داشته است (۱)، علاوه بر اینکه زمان احداث آن مشخص نیست. (۲)

ه) نهر سَدیر

این نهر نیز خارج از کوفه و در کناره شهر حیره قرار داشته است. (۳)

و) نهر سَیلحین (سیلحون)

منطقه سیلیحین یا بین کوفه و قادسیه (۴)و یا نزدیک حیره بوده است. البته بعضی از نقشه ها (نقشه شماره ۶) آن را نزدیک انبار و در غرب نشان داده اند. (۵)اما در هر دو حال، مربوط به کوفه نیست. از این نهر در زمان مختار نام برده شده است. (۶)(نقشه شماره ۳)

ز) نهر صَراه

این نهر نزدیک بغداد بوده است و حفر آن را به ساسانیان نسبت داده اند. (۷)

ح) نهر صَرصَر

این نهر نزدیک بغداد جریان داشته است. (۸)این نهر را نهر «ملیک» نیز می گویند. (۹)

ط) نهر قَوْرا

به نظر می رسد که همان نهر سُورا باشد. (۱۰)

۱- معجم البلدان، ج ۲، ص ۵.

۲- تاریخ الکوفه، ص ۱۳۵.

۳- معجم البلدان، ج ۲، ص ۲۰۱.

۴- معجم البلدان، ج ۲، ص ۲۹۸.

۵- استراتیجیه الفتوحات الاسلامیه، ص ۲۸۵.

۶- تجارب الامم، ج ۲، ص ۱۶۹.

۷- معجم البلدان، ج ۳، ص ۳۹۹.

۸- معجم البلدان، ج ۳، ص ۴۰۱.

۹- معجم البلدان، ج ۴، ص ۲۴۱.

١٠- معجم البلدان، ج ۴، ص ۳۲۳.

ی) نهر کوثی

این نهر نیز منطقه کوثی را که در مغرب کوفه قرار داشته (نقشه شماره ۶) ، سیراب می کرده است. (۱)

ک) نهر خُرشید

این نهر از فرات منشعب شده و بین کوفه و بصره قرار داشته است. مَصْعَب بن زُبَیر هنگام حمله به مختار، از این نهر به وسیله قایق عبور کرد و وارد فرات شد و از آنجا به کوفه حمله نمود. (۲)

ل) نهر بَلْخ

از این نهر در زمان شریح قاضی که سال ها قضاوت کوفه را بر عهده داشت، نام برده شده است. (۳)البته مکان آن مشخص نشده، شاید محل جریان آن در خود شهر کوفه یا دست کم حومه نزدیک آن بوده است.

م) نهر بُوَیب

این نهر که پیش از تأسیس کوفه در این منطقه جریان داشته (نقشه شماره۳) ، هنگام مدّ آب فرات مقداری از آن را در خود جای می داده است. در زمان ابوبکر بین مسلمانان و ایرانیان در محل این نهر جنگی رخ داد. (۴)

ن) نهر شیلی

این نهر قبل از اسلام نزدیک کوفه جاری بوده و به همین نام خوانده می شده و بعدها به نام نهر زیاد، منسوب به زیاد بن ابیه، معروف شده است. (۵)

۱- معجم البلدان، ص ۴۸۷.

۲- تجارب الامم، ج ۲، ص ۱۶۹.

۳- اخبار القضاه، ج ۲، ص ۲۳۲.

۴- معجم البلدان، ج ۱، ص ۵۱۲.

۵- معجم البلدان، ج ۳، ص ۳۸۶.

۶. کوه های کوفه

اشاره

بـا تـوجه به اینکه منطقه کـوفه منطقه ای جلگه ای و دشـتی بوده، کوه بزرگی در آن وجود نداشـته است. البته منـابع تـاریخی- جغرافیایی تنها از دو کوه نام می برنـد که به نظر می رسـد آنها تپه های بزرگ شـنی ماسه ای بوده اند. این دو کوه عبارت اند از:

الف) ساتیدَما

یاقوت حموی در معجم البلـدان هنگام بیان وجوه نامگذاری کوفه، یکی از آن وجوه را احاطه کوه «ساتیدَما» بر این منطقه ذکر می کنـد که در این صورت کوفه از کفـاف به معنـای در برگرفته شـدن، اشـتقاق یافته است. (۱)البته یـاقوت هنگام ذکر کلمه «ساتیدما» از این کوه یاد نکرده، بلکه محل آن را در کشور هند و روم و مکان های دیگر ذکر می کند. (۲)

به هر حال، وجود چنین کوهی در اطراف کوفه بعید به نظر می رسد.

ب) کوفان

این کوه را کوه کوچکی در وسط منطقه کوفه دانسته اند، همچنان که یکی از وجوه نامگذاری کوفه را اشتقاق آن از این کوه دانسته اند. (۳)

وجود چنین کوهی نیز در کوفه مشـکوک به نظر می رسد. بنابراین، ممکن است تپه شنی ماسه ای بوده که به مرور ایام از میان رفته است، به خصوص با توجه به اینکه کوفه در لغت به معنای شن و ماسه نیز آمده است.

شایان توجه است که در بعضـی از منابع از مکانی به نام «جَبَلُ الصِیاغ؛ کوه صیاغ» نام برده شده و مکان آن را بین مسجد کوفه و سهله تعیین کرده اند و گفته

۱- معجم البلدان، ج ۴، ص ۴۹۱.
۲- معجم البلدان، ج ۳، ص ۱۶۹.
۳- معجم البلدان، ج ۴، ص ۴۹۱.

شده است که ابن ملجم را در آنجا سوزاندند. دور نیست که این مکان هم تپه ای کوچک در کوفه بوده باشد. (۱)

۷. چاه ها ی کوفه

اشاره

به نظرمی رسد به جز منطقه شرقی کوفه که در کنار فرات قرار داشته است، مردم دیگر مناطق کوفه برای استفاده از آب، ناگزیر به حفر چاه بودند. البته با توجه به نزدیکی آب به سطح زمین، حفر چاه های عمیق ضرورت نداشته و اصولاً حفر چاه، کار آسانی به شمار می آمده است. (۲)نکته دیگر اینکه بسیاری از این چاه ها آب شیرین نداشته و بنابراین برای آشامیدن از آنها استفاده نمی شد، بلکه برای شست وشو و مصارف دیگر از آنها بهره برداری می شد. مردم آب آشامیدنی خود را از سقاهایی که از فرات آب می آوردند، تأمین می کردند. (۳)در منابع اشاره چندانی به چاه های کوفه نشده است. نام چاه هایی که از لابه لای منابع به دست آمده، عبارت است از:

الف) چاه حضرت علی (علیه السلام) (بئر علی)

حضرت علی (علیه السلام) هنگام منزل گرفتن در کوفه، این چاه را در خانه خود که به «رحبهعلی» معروف بوده، حفر نمود و – چنان که گفته شده است – این اولین و تنها چاهی بود که در آن زمان آبش شیرین بود. (۴)از این رو، همسایگان آن حضرت (علیه السلام) و نیز دیگر مردم کوفه از آن استفاده می کردند. هم اکنون نیز محل این چاه در کوفه محفوظ است.

ب) چاه جُعد (بئر جعد)

این چاه در زیستگاه قبیله همدان، در شرق کوفه قرار داشته است. (۵)

۱- تاریخ الکوفه، ص ۸۷.

۲- تخطیط مدینه الکوفه، ص ۳۴.

۳- تاریخ الکوفه، ص ۱۴۲.

۴- تاریخ الکوفه، ص ۲۵.

۵- فتوح البلدان، ج ۲۸۴؛ تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۲۶.

ج) چاه قصر دارالاماره

از حوادث تاریخی مربوط به دوران مختار چنین استفاده می شود که در قصر دارالاماره چاهی وجود داشته که آب آن شیرین نبوده است؛ زیرا هنگامی که مختار در قصر به وسیله سپاهیان مصعب محاصره شد و تشنگی بر او و افرادش فشار وارد آورد، دستور داد که آب از چاه بکشند و تلخی آن را به وسیله عسل جبران کنند و آن را بنوشند. (۱)

د) چاه مُبارک

محل این چاه «مقبره جَعْفر» مشخص شده است. (۲)

در بعضی از منابع از چاه های دارای آب گوارا در کوفه نام برده شده است (۳)که به احتمال فراوان مربوط به زمان مورد بحث ما نمی باشد، ضمن آنکه محل این چاه ها نیز مشخص نشده است.

۸. چشمه ها ی کوفه

نوشته ای که بر وجود چشمه در داخل شهر کوفه دلالت کند، به دست نیامد، بلکه در کنار کوفه یا در فاصله هایی دورتر، چشمه هایی وجود داشته است که به نام بعضی از آنها مانند «عین جَمْل» و «عین صید» در بخش توابع اشاره خواهد شد. همچنین از چشمه ای به نام «عَین بنی الحَذّاد» در جنوب کوفه نام برده شده است (۴)که زمان تاریخی آن مشخص نیست.

۹. توابع شهر کوفه و روستاها ی آن

اشاره

در اینجا در باره توابعی بحث می شود که:

الف) در خارج از شهر واقع شده باشد. بنابراین، توابعی را که برخی از نویسندگان ذکر کرده و از نقاط داخل شهر می باشد، در فصل معماری از آنها بحث خواهد شد.

۱- کوفه پیدایش شهر اسلامی، ص ۲۹۱.

۲- کوفه پیدایش شهر اسلامی، ص ۲۸۸.

۳- احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم، ص ۱۰۵.

۴- تاریخ الکوفه، ص ۱۲۲.

ب) نزدیک شهر باشد. بنابراین، توابع اداری کوفه، مانند شهرهای داخل ایران (آذربایجان، همدان و. . .) در اینجا بررسی نمی شود.

ج) در مسیر امام حسین (علیه السلام) به کربلا واقع نشده باشند، زیرا در باره مکان های این مسیر، جداگانه بحث خواهد شد.

د) در زمان مورد بحث اگر چه به صورت احتمال، موجود بوده باشند. بنابراین، توابعی که بعدها ساخته شده، بررسی نمی شوند.

حال پس از ذکر این مقدمه به بررسی اجمالی توابع به ترتیب حروف الفبا می پردازیم (۱):

یک – إِشْتینیاء

یکی از روستاهای اطراف کوفه بوده است. گفته شده است در زمان عثمان بن عفان که اصحاب قصد مهاجرت به شهرهای تازه تأسیس را داشتند، نزد او آمده و از او می خواستند که در عوض زمین هایی که در حجاز ترک می کنند، زمین هایی در کوفه و بصره به آنها واگذار کند. عثمان چنین می کرد، از جمله این روستا را به خبّاب بن اَرت واگذار نمود. (۲)این نوع زمین ها را «اقطاعی» می گفتند.

دو – اَقساس مالک

نام یکی از روستاهای کوفه، منسوب به مالک بن عبد هند از قبیله اَیاد بوده است. اقساس، جمع قَسّ می باشد. قسّ در لغت به معنای طلب چیزی است. ممکن است به سبب آنکه مالک این مکان را طلب کرد و آن را آباد نمود، به او نسبت داده اند. (۳)

۱- اسامی این نقاط را عمدتاً در آغاز از تاریخ الکوفه استخراج نمودیم.

۲- معجم البلدان، ج ۱، ص ۱۷۶.

۳- معجم البلدان، ج ۱، ص ۲۳۶ و نیز ر. ک: سومر، «منطقه الکوفه دراسه طوبو نمرانیه مستنده الی المصادر الادبیه» ، ج ۲۱، ص ۲۳۶.

سه – اُکَیْراح

روستایی خوش آب و هوا با باغ ها و بوستان های فراوان که در غرب کوفه واقع شده بود. با توجه به اینکه لغت «اُکیراح» به معنای اتاق های کوچکی می باشد که راهبان در آنجا ساکن می شدند، به احتمال فراوان این روستا محل سکونت راهبان و دیگر مسیحیان بوده است. (۱)بعضی گفته اند که «اُکیراح» در هفت فرسخی غرب حیره واقع شده بود و دیرهای فراوانی را همراه با چشمه ها و چاه ها در خود داشت. دیر مَرْ عبدا و دیر حَنَّه در کنار «اُکیراح» قرار داشت. (۲)

چهار – بانِقْیا

روستایی بزرگ قبل از تأسیس کوفه بوده که در سال ۱۲ – ۱۳ه. ق پس از جنگ مختصری، به وسیله عقد قرارداد صلح و با این شرط که در هر سال هزار درهم و یک طَیلَسان خراج بدهند، تسلیم سپاهیان خالد بن ولید شد. از این رو، چون این روستا با قرارداد صلح گشوده شده و نه با جنگ، از زمین های مفتوح العنوه (سرزمین های فتح شده به وسیله جنگ) به شمار نیامده و جزء اقطاعات (زمین های بخششی حکومت به افراد مانند استینیا) قرار نگرفته است. (۳)این روستا بین کوفه و حیره، نزدیک سرزمین نجف قرار داشت. (۴)

پنج – بداه

محل آن مشخص نشد. (۵)

شش – بَدیق

یکی از روستاهای کوفه که دو میل با «بَقیقا» فاصله داشته است. (۶)

۱- الدیارات، ابوالفرج اصفهانی، ص ۶۸.

۲- معجم البلدان، ج ۱، ص ۲۴۲.

۳- معجم البلدان، ج ۱، صص ۳۳۱ و ۳۳۲.

۴- مدینه الحسین (علیه السلام) ، ص ۷.

۵- البلدان، ص ۷۳؛ تاریخ الکوفه، ص ۱۶۱.

۶- معجم البلدان، ج ۱، ص ۴۷۴.

هفت – بَرْثَه

این مکان فقط به عنوان مکانی در نواحی کوفه معرفی شده است.

هشت – بَرَدان

فقط به عنوان ناحیه ای از کوفه یاد شده است بدون آنکه محل آن مشخص گردد. (۱)

نه – بَقیقا

یکی از روستاهای اطراف کوفه که مصعب بن زبیر در نزدیکی آن با خوارج جنگید. (۲)

ده – تَلّبَوَنّا

یکی از روستاهای کوفه است که نام آن در بعضی از اشعار آورده شده است. (۳)

یازده – جُبّه

یکی از نواحی اطراف کوفه که به عنوان «طُسّوج الجبّه» از آن نام برده می شد. (۴)

دوازده – جُرْزَه

نام یکی از نواحی اطراف کوفه که متعلق به «بَنی رَبیعَه» بود و نام آن در اشعار آمده است. (۵)

سیزده – جَرَعه

زمین دشتی بوده در اطراف کوفه که شن و ماسه سطح آن را فرا گرفته بود. خالد بن ولید هنگام فتح عراق در این زمین فرود آمد. (۶)

۱- معجم البلدان، ج ۱، ص ۳۷۲.
۲- معجم البلدان، ج ۱، ص ۴۷۴.
۳- معجم البلدان، ج ۲، ص ۴۰.
۴- معجم البلدان، ج ۲، ص ۱۰۸.
۵- معجم البلدان، ج ۲، ص ۱۲۶.
۶- معجم البلدان، ج ۲، ص ۱۲۸.

چهارده – جِسْر

نام پلی است که در شـمال شرقی کوفه روی فرات نصب شده بود. (نقشه شماره ۷) بعضی احداث این پل را به ساسانیان نسبت می دهنـد و بعضـی می گوینـد که ابوعبیـد ثقفی، پدر مختار در سال ۱۳ه. ق آن را احـداث نمـود تـا از فرات عبـور کرده و با ایرانیان بجنگد. (۱)

پانزده – حَروراء

مکانی است در فاصـله دو میلی جنوب شـرقی کوفه (نقشه شماره ۲) که خوارج در آنجا اجتماع نموده و بر ضـد حضـرت علی (علیه السلام) به جنگ پرداختند. (۲)

شانزده – جَصّاصه

یکی از نواحی اطراف کوفه و نزدیک قصر ابن هُبَیره بوده است. البته این قصر بعد از زمان مورد بحث بنا شده است. (۳)

هفده – حیره

شهری آباد و بزرگ، واقع در فاصله یک فرسخی جنوب غربی کوفه بوده است. (نقشه شماره ۲)

زمان تأسیس این شهر را بین سال ۱۶۵ – ۲۱۲م، یعنی تقریباً هم زمان با تأسیس دولت ساسانی در ایران دانسته اند. (۴)

یاقوت حموی زمان تأسیس این شهر را حدود ۵۳۰ سال پیش از تأسـیس کوفه می داند. (۵)این شهر تا قبل از گشوده شدن به وسیله سپاه اسلام، محل حکومت پادشاهان عرب جاهلی، از قبیله لخم بوده است که از پادشاه ایران فرمانبرداری

۱– معجم البلدان، ص ۱۴۰.

۲– معجم البلدان، ص ۲۴۵.

۳– معجم البلدان، ص ۲۶۳.

۴– استراتیجیه الفتوحات الاسلامیه، ص ۴۷.

۵– معجم البلدان، ج ۲، ص ۳۳۱.

می کردند. هنگامی که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در سال ششم هجرت برای پادشاهان دنیا نامه نوشت، نامه ای هم خطاب به حارث غَسّانی، پادشاه حیره نگاشت.

در باره علت نامگذاری این شهر گفته شده است: هنگامی که تُبَّع (پادشاه یمن) همراه با سپاهیان خود قبل از تأسیس این شهر به آن رسید، خود و سپاهیانش دچار حیرت و سرگردانی شدند. این شهر را «حیر البَیضاء» و «حیر الرَوْحاء» می نامند. (۱)این شهر، آبی گوارا و هوایی صاف و آب و هوایی معتدل داشته است. ارتفاع آن از سطح بیابان های اطراف آن، کمتر و از سطح کشتزارها و مزارع اطراف فرات بیشتر بوده است. مساحت این شهر به حدی بوده که قسمتی از شهر نجف کنونی را شامل می شده است. قسمت زیادی از این شهر در کنار رود فرات بنا شده بود، به گونه ای که از بالای قصرهای آن، رود فرات و ماهی های آن مشاهده می شد. گفته می شود در زمان های دور در کنار حیره دریاچه ای قرار داشته که در آن کشتی هایی که از چین و هند کالا به حیره می آوردند، حرکت می کردند و بنابراین، حیره شهری بندری بوده است.

به هر حال، با بنیان نهاده شدن کوفه، حیره که یکی از بزرگ ترین شهرهای عراق بود، اهمیت خود را از دست داد و سیل جمعیت آن به سوی کوفه روان شد. (۲)البته از آنجا که شهری آباد بود و همه امور لازم برای یک شهر را داشت، در شهر کوفه از جهت ساختمانی، شهرسازی، حرفه ها، آداب و رسوم و. . . تأثیر فراوانی گذاشت. (۳)

هجده – خانِقَیْن

خانقین در اینجا یکی از نواحی اطراف کوفه می باشد، نه شهری که در مرز عراق و ایران و نزدیک قصر شیرین قرار دارد. (۴)

۱- معجم البلدان، ج ۲، صص ۳۲۸ – ۳۳۱؛ مختصر کتاب البلدان، ص ۱۶۴.

۲- کوفه پیدایش شهر اسلامی، ص ۱۴ به بعد.

۳- موسوعه النجف الاشرف، «مدینه الکوفه و آثار الحیره فیها» ، سیدحسین امین، ج ۱، ص ۱۴۴.

۴- معجم البلدان، ج ۲، ص ۳۴۱.

نوزده – خَرّاره

این مکان، نزدیک سَیلَحون (سَیلَحین) که یکی از نواحی اطراف کوفه و در جنوب شرقی آن است، واقع شده بود. (۱)

بیست – خُصوص

مکانی نزدیک کوفه بوده است. (۲)

بیست و یک – خَفّان

مکانی بوده در جنوب کوفه که در سر راه حاجیان کوفه قرار داشته است. (نقشه شماره۲) این مکان، بیشه شیران بوده است. (۳)از این مکان هنگام بستن راه های ورودی و خروجی در سال ۶۰ه. ق به وسیله عبیدالله بن زیاد، نام برده شده است. (۴)

بیست و دو – خَفیّه

نیزاری بوده نزدیک خَفّان. (۵)

بیست و سه – خَنْدَق سابور (خندق شاپور)

خندقی بوده نزدیک بیابان کوفه که شاپور پادشاه ایرانی برای جلوگیری از حملات اعراب بادیه نشین قبل از اسلام حفر نموده بود. (۶)

بیست و چهار – خَوَرْنَق

نام قصری بزرگ و با شکوه بوده که در ناحیه جنوب شرقی کوفه و حیره و در کنار فرات بنا شده بود به گونه ای که یکی از نهرهای فرات همچون خندقی آن را

۱– معجم البلدان، ج ۲، ص ۳۵۰.

۲– معجم البلدان، ج ۲، ص ۳۷۵.

۳– معجم البلدان، ج ۲، ص ۳۷۹.

۴– تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۹۷.

۵– معجم البلدان، ج ۲، ص ۳۷۹؛ منطقه الکوفه، ص ۲۴۷.

۶– منطقه الکوفه، ص ۳۹۲.

در برمی گرفت. (نقشه های شماره ۱ - ۴) این قصر به دستور نُعْمان بن اِمْرئ القیس که حکومت حیره را در زمان پادشاهی بهرام گور ساسانی به عهده داشت، بنا شد. معمار این قصر، معماری رومی به نام سِـنِمّار بود که آن را در مدت شصت سال از حکومت هشتاد ساله نعمان، بنا نمود. وی در پایان کار اظهار داشت از مکان آجری در این قصر آگاه است که اگر آن را بردارند، همه قصر در هم می ریزد، به همین دلیل به دستور نعمان از قصر پایین انداخته شد و از این رو، مَثَل عربی «جزاء سنمّار» که مرادف «جزای نیکی، بدی است» ، پدید آمد. گفتنی است ساختمان قصر در مکانی بنا شده بود که از بالای آن، منظره رود فرات از روبه رو و منظره بیابان از پشت قصر به خوبی مشاهده می شد.

احتمال می رود که نام این قصر از لغت فارسی «خورَنگاه» به معنای محل خوردن، گرفته شده باشد. (۱)صاحب مراصد الاطلاع (م ۷۳۹ه. ق) می گوید: «این قصر تا هم اکنون در پشت حیره باقی است» . (۲)از این گفته می توان نتیجه گرفت که این قصر تا اوایل قرن هشتم هجری قمری پا برجا بوده است.

بیست و پنج - دُوران

مکانی بوده است واقع در غرب جسر کوفه (پُل کوفه) . (۳)

بیست و شش - دُوما (دُرمَه)

نام ناحیه ای بود نزدیک کوفه که نجف جزئی از آن به شمار می رفت. (۴)

بیست و هفت - زُرارَه

روستایی بین کوفه و فرات بوده و نزدیک جسر کوفه قرار داشته است. این روستا منسوب به زرارهبن یزید، از تیره «بنی بکار» بوده که در زمان

۱- معجم البلدان، ج ۲، صص ۴۰۱ و ۴۰۳. و نیز ر. ک: مختصر کتاب البلدان، ص ۱۶۴؛ فتوح البلدان، ص۲۲؛ استراتیجیه الفتوحات الاسلامیه، ص ۲۴۸.

۲- مراصد الاطلاع، ج ۱، ص ۴۸۹.

۳- معجم البلدان، ج ۲ ص ۲۱۴.

۴- معجم البلدان، ج ۲ ، ص ۴۸۶.

حکومت سعید بن عـاص که از طرف عثمان فرمانروای کوفه بود، ریاست شـرطه کوفه را برعهـده داشت. گفته شـده است در زمان خلافت حضـرت علی (علیه السـلام) در این روسـتا شـراب خرید و فروش می شد، از این رو حضرت فرمان سوزاندن این روستا را صادر کرد. (۱)

بیست و هشت – زُوْرَه

بعضی آن را مکانی در کوفه و بعضی دیگر ناحیه ای بین شام و کوفه دانسته اند. این لغت به معنای دوری و بُعد می باشد. (۲)

بیست و نه – زَیْدان

این لغت، تثنیه زَید و به گفته بعضی نام مکانی در کوفه بوده است. (۳)

سی – سَکِن

بعضی گفته اند که نام مکانی در کوفه است، اما یاقوت می گوید که امکان دارد همان «مَشْکِن» باشد. (۴)

سی و یک – سَنِینِیا

یکی از روستاهای اطراف کوفه بود که عثمان آن را به عمّار یاسر بخشید. (۵)

سی و دو – سَوادیّه

یکی از روستاهای اطراف کوفه و منسوب به سواد بن زید، از قبیله بنی تمیم بوده است. (۶)

۱- معجم البلدان، ج ۳، ص ۱۳۵ و نیز ر. ک: منطقه الکوفه، ص ۲۳۸.

۲- معجم البلدان، ج ۳، ص ۱۵۷.

۳- معجم البلدان، ج ۳، ص ۱۶۳.

۴- معجم البلدان، ج ۳، ص ۲۳۱.

۵- معجم البلدان، ج ۳، ص ۲۷۰.

۶- معجم البلدان، ج ۳، ص ۲۷۵.

سی و سه – سِیْب

دو دهستان به نام «سِیب الأعلی» و «سِیب الأسْفَل» در اطراف کوفه و نزدیک مکان قصر ابن هبیره (که بعدها بنا شد) وجود داشته است. البته این دو سیب، جزء توابع شهر سورا بوده اند نه کوفه. (۱)

سی و چهار – سَیْلَحون (سَیْلَحین)

مکانی بوده است واقع در جنوب شرقی کوفه و در کنار فرات (نقشه شماره۲) که گفته می شود یکی از محل های نگهداری اسلحه ایرانیان بوده است. (۲)

سی و پنج – شانیا

نام یکی از روستاهای «سِیب الأعلی» بوده است. (۳)

سی و شش – شیلی

یکی از نواحی کوفه که در آن نهری به همین نام جاری بوده است که بعدها به نام نهرزیاد نامیده شد. (۴)

سی و هفت – صَریفین

نام یکی از روستاهای اطراف کوفه بوده است. (۵)

سی و هشت – صِنّین

شهرکی بوده در جنوب کوفه که «مناذره» حیره قبل از اسلام گاهی در آن اقامت می کردند و نهرها و کشتزارهای فراوانی داشته است. گفته شده است که این شهرک

۱- معجم البلدان، ج ۳، ص ۲۹۳.

۲- معجم البلدان، ج ۳، صص ۲۹۸ و ۲۹۹؛ منطقه الکوفه، ص ۲۴۷.

۳- معجم البلدان، ج ۳، ص ۳۱۵.

۴- معجم البلدان، ج ۳، ص ۳۸۶.

۵- معجم البلدان، ج ۳، ص ۴۰۴.

در زمان اسلام، مدتی به ملك طلح بن عبیدالله از اصحاب پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله) درآمد و پس از مدتی عثمان آن را از او خرید. (۱)این مکان بین خَوَرْنق و طیزناباذ قرار داشته است.

سی و نه – طِیَزناباذ (ضَیزَناباذ)

لغتی است فارسی به معنای «ضِیزن آباد» و چون ضیزن بن معاویه آن را بنا نمود به این نام مشهور شد. به هر حال، این منطقه، روستایی بوده در جنوب کوفه بین کوفه و قادسیه در سر راه کوفه – مکه که تا قادسیه یك میل راه فاصله داشته است. (نقشه شماره۲) این روستا را عمر بن خطاب به اَشْعِث بن قِیس بخشید. این مکان یکی از خوش آب و هواترین مکان های عراق بوده است که در آن باغ های انگور و دیگر باغستان های فراوان وجود داشت و به همین سبب به یکی از مواضع شراب سازی و خرید و فروش شراب تبدیل شده بود. بعدها این مکان به یکی از مکان های خوش گذرانی افراد خوش گذران و فاسد تبدیل شد و در آن فسادهای فراوانی صورت می گرفت. (۲)هم اکنون خرابه های این روستا به نام «طُعَیر یزات» در نُه کیلومتری شمال شرقی نجف قرار دارد. (۳)

چهل – عَقْر (عقر بابل)

از آنجا که این روستا در مسیر حرکت امام حسین (علیه السلام) واقع شده بود (۴)، در بخش بررسی مسیر امام حسین (علیه السلام) از مکه تا کربلا در باره آن بحث خواهد شد.

چهل و یک – عَین جَمَل

مکانی بود در ناحیه نجف، در اطراف کوفه و نزدیك قُطْقُطانَه و در جاده کوفه-بصره که تا بصره سی میل راه فاصله داشته است. از آنجا که در این منطقه، چشمه های دیگری نیز جاری بود، به آن «عیون» نیز می گفتند.

۱- معجم البلدان، ج ۳، ص ۴۳۱.

۲- فتوح البلدان، ص ۲۸۲؛ معجم البلدان، ج ۴، صص ۵۴ و ۵۵.

۳- الدیارات، شابُشتی، پاورقی، ص ۱۵۰.

۴- الاخبار الطوال، ص ۲۵۲ و نیز برای اطلاع بیشتر ر. ك: معجم البلدان، ج ۴، ص ۱۳۶؛ منطقه الکوفه، ص۲۳۶.

دلیل نامگذاری آن به جمل نیز این بوده است که در کنار این چشـمه، شتر ماده ای (جَمل) هلاک شده بود. بعضی نیز در باره دلیل نامگذاری آن گفته اند که جَمل نام شخصی بوده که این چشمه را استخراج کرده است. (۱)

چهل و دو – عین صَید

ناحیه ای بوده است در سر راه کوفه - بصره و در سی میلی عین جمل به طرف کوفه. ظاهراً این ناحیه در کنار فرات یا نهری از آن واقع بوده است؛ زیرا در علت نامگـذاری آن گفته انـد که به سـبب فراوانی صـید ماهی به این نام نامیـده شده است. گفتنی است که خَفّان در نزدیکی این مکان قرار داشته است. (۲)

چهل و سه – عین ظَبی

نام ناحیه ای بوده در بیابان سَماوه که بین کوفه و شام واقع است. (۳)

چهل و چهار – غاضِریَّه

روسـتایی بوده است نزدیـک کربلا و در شـمال شـرقی آن و منسوب به تیره غاضـره از بنی اسـد. (۴)تفصـیل بیشتر در باره این روستا در بخش بررسی مسیر امام حسین (علیه السلام) خواهد آمد.

چهل و پنج – غَریّان

این لغت، تثنیه غری است، به معنای هر چیز نیکو. غرّیان، دو مناره مسـتطیل شـکل بلند واقع در نزدیکی نجف و در غرب کوفه بودند (نقشه شماره۱) که به وسیله یکی از پادشاهان «آل منذر» حاکم بر حیره و به یادبود دو ندیمی که در حال مستی

۱- معجم البلدان، ج ۴، ص ۱۷۷؛ مراصد الاطلاع، ج ۲، ص ۹۷۷.

۲- معجم البلدان، ج ۴، ص ۱۷۹.

۳- معجم البلدان، ج ۴، ص ۱۷۹ و برای اطلاع از سماوه، ر. ك: معجم البلدان، ج ۳، ص ۲۴۵.

۴- معجم البلدان، ج ۴، ص ۱۸۳؛ منطقه الكوفه، ص ۲۳۶.

کشته بود، ساخته شده بود و وی پاسبانانی را در کنار آن قرار داده تا هر تازه واردی را مجبور به سجده کنند. پس از اتفاق افتادن داستان مشهور گازر و سجده نکردن او و شکستن گردن پادشاه، این سنّت را باطل کرد. (۱)

چهل و شش – غَطَط

یکی از روستاهای کوفه که جزء منطقه سیب اعلی و متصل به روستای «شانیا» بوده است. (۲)

چهل و هفت – قادسیه

نام شهری بوده است در فاصله پانزده فرسخی جنوب غربی کوفه که در جنوب آن «عذَیب» در فاصله چهار میلی، در غرب آن روستای «رُهَیمه» و در شمال شرقی آن و در فاصله یک میلی روستای «طیزناباذ» و در فاصله ای دور در شرق آن رودخانه فرات واقع بوده است. (نقشه شماره ۲) طول جغرافیایی این شهر ۶۹ درجه و عرض آن۳۲۳۱ درجه تعیین شده است. گاهی از این شهر با نام «قادسیه کوفه» یاد می شود تا از قادسیه دجله که در کنار این رود واقع است، تمیز داده شود. اهمیت تاریخی این شهر نشئت گرفته از جنگ قادسیه است که در سال ۱۶ه. ق بین سعدبن وقاص و سپاه ایرانیان اتفاق افتاد و به شکست ایرانیان منجر شد. (۳)از این رو در حوادث سال ۶۰ه. ق (در جریان بستن راه های ورودی کوفه به وسیله عبیدالله) نیز نام برده شده است. بدین گونه که عبیدالله سواران خود را بین خفان، قادسیه، قطقطانه و لعلع جای داده بود تا ورود و خروج افراد را کنترل کند.

در این مکان، قیس بن مُسهَر صیداوی فرستاده امام حسین (علیه السلام) به سوی کوفیان توسط حُصَین بن نُمیر دستگیر شد. (۴)

۱- مختصر کتاب البلدان، ص ۱۶۷؛ معجم البلدان، ج ۴، ص ۱۹۶.

۲- معجم البلدان، ج ۴، ص ۲۰۷.

۳- المعجم البلدان، ج ۴، ص ۲۹۱؛ مراصد الاطلاع، ج ۳، ص ۱۰۵۴.

۴- تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۷۹.

چهل و هشت - قَرْیَه اَبی صَلابَه

این روستا که نزدیک فرات بوده، منتسب به صَلابَهبن مالک بن طارق بن عَبْدی است. (۱)

چهل و نه - قریه ذی الکفل

یکی از روستاهای نزدیک کوفه که در شمال شرقی آن واقع است. (۲)(نقشه شماره ۳)

پنجاه - قَسّین

یکی از نواحی اطراف کوفه بوده است. (۳)

پنجاه و یک - قصرالعَدَسیّین

این قصر در جنوب غربی کوفه و در سر راه کوفه - حیره واقع بوده و منسوب به بنی عمّار بن عبدالمسیح است که به سبب نام مادرشان، عَدَسه به این نام نامیده شد. این قصر اولین نقطه آباد عراق بود که به وسیله سپاهیان اسلام فتح شد. (۴)

پنجاه و دو - قُطْقُطانه

نام مکانی بوده است واقع در شرق کوفه و نجف و در جنوب کربلا (نقشه شماره۲) که در سال ۶۰ - ۶۱ه. ق برای جلوگیری از ورود امام حسین (علیه السلام) به کوفه به وسیله عبیدالله بن زیاد کنترل می شد. (۵)گفته می شود قبل از بنیان کوفه، زندان نُعْمان بن مَنْذَر، پادشاه حیره در این مکان بوده است. (۶)ناحیه «رُهَیمه» در فاصله بیست و چند میلی شرق قُطْقُطانه قرار داشت. نام این منطقه هم اکنون «حیافییه» می باشد. (۷)

۱- فتوح البلدان، ص ۲۸۲؛ مختصر کتاب البلدان، ص ۱۶۹.

۲- موسوعه النجف الاشرف، ج ۱، ص ۱۱۹.

۳- معجم البلدان، ج ۴، ص ۳۵۰.

۴- فتوح البلدان، ص ۲۸۴؛ معجم البلدان، ج ۴، ص ۳۶۰؛ موسوعه العتبات المقدّسه، ج ۱، ص ۵۹.

۵- تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۹۷.

۶- معجم البلدان، ج ۴، ص ۳۷۴.

۷- الرُهَیمَه، ص ۷۵.

پنجاه و سه – قَوْرا

یکی از دهستان های اطراف کوفه بود که نهر سورا در آن جریان داشت. (۱)

پنجاه و چهار – کُوَیفه عمرو (کویفه ابن عُمَر)

این لغت، تصغیر کوفه و به معنای تپه کوچک رملی است که نزدیک کوفه واقع شده بود. بعضی آن را منسوب به عمرو بن قیس از قبیله اَزْد می دانند که خسرو پرویز آن را در مقابل پذیرایی به وی بخشید. همچنین بعضی آن را منسوب به عبدالله بن عمربن خطاب می دانند که پس از کشتن دختر ابولؤلؤ وهرمزان به آن پناهنده شد. (۲)

البته بدین ترتیب، صحیح آن است که فرزند عمر را عبیدالله بدانیم نه عبدالله؛ زیرا عبیدالله بود که در اثر خشمی که از ضربت خوردن پدرش به او دست داده بود، اقدام به آن جنایات کرد.

پنجاه و پنج – لِسان

لسان به معنای زبان، نام عمومی بخش وسیعی از بیابان های بین النهرین (دجله و فرات) بوده که همچون زبان، داخل در سبزه زارهای اطراف فرات شده بود. سرزمین کوفه در بخشی از این ناحیه بنا شد و پس از آن، بخش جنوبی کوفه را لسان نامیدند. (۳)

پنجاه و شش – لَعْلَع

یکی از منازل بین کوفه و بصره و در جنوب کوفه که تا بصره ۱۶۰ میل و تا کوفه ۱۶۵ میل راه فاصله داشته است. (۴)از این ناحیه در جریان بسته شدن راه های ورودی کوفه به وسیله عبیدالله بن زیاد، نام برده شده است. (۵)

۱- معجم البلدان، ج ۴، ص ۴۱۱.

۲- معجم البلدان، ج ۴، ص ۴۹۶؛ لسان العرب، ج ۱۲، ص ۱۸۹؛ تاریخ الکوفه، ص ۱۰۸.

۳- معجم البلدان، ج ۵، ص ۱۶.

۴- معجم البلدان، ج ۵، ص ۱۸.

۵- تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۹۷.

پنجاه و هفت – مَلَح

یکی از نواحی اطراف کوفه بوده است. (۱)

پنجاه و هشت – مِلْطاط

ملطاط در لغت به معنای راه کنار دریاست. ملطاط کوفه بخشی از لسان بوده که در جنوب کوفه واقع شده بود. (۲)

پنجاه و نه – نَجَف

نجف در لغت به معنـای مکانی بلنـد است که آب به آن جاری نشود یا نرسـد و اصـطلاحاً به منطقه بیابانی واقع در غرب کوفه گفته می شد (نقشه های شماره۱ – ۵) که سطح آن بلندتر از سطح کوفه بوده و برای کوفه، نقش «بند آب» یا «سیل بند» را ایفا می کرد. (۳)فاصله آن از کوفه بر اساس اقوال مختلف، شش کیلومتر (یک فرسخ) (۴)، ده کیلومتر (۵)، دوازده کیلومتر (شش میل) (۶)، و شـانزده کیلومتر (۷)ذکر شـده است. اهمیت نجف در زمان هارون الرشـید و هنگام کشف قبر حضـرت علی (علیه السلام) آشکار شد و بعدها به شهری تبدیل شد و کوفه را تحت الشعاع خود قرار داد. (۸)

شصت – نُخَیْلَه

مکانی بوده است در شمال غربی کوفه در فاصله دو فرسخی آن و در سر راه کوفه–کربلا (نقشه شماره۲) که در زمان حضرت علی (علیه السلام) و بعد از

۱– معجم البلدان، ج ۵، ص ۱۹۰.

۲– معجم البلدان، ج ۵، ص ۱۹۲.

۳– معجم البلدان، ج ۵، ص ۲۷۱.

۴– رحله ابن جبیر، ص ۱۸۹.

۵– الموسوعه العربیه المیسره، ص ۱۵۰۵.

۶– الروض المعطار فی خیر الاقطار، ص ۵۰۱.

۷– تخطیط مدینه الکوفه، ص ۳۱.

۸– برای اطلاع بیشتر از این شهر، ر. ک: به موسوعه النجف الاشرف و موسوعه العتبات المقدّسه، قسم النجف.

آن به عنوان اردوگاه لشکر از آن استفاده می شد. (۱)هم اکنون به آن عباسیه می گویند. (۲)

شصت و یک – نَشاسْتَج

نام یکی از نواحی و کشت زارهای بزرگ اطراف کوفه که طلحه بن عبیدالله، صحابی معروف پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و یکی از رؤسای ناکثین در جنگ جمل، مدتی مالکیت آن را داشت. او این منطقه را از اهل کوفه در مقابل زمین هایی که در خیبر داشت، خریده بود. طلحه از این منطقه، درآمد فراوانی به دست می آورد و به سبب بذل و بخشش تعدادی از آن، به جود و سخاوت معروف شده بود. (۳)

شصت و دو – نُعْماباذ

همان فارسی نُعْمَ آباد است. نُعْمَ، نام کنیزک نعمان بوده است. همچنین این نام، نام روستایی در اطراف کوفه بوده است. (۴)

شصت و سه – وادِی السِّباع

سباع به معنای درندگان می باشد. این وادی دراطراف کوفه واقع بوده و دلیل نامگذاری آن، این بوده است که زنی از «بنی تغلب» در آنجا زندگی می کرد که نام فرزندان پسر خود را به نام درندگانی، مانند گرگ، شیر، ببر، روباه، کرگدن و. . . گذاشته بود. (۵)

۱۰. باغ ها ی کوفه

قبلاً یادآور شدیم که ناحیه شرقی کوفه به علت هم جواری با رود فرات، باغ ها و نخلستان های فراوانی را در خود جای داده بود و این باغ ها از شرق تا شمال

۱- معجم البلدان، ج ۵، ص ۲۷۸.

۲- کربلاء، ص ۲۷۲.

۳- معجم البلدان، ج ۵، ص ۲۸۵.

۴- معجم البلدان، ج ۵، ص ۲۹۳.

۵- معجم البلدان، ج ۵، صص ۳۴۲ و ۳۴۳.

شرقی کوفه را دربرگرفته بودنـد. (۱)به این منطقه ممتـد از شـرق تا شـمال، اصـطلاحاً «سَوادُ الکوفه» گفته می شد (۲)؛ زیرا به سبب فراوانی نخلسـتان ها، بوسـتان ها، باغ ها و کشت زارهای این منطقه، رنگ سبز این منطقه از دور به شـکل سیاه به نظر می آمد. البته باید یادآور شد که اصطلاح «سواد الکوفه» با «سواد العراق» بسیار متفاوت است؛ زیرا دومی محدوده بسیار وسیعی را که کوفه و بصـره جزئی از آن بود، شامل می شـد، چنان که در بعضـی از کتاب ها طول آن از موصل تا عَبّادان و عرض آن از عُذَیب در اطراف کوفه تا حُلوان که مساحت ۱۶۰ فرسخ را شامل می شد، تعیین شده است. (۳)اَحنف بن قیس بصری یکی از یـاران حضـرت علی (علیه السـلام) ، که در زمـان مورد بحث مـا می زیسـته است، هنگـام ذکر فضایـل کوفه از باغ های در هم پیچیده شده نام می برد. (۴)

در دیرهـای اطراف کوفه که محل عبادت و زنـد گی راهبان مسـیحی بود، باغ های فراوانی وجود داشت که بعضـی اوقات میوه های آنها به کوفه صادر می شـد. همچنین گفته شـده که بوسـتان هایی برای پرورش انواع گل ها در این دیرها ایجاد شده بود. (۵)

گفتنی است که کثرت و فراوانی بـاغ هـای کوفه به قـدری بود که در زمان حکومت مغیره بن شـعبه بر کوفه (۴۱ - ۵۰ه. ق) ، مقدار محصولات کوفه از باغ های کوفه به مراتب بیشتر از غلات کوفه بود. (۶)آبیاری همه باغ ها به وسیله نهرها و جوی های منشعب شده از فرات صورت می گرفت.

اما با این اوصاف، تاریخ به جز یک مورد، آن هم «بوسـتان زائده ثقفی» نام دیگر باغ های کوفه را در خود ضـبط نکرده است. بوستان زائده، متعلق به زائده بن قدامه ثقفی از قبیله ثَقیف بود که در محدوده سهم این قبیله و در منتهی الیه شمال شرقی

۱- تاریخ الکوفه، ص ۱۶۳؛ رحله ابن جبیر، ص ۱۸۹؛ مختصر کتاب البلدان، ص ۱۵۶.

۲- تاریخ الکوفه، ص ۱۶۳؛ معجم البلدان، ج ۳، ص ۲۷۳.

۳- معجم البلدان، ج ۳، صص ۲۷۲ و ۲۷۳.

۴- مختصر کتاب البلدان، ص ۱۵۶.

۵- الحیاه الاجتماعیه و الاقتصادیه، صص ۱۴۲ و ۱۴۳.

۶- الحیاه الاجتماعیه و الاقتصادیه، ص ۱۴۱.

کوفه و در شمال غربی ناحیه سَبْخَه قرار داشت و با فرات فاصله چندانی نداشت. (نقشه شماره ۷)

زائده بن قدامه یکی از اشراف کوفه بود که در سال ۶۶ه. ق و در زمان نهضت مختار بدو پیوست. (۱)

۱۱. دروازه ها ی کوفه

وجود دروازه در یک شهر، متفرّع بر وجود سور، قلعه و دیوار شهر است؛ بدین ترتیب که هرگاه دور شهری دیوار بنا کنند، ناگزیر برای ورود و خروج، دروازه هایی تعبیه می نمایند. اما از آنجا که کوفه در آغاز به عنوان یک شهر پادگانی (مُعَسکر) و مرکزی برای فرماندهی عملیات در ایران بنا شده بود و اصولاً دفاعی بودن شهر به مخیله طراحان اولیه شهر خطور نمی کرد، سور و دیواری برای آن بنا ننمودند و بنابراین، دروازه ای نیز نداشت. خاطر نشان می شود که دروازه کوفه اولین بار در سال ۱۵۵ه. ق و در زمان منصور خلیفه عباسی ساخته شد.

۱۲. دیرها ی کوفه (دیارات کوفه)

اشاره

اصل لغت «دیر» از «دار» به معنای خانه گرفته شده است و اصطلاحاً به صومعه هایی گفته می شود که در کوه ها و صحراها و دور از مردم بنا شده و راهبان مسیحی در آن به عبادت می پردازند. (۲)لغات «دیرانی» یا «دَیار» برای راهبان مرد و «دیریه» و «دیرانیه» برای زن های راهبه به کار برده می شد. (۳)به سبب نفوذ مسیحیت در عراق قبل از اسلام در این منطقه، دیرهای فراوانی وجود داشت که تعداد زیادی از آنها در اطراف شهر حیره بنا شده بود و بعدها که شهر کوفه در کنار شهر حیره

۱- کوفه پیدایش شهر اسلامی، ص ۳۰۵؛ الحیاه الاجتماعیه، ص۱۴۲.

۲- معجم البلدان، ج ۲، ص ۴۹۵؛ مراصد الاطلاع، ج ۲، ص ۴۵۹.

۳- الدیارات، ابو الفرج اصفهانی، مقدمه، ص ۱۴.

بنا شد، این دیرها در کنار آن واقع شد. بین دیر و کلیسا تفاوت هایی وجود دارد. برای مثال، دیر در بیرون شهر بنا می شود، اما کلیسا معمولاً در داخل شهر ساخته می شود. (۱)همچنین کلیسا محل برگزاری نیایش همه مسیحیان است، اما دیر برای عبادت راهبان و عابدان مسیحی ساخته می شود. (۲)

اولین چیزی که برای افراد بیرون از دیر جلب توجه می کند، قبّه و گنبد و بارگاهی است که بر فراز دیر بنا شده است. از این رو، دیرهای حیره به سبب گنبد و بارگاه های زیبایی که برای آنها ساخته می شد، مشهور بود و از مسافت دور، نظر ناظران را جلب می کرد و هنگامی که نزدیک تر می شدند و به کنار دیر می رسیدند، دیوارهای بلند دیر که گاهی به صد ذراع (حدود پنجاه متر) می رسید، شگفتی آنها را بیشتر برمی انگیخت؛ دیوارهایی که به منظور محفوظ ماندن دیر از شر دزدها وغارت گران بنا شده بود و وسیله دفاعی مناسبی برای جلوگیری از حمله بیگانگان به شمار می رفت. معمولاً ـ درهای دیر از آهن ساخته و به وسیله مأموران باز و بسته می شد. در مواقع عادی، درِ دیر برای همگان و به خصوص مسافران بیابان ها باز بود و مسافران احیاناً به داخل دیر رفته و از آنها پذیرایی می شد. در بعضی دیرها مکانی خاص برای پذیرایی از میهمانان و مسافران مهیا شده بود که در آنجا با انواع میوه ها، غذاها و شراب های مست کننده از آنان پذیرایی می کردند. (۳)

پس از تأسیس کوفه، مسیحیان از دیرهای اطراف کوفه به عنوان وسیله ای مناسب برای تهاجم فرهنگی علیه مسلمانان استفاده می نمودند؛ بدین ترتیب که از جوانان عیاش بی بندوبار و خوش گذران کوفه در این دیرها به بهترین وجه پذیرایی می نمودند و بدین وسیله افراد سست ایمان مسلمان را به سوی خود جذب

۱- معجم البلدان، ج ۲، ص ۴۹۵.

۲- الدیارات، ابوالفرج اصفهانی، ص ۱۳.

۳- الدیارات، ابوالفرج اصفهانی، ص ۱۷ به بعد.

می کردند. هنگامی که حضرت علی (علیه السلام) وارد کوفه شد و از این ماجرا آگاه گردید، دستور به آتش کشیدن بعضی از این مکان ها را داد. (۱)

در قرن های بعدی بسیار اتفاق می افتاد که بعضی از مسلمانان سست عقیده که از شهر و دیار خود به قصد انجام اعمال حج خارج شده بودند، در سر راه خود به یکی از دیرهای خارج کوفه برخورد نموده و پس از پذیرایی مفصلی که از آنها می شد، از قصد خود منصرف شده و تا پایان مراسم حج و رجوع قافله در آنجا مانده و سپس با قافله باز گشته از حج، به دیار خود باز می گشتند، حتی بعضی از آنها به این عمل خود افتخار نموده و اشعاری در این باره می سرودند. (۲)

ساختمان داخلی دیر اتاق هایی مخصوص عبادت راهبان داشت که به آن «فلایه» می گفتند. نیز اتاق های غذاخوری، اتاق های حفظ امانات و هدایا و اتاق هایی که به عنوان کتابخانه از آنها استفاده می شد و در آن کتاب های مذهبی، فلسفی، زندگی نامه شهیدان مسیحیت و قدیسین، ادبی، شعر و کتاب هایی در باره چگونگی سیر و سلوک و. . . نگهداری می شد. همچنین در دیرها اتاق هایی برای شراب سازی پیش بینی شده بود که در مقایسه با کوچکی و بزرگی اتاق های داخل آن از تعداد ده تا صد اتاق در نوسان بود.

دیرها معمولاً در جایی بنا می شد که دسترسی به آب آسان باشد. و اگر دیری در بالای کوه ها بنا می کردند به وسیله ساختن حوض های بزرگ و نیز جاری ساختن چشمه ها، آب مورد نیاز خود را تأمین می نمودند. در دیرهای صحرایی نیز معمولاً به وسیله حفر چاه به آب دسترسی پیدا می کردند. (۳)اما دیرهای اطراف کوفه از آنجا که به رودخانه فرات نزدیک بوده آب مورد نیاز آنها را به وسیله جاری ساختن نهرهایی از کوفه به داخل دیر تأمین می نمودند و در پرتو همین نهرها بود

۱- معجم البلدان، ج ۳، ص ۱۳۵.

۲- الدیارات، شابُشْتی، ص ۱۵۰.

۳- الدیارات، شابُشْتی، مقدمه، ص ۳۱ به بعد.

که باغ های انگور و بوستان ها و سبزه زارهایی در داخل دیر به وجود آوردند که ضمن بخشیدن منظره ای زیبا به دیر، بخشی از مایحتاج دیر را تأمین نموده و در مواردی که ثمرات آن مازاد بر مصرف ساکنان دیر بود برای تهیه بقیه مایحتاج خود از آن بهره می بردند.

در کتاب های مختلف جغرافیایی و نیز منابعی که در باره دیارات نوشته شده، از بسیاری از دیرهای واقع در اطراف و اکناف عراق یاد شده است که در اینجا فقط به برخی از آنها پرداخته می شود که نزدیک کوفه واقع شده بود و از ذکر دیرهای اطراف حیره که ربطی به کوفه نداشته، خودداری می شود.

الف) دیارات الأساقف

اساقف جمع اُسْقف به معنای کشیش مسیحی است. بنابراین، دیارات الأساقف (۱)مجموعه چند دیر بوده که در غرب کوفه در منطقه نجف و نزدیک حیره قرار داشته و از قبّه ها و صخرهایی تشکیل شده بود. نهری به نام نهر غدیر از میان این دیرها عبور می کرد. در طرف راست این دیارات، قصر ابی الخصیب و در طرف چپ آن، منطقه سدیر قرار داشت. (۲)

ب) دیر اَعْوَر

این دیر در غرب کوفه قرار داشته و منسوب به مردی از قبیله ایاد به نام اعور از تیره «بنی حُذافَه» بوده است. (۳)

ج) دیر الجَماجِم

این دیر در فاصله هفت فرسخی غرب و جنوب غربی کوفه و در سر راه کوفه-بصره قرار داشته است. در باره وجه تسمیه آن دلایل زیر گفته شده است:

۱- مسالك الابصار، ص ۲۵۴.

۲- الدیارات، شابُشتی، ص ۱۵۲؛ معجم البلدان، ج ۲، ص ۴۹۸.

۳- مختصر کتاب البلدان، ص ۱۶۹.

یـک- جمـاجم جمع جُمْجَمه به معنای کاسه های چوبی است و چون در این منطقه، کاسه های چوبی می ساختنـد، به آن «دیر جماجم» گفتند.

دو- جُمجمه به معنـای چـاهی است که در شوره زار حفر می شود و چون در این مکان شوره زار، چاه هایی حفر شـده بود، به این اسم موصوف شد.

سه- جُمجمه به معنای جمجمه انسان است و چون در این مکان، جمجمه انسان هایی نصب یا دفن شـده بود، با این نام خوانده شد.

بعضـی این جمجمه ها را از آن ایرانیانی می دانند که به وسـیله گروهی از قبیله ایاد کشـته شده و سـرهایشان در این دیر نصـب شده بود. همچنین بعضـی گفته اند که شاه ایران بعد از دیدن سـرهای کشتگان ایرانی دستور بنای دیری در این مکان را صادر کرد. عـده ای نیز گفته انـد که این کشـتگان مربوط به کسانی است که در جنگ بین قبیله ایاد و بنی فهد کشـته شده و در این مکان دفن شدنـد، آن گاه بعـدها هرگاه مردم قطعه ای از زمین را در این منطقه حفر می کردند، جمجمه ای بیرون می آمد. به همین دلیل این مکان را «دیر جماجم» نامیدند.

در زمان حکومت امویان جنگ سـختی در این منطقه بین حجاج بن یوسف ثقفی و عبـدالرحمان بن محمـد بن اشـعث در سال ۸۰. ق درگرفت که به شکست و فرار عبدالرحمان انجامید. (۱)

د) دیر حُزْمه

د) دیر حُزْمه (۲)

ه) دیر حِنَّه

این دیر که در غرب کـوفه، در نـاحیه «اُکَیراح» و بین کـوفه و حیره قرار داشت، در زمـان پادشـاهی «منـاذره» در حیره به وسـیله قومی به نام «بنو ساطع» ساخته شده

۱- مختصر کتاب البلدان، ص ۱۶۹؛ معجم البلدان، ج ۲، ص ۵۰۳؛ الدیارات، شابُشتی، ص ۶۴.

۲- تخطیط مدینه الکوفه، ص ۲۱.

بود. ابوالفرج اصفهانی از دو دیر با این نام یاد می کند و دومی را در حیره دانسته و ساختمان آن را به بنوساطع نسبت می دهد. (۱)

و) دیر زُراره

ظاهراً این دیر نزدیک روستای زراره و بین جسر (پُل) کوفه و حمام اعین قرار داشت. این دیر مکانی خوش آب و هوا بود و شراب فراوانی در آن به عمل می آمد، از این رو، جوانان خوش گذران کوفه را به خود جذب می نمود. شاید آتش زدن روستای زراره به وسیله حضرت علی (علیه السلام) به همین علت بوده است. (۲)

ز) دیر سِرجِس (سرجیس)

این دیر در طیزناباذ در مکانی خوش آب و هوا و در سر راه کوفه - مکه قرار داشته است. (نقشه شماره۲) و نخلستان ها، باغ ها، انگورستان های فراوانی داشته و در آن مکان شراب نابی به عمل می آمده است. همین نکته باعث جذب کوفیان و مردم دیگر به این مکان بوده است. بعدها این دیر به معمره بن نُواس مشهور شد. (۳)

ح) دیر سلسله

ح) دیر سلسله (۴)

ط) دیر السَّوا

سوا نام زنی از «بنی حذیفه» بوده که دیر را بنا کرد. این دیر بین کوفه و حیره و در غرب کوفه قرار داشت. (۵)

۱- الدیارات، ابو الفرج اصفهانی، ص ۶۸؛ الدیارات، شابُشتی، ص ۷۳؛ معجم البلدان، ج ۲، ص ۵۰۷؛ مسالک الابصار، ص ۳۱۹.

۲- الدیارات، اصفهانی، ص ۹۴؛ الدیارات، شابُشتی، ص ۱۵۹؛ مسالک الابصار، ص ۲۸۵؛ معجم البلدان، ج۳، ص ۱۳۵.

۳- الدیارات، اصفهانی، ص ۲۳؛ الدیارات، شابُشتی، ص ۱۵۰؛ مسالک الابصار، ص ۲۸۴.

۴- تخطیط مدینه الکوفه، ص ۲۱.

۵- مختصر کتاب البلدان، ص ۱۶۹؛ معجم البلدان، ج ۲، صص ۵۱۷ و ۵۱۸.

ی) دیر الشّاء

این دیر در شمال کوفه و در فاصله چهار میلی «نُخَیله» قرار داشته است. (۱)

ک) دیر قُرَّه

این دیر روبه روی دیرالجماجم و دورتر از کوفه قرار داشته است. در جنگی که در سال ۸۲ه. ق بین حجاج و عبدالرحمان بن محمد بن اشعث رخ داد، عبدالرحمان در دیرالجماجم موضع گرفته و حجاج سنگر خود را دیر قُرَّه قرار داده بود. این دیر به وسیله شخصی به نام قُرّه از قبیله لَخم در زمان پادشاهی مُنْذَر بنا شده بود. دیر جماجم بین این دیر و کوفه فاصله می انداخت. (۲)

ل) دیر کعب

این دیر از آنِ کعب نامی از قبیله ایاد بوده است. (۳)

م) دیر مَرْعَبْدا

این دیر در «اُکَیراح» قرار داشته و منسوب به یکی از نزدیکان پادشاه حیره به نام مَرْ عَبدا بن حنیف بن وَضّاح لخیانی بوده است. نام دیگر این دیر، «دیر ابن وَضّاح» است. (۴)

ن) دیر هند الصغری

این دیر بین کوفه و حیره در مکانی خوش آب و هوا قرار داشته و به وسیله هند صغرا، دختر نعمان بن منذر بنا شده است.

داستان بنای این دیر از این قرار بود که پادشاه ایران بر نعمان غضب کرد و او را زندانی نمود. هندصغرا، نذر نمود که اگر این غضب برطرف شود، دیری بنا کند

۱- معجم البلدان، ج ۲، ص ۵۱۸.

۲- الدیارات، ابوالفرج اصفهانی، ص ۱۳۳؛ معجم البلدان، ج ۲، ص ۵۲۶.

۳- مختصر کتاب البلدان، ص ۱۶۹.

۴- معجم البلدان، ج ۲، ص ۵۳۶.

و تا آخر عمر در آن به عبادت بپردازد. حاجت او بر آورده شد و او به نذر خود وفا کرد. خالد بن ولید هنگام فتح حیره در این دیر با هند صغرا ملاقات کرد. مغیرهبن شعبه در سال های آخر عمر خود از هند خواستگاری نمود تا به همسری دختر نعمان افتخار نماید، اما هند او را ردنمود.

بعضی از جوانان کوفه برای تفریح به این دیر رفته و به خوش گذرانی و نوشیدن شراب می پرداختند. گفته شده است که به دستور نُعمان بن مُنْذَر پدر هند، پانصد قندیل (چراغدان، شمعدان) طلا و نقره در سقف ساختمان این دیر آویخته بودند و هنگام اعیاد مسیحی فضای آن را به وسیله گل سوسن، عود هندی، عنبر، گل های خوشبو و خوشبوکننده های دیگر خوشبو می نمودند. (۱)این دیر بعدها در ناحیه شمال شرقی کوفه واقع شد. (نقشه شماره۷)

س) دیر هند الکبری

این دیر در غرب کوفه و نزدیک نجف قرار داشت و آن را هند با کنیه اُم عمرو، دختر حارث بن عمرو کِندی بنا نموده بود. در بالای سردر این دیر کتیبه ای نصب شده بود که تاریخ ساخت و مشخصات دیگر دیر در آن درج شده بود. تاریخ بنای این دیر زمان پادشاهی خسرو انوشیروان بوده است. (۲)

۱- الدیارات، صص ۱۸ - ۱۶۵ و ۱۶۷؛ معجم البلدان، ج ۲، ص ۵۴۱؛ مسالك الابصار، ص ۳۲۳.

۲- الدیارات، ص ۱۶۸؛ معجم البلدان، ج ۲، ص ۵۴۲؛ مسالك الابصار، ص ۳۲۷.

فصل دوم: شهرسازی و معماری کوفه

اشاره

مقدمه

کوفه دومین شهر اسلامی است که پس از بنیان بصره در سال ۱۴ه. ق شالوده آن پی ریزی شد. (۱)نقشه کشی این شهر پس از کوچ قبایل مختلف عربِ پیروز در جنگ و نیز ایرانیان پیوسته به آنها، از مدائن، در سال ۱۷ه. ق انجام گرفت. (۲)این کوچ به سبب ناسازگاری آب و هوای مدائن با طبع اعراب صورت پذیرفت.

قبایل ساکن کوفه به دو گروه بزرگ قبایل قحطانی و عدنانی تقسیم می شدند. قبایل قحطانی متشکل از قبایل ساکن در یمن بودند که اصطلاحاً به آنها «یمنی ها» می گفتند. قبایل عدنانی، قبایل مختلف سرزمین حجاز و نیز بعضی از قبایل، مانند تغلب را که قبل از ظهور اسلام در سرزمین عراق مستقر شده بودند، شامل می شد. (۳)

ایرانیان ملحق شده به اعراب نیز گروه چهار هزار نفری بودند که در آستانه جنگ قادسیه سال ۱۴ه. ق به سپاه سعد بن ابی وقاص پیوسته و همراه آن سپاه به نبرد با سپاه یزدگرد مشغول شده بودند و به آنها اصطلاحاً «حمراء» یا «حَمْراء دیلم» می گفتند؛ زیرا نام رئیس آنان دیلم بود. (۴)

۱- تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۸۹ به بعد.

۲- تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۱۴۷. طبری اقوال دیگری، همچون سال ۱۸ه. ق را نیز نقل می کند.

۳- تاریخ التمدن الاسلامی، ج ۴، صص ۳۲۳ و ۳۲۸؛ الحیاه الاجتماعیه و الاقتصادیه فی الکوفه، ص ۴۲؛ استراتیجیه الفتوحات الاسلامیه، ص ۴۱ به بعد. در این باره و نیز معرفی قبایل قحطانی و عرفانی به تقصیل در فصل سوم، ذیل عنوان «تقسیم بندی قبایل» بحث خواهیم کرد.

۴- فتوح البلدان، ص ۲۷۹.

پس از تأسیس کوفه و رشد آن، سیل مهاجرت از نقاط مختلف مملکت اسلامی به آن سرازیر شد و در ترکیب جمعیت و نیز سهم قبایل و گروه های مختلف از شهر کوفه، تغییراتی پدید آمد.

نقشه کشی و تقسیم شهر کوفه که اصطلاحاً به آن «تخطیط» می گویند، از مرکز شهر آغاز و سپس شامل اطراف شد؛ بدین ترتیب که ابتدا نقشه مسجد جامع در مرکز شهر طرح گردید و سپس میدان شهر ترسیم شد که قصر، مسجد، بازارها و مکان های دیگر در آن قرار داشت و پس از آن، زمین های اطراف، میان قبایل و گروه های مختلف تقسیم شد. (۱)

۱. خانه ها

الف) سبک و سیاق خانه ساز ی

یک - شکل ظاهر ی، تعداد اتاق ها و وضعیت داخلی خانه ها

شکل ظاهری خانه های کوفه در زمان مورد بحث ما، یعنی از ۱۷-۶۱ه. ق مراحل مختلفی داشته است. در سال ۱۷ه. ق و هنگام تخطیط، افراد قبایل مختلف که عمدتاً از قبایل چادرنشین بودند، چادرهای خود را که همیشه همراه خود داشتند، در محل سهم خود برپا نمودند و بدین ترتیب، شهری مملو از چادرها تشکیل شد. (۲)

برپا کردن چادر در صحرا و بیابان وسیع با برپا نمودن آن در قطعه زمینی محدود که در اثر تراکم جمعیت، چادرهای متعددی را در خود جای داده بود، بسیار متفاوت می نمود، ازاین رو اعراب که مرحله تازه ای از حیات اجتماعی خود را تجربه می کردند و قصد داشتند از کوچ روی و صحراگردی، به

۱- تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۱۴۹ و نیز ر. ک: خطط الکوفه، ص ۱۷ به بعد؛ کوفه پیدایش شهر اسلامی، ص۱۰۶ به بعد.

۲- کوفه پیدایش شهر اسلامی، ص ۹۷.

شهرنشینی روی آورند، از عُمر بن خطّاب خواستند تا به آنها اجازه دهد برای خود خانه بنا کنند. (۱)

عمر که از یک سو شهرنشینی اعراب و دلبستگی آنها را به زمین، مخالف روحیه جنگی می دانست و از سوی دیگر، قصد آماده نگه داشتن لشکر برای ادامه فتوحات داشت، ابتدا با این امر مخالف بود، اما بالاخره با اکراه و بی میلی و به سبب مخالفت نکردن با کوفیان، به آنها اجازه داد که خانه های خود را با نی های اطراف فرات بنا کنند. بدین ترتیب، اولین خانه ها در کوفه بنا شد و به این خانه های از نی ساخته شده، اصطلاحاً «عریش» می گفتند.

پس از مدت کوتاهی، آتش سوزی مهیبی در کوفه رخ داد و به علت قابل اشتعال بودن نی ها، آتش خیلی زود منطقه وسیعی را فراگرفت و تعداد هشتاد خانه در این آتش سوزی به کلی سوخت. پس از این آتش سوزی، مردم کوفه از عمر خواستند تا اجازه دهد که خانه های خود را با خشت بنا کنند. عمر به شرط آنکه هر خانه بیشتر از سه اتاق نداشته باشد و مردم خانه های خود را مرتفع و چند طبقه نسازند (۲)، به آنها اجازه داد. بنابراین می توانیم چنین تصور کنیم که خانه های اولیه مردم کوفه، خانه های یک طبقه با سه اتاق بوده و این گونه خانه سازی در طول مدت خلافت عمر، یعنی تا سال ۲۳ه. ق رایج بوده است.

با آغاز زمامداری عثمان و برداشته شدن تضییقات و محدودیت های زمان عمر و روی آوردن مردم به تجملات، شکل خانه ها می بایست تفاوت فراوانی با خانه های زمان عمر می کرد، به خصوص که مردم کوفه ثروت های فراوانی از راه عطاء (۳)و سهم خود در فتوحات به دست آورده بودند. البته شکل خانه ها در این زمان، تغییر عمده ای نکرد؛ زیرا این خانه ها در زمینی محدود بنا شده و امکان تغییر

۱- تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۱۴۷.

۲- تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۱۴۸؛ الروض العطار فی خبر الاقطار، ص ۵۰۲.

۳- دریافت سالیانه ای که از سوی حکومت به آنها پرداخت می شد.

کلی در آن نبود، مگر اینکه چنین تصور نماییم که مردم طبقه هایی بر خانه های خود افزوده باشند.

اما در مورد خانه های تازه بنا شده در خارج از محدوده تخطیط، یعنی در اطراف شهر و در مرکز و میدان شهر که جزء تخطیط اولیه به حساب میدان آمده بود، می توان چنین تصوّر کرد که این خانه ها، وسیع تر و زیباتر بنا شده بود. طبق روایتی تاریخی، فاصله بین دو خانه در زمان تخطیط، پنج ذراع (حدود۵/۲ متر) بود که البته بعدها با بیشتر شدن تراکم جمعیت، ممکن بود، قسمتی از این مقدار یا همه آن، جزء خانه شود. طبق همین روایت، خانه های عدنانی ها وسیع تر از خانه های قحطانی ها (یمنی ها) بود؛ زیرا –چنان که گفته شده است – عدنانی های بداخلاق، حاضر نبودند خویشان خود را که به کوفه مهاجرت می کردند، در میان خود و سهم خود و خانه خود جای دهند، ازاین رو تقریباً همان سهمی را که در تخطیط اولیه به دست آورده بودند، داشتند. اما یمنی ها خویشان مهاجر خود را در میان خانه های خود جای می دادند، بلکه بخشی از خانه یا زمین خود را به آنها واگذار می نمودند، ازاین رو خانه های آنان کوچک تر بود. (۱)

در میان روایات تاریخی و جغرافیایی، کمتر روایتی می توان یافت که خصوصیات خانه های کوفیان را در زمان مورد بحث ما بیان کرده باشد، با این حال می توان از لابه لای روایات تاریخی مطالب زیر را استنباط کرد:

۱. در بیان حوادث شب نوزدهم رمضان ۴۰، یعنی شب ضربت خوردن حضرت علی (علیه السلام) چنین آمده است که تکه آهنی که در ساخت درِ خانه به کار رفته بود، گوشه ای از پیراهن آن حضرت (علیه السلام) را هنگام خروج از خانه گرفت و باعث معطل شدن آن حضرت (علیه السلام) شد. (۲)از این روایت چند نکته به دست می آید:

۱- فضل الکوفه و فضل اهلها، ص ۶۲.

۲- بحارالانوار، ج ۴۲، ص ۲۳۸.

اولاً: اینکه خانه های کوفه در آن زمان در داشته است و مانند خانه های مکه در صدر اسلام و پس از آن تا زمان عمر نبوده که بدون در بودند.

ثانیاً: جنس درِ خانه ها از آهن نبوده است؛ زیرا تکه ای از آهن چنان برجسته بوده که در روایت ذکر شده است و اگر همه در از آهن بود، دیگر اشاره به تکه آهن لزومی نداشت. علاوه بر این، با توجه به معمول بودن استفاده از چوب در آن زمان که در درهای دارالاماره و مساجد به کار می رفت، به نظر می رسد که جنس درِ خانه ها نیز از چوب بوده باشد. مسعودی در این باره می گوید: «جنس درها از تنه درخت خرما بود» . (۱)

ثالثاً: این تکه آهن در جایی از در واقع شده بود که پیراهن خارج شونده به آن گیر می کرد. بنابراین چنین نتیجه گیری می شود که محل وقوع آن، مانند دستگیره های امروزی در وسط و در کنار آن واقع شده بود. شاید هم بتوان چنین نتیجه گرفت که این تکه آهن یا خود به عنوان «کوبه» مورد استفاده قرار می گرفته و یا در قسمتی از کوبه در واقع شده بود. بالاخره در روایت مسعودی چنین آمده است که حضرت (علیه السلام) برای رها کردن پیراهن خود، در را کنده و در گوشه ای نهاد و آن گاه پیراهن خود را رها کرد. از اینجا می توان نتیجه گرفت که درِ خانه ها به راحتی کنده می شد. (۲)

۲. در بعضی از نقل هایی که شرح حال شریح قاضی در آنها آمده، از ناودان خانه شریح (۳)و کلیدهای درِ خانه او (۴)یاد شده است. بنابراین می توان نتیجه گیری کرد که:

اولاً: خانه های کوفه همگی ناودان داشته و آب ناودان آنها به کوچه می ریخته است؛ زیرا این نقل که در صدد بیان یک استثناست می گوید، شریح ناودان خانه اش را طوری ساخته بود که آب آن به داخل خانه بریزد.

۱- مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۲۹.

۲- مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۲۹.

۳- اخبار القضاه، ج ۲، ص ۲۲۰.

۴- اخبار القضاه، ج ۲، ص ۲۳۷.

ثانیاً: درِ خانه های مردم کوفه قفل و کلید داشته است.

۳. در یکی از روایات مربوط به زمان حضرت علی (علیه السلام) در کوفه، در مورد ناودان چنین آمده است که کودک خردسالی از راه پشت بام، خود را به ناودان رساند و روی آن نشست و مادرش بسیار بی تابی می نمود و مردم در کوچه جمع شده و تماشا می کردند و کاری از دست آنان برنمی آمد. بالاخره حضرت علی (علیه السلام) با نشان دادن کودک خردسالی به او، او را از ناودان به پشت بام کشاند. (۱)از این روایت، مطالب زیر به دست می آید:

اولاً: ناودان آن قدر عریض بوده که کودک خردسالی روی آن جای می گرفت.

ثانیاً: آب ناودان به کوچه می ریخته است؛ زیرا مردم در کوچه تماشا می کردند.

ثالثاً: پشت بام خانه متصل به کوچه بوده است، حال یا زیر این پشت بام اتاقی بنا شده بود و یا زیر آن، دالان خانه واقع شده بود، چنان که در بعضی از نقل های تاریخی سخن از دالان به میان آمده است.

۴. هنگام بیان اعمال قُطامه (زنی که مشوق ابن ملجم برای قتل حضرت علی (علیه السلام) بود) سخن از دهلیز و دالان خانه او به میان آمده است. (۲)

۵. در بعضی از کتاب های تاریخی آمده است که هانی بن عُرْوَه خانه ای برای زنان خود داشت. (۳)حال این خانه، اندرونی و بیرونی بوده یا جداگانه ساخته شده بود، روشن نیست.

۶. در بعضی از نقل های تاریخی چنین آمده است که مسلم بن عقیل هنگام عیادت عبیدالله بن زیاد از شَریک بن اَعْوَر در خانه هانی، در خزانه اتاق هانی مخفی شد. حال می توان این خزانه را چیزی شبیه صندوق خانه و پستو تصور کرد. (۴)در گزارشی دیگر آمده است که «شریک» تقاضای آب نموده و کنیزکی که

۱- قضاء امیر المؤمنین، ص ۱۱۱.

۲- بحارالانوار، ج ۴۲، ص ۲۶۳.

۳- الاخبار الطوال، ص ۲۳۳.

۴- الاخبار الطوال، ص ۲۳۴.

قصد رساندن آب به او داشت، هنگام عبور، مسلم را مشاهده کرد که مخفی شده است. (۱)بنابراین، چنین نتیجه می گیریم که پستوی این اتاق به اتاق دیگر راه داشته است.

۷. هنگام ذکر حوادث مربوط به مسلم چنین آمده است که مردم کوفه او را از روی پشت بام ها سنگ باران می نمودند. (۲)از اینجا چنین نتیجه گیری می شود که خانه های کوفیان به اصطلاح امروزی، شمالی که درِ آن به حیاط باز می شده نبوده است، بلکه این پشت بام ها یا روی اتاق یا روی دالان خانه و یا روی هر دو بنا شده بود.

۸. در مورد مستراح و محل وقوع آن، گزارشی که چگونگی آن و محل وقوع آن را توضیح داده باشد (که آیا داخل خانه بوده یا خارج آن) نیافتیم. البته قبایل عربِ چادرنشین به سبب زندگی در بیابان گسترده، نیاز چندانی به تهیه مکانی به نام مستراح نمی دیدند، اما با شهرنشین شدن آنان و تراکم جمعیت، قطعاً باید مکانی در داخل خانه یا خارج از آن برای قضای حاجت تهیه شده باشد. در این مورد، روایتی در وسائل الشیعه نقل شده است که سیره حضرت علی (علیه السلام) را هنگام رفتن به مستراح بیان می کند که به احتمال زیاد دوران زندگی آن حضرت را در کوفه نیز دربرمی گیرد. این روایت چنین است:

همانا امیرالمؤمنین (علیه السلام) هنگامی که اراده قضای حاجت داشت، بر درِ مَذْهَب (مستراح) می ایستاد و به طرف راست و چپ خود، رو به دو فرشته مراقب می کرد و می فرمود: از من دور شوید، به شما قول می دهم تا هنگام خروج از این مکان، کاری که احتیاج به نوشتن شما داشته باشد، انجام ندهم. (۳)

از این روایت امور زیر استفاده می شود:

اولاً: یکی از الفاظ رایج برای مستراح، لفظ مَذْهَب (محل رفتن) بوده است.

ثانیاً: ساختن مستراح در آن زمان رایج بوده است.

ثالثاً: مستراح، در داشته است.

۱- تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۶۸.
۲- تجارب الامم، ج ۲، ص ۵۱؛ تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۸۰؛ بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۵۲.
۳- وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۲۱۷.

الفاظ دیگری که برای مستراح در روایات به کار رفته، عبارت است از:

۱. غایط (زمین گودال پست وسیع) : این لفظ در زمان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به کار می رفته (۱)و در قرآن نیز به همین معنا استعمال شده است. (۲)

۲. مُتَوَضَّأ (محل وضو) : این لفظ در مورد زمان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) استعمال شده است. (۳)

۳. خَلا (تخلیه گاه) . (۴)

۴. حَشّ. (۵)

۵. مَخْرَج (محل خروج) . (۶)

۶. کَنیف (نهانخانه) . (۷)

۷. مِبْرَز. (۸)

در حفاری هایی که در نیمه اول قرن بیستم در قصر کوفه صورت گرفته، آبراه ها و چاه های فاضلابی مشاهده شده (۹)که اگر ساختمان قصر را الگویی برای خانه ها بگیریم، می توان به وجود این چاه ها در خانه ها نیز پی برد. همچنین به مکان هایی برخورد می کنیم که آنها را با نام «مرافق» ذکر کرده اند که به معنای مستراح و دستشویی و به طور خلاصه سرویس خانه می باشد.

اما وسیله شستن در آن زمان، ظرفی بوده که از دو قطعه پوست روی هم دوخته شده تشکیل می گردید و به آن «إداوَه» می گفتند. (۱۰)حضرت علی (علیه السلام) در جنگ نهروان از این وسیله هنگام قضای حاجت استفاده کرده است. (۱۱)

۱- وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۲۱۵.

۲- نساء: ۴۳؛ مائده: ۶.

۳- وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۲۱۷.

۴- وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۲۱۷.

۵- وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۲۳۶.

۶- وسائل الشیعه، ج ۱، صص ۲۱۶ و ۲۳۷.

۷- وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۲۱۴.

۸- بحارالانوار، ج ۷۶، ص ۳۱۸.

۹- جغرافیه العراق و تاریخه القدیم، ص ۴۵.

١٠- لسان العرب، ج ١، ص ١٠٠.

١١- وسائل الشيعه، ج ١، ص ٢١٥.

۹. و بالاخره از بعضی از گزارش های تاریخی چنین برمی آید که خانه های دو طبقه در سال ۶۱ه. ق در محله های کوفه وجود داشته است، چنان که زید بن ارقم که در محله کِنْده واقع در جنوب کوفه می زیسته است، می گوید: «من در اتاق بالایی منزل خودم بودم که اسیران کربلا را وارد کوفه کردند» . (۱)

دو – نورگیرها

در مورد نورگیرها به روایتی دست یافتیم که از وجود نورگیر و پنجره در طبقه بالای خانه های کوفه حکایت دارد. این روایت که از قول زید بن ارقم نقل شده چنین است:

من در اتاق طبقه بالایی خانه خود بودم که در آن، پنجره ای مشرف بر خیابان وجود داشت که ناگاه اسرای کربلا را همراه با سرهای شهدا مشاهده کردم و شنیدم که سر امام حسین (علیه السلام) آیه قرآن تلاوت می کرد. (۲)

ب) مصالح ساختمانی

چنان که در بخش قبل یادآور شدیم، اولین مساکن کوفه خیمه ها و چادرهای کوچک و بزرگ بود که ساکنان کوفه در سهم خود برپا کردند. این چادرها از مو، کرک و پشم حیوانات اهلی به دست می آمد و در بعضی مواقع و در زمان های بعد ثروتمندان چادرهایی از پوست حیوانات تهیه می کردند. بعضی از چادرها نیز از پنبه به عمل می آمد. نام این چادرها با توجه به ماده به کار رفته در آن و حجم آن تفاوت داشت. برای مثال به چادر تهیه شده از پشم، «خَبا» می گفتند و چادر به عمل آمده از مو را «فُسطاط» می نامیدند و نام «بَجاد» را برای چادری که از کرک (کرک شتر) درست می شد، انتخاب کرده بودند و به چادر تهیه شده از پنبه، «سُرادِق» (۳)

۱- تاریخ من دفن فی العراق، ص ۱۸۵.

۲- تاریخ من دفن فی العراق، ص ۱۸۵.

۳- سرادق، عربی شده لغت سراپرده فارسی است.

می گفتند و به چادری که از پوست حیوانات تهیه می شد و فقط ثروتمندان قدرت تهیه آن را داشتند، «طَراف» می گفتند. (۱)

نوع دیگر مسکن در کوفه، خانه هایی بود که از نی و حصیر درست شده و پوشش سقف آنها از برگ خرما بود. در گزارشی که از ابن عباس نقل شده، آمده است که ساکنان کوفه در آغاز، خانه های خود را از نی می ساختند و هرگاه قصد رفتن به جنگ می نمودند، خانه های خود را تخریب کرده و صدقه می دادند. (۲)

به هرحال پس از آتش سوزی کوفه و سوختن خانه هایی که از نی درست شده بود و اجازه عمر مبنی بر ساختن خانه ها از خشت خام، ساختن خانه های خشتی آغاز گردید. (۳)خشت این خانه ها در خود شهر کوفه و در صحراها و جبانات (قبرستان ها) مختلف آن ساخته می شد، چنان که در باره جبانه «عَزْرَم» -منتسب به شخصی از تیره بنی فهد- چنین آمده است که در آن خشت می زد و خشت هایش نامرغوب بود؛ زیرا خاک آن مخلوط با نی و سفال بود و هرگاه آتش سوزی رخ می داد، دیوارهای خشتی این چنینی در آتش می سوخت. (۴)همچنین نقل شده است که بعضی از بزرگان کوفه وصیت کرده بودند که خشت عَزْرَمی در قبر به کار نبرند. (۵)از این نقل تاریخی چنین نتیجه گرفته می شود که خشت های دیگر، مرغوب بوده و خشت عَزْرمی به دلیل نامرغوبیت، در میان آنها مشهور شده است.

پس از سپری شدن دوران عمر و شروع دوران زمامداری عثمان از سال ۲۶ه. ق ساختن خانه های آجری (خشت پخته) آغاز گردید. گفته شده است اولین کسانی که خانه های خود را با آجر بنا کردند، دو تن از صحابه مشهور، یعنی خَبّاب بن اَرت و عبدالله بن مسعود بودند که خانه آنان در مرکز شهر قرار داشت. (۶)

۱- الحیاه الاجتماعیه و الاقتصادیه، ص ۱۹۹.

۲- تاریخ الکوفه، ص ۱۸۵.

۳- معجم البلدان، ج ۴، ص ۴۹۱؛ الروض المعطار، ص ۵۰۲؛ تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۱۴۸.

۴- فتوح البلدان، ص ۲۸۰.

۵- فتوح البلدان، ص ۲۸۱.

۶- فضل الکوفه و فضل اهلها، ص ۶۵.

بنابراین می توان چنین تصور کرد که در زمان خلافت حضرت علی (علیه السلام) (سال ۳۶-۴۰ه. ق) بیشتر خانه های کوفه از خشت و تعداد اندکی از آجر بنا شده بود. البته بعضی نیز از وجود کلبه های نی در زمان آن حضرت خبر داده اند. (۱)

در زمان حکومت معاویه و در دوران امارت زیاد بر کوفه (سال ۵۰ – ۵۳ه. ق) خانه های آجری به سرعت افزایش یافت؛ چنان که نقل شده است که بیشترین خانه های آجری را قبیله مُراد و خَزْرَجیان کوفه به خود اختصاص داده بودند. (۲)درباره ساختمان مسجد در زمان زیاد، گفته شده است که وی در دوران امارت خود دست به بازسازی اساسی مسجد زد و آجر و ستون های آن را از اهواز آورد. (۳)

بنابراین، می توان نتیجه گرفت که در آن زمان هنوز آجرپزی در کوفه صورت نمی گرفت و مردم ناچار بودند که آجر خانه های خود را از نقاط دیگر، مانند حیره و اهواز تهیه کنند. همچنین با توجه به اهمیت روز افزون کوفه و کاهش اهمیت حیره و سیل مهاجرت از حیره به کوفه می توان چنین نتیجه گیری کرد که بعضی از مردم حیره آجر خانه های متروک خود را از حیره به کوفه انتقال داده و از آنها برای ساختن خانه های خود در کوفه استفاده می کردند یا آن را به کوفیان دیگر می فروختند. در بعضی از کتاب های نیز از آجر بین النهرین سخن به میان آمده است. (۴)

در بخش مربوط به مسجد و دارالاماره کیفیت ساخت آجرهای این دو مکان را بیان خواهیم کرد که از آن چنین نتیجه گیری خواهد شد که در سال ۶۰ و ۶۱ه. ق خانه های آجری در کوفه بسیار فراوان بوده به حدی که با خانه های خشتی رقابت می نموده است.

۱- کوفه پیدایش شهر اسلامی، ص ۱۲۲.
۲- معجم البلدان، ج ۴، ص ۴۹۱؛ تاریخ الکوفه، ص ۱۸۵؛ کوفه پیدایش شهر اسلامی، ص ۲۵۵. کتاب اخیر بر این نکته تکیه دارد که در این زمان تنها درِ خانه ها از آجر بوده است.
۳- معجم البلدان، ج ۴، ص ۴۹۱.
۴- کوفه پیدایش شهر اسلامی، ص ۹۷.

ج) خانه ها ی افراد مشهور و معروف

اشاره

خانه های افراد مشهور را که نام آنها در کتاب های تاریخ و جغرافیا آمده است، می توان به دو بخش خانه های واقع در مرکز شهر و خانه های واقع در محلات شهر تقسیم کرد.

یک - خانه ها ی واقع در مرکز شهر

اشاره

هنگام تخطیط و نقشه کشی شهر، فضایی حدود ۲۳ هکتار مربع در مرکز شهر برای ساختن مسجد، دارالاماره، میدان اصلی شهر و بازارها اختصاص یافت و دور آن خندقی کشیده شد و به دستور عمر هیچ کس حق نداشت در این محدوده خانه ای بنا کند. (۱)اما به مرور زمان و در دوره عمر بخش هایی از مرکز که هنوز ساخته نشده بود به افراد مختلف واگذار شد؛ افرادی که عمدتاً از مهاجران تازه وارد و از شخصیت های بزرگ اسلامی در آن زمان بودند. به هر حال، در این محدوده، حدود سی خانه بنا شد (۲)که در اینجا به ذکر بعضی از آنها پرداخته می شود:

اول - خانه حضرت علی (علیه السلام)

حضرت علی (علیه السلام) روز دوشنبه، ۱۲ رجب سال ۳۶پس از فراغت از جنگ جمل وارد کوفه و با استقبال کوفیان روبه رو شد و از او خواستند که در قصر دارالاماره سکونت گزینند، اما ایشان امتناع نموده و موقتاً در خانه خواهرزاده خود، یعنی جُعْدَه فرزند ام هانی سکونت گزیده و پس از آماده شدن خانه اش در رحبه به آن مکان منتقل شدند. (۳)رحبه، شامل میدان شهر می شد و در سمت غربی قصر واقع شده بود. (۴)

۱- کوفه پیدایش شهر اسلامی، ص ۲۵۸.

۲- کتاب البلدان، ص ۷۴.

۳- وقعه صفین، ص ۳ و ۵.

۴- الحیاه الاجتماعیه و الاقتصادیه، ص ۲۹.

خانه حضـرت علی (علیه السلام) در فاصله ۸۵ متری جنوب غربی مسـجد جامع کوفه قرار داشت (۱)، به همین دلیل ابن جُبیر و ابن بطوطه محل این خانه را در آخر فضای مسجد ذکر کرده اند. (۲)پس از سکونت حضرت علی (علیه السلام) در رحبه، این مکان که قبلاً با نام مطلق «رحبه» از آن یاد می شد، به نام «رحب علی (علیه السلام) » مشهور شد. (۳)

طبق گزارش بعضـی از کتاب های تاریخی، آن حضـرت (علیه السـلام) در خانه خود، مکانی با عنوان مسـجد که شاید یکی از اتـاق هـای خانه بوده است، بنا نموده بود. (۴)همچنین چاه حفر شـده به وسـیله آن حضـرت که با نام «بئر علی (علیه السـلام) » مشـهور شـد و هنوز نیز وجود دارد، در این خانه واقع شـده بود. (۵)حضـرت علی (علیه السـلام) در این خانه از دنیا رفت و در همین خانه، مراسم تغسیل و تکفین آن حضرت انجام شد. (۶)

در بعضی از احادیث چنین آمده است که این خانه، خانه عبدالله بن هُبَیره مخزومی پسر خواهر حضرت علی (علیه السلام) بوده و ایشـان به عنوان مهمان وارد آن خانه شـده بود. (۷)البته بعیـد می نماید که حضـرت تمام مدت اقامت خود را در این خانه به عنوان مهمان سپری کرده باشـد، مگر اینکه بگوییم که عبدالله آن خانه را به حضـرت علی (علیه السـلام) هدیه کرده یا فروخته بود. در بعضـی از توصـیفات که از وضـعیت داخلی خانه حضـرت شـده است، فرش ایشان را حصـیری کوچک ذکر کرده اند. (۸)از بعضی گزارش ها چنین برمی آید که در کنار درِ خانه آن حضرت سکویی ساخته شده بود. (۹)

۱- ارشـاد اهل القبله الی فضل الکوفه، ص ۲۱۶؛ موسوعه النجف، ج ۱، ص ۱۲۲؛ کوفه پیدایش شهر اسلامی، ص۱۲۲؛ تاریخ الکوفه، ص ۲۰.

۲- رحله ابن جبیر، ص ۱۸۸؛ رحله ابن بطوطه، ص ۲۱۹.

۳- الحیاه الاجتماعیه، ص ۲۹۵.

۴- ترجمه الامام علی (علیه السلام) ، ج ۳، ص ۲۹۷.

۵- تاریخ الکوفه، ص ۲۵.

۶- ارشاد اهل القبله، الی فضل الکوفه، ص ۲۱۶.

۷- ارشاد اهل القبله، الی فضل الکوفه، ص ۲۱۶.

۸- تاریخ من دفن فی العراق، ص ۲۲۸.

۹- بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص ۴۱۶.

دوم – خانه جُعْدَه بن هبیره مخزومی

ظاهراً این خانه نیز در رحبه واقع شده بود؛ زیرا حضرت در بدو ورود فرمود که من در رحبه سکنا می گزینم، و سپس به این خانه آمد. (۱)

سوم – خانه عبدالله بن مسعود

این خانه نیز در رحبه واقع شده بود و – چنان که گفتیم – یکی از اولین خانه هایی بود که تمام آن یا بخشی از آن با آجر بنا شده بود. زمین این خانه را عمر به ابن مسعود بخشید. (۲)در بعضی از منابع تاریخی چنین آمده است که این خانه در قسمت دیوار پشتی مسجد، یعنی در شمال آن واقع شده بود. (۳)(نقش شماره ۷)

چهارم – خانه ولید بن عُقْبه

ولید بن عقبه از سال ۲۶ – ۳۰ه. ق در زمان عثمان عهده دار حکومت کوفه بود (۴)، خانه او که خانه ای اشرافی بود، در سمت شرق مسجد و قصر، نزدیک محل بازار قرار داشت. هنگامی که حضرت علی (علیه السلام) وارد کوفه شد، از ایشان سؤال شد که شما در کدام یک از دو قصر اقامت می گزینید؟ (۵)حال با توجه به اینکه در منابع جز از یک قصر، آن هم قصر دارالاماره سخن به میان نیامده است، به نظر می رسد که قصر دوم همین خانه ولید باشد.

پنجم – خانه عُماره بن عُقْبَه

عماره برادر ولید بود. خانه او نزدیک قصر قرار داشت. در روایات تاریخی وارد شده است که طرفداران مختار در سال ۶۶ه. ق از دیوار قصر که نزدیک خانه عماره واقع شده بود، به وسیله طناب بالا رفتند. (۶)(نقشه شماره ۷)

۱- وقعه صفین، ص ۳ و ۵.

۲- البلدان، ص ۷۴.

۳- تاریخ الکوفه، ص ۹۶.

۴- البلدان، ص ۷۵.

۵- وقعه صفین، صص ۳ و ۵.

۶- الاخبار الطوال، ص ۲۹۱.

ششم – خانه ابوموسی اشعری

در بعضی از کتاب های جغرافیایی چنین آمده است که عمر بن خطاب «نصف آرّی» را به ابوموسی اشعری بخشید. (۱)آری، محدوده ای وسیع در جنوب شرقی مسجد و دارالاماره در مرکز شهر و قبل از شروع تخطیطها بوده (نقشه های شماره ۳ – ۵) که در آن اسب های سپاه (حدود چهار هزار اسب) ، نگهداری می شد. (۲)خانه ابوموسی نزدیک «درب الرومیین» قصر واقع شده بود. (۳)(نقشه شماره ۷)

از آنجا که نصف آرّی، مکان وسیعی بود، عمر کسان دیگری را نیز با او شریک کرد.

هفتم – خانه حُذَیفه بن یَمان

عمر نصف دیگر آرّی را به حذیفه بن یمان و افرادی از طایفه «عَبْس» بخشید. (۴)

هشتم و نهم – خانه سلمان بن ربیعه باهلی و مُسَیّب بن نَجْبَه فَزاریّ

این دو خانه که از اقطاعی های (بخشش های) عمر بود، در همسایگی خانه ابن مسعود قرار داشت. (۵)

دهم – خانه عمرو بن حُرَیث

این خانه در سمت شرق دیوار مسجد و در همسایگی خانه ابن مسعود قرار داشت. عمر زمین آن را به او بخشیده بود. (۶)وی بین سال های ۵۰ – ۵۳. ق در حکومت زیاد و بین سال های ۶۰ –۶۷. ق در حکومت عبیدالله بن زیاد (که هر دو

۱- البلدان، ص ۷۴.

۲- کوفه پیدایش شهر اسلامی، ص ۱۳۲.

۳- تجارب الامم، ج ۲، ص ۱۳۷.

۴- البلدان، ص ۷۴.

۵- تخطیط مدینه الکوفه، ص ۸۲.

۶- البلدان، ص ۷۴؛ تاریخ من دفن فی العراق، ص ۴۰۱.

به طور هم زمان حکومت بصره و کوفه را در اختیار داشتند) از سوی آنها هر سال به مدت شش ماه حکومت کوفه را در اختیار داشت. میثم تمّار یکی از باوفاترین یاران حضرت علی (علیه السلام) ، نزدیک این خانه به دار آویخته شد. آن حضرت این مطلب را پیش گویی کرده و به او گفته بود. (۱)(نقشه شماره ۷)

یازدهم – خانه طَلْحه بن عبیدالله

این خانه نزدیک خانه عمرو بن حُرَیث و ابن مسعود و کنار مسجد بود که عمر زمین آن را به طلحه بخشیده بود. (۲)خاطر نشان می شود طلحه همان کسی است که یکی از سران اصلی لشکر بصره در جنگ جمل بود.

دوازدهم – خانه خالد بن عرفطه

عُمَر قطعه زمینی در مرکز شهر و در شمال مسجد و قصر به خالد بخشید و او خانه خود را در آن بنانمود. وی یکی از سرداران سپاه سعد بن ابی وقاص بود. (۳)(نقشه شماره۷)

سیزدهم – خانه سَعد بن قیس

خانه سعد که زمین آن اقطاعی از سوی عمر بود، نزدیک خانه سلمان بن ربیعه قرار داشت و کوچه کوچکی بین آنها فاصله انداخته بود. (۴)(نقشه شماره۸)

چهاردهم – خانه ابن حکیم

این خانه در همسایگی خانه عمرو بن حریث قرار داشت. (۵)

۱- بحارالانوار، ج ۴۲، ص ۱۲۴؛ تاریخ الکوفه، ص ۳۰۵.

۲- البلدان، ص ۷۴.

۳- البلدان، ص ۷۴.

۴- البلدان، ص ۷۴.

۵- بحارالانوار، ج ۴۲، ص ۱۲۴.

پانزدهم – خانه مختار بن ابی عُبَیده ثَقَفی

این خانه در شمال مسجد و نزدیک دیوار شمالی آن قرار داشت. مسلم بن عقیل هنگام ورود به کوفه در این منزل سکنا گزید. این خانه بعدها به خانه مُسَیب معروف شد. (۱)(نقشه شماره ۷)

دو – خانه ها ی واقع در محله ها ی شهر

اول – خانه خَبّاب بن اَرَت

این خانه که زمین آن از اقطاعی های عمر به شمار می رفت، در «چهار سوق خُنَیس» (شهارسوج خنیس) قرار داشت (۲)و – چنان که گفته شد- یکی از اولین خانه هایی بود که ورودی یا تمام آن با آجر بنا شده بود. (۳)

دوم – خانه زید بن ارْقَم انصاری

این خانه در محله کِنْده، واقع در جنوب کوفه بود. خانه زید دو طبقه بود و بالکن آن بر خیابان اشراف داشت. (۴)

سوم – خانه جَریر بن عبدالله بجلی

خانه جریر در محله «بجیله» واقع در غرب کوفه بود. (۵)

چهارم – خانه عدی بن حاتم طائی

خانه او در محله طی واقع در شمال کوفه بود. (۶)

۱- الاخبار الطوال، ص ۲۳۱.

۲- البلدان، ص ۷۴؛ موسوعه النجف الاشرف، ج ۱، ص ۴۲۵.

۳- فضل الکوفه، ص ۶۵.

۴- تاریخ من دفن فی العراق، ص ۱۸۵؛ موسوعه النجف الأشراف، ج ۱، ص ۴۲۶.

۵- موسوعه النجف الأشراف، ج ۱، ص ۴۲۵.

۶- موسوعه النجف الأشراف، ج ۱، ص ۴۲۷.

پنجم – خانه خُنَیْس بن سَعد

خانه او نزدیک چهار سوق خنیس واقع شده بود و نامگذاری چهار سوق به خنیس به سبب خانه او بوده است. (۱)

ششم – خانه هانی بن عُرْوه

او که از شیوخ و بزرگان قبیله مِذْحَج بود خانه ای در میان زمین های تیره اَسْلَم، در جنوب غربی کوفه بنا نمود. (۲)در بخش شکل ظاهری خانه ها یادآور شدیم که هانی خانه ای نیز برای زنانش داشت و نیز بعضی از خصوصیات خانه او را شمردیم. هانی از مسلم بن عقیل در این خانه پذیرایی کرد.

هفتم – خانه اَشْعث بن قیس

او یکی از رؤسای قبیله کِنْده و یکی از ثروتمندترین افراد کوفه بود که خانه اشرافی خود را در محله کنده، در جنوب کوفه بنا نموده بود. او در سال ۴۲ه. ق از دنیا رفت و در خانه اش دفن شد. (۳)

هشتم – خانه قُرظَه بن کَعْب انصاری

خانه او در محله انصار کوفه قرار داشت. (۴)قرظه یکی از اصحاب پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بود که در جنگ احد و جنگ های دیگر شرکت کرد. او یکی از ده نفری بود که عمر آنها را همراه عمّار یاسر به کوفه فرستاد. او فاتح ری در سال ۲۳ه. ق بود. حضرت علی (علیه السلام) هنگام حرکت به سوی بصره برای جنگ جمل او را جانشین خود در کوفه قرار داد.

۱- موسوعه النجف الأشراف، ج ۱، ص ۴۲۶.

۲- تاریخ من دفن فی العراق، ص ۴۶۶.

۳- تاریخ من دفن فی العراق، صص ۳۲ و ۳۵.

۴- تاریخ من دفن فی العراق، ص ۴۱۹.

۲. بازارها

الف) موقعیت بازارها

هنگام تخطیط اولیه کوفه، در محدوده سه هکتاری مرکز شهر که دور آن خندق کشیده شد، محل بازارها نیز تعبیه شد. به نوشته یعقوبی این محل که نزدیک قصر و مسجد جامع بود، تا خانه ولید و سپس بازار کباب پزها (قلّانین) و آن گاه به سوی محله ثقیف و اشجع (در شمال کوفه) امتداد پیدا می کرد. (۱)بنابراین اگر بخواهیم آن را بر جهات جغرافیایی تطبیق نماییم باید بگوییم که این محدوده از شرق مسجد جامع و قصر تا شمال این دو مکان امتداد داشته است (۲)؛ به عبارت دقیق تر، اسواق (بازارها) جبهه شمالی مسجد را احاطه می کرده و به جبهه شرقی مسجد با فاصله کمی از گوشه شمالی قصر می رسیده است. (۳)در روایات تاریخی چنین آمده است که سعد بن ابی وقاص در قصر از سر و صدای مردم اذیت می شد. (۴)البته آنچه گفته شد بازار بزرگ و اصلی شهر بود و بعدها بازارهای دیگری در گوشه و کنار کوفه به وجود آمد. یکی از مهم ترین بازارهایی که در کنار شهر واقع شده بود، کُناسه نام داشت. از آنجا که از این بازار به عنوان محل عمومی نیز استفاده می شد، در بخش اماکن عمومی مورد بحث قرار خواهد گرفت. محلی که در مرکز شهر به عنوان بازار نامیده می شد، خود، بازارچه های کوچک تخصصی را در برمی گرفت که پیشه وران هر شغل، در بازار مخصوص به خود مشغول کار می شدند.

ب) وضعیت ظاهر ی دکان ها

هنگام تخطیط کوفه و پیاده کردن نقشه بازارها، عمر بن خطاب فرمانی صادر کرد مبنی بر اینکه زمین بازار نیز مانند زمین مسجد در مالکیت هیچ کس قرار

۱- البلدان، ص ۷۵.

۲- خطط الکوفه، صص ۲۲ و ۲۳؛ تخطیط مدینه الکوفه، ص ۸۶.

۳- کوفه پیدایش شهر اسلامی، ص ۱۲۹.

۴- تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۱۵۰.

نمی گیرد، بلکه هر کس زودتر مکانی را اشغال کرد، نسبت به آن مکان، اولویت دارد تا اینکه از خرید و فروش خود فارغ شده و به خانه خودبرود. (۱)به نظر می رسد این سنت تا زمان امارت خالد بن عبدالله قَسْری که از طرف سلیمان بن عبدالملک حکومت عراق را بر عهده داشت، ادامه یافته بود. در این زمان خالد برای بازاریان دکان هایی ساخت و اهل هر حرفه را در بازاری مخصوص به خود جای داد و درآمد بازار را برای سپاه ده هزار نفری خود در نظر گرفت. (۲)

در زمان تأسیس بازار (سال ۱۷ه. ق) در کنار آن، مکانی مخصوص برای توقف شتران در نظر گرفته بودند که به آن «مَناخ» می گفتند. تاجران و مشتریان و بازاریان شتران خود را در این مکان پارک می نمودند! (۳)

در زمان مورد بحث ما، یعنی از سال ۱۷- ۶۱ه. ق سقف بازار -بدون آنکه تقسیم به دکان های مختلف شود - یکپارچه به وسیله حصیر و بوریا پوشیده شده بود و -چنان که گفته شد- این دکان ها در زمان خالد بن عبدالله و به دستور او ساخته شد. (۴)در بعضی از گزارش های تاریخی از ستون ها و پایه های بازار (عُمُدالسوق) در زمان مورد بحث ما سخن به میان آمده است. (۵)

ج) بازارها ی تخصصی

اشاره

بعضی بر این باورند که بازارهای تخصصی در زمان خالد بن عبدالله پدید آمد (۶)، اما با مراجعه به روایات تاریخی در می یابیم که بسیاری از این بازارها در زمان مورد بحث ما هرچند به صورت اجتماع چند نفر معدود، وجود داشته است. برای

۱- تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۱۴۹.

۲- البلدان، ص ۷۵.

۳- تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۱۴۹.

۴- البلدان، ص ۷۵ و نیز ر. ک: کوفه پیدایش شهر اسلامی، ص ۱۳۱؛ الحیاه الاجتماعیه، ص ۳۲؛ خطط الکوفه، ص۲۳.

۵- تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۱۹۱.

۶- کوفه پیدایش شهر اسلامی، ص ۱۳۲.

مثال در بعضی از روایات چنین آمده است که حضرت علی (علیه السلام) در بازارها می گشت و بازاریان را ارشاد می کرد. برنامه یک روز آن حضرت (علیه السلام) این گونه بوده است: هنگامی که به بازار شتر فروشان رسید، فرمود: بفروشید و سوگند نخورید، زیرا سوگند کالا را رواج می دهد، اما برکت را از بین می برد. سپس به بازار خرمافروشان رفت و فرمود: ای خرما فروشان، فقرا را غذا دهید تا کسب و کارتان پیشرفت کند. آن گاه در حالی که مسلمانان او را همراهی می کردند، به بازار ماهی فروشان رفت و فرمود: نباید در این بازار، ماهی که در آب مرده است، فروخته شود. سپس به بازار کرباسی فروشان رفت و پیراهنی به قیمت سه درهم خریداری کرد. (۱)

در اینجا بازارهای تخصصی در زمان مورد بحث را با توجه به روایات تاریخی معرفی می نماییم:

یک – بازار شترفروشان (سوق الابِلْ)

طبق گزارش های موجود، محل این بازار نزدیک خانه پسران ابی مُعیط بوده است (۲)که به نظر می رسد منظور خانه ولید و برادرش عُماره پسران عقبه بن ابی معیط باشد. احتمالاً همین بازار بوده که در زمان طبری از آن با عنوان «سوق الجزارین؛ بازار شترکشانسلّاخان) ، یاد شده است و به عنوان محل قتل مسلم مشخص گردیده است. (۳)با توجه به اینکه محل قتل مسلم نزدیک قصر بوده (۴)، می توان نتیجه گرفت که این بازار نزدیک قصر بوده است.

دو – بازار خرمافروشان (سوق التّمارین)

این بازار در روایت تاریخی گذشته ذکر شد، و در روایت تاریخی دیگری موقعیت آن نزدیک مسجد تعیین شده است. در این روایت چنین آمده است که

۱- ترجمه الامام علی (علیه السلام) ، ج ۳، ص ۱۹۲. همچنین ر. ک: اخبار القضاه، ج ۲، ص ۱۸۶.

۲- ترجمه الامام علی (علیه السلام) ، ج ۳، ص ۱۹۲.

۳- تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۸۳.

۴- تجارب الامم، ج ۲، ص ۵۳.

هنگام شعله ور شدن قیام مسلم در کوفه، دیده بانان عبیدالله از سمت بازار خرمافروشان وارد مسجد شده و فریاد بر آوردند که «ابن عقیل» آمد. (۱)

این روایت نشان می دهد که بازار خرمافروشان چسبیده به مسجد و احتمالاً مکانی بین مسجد و قصر بوده است.

سه – بازار ماهی فروشان

از این بـازار در روایت پیشـین و نیز در کتاب های روایی شـیعه، در زمان حضـرت علی (علیه السـلام) یاد شـده (۲)و مکان آن احتمالاً در مرکز شهر بوده است.

چهار – بازار کرباس فروشان

چنـان که از روایت فوق به دست آمـد، در این بـازار انواع لباس خریـد و فروش می شـده است. مکان آن نیز احتمالاً در مرکز شهر بوده است.

پنج – بازار کفش فروشان (سوق الحَذّائین)

صاحب کتاب تجارب الامم این بازار را با بازار شترکُشان (سوق الجـذّارین) یکی می دانـد و این دو را به صورت تردید، محل قتل مسـلم ذکر می کند. (۳)احتمالاًـ این دو عمـل، یعنی فروش گوشت شـتر و تهیه و فروش کفش در همین بـازار صورت می گرفته یا شاید بعدها بازار شترکُشان به بازار کفش فروشان تبدیل شده است.

شش – بازار اسب فروشان (سوق البَراذین)

در ایـن بـازار نـوعی از اسب بـا عنـوان «بِرذَوْن» خریـد و فروش می شـده است. در یـک روایت تـاریخی چنین آمـده است که شخصی از تیره فَزار قبل از جنگ صفین به حضرت علی (علیه السلام) اعتراض کرد و از ترس مردم فرار نمود. مردم در مکانی از بازار

۱- تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۷۵.

۲- وسائل الشیعه، ج ۱۶ صص ۳۹۸و ۴۰۳.

۳- تجارب الامم، ج ۲، ص ۵۳.

که در آن برذون خرید و فروش می شد، به او رسیده و او را کشتند و حضرت (علیه السلام) دیه او را از بیت المال قرار داد. (۱)از این روایت چنین به دست می آید که این قسمت از بازار، نزدیک مسجد واقع بوده است؛ زیرا به احتمال زیاد، اعتراض در مسجد و هنگام سخنرانی حضرت بوده است.

هفت – بازار صیرفی ها (رَحْبَهُ الصیارف)

صیرفی ها کسانی بودند که به کار تبدیل پول های طلا و نقره (درهم و دینار) و شناسایی انواع نقود و تشخیص نقود تقلّبی از نقود سالم اشتغال داشتند. در روایت تاریخی چنین آمده است که حضرت علی (علیه السلام) میثم تمّار را به این مکان آورده و موضع شهادت او را به وی نشان داده است. (۲)با توجه به اینکه محل به دار آویخته شدن و سپس شهادت میثم، در همسایگی خانه عمرو بن حُرَیث بوده است، می توان محل تقریبی این بازار را سمت شرق مسجد دانست.

هشت – بازار شمشیرفروشان (صَیاقله)

از این عنوان در یک روایت تاریخی در زمان امارت ولید بن عُقْبه (سال ۲۳-۳۰ه. ق) یاد شده است که در آن، عبارت «بعض الصَیاقله» آمده است. (۳)صیاقله جمع صیقلی و به معنای تیزکنندگان شمشیر می باشد که احیاناً به خرید و فروش شمشیر نیز مشغول بوده اند. گرچه در این روایت از عنوان «بازار» استفاده نشده است، اما عبارت «بعض الصیاقله» از اجتماع چند صیقلی در یک مکان، حکایت می کند.

نه – بازار روغن فروشان (سوق الزیّاتین)

در یک روایت تاریخی چنین آمده است که مختار ثقفی در این بازار به قتل رسید. با توجه به اینکه محل قتل مختار نزدیک قصر بوده (۴)، درمی یابیم که این مکان

۱- جمهره خطب العرب، ج ۱، ص ۳۱۵.

۲- بحارالانوار، ج ۴۲، ص ۱۲۴؛ تاریخ الکوفه، ص ۳۰۵.

۳- مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۴۸.

۴- تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۵۷۰؛ تاریخ الکوفه، ص ۲۳۷.

نیز در کنـار قصـر بوده است. البته عبـارت طبری به گونه ای است که دلالت دارد این مکان در زمان خود او به این نام معروف بوده است نه در زمان قتل مختار؛ یعنی در سال ۶۷ه. ق.

بعضـی از نویسـندگان معاصـر این بـازار را مکـان فروختن روغن کنجـد، غوز پنبه و کتـان معرفی نموده و مکان آن را نزدیک دارالاماره تعیین کرده اند. (۱)

ده – بازار صابون سازان (اصحاب الصابون)

این بازار کنار بازار خرما فروشان قرار داشته است (۲)، اما مطمئناً نمی توان وجود آن را در زمان مورد بحث ثابت کرد. (۳)

یازده – بازار گوسفند (سَوْق الغَنَم)

از این بازار در ماجرای کشته شـدن هانی بن عروه به دسـتور عبیدالله یاد شده است. (۴)البته سـینیون مکان آن را در منتهی الیه سهم مِذْحَج (در جنوب غربی کوفه) تعیین کرده است. (۵)بنابراین، این بازار از مرکز شهر، دور بوده است.

دوازده – بازار گربه فروشان

سیزده – بازار خرید و فروش مرغ

از این دو بازار در روایتی تاریخی یاد شده است که در بخش بعد به آن پرداخته خواهد شد. (۶)

در بسیاری از کتاب های تاریخی و جغرافیایی به نام بسیاری از بازارهای تخصصی اشاره شده است که به نظر می رسد بیشتر یا تمام آنها در زمان خالد بن

۱- الحیاه الاجتماعیه، ص ۱۶۳.

۲- تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۱۴۸.

۳- کوفه پیدایش شهر اسلامی، ص ۱۳۰.

۴- تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۸۴؛ تجارب الامم، ج ۲، ص ۵۳.

۵- به نقل از کوفه پیدایش شهر اسلامی، ص ۳۲۹.

۶- الحیاه الاجتماعیه، ص ۲۱۱.

عبدالله قسری و بعد از آن به وجود آمده باشد و در زمان مورد بحث ما وجود خارجی نداشته باشد، همچنان که احتمال دارد بعضی از بازارهای یاد شده نیز چنین باشد.

در اینجا برای تکمیل بحث، به این بازارها اشاره می شود:

چهارده – بازار زین سازان یا زین فروشان (سوق السَرّاجین)

چهارده - بازار زین سازان یا زین فروشان (سوق السَرّاجین) (۱)

پانزده – بازار رفوگرها (سوق الرفّائین)

امام صادق (علیه السلام) در حدیثی به نام این دو بازار اشاره کرده و از حدیث چنین ظاهر می شود که این دو بازار نزدیک مسجد جامع قرار داشته است. (۲)

شانزده – بازار انواع گستردنی ها مانند فرش، گلیم و. . . (اصحاب الأنماط)

این بازار نزدیک خانه ولید در مرکز شهر قرار داشته است. (۳)

هفده – بازار خَزّفروشان (اصحاب الخزّ)

این بازار نیز نزدیک مسجد بوده است. (۴)

هیجده – بازار سویق فروشان (قاووت فروشان) (سوق السوّاقین)

در فصل هفتم (تغذیه) در باره سویق و معنای آن بحث خواهد شد. (۵)

نوزده – بازار سرکه فروش ها (سوق الخلاّلین)

نوزده - بازار سرکه فروش ها (سوق الخلاّلین) (۶)

۱- الحیاه الاجتماعیه، ص ۲۱۱.

۲- تاریخ الکوفه، ص ۳۴.

۳- خطط الکوفه، ص ۲۶؛ کوفه پیدایش شهر اسلامی، ص ۳۲۹؛ الحیاه الاجتماعیه، ص ۱۶۲.

۴- خطط الکوفه، ص ۲۶؛ کوفه پیدایش شهر اسلامی، ص ۳۲۹.

۵- خطط الکوفه، ص ۲۶. برای اطلاع بیشتر از معنای سویق، ر. ک: فصل هفتم، نوع تغذیه.

۶- کوفه پیدایش شهر اسلامی، ص ۳۲۹.

بیست – بازار زرگرها (سوق الصاغه)

بیست – بازار زرگرها (سوق الصاغه) (۱)

بیست و یک – بازار عطرفروشان (سوق الحَنّاطین)

بیست و یک – بازار عطرفروشان (سوق الحَنّاطین) (۲)

بیست و دو– بازار آهنگران (سوق الحدّادین)

این بازار در منتهی الیه غرب کوفه قرار داشته است. (۳)

بیست و سه – بازار گل فروشان (باعَه الأزْهار)

بیست و سه – بازار گل فروشان (باعَه الأزْهار) (۴)

بیست و چهار – بازار خیاطها (سوق الخیاطین)

این بازار نزدیک خانه ولید بوده است. (۵)

بیست و پنج – بازار صحّاف ها (سوق الورّاقین)

این بازار در شمال مسجد جامع واقع بوده است. (۶)

بیست و شش – بازار گازران یا رخت شویان (سوق القَصّارین)

این بازار احتمالاً در جوار بازار خزفروشان یا درون آن قرار داشته است. (۷)

د) نظارت بر بازار

نظارت بر بـازار و دقت در رعـایت حلال و حرام در بازار و مراقبت دائم از مقیاس های توزین آن زمان که احتمال کم یا زیاد شدن در آن می رفت و نیز مواظبت بر نقود و سکّه های رایج از جهت مغشوش بودن و خالص بودن، یکی از

۱- کوفه پیدایش شهر اسلامی، ص ۳۲۹.

۲- کوفه پیدایش شهر اسلامی، ص ۳۲۹. ؛ خطط الکوفه، ص ۲۶.

۳- کوفه پیدایش شهر اسلامی، ص ۳۲۹؛ الحیاه الاجتماعیه، ص ۱۶۲.

۴- خطط الکوفه، ص ۲۶.

۵- کوفه پیدایش شهر اسلامی، ص ۱۳۰.

۶- خطط الکوفه، ص ۲۶.

۷- الحیاه الاجتماعیه و الاقتصادیه، ص ۱۶۲.

وظایف حکومت اسلامی از صدر اسلام به حساب می آمده است. (۱)گزارش های تاریخی چندی نیز این نظارت را در دوران محل بحث ما اثبات می نماید که در ذیل به برخی از آنها اشاره می شود:

یک- در بخش قبل، روایتی که بیانگر نظارت حضرت علی (علیه السلام) بر بازارهای مختلف کوفه بود، ذکر شد.

دو- شخصی به نام ابوسعید می گوید:

حضرت علی (علیه السلام) سوار بر قاطر پیامبرخدا (صلی الله علیه و آله) شد و در حالی که من او را همراهی می کردم به محل ماهی فروشان (در بازار) رسیدیم. حضرت (علیه السلام) آنان را به دور خود جمع کرد و فرمود: «می دانید برای چه شما را جمع نمودم؟» گفتند: «خیر» . فرمود: «[برای این شما را جمع نمودم که به شما بگویم]، از خرید و فروش جِرّیث (نوعی مارماهی) و مارماهی و ماهی که در آب مرده باشد، خودداری کنید» . (۲)

روایتی دیگر نزدیک به این مضمون، نقل شده است که در آن همراهان آن حضرت، «شرطهالخمیس؛ نیروهای انتظامی» ذکر شده اند، در حالی که در دست آن حضرت تازیانه ای بوده است. در این روایت از تنبیه فروشندگان ماهی های حرام توسط علی (علیه السلام) سخن به میان آمده است. (۳)

سه- طبق نقلی حضرت علی (علیه السلام) در حالی که والی بود، به تنهایی در میان بازار راه می رفت و اشیای پیدا شده را معرفی می نمود (تا صاحبانش را بیاید) و هرگاه به فروشنده و بقال برخورد می کرد، قرآن را باز نموده (و به عنوان نصیحت) این آیه را تلاوت می فرمود:

تِلْکَ الدّارُ الْآخِرَهُ نَجْعَلُها لِلَّذِینَ لا یُرِیدُونَ عُلُوًّا فِی الْأَرْضِ وَ لا فَساداً وَ الْعاقِبَهُ لِلْمُتَّقِینَ (قصص: ۸۳)

۱- الحیاه الاجتماعیه و الاقتصادیه، ص ۱۶۳ و نیز برای اطلاع بیشتر، ر. ک: السوق فی ظل الدوله الاسلامیه.

۲- وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۴۰۳.

۳- وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۴۰۰.

سرای آخرت را برای کسانی قرار می دهیم که اراده برتری طلبی و فساد در روی زمین را نداشته باشند. (۱)

چهار- بنابر نقلی دیگر، حضرت علی (علیه السلام) در بازارها می گشت و مردم را به تقوای الهی و نیکو معامله کردن سفارش می فرمود و می گفت: «[ای مردم!] پیمانه و میزان را استیفا نماییـد [و کم ندهیـد]» . و نیز به قصابان می فرمود: «درون گوشت ندمید [تا وزن آن زیاد شود]» . (۲)

پنج - از قول شریح، قاضی کوفه چنین نقل شده است:

من همراه حضرت علی (علیه السلام) در حالی که تازیانه اش را در دست داشت، در بازار می گشتم و او می گفت: «ای جماعت تاجران! به حق بگیرید و به حق بدهید تا سالم بمانید و از اینکه کالای خود را به سود کم بفروشید، ابا ننمایید تا از سود زیاد نیز محروم نشوید» . (۳)

شش- در مورد زیاد بن ابیه، حاکم کوفه نیز نقل شده است که گاه گاهی خود برای سرکشی و نیز تفتیش قیمت ها و بررسی پیمانه ها (مکائیل) و ترازوها (موازین) به بازارها می رفت و در مواقع دیگر از عاملانی که برای این منظورها در بازارها گذاشته بود، پرسش می کرد. (۴)

کم کم این نظارت در دهه های بعد موجب تأسیس نهاد حسبه در بازار گردید و وظیفه نظارت بر بازار به عهده محتسب گذاشته شد. همچنین در بعضی از گزارش های تاریخی که احتمال دارد مربوط به زمان مورد بحث ما باشد، از شخصی به نام «عریف بازار» یاد شده است (۵)که وظیفه حلّ اختلافات بین فروشندگان یا بین فروشنده و خریدار را به عهده داشت و نصب این مقام در بازار به عهده قاضی شهر بود. در یکی از این روایات که مربوط به دوران قضاوت شریح

۱- ترجمه الامام علی (علیه السلام) ، ج ۳، ص ۲۰۲.

۲- الحیاه الاجتماعیه، ص ۱۶۳.

۳- اخبار القضاه، ج ۲، ص ۱۹۶.

۴- الحیاه الاجتماعیه، ص ۱۶۴.

۵- الحیاه الاجتماعیه، ص ۲۱۱.

در کوفه می باشد، آمده است:

ماجرایی در بازار گربه و ماجرایی در بازار مرغ اتفاق افتاد، در این میان، عریف هر دو بازار قضاوت کردند، اما فقط قضاوت عریف بازار گربه درست بود و بدین سبب، شریح قاضی، منصب عرافت هر دو بازار را بدو واگذار کرد. (۱)

۳. مساجدکوفه

اشاره

به طور کلی مساجد کوفه همچون سایر مساجد بنا شده در صدر اسلام مانند مسجد مدینه و مسجد قبا بسیار ساده بنا شد و به مرور زمان، پیرایه ها و زینت ها به آنها ملحق شده، سادگی اولیه خود را از دست دادند.

شکل عمومی اولیه مساجد کوفه را می توان به صورت یک چهار دیواری تصور نمود که قسمت قبله آن، به صورت مسقّف در آمده بود و با عنوان مُصَلّی یا «ظِلَّه؛ سایبان» برای تشکیل صفوف نمازگزاران آماده می شد.

از آنجا که مکه (قبله) در جنوب غربی کوفه قرار داشته، می توان این فضای مسقف را در قسمت جنوبی مساجد کوفه تصوّر نمود و متقابلاً درِ ورودی مسجد را در سمت شمال یا شرق و غرب فرض کرد. سقف مساجد در آغاز از حصیر و برگ خرما و تنه درختان پوشیده می شد و بعدها به مرور زمان به خشت یا آجر تبدیل می گشت. محراب مسجد طبق سنّت اصلی، مقداری پایین تر از سطح مسجد بنا می شد.

مساجدی که فضای مسقف آنها وسیع بود به ستون هایی برای نگاه داشتن سقف نیاز داشتند. برای این ستون ها ابتدا از تنه درختان و سپس از ستون های سنگی استفاده می کردند. تعداد این ستون ها نسبت مستقیم با وسعت فضای مسجد داشت. در پشت بام مسجد، مأذنه ای برای اذان گفتن و اعلام وقت نماز وجود داشت.

سنگ فرش قسمت غیر مسقّف مسجد که با عنوان صحن یا مؤخره از آن یاد می شد، خاک یا ریگ و شن بود. (۲)

۱- الحیاه الاجتماعیه، ص ۲۱۱.

۲- العماره فی صدر الاسلام، ص ۱۰.

بعضی بر این باورند که چون قبله به سمت جنوب بود و نظام صفوف نماز این اقتضا را داشته که تعداد نفراتی در طرف راست و چپ امام جماعت در پشت سر امام باشند، پس طول مصلّی، شرقی - غربی و عرض آن جنوبی - شمالی بوده است. (۱)البته اثبات این مطلب به تأمل بیشتری احتیاج دارد. به هرحال، می توان ساختمان مسجد جامع کوفه را الگویی برای دیگر مساجد آن، هرچند در ابعاد کوچک تر، تصور کرد و تحولاتی را که در طول زمان بر این مسجد جاری شده است به مساجد دیگر سرایت داد.

الف) مسجد جامع کوفه (تصویرهای شماره ۵ – ۱)

یک– مسجد جامع کوفه در گذر تاریخ

اشاره

آنچه از تاریخچه مسجد جامع در محدوده کار ما قرار می گیرد، به سه بخش مسجد قبل از اسلام، مسجد در زمان سعد بن ابی وقاص و مسجد در زمان زیاد بن ابیه تقسیم می شود.

اول – مسجد جامع کوفه قبل از اسلام

بسیاری از نویسندگان اهل سنت و نیز مستشرقان، پیشینه تاریخی برای مسجد قبل از اسلام تصور ننموده اند، زیرا به نظر آنان شهر کوفه و به تبع آن مسجد کوفه، قبل از اسلام وجود خارجی نداشته است. اما از نظر روایات شیعه، این شهر و مسجد آن پیشینه و قدمت چند هزار ساله دارد و آثار این قدمت به صورت نمادهایی در داخل مسجد مشخص شده است. از نظرگاه این روایات، بنیان این مسجد در زمان حضرت آدم (علیه السلام) پی ریزی شده و وسعت آن بسیار بیشتر از وسعت و گنجایش آن بعد از اسلام بوده است. (۲)در زمان های بعد، خانه نوح و نمازگاه او،

۱- المدخل فی تاریخ الحضاره العربیه، ص ۲۲۵.

۲- بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص ۳۸۶.

محل کشتی ساختن وی و بالاخره تنوری که آب از آن فوران نمود و وقوع طوفان نوح را اعلان نمود، در این مسجد قرار داشت که هم اکنون نیز مکانی در مسجد با عنوان محل «تنور» ، مشخص است. (۱)طوفان نوح این مسجد را به کلی ویران کرد. (۲)اما باز در روایات از این مسجد به عنوان مصلّای ابراهیم (علیه السلام) یاد شده است که بر آباد بودن این مسجد در زمان آن حضرت دلالت می کند. (۳)

در زمان های بعدی روییدن گاه بوته کدو که حضرت یونس (علیه السلام) را پوشانید و نیز جایگاه و مخفیگاه عصای موسی (علیه السلام) و انگشتر سلیمان (علیه السلام) در این مسجد ذکر شده است. (۴)همچنین مصلّای حضرت خضر (علیه السلام) و خانه حضرت ادریس (علیه السلام) را در این مسجد تعیین نموده اند. (۵)و بالاخره در روایتی، این مسجد به عنوان مصلای ۱۰۷۰ پیامبر معرفی شده است. (۶)

بعضی از مطالب فوق در کتاب های اهل سنت نیز راه یافته است (۷)که به نظر می رسد مستند آنها روایات شیعه در این باب باشد.

دوم- مسجد در زمان سعد بن ابی وقاص

در سال ۱۷ه. ق هنگامی که سعد و مشاورانش قصد پی ریزی نقشه شهر کوفه را نمودند، اولین مکانی که در این نقشه کشی مشخص شد، مسجد جامع کوفه بود. (۸)این مکان به عنوان نقطه مرکزی شهر به حساب آمد و فاصله آن تا فرات که در شرق آن قرار داشت، حدود ۵/۱ کیلومتر بوده است. (۹)مسجد جامع کوفه به شکل

۱- بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص ۳۸۷.

۲- بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص ۳۸۶.

۳- بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص ۳۸۸.

۴- بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص ۳۸۹.

۵- بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص ۳۹۰.

۶- بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص ۳۸۹.

۷- مانند: معجم البلدان، ج ۴، ص ۴۹۲.

۸- تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۱۴۸.

۹- مانند: معجم البلدان، ج ۴، ص ۴۹۲.

مربع که ابعاد هر ضلع آن ۱۱۰ متر بود، ساخته شد. (۱)(نقشه شماره ۱۰)

بنابراین مساحت، رقمی معادل زیر به دست می آید:۱۱۰\ ۱۲۱۰۰ * ۱۱۰ یعنی ۱۲ کیلومتر و ۱۰۰ متر مربع.

از اینجا می توان به صحت این سخن پی برد که گفته شده است مسجد اولیه، گنجایش جمعیت چهل هزار نفری جنگ جویان را داشته است (۲)؛ زیرا اگر فرض شود هر چهار نفر در یک صف، یک متر فضا اشغال نمایند. بنابراین هر صف ۱۱۰ متری حدود ۴۴۰ نفر را در خود جای می دهد و اگر فرض شود مقدار عرض هر صف یک متر بوده است. بنابراین، حدود ۱۱۰ صف تشکیل می شده است که رقمی معادل ذیل را در خود جای می داده است: ۴۴۰\ ۴۸۴۰۰ * ۱۱۰؛ یعنی هنگام برپایی نماز جماعت، مسجد گنجایش این جمعیت را داشته است که البته هنگام برپایی اجتماعات دیگر که معمولاً مردم با فاصله کمتری می نشینند، مقدار گنجایش مسجد بیشتر بوده است.

قبل از آنکه خصوصیات مسجد بررسی شود، یادآوری این نکته تاریخی ضروری است که پس از مدت کوتاهی که از بنیان نهادن مسجد گذشت، به بیت المال که در گوشه قصر قرار داشت، دستبردی زده شد. سعد برای آنکه این گونه امور دیگر تکرار نشود، مسجد را که در فاصله دورتری از قصر قرار داشت، به سرعت خراب کرده و مقداری به سمت جنوب و به طرف قصر تغییر مکان داد. (۳)اینکه فاصله مسجد تا قصر چه مقدار بوده، در بخش های بعدی بررسی خواهد شد. اما آنچه از این گزارش تاریخی مشخص می شود این است که بنای مسجد اولیه یا بسیار ساده بوده و یا هنوز بنایی آن چنان نداشته که به این سرعت جابه جا شده است. بنابراین، مسجدی که هم اکنون توصیف می شود، مسجد دوم

۱- کوفه پیدایش شهر اسلامی، صص ۱۱۵ و ۱۱۶.

۲- معجم البلدان، ج ۴، ص ۴۹۱.

۳- تاریخ الطبری، ج ۳، صص ۱۴۹ و ۱۵۰؛ کوفه پیدایش شهر اسلامی، ص ۱۱۴۱.

است نه مسجد اول. خصوصیاتی که برای این مسجد ذکر می شود، تا زمان زیاد، یعنی سال ۵۰ه. ق وجود داشته است. بنابراین، در زمان حکومت حضرت علی (علیه السلام) در کوفه، یعنی از سال ۳۶ - ۴۰ه. ق نیز به همین گونه بوده است.

سازنده این مسجد، معماری ایرانی از اهل همدان به نام «روزبه» پسر بوذرجمهِر بود. (۱)در قسمت جنوب مسجد و در سمت قبله، شبستان مسجد بنا شده بود که به آن «ظِلّه» می گفتند. (۲)

طول این شبستان حدود دویست ذراع (حدود ۱۰۸متر) بود. (۳)از مقدار عرض آن در کتاب ها نکته ای ذکر نشده است، اما بعضی از مستشرقان عرض آن را بیست متر در زمان سعد ذکر کرده اند. (۴)این شبستان دارای چهارچوبه در، و در بود که گفته شده به منظور جلوگیری از ازدحام مردم در آن تعبیه شده بود. (۵)

سقف این شبستان از خشت خام یا آجر بوده که از حیره تأمین می شد و طاق بندی حتی روی آن انجام نشده بود، بلکه طاقی مسطح داشت. (۶)ستون های مسجد از گونه ای سنگ آهکی سفید و نرم به نام «رُخام» تهیه شده بود که منابع تاریخی اصل این ستون ها را مربوط به ایرانیان می دانند. (۷)ظاهراً باید این سنگ ها از حیره به کوفه منتقل شده باشد. اندازه این ستون ها به اندازه و تعداد ستون های کلیساهای رومی آن زمان دانسته شده است. (۸)بنابراین، می توان گفت که مسجد سقفی بلند داشته است.

از آنجا که تعیین شکل و اندازه و تعداد ستون ها در زمان معینی مشکل است، در بخش جداگانه ای بررسی خواهد شد. بعضی از مستشرقان تعداد طاق نماهای

۱- تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۱۵۰.

۲- تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۱۴۸.

۳- کوفه پیدایش شهر اسلامی، ص ۱۰۵.

۴- تخطیط مدینه الکوفه، ص ۱۲۹ به نقل از: کریسول.

۵- تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۱۴۸.

۶- دائره المعارف الاسلامیه، ج ۲، ص ۳۶۵.

۷- تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۱۴۸.

۸- تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۱۴۸.

مصلّی (بلاطها) را در زمان سعد ۲۵ عدد ذکر کرده و عرض شبستان را بیست متر دانسته اند. (۱)

محراب مسجد که محل ضربت خوردن حضرت علی (علیه السلام) نیز بوده، در سمت راست قبله قرار داشت. (۲)مسجد در زمان حضرت علی (علیه السلام) مأذنه نیز داشت. طبق روایتی، حضرت علی (علیه السلام) در طلوع فجر صبح نوزدهم ماه مبارك رمضان، یعنی قبل از ضربت خوردن، طبق عادت همیشگی در آن مأذنه، اذان گفت. (۳)

روشنایی مسجد در زمان حضرت علی (علیه السلام) به وسیله قنادیلی تأمین می شد. (۴)

اما قسمت غیرمسقّف مسجد که به آن «صحن» می گفتند (۵)(تصویر شماره ۵) نیز خصوصیاتی داشته، از جمله اینکه ظاهراً کف صحن ابتدا پوشیده از خاك بوده است. همچنین طبق روایتی در زمان ولید بن عُقْبه صحن مسجد با شن و ریگ فرش شده بود که مردم این ریگ ها را به سمت فرماندار فاسق خود پرتاب می نمودند. (۶)دیوارهای سمت راست، قبل از زمان «زیاد» بسیار کوتاه بود، به گونه ای که کسی که در صحن می نشست می توانست از آنجا دیر هند و پل کوفه را که روی فرات نصب شده بود، مشاهده کند. (۷)بر این اساس بعضی احتمال داده اند که دیوارها حداکثر پرچینی از نی یا دیوار کوتاهی از خشت خام بود. (۸)اما خصوصیات درهای این قسمت از آنجا که تعیین زمان آن مشکل است، در بخشی جداگانه، بررسی خواهد شد.

۱- تخطیط مدینه الکوفه، ص ۱۲۵ به نقل از: کریسول.
۲- رحله ابن جبیر، ص ۱۸۷؛ رحله ابن بطوطه، ص ۲۱۹.
۳- بحارالانوار، ج ۴۲، ص ۲۶۳.
۴- بحارالانوار، ج ۴۲، ص ۲۷۹.
۵- تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۱۴۸.
۶- مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۴۴.
۷- تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۱۵۱.
۸- کوفه پیدایش شهر اسلامی، ص ۱۱۴.

سوم – مسجد در زمان زیاد بن ابیه

بازسازی و گسترش مسجد کوفه به اُمرای دیگری مانند مغیره بن شعبه (۱)که از سال های ۴۳ – ۵۰ه. ق والی کوفه بود و نیز عبیدالله پسر زیاد نسبت داده شده است. (۲)اما مشهور آن است که عمده تغییرات به وسیله زیاد در فاصله سال های ۵۰– ۵۳ه. ق ایجاد شد. این بازسازی مسجد برای زیاد، هزینه هنگفتی دربر داشت به گونه ای که از قول او نقل شده است که در پای هر ستون هجده هزار درهم خرج نمود. (۳)(نقشه های شماره ۱۱ و ۱۲)

معمارهای این مسجد دو نفر معمار از زمان جاهلیت ذکر شده اند که طاق بندی و ستون بندی را مانند بناهای رفیع ساسانی انجام می دادند. (۴)

در اینجا ابتدا با توجه به منابع تاریخی به تغییراتی که زیاد در مسجد ایجاد کرده بود، پرداخته می شود و در بخش بعد گزارش باستان شناسی های اخیر ذکر خواهد شد.

تغییراتی که زیاد بنا به نوشته منابع تاریخی در مسجد ایجاد کرد، از قرار ذیل است:

– مساحت مسجد را حدود ۵۰ افزایش داد، زیرا مسجدی که تا قبل از زیاد گنجایش جمعیت چهل هزار نفری را داشت، در زمان او وسعت آن به اندازه گنجایش شصت هزار نفر جمعیت رسید. (۵)

از آنجا که جنوب مسجد متصل به دارالاماره و گسترش از دو طرف شرق و غرب صورت نگرفته است، نتیجه می گیریم که این گسترش در طرف شمال مسجد، یعنی روبه روی قبله بوده است. (۶)(نقشه شماره ۹)

۱– فتوح البلدان، ص ۲۷۶.

۲– معجم البلدان، ج ۴، ص ۴۹۲.

۳– معجم البلدان، ج ۴، ص ۴۹۳.

۴– تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۱۵۰.

۵– معجم البلدان، ج ۴، ص ۴۹۱.

۶– کوفه پیدایش شهر اسلامی، ص ۲۶۹.

- ستون های مسجد از کوه های «اهواز» آورده شده و درون آنها سوراخ گردیده و با سرب و میله های آهنی پر شده و در شبستان مسجد به کار رفته است. (۱)(تصویر شماره۱۸) ارتفاع ستون ها حدود سی ذراع (بیش از پانزده متر) بوده است. (۲)

- طاق مسجد از سادگی در آمده و به طاق های برجسته ساختمان های مجلّل ایرانی مانند طاق مدائن شباهتی یافته است. (۳)

در روایتی مربوط به زمان «مسلم» و «عبیدالله» ، از «تخاتخ مسجد» ؛ «تخته های مسجد» سخن به میان آمده است که بر وجود تخته در طاق دلالت می کند. (۴)

- در دو طرف شبستان، دهلیزهای جانبی (مُجَنَّبات) وجود داشت. (۵)«ابن جبیر» که در سال ۵۰۰ه. ق از مسجد دیدار کرده است، می گوید: «مسجد هفت بِلاط (دهلیز جانبی \طاق نما) دارد که پنج تای آن در جانب قبله (روبه روی آن) و دو مورد دیگر در دو طرف شرق و غرب می باشد» . (۶)

- «زیاد» به جهت ترس از ترور و نیز به جهت رهایی از سنگ اندازی های مردم، برای خود در سمت قبله در جایگاه محراب، مقصوره ای بنا نمود که او را از صفوف نمازگزاران جدا می کرد و احتمال ترور را به حداقل می رساند. (۷)

- «زیاد» دیوارهای بلندی برای صحن مسجد بنا نمود. (۸)

- کف صحن را تماماً از ریگ فرش نمود و توجیه او این بود که مردم هنگام برآمدن از سجود، برای زدودن خاک کف دست خود، آن را فوت می کنند و به مرور زمان ممکن است، این عمل به عنوان سنت در نماز محسوب شود. (۹)

۱- تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۱۵۰.

۲- رحله ابن جبیر، ص ۱۸۷.

۳- کوفه پیدایش شهر اسلامی، ص ۲۴۹.

۴- بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۵۱.

۵- تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۱۵۱.

۶- رحله ابن جبیر، ص ۱۷۷.

۷- فتوح البلدان، ص ۲۷۶.

۸- تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۱۵۱.

۹- فتوح البلدان، ص ۲۷۶.

- بنا به نوشته بلاذری مصالح ساختمانی مسجد جامع از قصرهای ویران شده حیره تأمین می شد و قیمت آن را در مقابل جزیه اهل حیره به حساب می آوردند. (۱)

دو – درها ی مسجد جامع

اشاره

در بعضی از منابع چنین آمده است که مسجد جامع کوفه درهای فراوانی داشت، زیرا قبیله های اطراف برای ورود خود به مسجد، دری تعبیه می نمودند. (۲)(نقشه های شماره ۱۰ – ۱۲)

اما آنچه از این درها در کتاب های تاریخی ذکر شده، چهار در است:

اول – باب السُدَّه

این در، نمازخانه مسجد، یعنی شبستان آن را به قصر متصل می کرد. بنابراین در قسمت جنوب و قبله مسجد واقع بوده است. حضرت علی (علیه السلام) از این در رفت وآمد می کرد. (۳)عبیدالله بن زیاد در سال ۶۰ه. ق پس از فروکش شدن قیام مسلم بن عقیل (علیه السلام) فرمان به گشودن این در نمود و از آنجا وارد مسجد شد. (۴)از این گزارش، وجود این در استفاده می شود. (۵)(نقشه های شماره ۹ و ۱۵)

دوم – باب الفیل

این در، در جهت عکس قبله، یعنی روبه روی آن و در سمت شمال مسجد واقع بود. بعضی از کتاب های شیعی، نام قبلی این در را «باب الثُعبان» ، یعنی درِ اژدها دانسته اند؛ زیرا در آنجا ماری بزرگ با حضرت علی (علیه السلام) حرف زد و

۱- فتوح البلدان، ص ۲۸۴.

۲- تاریخ الکوفه، ص ۵۴.

۳- بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص ۴۰۶؛ تاریخ الکوفه، ص ۵۳؛ کوفه پیدایش شهر اسلامی، ص ۲۴۹، لواعج الاشجان، ص۵۷.

۴- تجارب الامم، ج ۲، ص ۵۰.

۵- کوفه پیدایش شهر اسلامی، ص ۲۴۹.

بنی امیه به منظور فراموش شدن این کرامت، اصرار به نامگذاری آن به «باب الفیل» نمودند. (۱)

اما در باره نامگذاری «باب الفیل» روایات مختلفی ذکر شده است. در بعضی از گزارش ها چنین آمده است که فیلی در نزدیکی این در، در زمان حکومت «مغیره بن شعبه» هلاک شد. در نقل دیگر چنین آمده است که ساحری برای مردم چنین وانمود کرد که فیلی از این در خارج شد در حالی که سوار بر الاغی بود. در گزارشی دیگر چنین آمده است که تغار بزرگی (اِجّانه) که ظاهراً برای وضو گرفتن بوده به وسیله فیلی به این مسجد حمل شده بود و از این در وارد مسجد شد. (۲)

گفته شده است که این در تنها دری بود که در طول زمان باز ماند و بقیه درها در بسیاری از اوقات بسته یا از میان رفته بود. (۳)

سوم – باب الکنده

این در، در طرف راست مسجد، یعنی غرب آن واقع بود. (۴)البته بعضی وجود آن را در قسمت جنوبی مسجد احتمال می دهند. (۵)این احتمال به خصوص با توجه به اینکه قبیله کنده در جنوب مسجد ساکن شده بودند (۶)، نزدیک به نظر می رسد. در بعضی از گزارش های تاریخی به جای «باب الکنده» از «ابواب الکنده؛ درهای کنده» یاد شده است (۷)که ظاهر آن بر تعدّد این درها دلالت می کند. از مجموع روایات چنین برمی آید که این در به شبستان باز می شده نه به صحن.

۱- تاریخ الکوفه، ص ۵۳.

۲- فتوح البلدان، ص ۲۸۶.

۳- تاریخ الکوفه، ص ۵۴.

۴- تاریخ الکوفه، ص ۵۳.

۵- کوفه پیدایش شهر اسلامی، ص ۲۴۹.

۶- کوفه پیدایش شهر اسلامی، ص ۱۴۷.

۷- بحارالانوار، ج ۱۰۰، صص ۳۵۹، ۳۹۶ و ۴۰۱.

چهارم – باب الأنماط

این در به سـمت بازار باز می شد و در ضـلع شـرقی مسجد قرار داشت. (۱)انماط جمع نَمَط و به معنای نوعی فرش گلیم اسـت (۲)که بر هودج می افکندند. احتمالاً در این قسمت از بازار، افراد این شغل به کسب و کار خود مشغول بوده اند، لذا این در به نـام آنـان نامیـده شـد. در بخش بازارهـای تخصصـی به نـام این بـازار اشـاره کردیم و محل آن را نزدیک خانه ولیـد دانستیم، بنابراین این در نیز در همین حدود واقع بوده است. در بخش خانه های مشـهورین گفته شد که خانه ولید در شـرق مسجد قرار داشته است.

سه – ستون ها ی مسجد جامع

در منـابع تاریخی - جغرافیایی اهل سـنت فقط در سـفرنامه ابن جبیر و سـفرنامه ابن بطوطه در باره تعـداد سـتون های مسـجد و جایگاه آنها مطالبی آمـده است. اما منابع روایی شـیعه، به دلیل فضـیلت بعضـی از سـتون ها و وقایعی که در کنار آنها رخ داده است، در این مورد گزارش هایی آورده اند. مطالبی که از مجموع این روایات به دست می آید، از قرار زیر است:

اول - مسجد، هفت ستون داشته (۳)؛ زیرا در این روایات از ستون هشتم یاد نشده است.

دوم - بعضـی از این سـتون هـا در شبسـتان اصـلی و بعضـی دیگر در صـحن مسـجد واقع بود. در این روایات، از سه سـتون در صحن، سخن به میان آمده است. (۴)

سوم - سـتون پنجم (اگر شـمارش از شـمال، یعنی بـاب الفیـل آغاز شود) در شبسـتان واقع بوده و به عنوان محل نماز حضـرت ابراهیم (علیه السلام) ذکر شده است. این ستون در سمت چپ باب الفیل قرار داشته است. (۵)

۱- بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص ۴۰۶؛ تاریخ الکوفه، ص ۵۳؛ کوفه پیدایش شهر اسلامی، ص ۲۴۹.

۲- لسان العرب، ج ۱۴، ص ۲۹۳.

۳- بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص ۴۰۱.

۴- بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص ۴۰۲.

۵- بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص ۴۰۲.

چهارم- محل نماز حضرت علی (علیه السلام) ستون هفتم که نزدیک باب کنده قرار داشته، معرفی شده است. (۱)البته ستون های دیگر این مسجد نیز به عنوان مصلای آن حضرت (علیه السلام) ذکر شده است. (۲)

چهار – مکان ها ی تاریخی در مسجد جامع

اشاره

در بعضی از روایات شیعه، از آثاری تاریخی در میان مسجد کوفه سخن به میان آمده است که به طور خلاصه به آنها اشاره می شود:

اول – دکّه القضاء

این دکّه، سکویی بود که حضرت علی (علیه السلام) روی آن می نشست و به قضاوت می پرداخت. (۳)این محل در صحن مسجد و در کنار بیت الطشت واقع شده بود. (۴)در روایات شیعه نماز و دعای ویژه این محل وارد شده است. (۵)

دوم – بیت الطشت

این محل که در صحن مسجد واقع شده یادآور یکی از شگفت آورترین قضاوت های حضرت علی (علیه السلام) است که در آن از شکم دختری که متهم به زنا شده بود، با تمهیداتی خاص زالویی بیرون آورد و به درون طشت انداخت. این محل هم اکنون در صحن مسجد و در زیرزمین قرار دارد که به وسیله دو پلّه به سطح مسجد می رسد. وجود این محل در زیر زمین، در این زمان، بر بازسازی سطح صحن مسجد در طول دوران های مختلف دلالت می کند. (۶)برای این محل نیز نماز و دعایی در روایات شیعه وارد شده است.

۱- بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص ۴۰۱.

۲- بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص ۴۰۷.

۳- بحارالانوار، ج ۴۰، ص ۲۷۷؛ ج ۶۲، ص ۱۶۷؛ ج ۵۷، ص ۳۴۵؛ ج ۸۳، ص ۳۶۲؛ ارشاد اهل القبله الی ما ورد فی الکوفه، ص ۷۱.

۴- بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص ۴۱۲.

۵- بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص ۴۱۱.

۶- بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص ۴۱۲؛ موسوعه النجف الاشرف، ج ۱، ص ۱۲۲.

سوم – سفینه نوح

این مکان که در زیرزمین صحن مسجد کوفه و در وسط آن قرار دارد (۱)، بنا به نقل بعضی از روایات شیعه، محل ساخته شدن سفینه و کشتی نوح (علیه السلام) بوده است. (۲)هم اکنون مردم به وسیله چند پله به داخل زیرزمین می روند. در زیرزمین ایوان های چندی تعبیه شده است که ارتفاع آنها به سطح مسجد کنونی می رسد. (۳)(تصویر شماره ۱۵، ۱۶، ۱۷ و نقشه شماره۱۳)

چهارم – تَنُّور

از این محل در روایات شیعه به عنوان محلی یاد شده که در آن تنور حضرت نوح (علیه السلام) قرار داشته (۴)و فوران آب از آن به عنوان نشانه اعلام آغاز طوفان نوح (علیه السلام) در قرآن یاد شده است. (۵)این محل در کنار ابواب کنده و در طرف راست قبله مسجد واقع شده است. (۶)ابن جبیر که در محرم سال ۵۰۰ه. ق از کوفه دیدن کرده است، می گوید: «در این محل، مکانی همانند مسجدی کوچک ساخته شده و دور آن را با چوب های ساج محاصره کرده اند» . (۷)

پنجم – محراب حضرت علی (علیه السلام)

ابن جبیر و ابن بطوطه هر دو گزارش کرده اند که این محراب به صورت اتاقکی مرتفع و محاصره شده به وسیله چوب های ساج، در قسمت راست محراب اصلی مسجد کوفه قرار دارد و مورد احترام مردم و شیعیان است. (۸)

۱- رحله ابن جبیر، ص ۱۸۸؛ تخطیط مدینه الکوفه، ص ۱۱۸.

۲- بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص ۳۹۶.

۳- تخطیط مدینه الکوفه، ص ۱۱۹.

۴- بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص ۳۹۶.

۵- ر. ک: هود: ۴۰؛ مؤمنون: ۲۷.

۶- بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص ۳۹۶.

۷- رحله ابن جبیر، ص ۱۸۸.

۸- رحله ابن جبیر، ص ۱۸۸؛ رحله ابن بطوطه، ص ۲۱۹.

پنج – دستشویی و وضوخانه مسجد جامع کوفه

روایتی که مستقیماً بیانگر وجود مستراح و دستشویی برای مسجد جامع باشد، مشاهده نشد، اما روایتی هست که به طور غیر مستقیم می توان از آن وجود این مکان را نزدیک مسجد در زمان حضرت علی (علیه السلام) اثبات کرد. این روایت، پیشگویی حضرت علی (علیه السلام) در باره شهادت میثم تمّار است که در آن، حضرت (علیه السلام) می فرماید: «دار تو نزدیک ترین دارها به مِطْهَره است» . (۱)

«مِطهَره» به معنای وسیله طهارت گرفتن و نیز به معنای اتاقک یا مکانی است که در آن تطهیر حاصل می شود. (۲)

معنای اول در اینجا کاربرد ندارد، پس این لغت در معنای دوم به کار رفته است و با توجه به اینکه محل به دار آویخته شدن میثم نزدیک خانه عمرو بن حُرَیث در سمت شرقی دیوار مسجد جامع بوده (۳)، می توان چنین استنباط کرد که از این مکان به عنوان دستشویی و احیاناً وضوخانه مسجد جامع استفاده می شده و به همین سبب چنان معروف بوده که حضرت (علیه السلام) آن را در کلام خود از آن یاد کرده است.

در گزارش دیگری از حمل «اِجّانه» به وسیله فیل به داخل مسجد کوفه در زمان مغیره بن شعبه سخن به میان آمده است. (۴)

اِجّانه در اینجا به معنای تغار بزرگ می باشد و این تغار، آن قدر بزرگ بوده که به وسیله فیل حمل می شده است و ظاهرترین مصرف آن برای وضوگرفتن مردم در داخل مسجد بوده است.

شش – فاصله مسجد تا دارالاماره

دارالاماره در قسمت جنوبی مسجد (سمت قبله) و با انحراف اندکی به سمت شرق بنا شده بود. (۵)

۱- بحارالانوار، ج ۴۲، ص ۱۴۲.

۲- لسان العرب، ج ۸، ص ۲۱۱.

۳- البلدان، ص ۷۴؛ کوفه پیدایش شهر اسلامی، ص ۳۶۰؛ تاریخ من دفن فی العراق، ص ۴۰۱.

۴- فتوح البلدان، ص ۲۸۶.

۵- تخطیط مدینه الکوفه، ص ۱۳۷؛ الحیاه الاجتماعیه و الاقتصادیه فی الکوفه، ص ۲۸.

بنا به نوشته طبری هنگام تخطیط اولیه مسجد و دارالاماره، به دستور سعد بن ابی وقاص بین آن دو، راهی زیرزمینی به اندازه دویست ذراع (حدود ۱۰۸متر) ساخته شد که به عنوان بیت المال از آن استفاده می شد. (۱)بنابراین، فاصله اولیه بین این دو، ۱۰۸متر بوده است. (۲)اما پس از مدت اندکی از بیت المال سرقت شد و سعد در این مورد از عمر کسب تکلیف نمود. عمر در جواب نوشت:

مسجد را به سمت دارالاماره منتقل نَما به صورتی که دارالاماره در طرف قبله مسجد قرار گیرد؛ زیرا مردم شب و روز در مسجد رفت و آمد می کنند و بدین وسیله امکان دزدی کمتر می شود.

سعد نیز مسجد را به دارالاماره متصل کرد و بدین ترتیب، فاصله بین آن دو از بین رفت. (۳)

بعضی از روایات تاریخی، مانند ورود عبیدالله بن زیاد از قصر به مسجد از طریق باب السُدَّه نیز مؤید این عدم فاصله است. (۴)حفاری ها نیز مؤید وجود دری بین مسجد و دارالاماره است. (۵)

هفت – مسجد جامع کوفه از منظر باستان شناسی

در قرون اخیر، حفاری هایی در شهر کوفه و در قسمتی از محل مسجد و دارالاماره صورت گرفته که تا حدودی از اسرار نامکشوف این دو اثر پرده برداشته است. (۶)به اعتقاد بعضی مسجد کشف شده از لابه لای حفاری ها همان مسجدی است که در دوران زیاد بر پا شده بود. (۷)اگر چنین باشد کمک خوبی به ما در بازسازی این مسجد در دوران مورد بحث خواهد کرد.

۱- تاریخ الطبری، ج ۳، صص ۱۴۸ و ۱۴۹.

۲- کوفه پیدایش شهر اسلامی، ص ۱۱۶.

۳- تاریخ الطبری، ج ۳، صص ۱۴۹ و ۱۵۰.

۴- تجارب الامم، ج ۲، ص ۵۰.

۵- تخطیط مدینه الکوفه، ص ۱۲۷.

۶- تخطیط مدینه الکوفه، ص ۱۱۴.

۷- کوفه پیدایش شهر اسلامی، ص ۲۴۸.

حال در اینجا نتایج تحقیقات باستان شناسان طی امور زیر به طور خلاصه ذکر می شود:

اول - شکل هندسی مسجد تقریباً مربع است و ابعاد هر کدام از اضلاع آن عبارت بود از: دیوار جنوبی که در سمت قبله واقع شده ۱۱۰ متر است. (۱)البته بعضی آن را صد متر ذکرکرده اند. (۲)دیوار شمالی ۱۰۹ متر و دیوارهای غربی هرکدام ۱۱۶ متر. (۳)

دوم - بنای این ساختمان به مقدار هفده درجه از سمت جنوب بنا شده است (۴)، این، مقدار انحراف قبله مسجد است. (۵)

سوم - در بالای دیوارهای چهارگانه، برج هایی به شکل نیم دایره تعبیه شده است.

چهارم - ارتفاع این دیوارها به اضافه برج ها حدود بیست متر می باشد. (۶)

پنجم - مقدار پی این دیوارها، یعنی مقدار رسوخ آنها در زمین حدود پنج متر و سی سانتی متر می باشد و هنگامی که پی به ارتفاع دو متر و شصت سانتی می رسد، پی دیوار به سمت داخل مسجد مایل می شود و فضایی به عرض شصت سانتی متر و ارتفاع سی متر و ۷۶ سانتی متر باقی می ماند که روی آن برجی نیم استوانه ای بنا شده است و این برج ها در فاصله های متفاوت، روی دیوار تکرار می شوند. (۷)

ششم - ابعاد آجری که در ساختن دیوارها به کار رفته، به شکل مکعب مربع و با طول و عرض ۳۷سانتی متر و ارتفاع نُه سانتی متر می باشد که به نظر بعضی از

۱- تخطیط مدینه الکوفه، ص ۱۱۴.

۲- کوفه پیدایش شهر اسلامی، ص ۲۴۹.

۳- کوفه پیدایش شهر اسلامی، ص ۲۴۹. ؛ تخطیط مدینه الکوفه، ص ۱۱۴.

۴- تخطیط مدینه الکوفه، ص ۱۱۴.

۵- برای اطلاع بیشتر از انحراف قبله مسجد کوفه و مقدار و کیفیت آن، ر. ك: بحارالانوار، ج ۱۰۰، صص ۴۳۱-۴۳۴ و تاریخ الکوفه، ص ۴۱.

۶- تخطیط مدینه الکوفه، ص ۱۱۵.

۷- تخطیط مدینه الکوفه، ص ۱۱۵.

نویسندگان معاصر، این آجر مخصوص ساختن مسجد تعبیه شده و از مکان دیگری منتقل شده است. (۱)

هفتم - ستونی در این حفاری ها به دست آمده که در وسط مسجد نصب شده است و در بالای آن، شکل دو تاج بنا شده که با برگ های گیاه «اکانتس» زینت شده است. (۲)(تصویر شماره ۱۸)

هشتم - برخلاف نظر عده ای از مستشرقان که چهار در، در طرف قبله تصور نموده بودند، تنها یک در، در این طرف کشف شده که مسجد را به دارالاماره متصل می کرده که همان «باب السده» است. بنابراین «باب کنده» در قسمت جنوب واقع نبوده، بلکه در ضلع غربی آن واقع بوده است. (۳)

ب) دیگر مساجد

اشاره

به جز مسجد جامع کوفه، مساجد فراوان دیگری در زمان مورد بحث ما در گوشه و کنار شهر پراکنده شده بود که بیشتر آنها مساجد قبیله ای است و به قبایل خاص نزدیک به آن مسجد متعلق بود. (۴)در بعضی از گزارش های تاریخی، یکی از علل ازدیاد مساجد، بداخلاقی (چشم و هم چشمی) ذکر شده است. (۵)می توان گفت، از نظر روایات شیعه، این مساجد به سه قسم تقسیم می شوند:

- مساجد مبارکه که به وسیله افراد نیک و با هدف های نیک بنا شده اند؛

- مساجد ملعونه که به وسیله افراد پَست و با اهداف پست ساخته شده اند؛

- مساجد دیگر که یا در روایات شیعه مطرح نشده و یا عنوانی به آن داده نشده است.

۱- تخطیط مدینه الکوفه، ص ۱۲۹.

۲- تخطیط مدینه الکوفه، ص ۱۲۲.

۳- تخطیط مدینه الکوفه، ص ۱۲۷.

۴- تخطیط مدینه الکوفه، ص ۸۷.

۵- فضل الکوفه و مساجدها، ص ۶۳.

یک – مساجد مبارکه

اشاره

این مساجد عبارت است از (۱):

اول – مسجد سَهْلَه

نام های دیگر این مسجد، مسجد ظفر، مسجد سُهیل، مسجد الشَّری، مسجد بنی ظفر می باشد. (۲)در روایات شیعه، فضایل بسیاری برای این مسجد نقل شده است. (۳)از جمله، این مسجد را خانه ادریس دانسته اند که در آن به خیاطی مشغول بوده است. (۴)(تصویرهای شماره ۱۹ – ۲۲ و نقشه شماره ۱۴)

نیز از آن به عنوان خانه حضرت ابراهیم (علیه السلام) (و مسکن حضرت خضر (علیه السلام)) یاد شده است. (۵)این مسجد در فاصله حدود یک کیلومتری قصر و مسجد جامع و در ناحیه شمال غربی مسجد جامع قرار دارد. (۶)

از آنجا که این مسجد در کلام حضرت علی (علیه السلام) به عنوان مسجدی مبارک یاد شده است (۷)، پس تاریخ احداث آن باید قبل از سال ۳۶ه. ق، یعنی پیش از تشریف فرمایی حضرت به کوفه باشد (۸)یا دست کم این نتیجه به دست می آید که در زمان حکومت آن حضرت، یعنی از سال ۳۶ –۴۰ه. ق در کوفه وجود داشته است.

این مسجد در زمینی خالی از سکنه و عمران بنا شده است و اطراف آن را رمل های قرمز رنگ فراگرفته است. (۹)این مسجد یکی از معدود مساجد تاریخی کوفه است که هم اکنون نیز پابرجاست. از آنجا که در روایات تاریخی به توصیف

۱- تاریخ الکوفه، صص ۶۷ و ۶۹ و پس از آن.

۲- بحارالانوار، ج ۱۰۰، صص ۴۳۶ و ۴۳۷ و ۴۳۹.

۳- بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص ۴۳۴.

۴- بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص ۴۳۴.

۵- بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص ۴۳۶.

۶- تخطیط مدینه الکوفه، صص ۸۹ و ۱۵۲؛ کوفه پیدایش شهر اسلامی، ص ۲۸۰.

۷- بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص ۴۳۹.

۸- تخطیط مدینه الکوفه، ص ۹۰.

۹- تخطیط مدینه الکوفه، ص ۸۹.

ساختمـان این مسـجد پرداخته شـده است، حالت کنونی مسـجد که ممکن است شـباهت هایی با حالت آن در آن زمان داشـته باشد، توصیف می شود:

شکل هندسـی مسـجد، مستطیلی با طول ۱۴۰ مـتر و عرض ۱۲۵ متر می باشـد. بنـابراین، مساحت آن ۵/۱۷ کیلومتر مربع است. ارتفاع دیوارهای آن تا حدود ۲۲ متر می رسد که در هر ضـلع آن برج های نصف دایره ای وجود دارد. مسـجد دو در ورودی داشـته که یکی در وسـط دیوار شـرقی و بـا عرض دو متر و دیگری در وسـط ضـلع شـمالی بوده است که بعـدها آن را بـا آجر مسدود نمودند.

در کنار مسـجد، محلی برای نگهداری اسب ها وجود داشـته است. مصـلی و شبستان مسجد در قسمت جنوب آن قرار دارد که طول آن ۱۲۰ مـتر و عرض آن ۵/۵ متر می باشـد. بنـابراین، مساحتی معادل ۶۶۰ مـتر مربع دارد. سـقف آن از آجر و به شـکل گنبـدهای کوچـک بنا شـده است. زمین شبسـتان از آجرهایی به شـکل مکعب مربع و با طول و عرض ۲۴ سـانتی متر و ارتفاع چهار سانتی متر مفروش گردیـده است. صـحن مسـجد بدون سـقف می باشد و در اطراف آن ایوان هایی وجود دارد. همچنین در وسط آن چاهی عمیق حفر شده است که پله هایی به طول شش متر زائران را به لبه این چاه می رساند. (۱)

از آنجا که حضـرت صاحب زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در حال نماز در این مسجد دیده شده، این مسجد اهمیت به سزایی نزد شـیعیان پیـدا نموده است. در بعضـی روایات شـیعه، این مسـجد به عنوان منزلگاه آن حضـرت (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و خاندانش معرفی شده است. (۲)

دوم– مسجد بنی کاهل

نام دیگر این مسجد، مسجد امیرالمؤمنین (علیه السلام) می باشد. گزارش شده است که حضرت علی (علیه السلام) صبح ها در این مسجد نماز می خواند. (۳)این مسجد در سمت

۱- تخطیط مدینه الکوفه، صص ۹۰ و ۹۱.

۲- بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص ۴۳۶.

۳- بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص ۴۵۲؛ تاریخ الکوفه، ص ۶۹.

جنوب غربی کوفه، در محله بنی اسد واقع بود. (۱)هم اکنون از این مسجد اثری باقی نمانده است. (نقشه شماره ۷)

سوم – مسجد صَعْصَعَه بن صوحان

این مسجد به نام صعصعه، یکی از یاران مخلص و خطیب حضرت علی (علیه السلام) نامیده شده که شاید بنیان گذار آن بوده است. (۲)این مسجد در محله قبیله عبدالقیس، در شمال غربی کوفه و نزدیک مسجد سهله قرار داشته است. (۳)از کلمات شیخ عباس قمی (رحمه الله) در مفاتیح الجنان چنین برمی آید که این مسجد هم اکنون موجود است و در بعضی کتاب ها مساحت کنونی آن را ۱۶۵ مترمربع ذکر کرده اند. (۴)برای این مسجد در کتاب های روایی شیعه، نماز مخصوص و دعا ذکر شده است. (۵)

چهارم – مسجد زید بن صوحان

زید برادر صعصعه است. مسجد منسوب به او، به گفته شیخ عباس قمی (رحمه الله) (۶)نزدیک مسجد سهله و بنابراین در سمت شمال غربی کوفه و در محله عبدالقیس قرار دارد. (۷)به نظر می رسد تا هم اکنون نیز موجود است. بعضی کتاب ها مساحت آن را ۱۶۵مترمربع ذکر کرده اند. (۸)برای این مسجد در کتاب های روایی شیعه، دعا و نماز ذکر شده است. (۹)

پنجم – مسجد غَنّی

این مسجد به عنوان یکی از مساجد مبارکه در کلام حضرت علی (علیه السلام) ذکر شده، بنابراین در زمان آن حضرت (علیه السلام) وجود داشته است. حضرت علی (علیه السلام) بنیان گذار این

۱- کوفه پیدایش شهر اسلامی، صص ۳۵۷ و ۳۶۰.

۲- ارشاد اهل القبله، ص ۱۹۴.

۳- کوفه پیدایش شهر اسلامی، صص ۳۵۸ و ۳۶۰.

۴- سیمای کوفه، ص ۲۸۰.

۵- بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص ۴۴۵.

۶- مفاتیح الجنان، آداب مسجد سهله.

۷- تاریخ الکوفه، صص ۷۲ و ۷۳.

۸- سیمای کوفه، ص ۲۰۸.

۹- بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص ۴۴۵.

مسجد را مردی مؤمن دانسته است. (۱)این مسجد متعلق به «سلیم» یا «انصار» بوده (۲)و احتمالاً در شمال مسجد جامع قرار داشته است. هم اکنون اثری از این مسجد باقی نمانده است.

ششم – مسجد حَنّانه

این مسجد در غرب کوفه (در راه کوفه به نجف) و نزدیک قبرستان «شُویه» قرار داشته است. حنّانه به معنای بسیار ناله کننده است. در باره دلیل نامگذاری این مسجد گفته شده هنگامی که بدن مطهر حضرت علی (علیه السلام) را از کنار این مکان به سمت نجف منتقل می کردند، این مکان ناله زیاد داشته است. (۳)در بعضی از روایات نیز این مکان به عنوان جایی که سر امام حسین (علیه السلام) از سوی کوفیان در آن گذاشته شد، معرفی گردیده است. شاید بعدها در این مکان مسجدی بنا شده است. (۴)هم اکنون آثاری از این مسجد باقی است. (۵)

هفتم – مسجد جُعْفی

این مسجد نیز یکی از مساجدی است که در کلام حضرت علی (علیه السلام) به عنوان مسجدی مبارک از آن یاد شده است. (۶)این مسجد در محل قبیله «مِذْحَج» و در سمت جنوب مسجد جامع کوفه و مرکز شهر قرار داشته است. (۷)(نقشه شماره ۷)

هشتم – مسجد الحمراء

این مسجد نیز به عنوان مسجدی مبارک در روایت حضرت علی (علیه السلام) یاد شده و به عنوان مسجد «یونس پیامبر (صلی الله علیه و آله) » معرفی گردیده است. (۸)بعضی احتمال می دهند

۱- بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص ۴۳۹؛ ارشاد اهل القبله الی فضل الکوفه، ص ۲۰۴.

۲- کوفه پیدایش شهر اسلامی، ص ۳۵۷

۳- بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص ۴۵۵؛ تاریخ الکوفه، ص ۷۶؛ ارشاد اهل القبله، ص ۲۰۷؛ خطط الکوفه، ص ۶.

۴- بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص ۴۵۴.

۵- ارشاد اهل القبله، ص ۲۰۷.

۶- بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص ۴۳۹؛ تاریخ الکوفه، ص ۶۷.

۷- کوفه پیدایش شهر اسلامی، صص ۳۵۷ و ۳۶۰.

۸- بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص ۴۳۹.

که در این مکان حضرت یونس (علیه السلام) به وسیله ماهی به ساحل انداخته شد. (۱)در روایتی چنین آمده است که حضرت علی (علیه السلام) در این مسجد نماز گزارده است. (۲)(نقشه شماره ۷)

این مسـجد متعلق به گروه «الحمراء» ، یعنی ایرانیان پیوسـته به سـپاه سـعد بن ابی وقاص بوده که با «بنو تمیم» متّحد شده بودند. این مسـجد در شـرق کوفه و نزدیـک فرات قرار داشـته است. (۳)به نوشـته بعضـی از معاصـران هنوز آثاری از این مسجد باقی است. (۴)

دو – مساجد ملعونه

اشاره

این مساجد عبارت است از: ۱. مسجد اَشْعث بن قِیس کِندی، ۲. مسجد جریربن عبدالله بجلی، ۳. مسجد سماک بن مخرمه، ۴. مسجد شَبَث بن رَبعی، ۵. مسجد تیم، ۶. مسجد ثقیف، ۷. مسجدی در الحمراء.

در روایتی منسوب به حضـرت علی (علیه السـلام) از نماز خواندن در پنج مسـجد نهی شده است. (۵)چنین به نظر می رسد که این مساجد به منظور مقابله با حضـرت (علیه السلام) و به صورت مسجد ضرار بنا شده بود. در روایتی منسوب به امام باقر (علیه السـلام) چنین آمده است که چهار مسـجد اول، بعد از شـهادت امام حسـین (علیه السلام) به شکرانه پیروزی لشکر کوفه بر آن حضرت (علیه السلام) تجدید بنا شد. (۶)از این رو، این مساجد، لعن مضاعف دارند.

اما موقعیت این مساجد با یادآوری این نکته که هم اکنون اثری از هیچ کدام باقی نمانده، از قرار زیر است:

۱– ارشاد اهل القبله، ص ۲۰۵.

۲– تاریخ الکوفه، ص ۶۷.

۳– کوفه پیدایش شهر اسلامی، ص ۳۶۰.

۴– ارشاد اهل القبله، ص ۲۰۷.

۵– بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص ۴۳۸.

۶– تاریخ الکوفه، ص ۶۹.

اول – مسجد اَشعث

نام دیگر این مسجد، «مسجد الجواشن» است. (۱)این مسجد در محلّه «کِنْده» و در جنوب مسجد جامع و نزدیک آن قرار داشته است. (۲)(نقشه شماره ۷، رقم ۷ و نقشه شماره ۸)

دوم – مسجد جَریر

این مسجد متعلق به قبیله «بَجیله» بوده و در شمال مسجد جامع کوفه و نزدیک میدان مرکزی قرار داشته است. (۳)البته بعضی محل آن را در بازار ذکر کرده اند. (۴)(نقشه شماره ۷، رقم ۳۳)

سوم – مسجد سَمّاک

نام دیگر این مسجد «مسجد الحَوافر» بوده (۵)و با عنوان مسجد «بنوهالک» نیز از آن یاد شده است. این مسجد، متعلق به قبیله «اسد» بوده و در جنوب غربی مسجد جامع کوفه قرار داشته است. (۶)(نقشه شماره ۷ رقم ۱۴ و نقشه شماره ۸)

چهارم – مسجد شَبَث

این مسجد متعلق به قبیله «بنی تمیم» بوده و در منتهی الیه جنوب غربی کوفه و نزدیک «کُناسه» قرار داشته است. (۷)(نقشه شماره ۷، رقم ۲۵)

پنجم – مسجد تَیم (مسجد بنوتَیِم)

این مسجد در شمال مسجد شبث و در نزدیکی آن قرار داشته است. (۸)(نقشه شماره ۷، رقم ۲۴)

۱- بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص ۴۳۸؛ تاریخ الکوفه، ص ۶۷؛ کوفه پیدایش شهر اسلامی، ص ۳۵۷.

۲- کوفه پیدایش شهر اسلامی، صص ۳۵۷ و ۳۶۰.

۳- کوفه پیدایش شهر اسلامی، صص ۳۵۷ و ۳۶۰.

۴- تاریخ الکوفه، ص ۶۷.

۵- بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص ۴۳۸؛ تاریخ الکوفه، ص ۶۷.

۶- کوفه پیدایش شهر اسلامی، صص ۳۵۸ و ۳۶۰.

۷- بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص ۴۳۸؛ کوفه پیدایش شهر اسلامی، ص ۳۶۰.

۸- کوفه پیدایش شهر اسلامی، ص ۳۶۰.

دو مسجد دیگر نیز در زمان امام باقر (علیه السلام) ، ملعونه معرفی شده اند (۱)که عبارتاند از:

ششم – مسجد ثَقیف

محل این مسجد در محله «ثقیف» واقع در شمال مسجد کوفه بوده است. (۲)(نقشه شماره ۷، رقم ۳۶)

هفتم – مسجدی در الحمراء

این مسجد نیز در زمان امام باقر (علیه السلام) از مساجد ملعونه معرفی شده است. دلیل ملعونه خواندن آن را بنا نهاده شدن آن بر قبری از فراعنه ذکر کرده اند که شاید کنایه از یکی از بزرگان نفاق باشد. محل این مسجد در محله «نجّار» ذکر شده است (۳)و احتمالاً در شرق کوفه و نزدیک فرات قرار داشته است.

سه – مساجد دیگر

اشاره

نام مساجد فراوانی در منابع تاریخی ذکر شده که احتمالاً بیشتر آنها در زمان مورد بحث ما وجود داشته است، گرچه هیچ یک از این مساجد هم اکنون موجود نمی باشد. نام این مساجد از قرارزیراست:

اول – مسجد جُهَیْنَه (مسجد بنودُهمان)

از این مسجد در زمان مُصْعَب بن زبیر، یعنی ۶۷ه. ق نام برده شده است. (۴)این احتمال نیز وجود دارد که این مسجد، همان مسجد «بنو دهمان» که متعلق به قبیله «جهینه» است، بوده باشد. (۵)این مسجد در محله جهینه، واقع در سمت جنوب غربی

۱- بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص ۴۳۸؛ تاریخ الکوفه، ص ۶۷.

۲- کوفه پیدایش شهر اسلامی، ص ۳۶۰.

۳- بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص ۴۳۸.

۴- کوفه پیدایش شهر اسلامی، ص ۲۹۳.

۵- کوفه پیدایش شهر اسلامی، ص ۳۵۷.

مسجد جامع و نزدیک قصر واقع بوده است. (۱)ماسینیون این مسجد را در جنوب قصر و در نزدیکی «باب الرومیین» می داند. (نقشه شماره ۷، رقم ۲۷ و نقشه شماره ۸)

دوم – مسجد بنی مَخْزوم

از این مسجد نیز در زمان مصعب یاد شده است. (۲)این مسجد متعلق به طایفه «بنی مخزوم» از قبیله «عبس» و در کنار قصر در سمت غرب آن و در محدوده میدان مرکزی (صحن کوفه) واقع بوده است. (۳)(نقشه شماره ۷، رقم ۶ و نقشه شماره۸)

سوم – مسجد بنی عبدالله بن دارِم

\رزام (مسجددارم)

این مسجد متعلق به قبیله «تمیم» بوده و در محدوده این قبیله واقع در جنوب غربی کوفه بوده است. (۴)(نقشه شماره ۷، رقم ۲۲)

چهارم – مسجد بنی جَذیمه

این مسجد به طایفه «بنی جذیمه» (۵)از قبیله «اسد» تعلق داشته و در جنوب غربی کوفه واقع بوده است. (۶)ماسینیون آن را نزدیک میدان و در جنوب غربی آن ترسیم می کند. (نقشه شماره ۷، رقم ۱۸ و نقشه شماره ۸)

پنجم – مسجد بنی عَنْزَه (مسجد بنوعناز یا مسجد بنی عنز)

این مسجد به تیره «وائل بن قاسط» تعلق داشته و در جنوب شرقی مسجد جامع کوفه واقع بوده است. (۷)(نقشه شماره ۷، رقم ۵۳)

۱- کوفه پیدایش شهر اسلامی، ص ۳۶۰.

۲- کوفه پیدایش شهر اسلامی، ص ۲۹۳.

۳- کوفه پیدایش شهر اسلامی، ص ۳۶۰.

۴- تاریخ الکوفه، ص ۶۸؛ کوفه پیدایش شهر اسلامی، صص ۳۵۷ و ۳۶۰.

۵- فتوح البلدان، ص ۲۸۳.

۶- کوفه پیدایش شهر اسلامی، ص ۳۶۰.

۷- فتوح البلدان، ص ۲۸۳؛ تاریخ الکوفه، ص ۷۸؛ کوفه پیدایش شهر اسلامی، صص ۳۵۷ و ۳۶۰.

ششم – مسجد سَکون (مسجد بنی سکون)

از این مسـجد در جریـان حوادث قیـام مختـار در کوفه در سال ۶۶ه. ق یاد شـده است. (۱)این مسـجد به «بنی سـکون» از قبیله «کِنْده» تعلق داشته و در سهم این قبیله، در جنوب مسجد جامع کوفه قرار داشته است. (۲)(نقشه شماره۷، رقم ۱۰ و نقشه شماره ۸)

هفتم – مسجد قُصّاص

از این مسـجد که بعدها به نام مسـجد ابوداود نامیده شد نیز در جریان قیام مختار در سال ۶۶ه. ق یاد شده است. (۳)این مسجد که متعلق به قبیله «وادعه» بود، در شمال مسجد جامع قرار داشت. (نقشه شماره ۷، رقم ۳۵)

هشتم – مسجد عبدالقیس

این مسـجد که متعلق به «عبدالقیس» از شـیعیان حضـرت علی (علیه السـلام) بود، در سـهم این قبیله، در شـمال غربی کوفه واقع شده بود. بعضی این مسجد را همان مسجد سهله می دانند. (۴)(نقشه شماره ۷، رقم ۳۰ و نقشه شماره ۸)

نهم – مسجد بنی سُنْبُس (مسجد عدی بن حاتَم)

یک گزارش تاریخی مسـجد بنی سنبس را تنها مسجد متعلق به قبیله «طی» می داند. (۵)با توجه به اینکه مسجد عدی نیز متعلق به این قبیله بوده است (۶)، می توان اتحاد این دو نام را نتیجه گرفت. این مسجد در محله طی

۱- تجارب الامم، ج ۲، ص ۱۲۸.

۲- کوفه پیدایش شهر اسلامی، صص ۳۵۷ و ۳۶۰.

۳- تجارب الامم، ج ۲، ص ۱۳۵؛ کوفه پیدایش شهر اسلامی، ص ۳۵۷.

۴- کوفه پیدایش شهر اسلامی، صص ۳۵۷ و ۳۵۸.

۵- فضل الکوفه و مساجدها، ص ۶۳.

۶- کوفه پیدایش شهر اسلامی، ص ۳۵۷.

در شرق مسجد جامع و نزدیک بازار قرار داشته است. (۱)(نقشه شماره ۷، رقم ۵۰)

دهم – مسجد بنی مُقاصف

«بنو مقاصف» تیره ای از قبیله «عبس» بودند و این مسجد متعلق به بخشی از قبیله عبس ساکن در جنوب غربی کوفه بود، نه آن بخش که در مرکز کوفه سکونت داشتند. (۲)(نقشه شماره ۷، رقم ۲۰)

یازدهم – مسجد بنی بَهْدَلَه

این مسجد متعلق به تیره «بنی بهدله» از قبیله «کنده» بود و در جنوب مسجد جامع قرار داشت. (۳)

دوازدهم – مسجد اَنْصار

از این مسجد در حوادث مربوط به قیام مسلم بن عقیل بر ضد عبیدالله بن زیاد یاد شده است. (۴)این مسجد در محله انصار (اهل مدینه) واقع در جنوب شرقی مسجد جامع و نزدیک به آن قرارداشت. (۵)

سیزدهم – مسجد اَحْمَس (مسجد مُزَیْنه)

این مسجد متعلق به «بنی مزینه» از قبیله «بَجیله» بود و در شمال مسجد جامع و نزدیک آن قرارداشت. (۶)ماسینیون آن را در شرق مسجد جامع ترسیم کرده است. (نقشه شماره ۷، رقم ۳۹ و نقشه شماره ۸)

۱- کوفه پیدایش شهر اسلامی، ص ۳۶۰.

۲- فتوح البلدان، ص ۲۸۴؛ کوفه پیدایش شهر اسلامی، صص ۳۵۷ و ۳۶۰.

۳- فتوح البلدان، ص ۲۸۴.

۴- تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۹۶.

۵- کوفه پیدایش شهر اسلامی، ص ۳۶۰.

۶- کوفه پیدایش شهر اسلامی، صص ۳۶۰ و ۳۶۱.

چهاردهم – مسجد بنی اَوْد

این مسجد متعلق به قبیله «مِذْحَجْ» بود و در جنوب غربی مسجد جامع قرار داشت. (۱)(نقشه شماره ۷، رقم ۱۱)

پانزدهم – مسجد بنی البَدّاء

این مسجد متعلق به تیره «بنی البداء» از قبیله «کنده» بود و در سهم این قبیله، واقع در جنوب کوفه بود. (نقشه شماره ۷، رقم ۹)

شانزدهم – مسجد بنی ذُهَل

این مسجد نیز متعلق به «بنی ذهل» از قبیله «کنده» بود و در جنوب کوفه قرار داشت.

هفدهم – مسجد بنی هِلال

این مسجد متعلق به «بنی عامر» بود و احتمالاً در شرق کوفه و نزدیک فرات و صحرای بنی عامر قرار داشت.

هجدهم – مسجد بنی الشیطان

این مسجد متعلق به تیره «بنی الشیطان» از قبیله «تمیم» بود و در جنوب غربی شهر کوفه قرار داشت. (نقشه شماره ۷، رقم ۲۳)

نوزدهم – مسجد نَخَعْ

این مسجد متعلق به تیره «نخع» از قبیله «مذحج» بود و در جنوب مسجد جامع قرار داشت. (نقشه شماره ۷، رقم ۱۲ و نقشه شماره۸)

بیستم – مسجد بنی مُرّا

این مسجد متعلق به قبیله «بکر» بود و در جنوب شرقی کوفه قرار داشت. (۲)

۱- کوفه پیدایش شهر اسلامی، صص ۳۶۰ و ۳۶۱.

۲- کوفه پیدایش شهر اسلامی، صص ۳۶۰ و ۳۶۱. با استفاده از نقشه.

۴. قصر دارالاماره

اشاره

قصـر کوفه را که با نام های قصر دارالاماره (۱)، دارالاماره، قصر سعد (۲)، دار سعد (خانه سعد) (۳)وقصر طَما (۴)نیز معروف است، می توان از دو منظر تاریخی و نتایج حفاری های باستان شناسی بررسی کرد.

الف) دارالاماره از دیدگاه منابع تاریخی

اشاره

مطالعه منابع تاریخی حاکی از آن است که قصر کوفه در سه مقطع تاریخی، ساخته شده یا مورد بازسازی قرار گرفته است.

این مقاطع عبارت اند از:

زمان سعد بن ابی وقاص در سال ۱۷ه. ق؛

زمان زیاد بن ابیه در سال های ۵۰ – ۵۳ه. ق؛

اوایل دوران عباسی در سال ۱۳۶ه. ق. (۵)

از این سه مقطع آنچه مورد نظر نگارنـده است، دو مقطع اول است و مقطع سوم علاـوه بر آنکه از زمـان مورد بحث مـا خـارج است، در آن، اساس اصـلی قصر زیاد حفظ شده و به جز چند مورد تجدید بنا در ساختمان قصر، بیشتر به تزئینات پرداخته شده است. (۶)

یک – قصر در زمان سعد

سعـد بن ابی وقـاص اولین فرمانـدار کـوفه در سـال ۱۷ه. ق پس از تعییـن نقشـه مسـجد جـامع، در فاصـله ۱۰۸ متری (دویسـت ذراعی) جنوب شرقی آن برای خود

۱- تاریخ الکوفه، ص ۹۱.

۲- فتوح البلدان، ص ۲۷۷.

۳- تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۱۴۸.

۴- آثار البلاد و اخبار العباد، ص ۳۰۷.

۵- تخطیط مدینه الکوفه، ص ۱۵۳؛ کوفه پیدایش شهر اسلامی، ص ۲۵۰.

۶- کوفه پیدایش شهر اسلامی، ص ۲۵۰.

محلّی را به عنوان خانه، محل کار و نگهداری اموال بیت المال در نظر گرفت. چنان که پیش از این گفته شد، پس از دستبرد به بیت المال، مسجد به سمت جنوب پیشروی کرده و قصر و مسجد به هم متصل شدند. بنابراین در این هنگام قصر از جانب جنوب غربی به مسجد جامع و از ناحیه جنوب شرقی به بازارها و از سمت شرق به «آری» و از ناحیه شمال به محلات کوفه و از طرف غرب به رحبه محدود می شد. (۱)

معمار این خانه، «روزبه» ، پسر «بوذرجمهور» ، یعنی همان معمار مسجد جامع بود که معماری ایرانی و از شهر همدان بود. (۲)ساختمان قصر از آجر بنا شده و آجر آن از ساختمان های بلند حکومتی و شخصی شهر حیره تأمین شده بود. (۳)از منابع تاریخی چنین برمی آید که این خانه از سطح عمومی خانه های کوفه بسیار فراتر بوده؛ زیرا مردم در همان زمان از آن با عنوان «قصر سعد» یاد می کردند. (۴)در بعضی از نوشته ها این خانه، خانه ای کنگره دار معرفی شده است. این قصر درِ چوبی مجللی داشته که احتمالاً از مدائن به آنجا منتقل کرده بودند. (۵)

عمر بن خطاب هنگام شنیدن اوصاف قصر که در آن زمان نسبتاً مجلل بود، آن را «قصر خَبال» نامید (۶)؛ یعنی قصری که به سبب تجملاتی که در آن به کار رفته بود، یا از روی دیوانگی ساخته شده است و یا انسان را به تباهی و نقصان می کشاند. خبال در لغت به معنای دیوانگی و تباهی و نقصان است. (۷)حضرت علی (علیه السلام) نیز هنگام ورود به کوفه در سال ۳۶ه‍ ق از این قصر نیز با همین عنوان یادفرمود. (۸)

۱- کوفه پیدایش شهر اسلامی، ص ۱۲۰.

۲- تاریخ الطبری، ج ۳، صص ۱۴۹ و ۱۵۰.

۳- تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۱۴۹.

۴- تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۱۵۰.

۵- کوفه پیدایش شهر اسلامی، ص ۱۱۸.

۶- تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۱۵۱.

۷- لسان العرب، ج ۴، صص ۱۷ و ۱۸.

۸- وقعه صفین، ص ۵.

به هر حـال، آنچه از منـابع تـاریخی بر می آیـد این است که قصـر در زمان سـعد، بیش از یک واحـد مسـکونی - اداری نبوده است، حال آنکه در زمان زیاد به یک مجتمع تبدیل شد. (۱)

دو – قصر در زمان زیاد

مطالبی که می توان از منابع تاریخی در باره قصر زیاد استفاده کرد، عبارت است از:

۱. دیوارهای قصـر بسـیار بلنـد بوده است، چنان که در جریان حوادث سال ۶۶ه. ق و در بیـان قیام مختار علیه عبـدالله بن مطیع، فرماندار کوفه از طرف ابن زبیر، چنین آمده است که طرفداران مختار با نردبان های طنابی (طِبال) از دیوارهای قصر بالا رفتند. (۲)

۲. قصر دست کم سه در داشته است:

الف) درِ اصـلی قصـر که در سمت غرب آن در کنار «رحبه علی (علیه السلام) » قرار داشته و این همان دری است که در زمان مسلم بن عقیل محاصره کنندگان قصر آن را احاطه کرده بودند. (۳)

ب) دری که در شـمال قصـر قرار داشـته و قصـر را به مسـجد متصل می کرده که همان «باب السُدّه» مسجد است. «ابن زیاد» از این در بعد از خاموش شدن شعله قیام مسلم از آن استفاده کرده، وارد مسجد شد. (۴)

ج) دری مخفی یا غیر معمول که جز در مواقع خاص و اضطراری از آن استفاده نمی شد. از این در با عنوان دری که کنار «دار الرومیین» قرار دارد، نام برده شده است.

گفته شده است هنگامی که عبیدالله بن زیاد در سال ۶۰ه. ق به وسیله مسلم و اطرافیانش در قصر محاصره شد، اشراف کوفه را از این در بیرون می فرستاد تا مردم

۱- کوفه پیدایش شهر اسلامی، ص ۲۵۱.

۲- الاخبار الطوال، ص ۳۷.

۳- الاخبار الطوال، ص ۲۳۹.

۴- تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۸۸.

را از دور مسلم پراکنده کنند. (۱)همچنین هنگامی که عبدالله بن مطیع در سال ۶۶ه. ق به وسیله طرفداران مختار در قصر محاصره شد، از این در فرار کرد. نیز در تاریخ چنین آمده است که عبدالله از این در به خانه ابوموسی اشعری رفت. (۲)با توجه به اینکه خانه ابوموسی در سمت شرق قصر قرار داشته، درمی یابیم که این در در سمت شرق قصر قرار داشته است و این با نقل تاریخی اول نیز سازگار است؛ زیرا طرفداران مسلم در کنار درِ اصلی قصر که در سمت غرب آن قرار داشت، اجتماع کرده بودند. (۳)

۳. گنبد بزرگی در بالای قصر وجود داشته است که به آن «طَمار» می گفتند. طمار به معنای مکان مرتفع است. عبیدالله بن زیاد دستور داد تا مسلم را در این مکان گردن زدند. این گنبد نزدیک درِ اصلی و در سمت «رحبه علی (علیه السلام) » ، یعنی در سمت غرب قصر قرار داشته است. (۴)

ب) دارالاماره از منظر حفاری های باستان شناسی

اشاره

اواخر نیمه اول قرن بیستم میلادی و اوایل نیمه دوم این قرن، در چند نوبت حفاری هایی در محل قصر صورت گرفت و نتایج جالبی به دست آمد. (۵)بعضی بر این عقیده اند که می توان نتایج این حفاری ها را منطبق بر قصر زیاد دانست؛ زیرا پس از زیاد، بنی عباس، جز مرمّت و تزیین و تعمیر قصر، کاری روی قصر انجام ندادند. (۶)(نقشه شماره ۱۵)

به هر حال، نتایج این حفاری ها را می توان در موارد زیر خلاصه کرد:

۱- تجارب الامم، ج ۲، ص ۴۸؛ تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۲۷۶.

۲- تجارب الامم، ج ۲، ص ۱۳۶.

۳- الاخبار الطوال، ص ۲۳۹.

۴- آثار البلاد و اخبار العباد، ص ۳۰۷؛ حیاه الحسین (علیه السلام) ، ج ۲، ص ۳۷۸؛ تخطیط مدینه الکوفه، ص ۱۴۷.

۵- تخطیط مدینه الکوفه، ص ۱۱۴. نیز برای اطلاع از تفصیل این حفاری ها ر. ک: طارق جواد جنابی، دار الاماره فی الکوفه، مجله سومر، «التمری و النقیب و الصیانه، ج ۳۹، صص ۲۲۰ - ۲۳۲.

۶- کوفه پیدایش شهر اسلامی، ص ۲۵۰.

یک – موقعیت قصر

قصر در سمت جنوب مسجد جامع با اندکی انحراف به سمت شرق قرار داشته است. (۱)(نقشه شماره ۹)

دو – شکل هندسی قصر و مساحت آن

شکل هندسی قصر تقریباً به صورت مربع و با اضلاعی به اندازه ۲۴/۱۱۰ و ۳۶/۱۱۰ متر بوده است. (۲)بنابراین، مساحت آن عبارت است از:

متر مربع ۱۰۸۶۴/۳۶\ ۱۲۱۶۶/۱۱۰ * ۲۴/۱۱۰، یعنی بیش از ۱۲ کیلومتر مربع.

در بعضی از منابع، شکل قصر به صورت مربع و با اضلاعی به اندازه ۱۷۹ متر تعیین شده است (۳)که در این صورت، مساحت قصر عبارت است از:

متر مربع ۱۷۰\ ۲۸۹۰۰ * ۱۷۰یعنی حدود ۲۹ کیلومتر مربع.

و برخی ضلع شمالی وجنوبی دیوار قصر را ۲۰/۱۶۸ متر و ضلع شرقی - غربی آن را ۶۸/۱۶۹متر دانسته اند. (۴)

به نظر می رسد با توجه به اینکه قصر دو نوع حصار داخلی و خارجی داشته، بخشی از این اختلاف ها مربوط به وجود این دو حصار است؛ یعنی کسی که طول ضلع قصر را ۱۱۰ متر دانسته، حصار داخلی را مقیاس قرار داده و آن که آن را ۱۷۰ متر دانسته، ملاک را حصار خارجی قرار داده است. (۵)اگر این نتیجه گیری درست باشد، باید مقدار فاصله بین انتهای حصار داخلی و انتهای حصار خارجی حدود شصت متر باشد.

۱- الحیاه الاجتماعیه و الاقتصادیه فی الکوفه، ص ۲۸.

۲- تخطیط مدینه الکوفه، ص ۱۴۲.

۳- جغرافیه العراق و تاریخه القدیم، ص ۴۴؛ تاریخ الکوفه، ص ۹۲.

۴- کوفه پیدایش شهر اسلامی، ص ۲۸۰. در موسوعه النجف الأشرف، (ج ۱، صص ۱۲۲ و ۱۷۷) مقدار هر ضلع ۱۷۷ متر تعیین شده است.

۵- تخطیط مدینه الکوفه، ص ۱۳۸؛ کوفه پیدایش شهر اسلامی، ص ۲۵۰؛ تاریخ الکوفه، ص ۹۲.

سه – دیوارهای قصر

چنان که یادآور شدیم، قصر به وسیله دو نوع دیوار داخلی (السور الداخلی) و دیوار خارجی (السور الخارجی) احاطه شده بود. (۱)(نقشه های شماره ۷– ۱۰) ضخامت دیوار داخلی در بعضی از قسمت های آن ۸۰/۱ متر و در بعضی از قسمت های دیگر تا دو متر می رسید. (۲)ضخامت دیوار خارجی چهار متر و ارتفاع آن هفت متر بود. (۳)در بعضی از کتاب ها معدل ضخامت دیوار خارجی ۶۰/۳ متر ذکر شده است. (۴)ارتفاع دیوار خارجی علاوه بر برج هایش به صورت احتمال حدود بیست متر ذکر شده است. (۵)

چهار – برج های قصر

روی دیوار داخلی قصر بیست برج ساخته شده بود که چهار برج در قسمت زوایای چهارگانه و شانزده برج دیگر در اضلاع این دیوار قرار داشت. شکل برج های زوایا، دایره ناقص، یعنی ۴۳ یک دایره بوده است. ضخامت دیوار در این قسمت ها به ۰۵/۶ بوده و همین مقدار، قطر برج را تشکیل می داده است. برج های اضلاع به شکل متناظر واقع شده بود؛ یعنی هر برج در یک ضلع، روبه روی برج دیگر در ضلع مقابل قرار داشت. مساحت بین دو برج ۳۰/۱۸ بوده است. شکل برج های اضلاع، نیم دایره و قطر آن سه متر بوده است. ضخامت دیوار قصر در زیر این برج ها کمتر شده و به حدود ۵/۱ متر می رسیده است. (۶)(تصویر شماره ۳۸)

در دیوار خارجی قصر ۲۳ برج قرار داشته است که محل بیست برج آن، این گونه بوده است: دو برج در ضلع شمالی و در محل اتصال قصر با مسجد جامع و در اضلاع

۱– تخطیط مدینه الکوفه، ص ۱۳۸؛ کوفه پیدایش شهر اسلامی، ص ۲۵۰؛ تاریخ الکوفه، ص ۹۲.

۲– تخطیط مدینه الکوفه، ص ۱۴۳.

۳– تاریخ الکوفه، ۹۲؛ کوفه پیدایش شهر اسلامی، ص ۲۵۰.

۴– موسوعه النجف الاشرف، ج ۱، ص ۱۲۲.

۵– تخطیط مدینه الکوفه، ص ۱۳۹.

۶– تخطیط مدینه الکوفه، صص ۱۴۳ و ۱۴۴.

سه گانه دیگر، هریک شش برج وجود داشته است، اما در زوایای شمال شرقی، جنوب شرقی و جنوب غربی که به دیوار مسجد جامع متّصل می شد، برجی وجود نداشته است. اندازه هر یک از این برج ها حدود ۶۰/۳ متر و فاصله بین برج ها از ۲۲ متر تا ۶۰/۲۴ متر در نوسان بوده که این فاصله در بیشتر موارد، حدود ۲۴ متر باقی مانده است. (۱)

پنج – درهای ورودی قصر (مداخل)

در هر کدام از اضلاع چهارگانه دیوار داخلی قصر، در یا درهایی وجود داشته است. درِ اصلی قصر در وسط ضلع شمالی (دیوار داخلی) قصر و روبه روی درِ واقع در دیوار خارجی آن قصر قرارداشت. (۲)در واقع، درِ دیوار خارجی از دو برج تشکیل شده که نیم دایره ای از این بُرج در طرف ضلع جنوبی مسجد جامع و نیمه دیگر روی دیوار خارجی قرار داشته است. (۳)احتمالاً در این قسمت از دیوار خارجی، درِ کوچکی بوده که قصر را به مسجد جامع متّصل می کرده است و امیر و والی از این در به مسجد رفت وآمد می نموده اند و این همان «باب السُدّه» بوده که در قسمت های قبل عنوان شد. عرض درِ اصلی واقع در دیوار داخلی ۷۰/۲ متر بوده است. (۴)در ضلع شرقی دیوار داخلی قصر، دری با عرض ۱۳/۱ متر وجود داشته و در ضلع غربی آن مدخلی با عرض ۷۵سانتی متر کشف شده است. همچنین در همین ضلع، مدخلی دیگر با عرض ۹۳سانتی متر وجود داشته و در قسمت جنوب غربی قصر نیز مدخلی وجود داشته است. (۵)

شش – اطاق ها، ایوان ها، رواق ها، سالن ها و آشپزخانه های داخل قصر

در محل اتصال ضلع جنوبی مسجد جامع و انتهای ضلع شمالی دارالاماره و در حقیقت، بین دیوار خارجی و دیوار داخلی در طرف غرب، سه اتاقک قرار داشت که

۱- تخطیط مدینه الکوفه، صص ۱۳۸ و ۱۳۹.

۲- تخطیط مدینه الکوفه، ص ۱۴۴.

۳- تخطیط مدینه الکوفه، ص ۱۳۹.

۴- تخطیط مدینه الکوفه، ص ۱۴۳.

۵- تخطیط مدینه الکوفه، ص ۱۴۴.

همگی در سمت قصر واقع شده بود و بزرگ ترین این اتاقک ها سه روزنه کوچک داشت. در طرف مقابل این ضلع، یعنی انتهای ضلع شمالی در طرف شرق، سه اتاقک مستطیل شکل کشف شده که دو عدد از آنها عمود بر دیوار دارالاماره و ستونی موازی با آن ساخته شده است. در ضلع شرقی تنها یک اتاق کشف شده است و در قسمت ضلع جنوبی، سه اتاقک قرار داشته که هر سه یک در ورودی داشته است. (۱)(نقشه شماره ۱۵)

اما اگر بخواهیم از درِ اصلی دارالاماره واقع در وسط دیوار داخلی در قسمت شمالی (تصویر۲۲) وارد دارالاماره شویم، در همان آستانه در، دو دهلیز مشاهده می کنیم که از عرض ۷۰/۲ متری در، منشعب شده و هر کدام ۵۵ سانتی متر عرض را به خود اختصاصی می دهند که مجموعاً ۱۰/۱ متر می شود و راه مستقیم در ورودی با عرض ۶۰/۱ متر باقی می ماند. در دو طرف این دهلیزها ستونی دایره مانند (دایره) قرار دارد که هر چه به سمت درِ اصلی نزدیک تر می شود، ضخامت آن بیشتر می گردد، به گونه ای که ضخامت آن در آستانه در به ۸۰/۲ متر می رسد. پس از عبور از این مدخل به فضایی همانند یک حیاط خلوت (مرفق) می رسیم که به سمت سالنی مستطیل شکل با طول ۲۵ متر و عرض ۱۷/۱۴ متر و مساحت ۲۵/۳۵۴ متر مربع منتهی می شود. البته از درِ غربی قصر که ۹۳ سانتی متر عرض داشته نیز می توان به این سالن رسید. در قسمت جنوب غربی این سالن، رواقی با طول ۷/۱۴ و عرض ۶۵/۴ متر وجود دارد. از درِ ۱۳/۱ متر ضلع شرقی قصر می توان به غرفه ای مستطیل شکل وارد شد. از در ۷۵ سانتی متری ضلع غربی به رواقی کوچک و اتاقی مستطیل شکل و حمام قصر منتهی می شویم. این رواق از قسمت جنوب بر حیاط اصلی قصر با طول ۱۰/۳۷ متر و عرض ۳۷ متر و مساحت ۷/۱۳۷۲ متر مربع که تقریباً شکل مربع دارد، مسلط بوده است. در هر چهار ضلعی این حیاط بزرگ، ایوان ها و رواق هایی بوده است که از جهات مختلف با هم تفاوت هایی داشته اند.

۱- تخطیط مدینه الکوفه، ص ۱۴۰.

ایوان واقع در ضلع شمالی حیاط مستطیل شکل بوده و در دو طرف درگاه آن، دو ستون آجری قرار داشته است. این ایوان با مربع های کوچک گچی زینت شده بود. (۱)

در پشت این دو ستون، ساختمان درونی ایوان مشتمل بر یک مقدمه (قسمت جلویی) ، دو جناح در طرف راست و چپ و یک قلب (وسط) و یک مؤخره (قسمت عقبی) می باشد که شکل ساختمان های مجلّل حیره را تداعی می کند. در قسمت عقبی (مؤخره) اتاقک هایی وجود دارد که به نظر می رسد به عنوان پستو و صندوق خانه برای نگهداری امانات و اشیای مهم از آنها استفاده می شده است. همچنین در دیوار شمالی قلب، دو راهرو وجود داشته که ساکنان قصر را به حیاط خلوت ها (مرافق) (۲)شمال شرقی قصر می رسانده است. این حیاط خلوت ها به شکل مستطیل بوده که در اطراف آن اتاقک هایی موازی یا عمود بر اتاقک های ضلع شرقی دارالاماره وجود داشته است. ساختمان ایوان شرقی حیاط بزرگ قصر نیز مانند ایوان شمالی بوده است. در درگاه ایوان غربی حیاط و در وسط آن نیز دو ستون بزرگ قرار داشته است. در دو طرف این ایوان، راهروهایی وجود داشته است که به (مرافق) در قسمت شمال غربی و جنوب منتهی می شده است.

اما مهم ترین این ایوان ها، ایوان جنوبی بوده است که در هر یک از دو طرف آن، سه ستون بزرگ آجری که با گچ تزیین شده بود، قرار داشت و روی آنها زینت کاری هایی صورت گرفته بود.

۱- نمونه هایی از گچ کاری های دارالأماره را می توانید در تصویرهای شماره ۲۴ - ۲۷ ببینید.

۲- در لغت، معانی مختلفی برای مَرافق که جمع مِرفق است ذکر شده که آنچه در اینجا مناسب است عبارت است از: الف) محلّ ریختن آب باران و برف در خانه که شاید حیاط خلوت مانند بوده است؛ ب) مستراح خانه؛ ج) محل شست وشو در خانه که به آن «مُغْتَسَل» می گفتند؛ د) سرویس دستشویی، شامل مستراح و مُغْتَسَل. (لسان العرب، ج ۵، ص ۲۷۴) شاید معنای چهارم در اینجا بهترین معنا باشد.

در طرف جنوب این ایوان، راهرویی بزرگ که در دو طرف آن، دو برج که با گچ کاری های مخصوص تزیین و به صورت نیم دایره ظاهر شده بودند، وجود داشت. این راهرو به سالن بزرگی منتهی می شد که چهار طرف آن نگارین شده و در وسط سقف آن و بر روی آن گنبدی به شکل نیم دایره تعبیه شده بود.

اما در قسمت جنوب شرقی دارالاماره، حیاطی با ابعاد پانزده و ۵/۱۲ متر و مساحت ۵/۱۸۷ متر مربع قرار داشته که دور تا دور آن را اتاق هایی که دو به دو با هم متناظر و در روبه روی هم قرار گرفته بودند، واقع شده بود.

در سمت شمال غربی مرافق، راهرویی طولانی قرار داشت که به (مرافق) دارالاماره واقع در شمال شرقی قصر منتهی می شد. در جنوب این مرافق، دو اتاق وجود داشت که با دو راهروی کوچک به هم متصل می شدند.

در غرب این مرافق، حیاطی دیگر به شکل مستطیل با طول ۲۲ متر و عرض ۵/۱۴ متر و مساحت ۳۱۹ مترمربع قرار داشت. در ضلع شرقی آن نیز نردبانی وجود داشت که از اتاق وسطی آن به عنوان آشپزخانه استفاده می شد. در این آشپزخانه، خاکسترهای فراوان و کوزه های سفالین زیادی کشف شده که احتمالاً ـ به منظور جابه جا کردن آب های کثیف از آنها استفاده می شده است. همچنین ظروف سفالین دیگر و شیشه های خرد شده در این محل به دست آمده است.

در طرف جنوب مرکزی دیوار داخلی قصر، مکان بازی با سه مِرْفق وجود داشته است. در جانب شرق این مکان باز، ایوانی کوچک قرار داشته که در جلوی آن، دو نیم برج ساخته شده بود. وسط آن، راهرویی قرار داشت که به اتاقی مستطیل شکل در پشت ایوان منتهی می شد. در شمال ایوان، راهرویی دیگر قرار داشت که به مکان باز دیگری منتهی می شد و از آنجا به (مرافق) جنوب غربی دارالاماره می رسید. در جنوب این ایوان، مکان باز دیگری قرار داشت که در وسط آن، ایوانی ساخته بودند و از آنجا به وسیله راهرویی که بین دو ستون مستطیل شکل قرار گرفته بود، به درگاه دارالاماره منتهی می شد.

در سـمت جنوب غربی دارالاماره، حیاطی مسـتطیل شکل با ابعاد نوزده و هجده متر و مساحت ۳۴۲متر مربع قرار گرفته بود که در شـمال آن، گودال آبی مربع شـکلی ساخته بودند که به وسـیله راه آبی طولانی که در موازات ضـلع غربی دارالاماره امتداد داشت، به مرافـق شـمالی و غربی قصـر منتهی می شـد. در جنوب این حیـاط مسـتطیل شـکل، دو مرفق دیگر قرار داشت که در مرفق شـرقی آن، اتاقکی کوچک و در مرفق غربی آن، ایوانی قرار داشت که به وسـیله راهرویی به آسـتانه در دارالاماره منتهی می شـد. در ضـلع شـرقی دارالاماره گودالی کوچک قرار داشت که به وسـیله راه آبی به درگاه درجنوبی دارالاماره منتهی می شد. (۱)

هفت – حمام و مخزن و فاضلاب

حمام قصر در سمت غربی دیوار داخلی قصر و در کنار اتاقی مستطیل شکل قرار داشت. در کنار حمام و در حیاطی مربع شکل (۲)و بـا ابعاد ۳۰/۲۵ و ۶/۲۴ متر و بـا مساحت ۳۸/۶۲۲ متر مربع، محـل فاضـلاب قصـر قرار گرفته بود. در این محل که مکانی مستطیل شکل و با ابعاد ده و ۸۲/۵ متر و مساحت ۲/۵۸ متر مربع بود، آب های مصرفی شده، به وسیله ساکنان قصر، سرازیر می شد. (نقشه های شماره ۱۶ و ۱۷)

نردبانی با عرض ۹۵ سـانتی متر برای رفت و آمـد به درون این محل، اختصاص یافته بود. درون این محل، با لایه ای ضـخیم از گچ پوشـیده شده بود تا آب به دیوارهای قصر سرایت نکند. فاضلاب حمام با لوله های سفالین که قطر تقریبی آنها نصف قدم بود، به این سـرازیر می شـد. (۳)بعضـی از نویسـندگان معاصر، شماره های ۵۵، ۶۲، ۶۹، ۷۷، ۹۹ و ۱۰۰ در نقشه دارالامـاره را مربوط به حمامی بزرگ در این محل می دانند که در عصر اموی ایجاد شده بود. (۴)

۱- تخطیط مدینه الکوفه، صص ۱۴۴ و ۱۴۸.

۲- تخطیط مدینه الکوفه، ص ۱۴۵.

۳- تخطیط مدینه الکوفه، ص ۱۵۳.

۴- جغرافیه العراق و تاریخه القدیم، ص ۴۵.

همچنین در اطراف مختلف قصر، آبراه هایی کشف شده که با گچ و آجر ساخته شده بود. این احتمال وجود دارد که این آبراه ها به چاه های آب یا چاه های فاضلاب متصل بوده است. همچنین چاه های فاضلابی که به وسیله سنگ گچ ساخته شده بود، کشف شده است. (۱)

هشت – طِمار

طمار، ساختمانی گنبدی شکل بود که روی بام قصر بنا شده بود. در زیر این گنبد، سالن اصلی قصر که محل جلوس فرماندار و نیز پذیرایی از میهمانان بوده، قرار داشت. در هر کدام از دیوارهای این سالن، راهروهایی برای ورود به حیاط خلوت های واقع در جنوب شرقی و جنوب غربی وجودداشت. جناب مسلم را بالای این گنبد برده و به پایین پرتاب کردند. عبیدالله بن زیاد در زیر این گنبد و در این سالن بزرگ با اسرای کربلا ملاقات کرد و در همین سالن بود که سر امام حسین (علیه السلام) به زمین گذاشته شد و در همین مکان، سر عبیدالله را برای مختار آوردند، همچنان که در همین مکان، سر مختار را برای مصعب بن زبیر آوردند و بالاخره در این مکان سر مصعب را برای عبدالملک بن مروان آوردند که عبدالملک با تذکر وقایع فوق، این مکان را به فال بد گرفته و دستور تخریب آن را داد. پس آنچه به وسیله عبدالملک ویران شد، این مکان بود نه همه قصر. (۲)

به نظر می رسد که این گنبد در طرف غربی قصر و نزدیک درِ اصلی آن و مسلط بر رحبه علی (علیه السلام) و میدان کوفه واقع شده بود؛ زیرا در تاریخ چنین آمده است که وقتی بدن مسلم را از بالای طمار به پایین پرتاب نمودند، این بدن در «رحبه علی (علیه السلام) » و میدان شهرافتاد. (۳)

۱- برای اطلاع بیشتر، ر. ک: مجله سومر، القدیم، «الحمام العراقی الاسلامی فی ضوء التنقیبات الاثریه» ، زینب صادق علی سکری، ج۳۸، صص ۱۴۱ – ۱۴۳.

۲- تخطیط مدینه الکوفه، ص ۱۴۵.

۳- الاخبار الطوال، ص ۲۴۱.

نه – مصالح ساختمانی دارالإماره

مصالح اصلی ساختمان دارالاماره آجر بوده است. بعضی بر این عقیده اند که آجر قصر از شهر حیره تأمین شده است (۱)، اما برخی دیگر با توجه به تفاوت آجرهای قصر با آجرهای حیره و نیز سالم بودن آجرهای آن، گفته اند که آجرهای قصر، مخصوص قصر و در شهر کوفه ساخته شده است. آنها چنین ادعا می کنند که با توجه به فاصله دوازده کیلومتری حیره تا کوفه، اگر بنا بود این آجرها از حیره به کوفه منتقل شود، شکسته و خرد می شد، در حالی که چنین حالت هایی در آجرهای کشف شده دیده نشده است. علاوه بر این، اگر این نکته در نظر گرفته شود که ساخت آجر چندان مشکل نیست و هزینه انتقال بیشتر از هزینه ساخت در می آید و نیز با توجه به آنکه عراقی ها از زمان های بسیار دور با آجر آشنایی داشته و اقوام مختلف ساکن در عراق مانند سومری ها، آشوری ها و بابلی ها برای ساختن خانه ها و قصرهای خود از آجر استفاده می کردند و حتی لغت «آجر» از لغت «آکِر» سومری گرفته شده است (۲)، حتی می توان نظر دوم را به صواب نزدیک تر دانست.

اما ابعاد آجرهای به کار رفته در ساختمان قصر از قرار زیر است:

۱. آجر به کار رفته در کف زمین اتاق های واقع بین دو دیوار خارجی و داخلی، آجری به شکل مکعب مربع و با اندازه های ۲۴ * ۲۴ و با ضخامت شش سانتی متر بوده است. (۳)

۲. آجر به کار رفته در ساختن دیوار خارجی قصر، آجری از نوع ضخیم و به شکل مکعب مربع و با ابعاد ۳۸ * ۳۸ و ضخامت نُه سانتی متر بوده است. (۴)

۳. در ساختمان قسمت شمال غربی دارالاماره، آجری با ابعادی ۳۳ * ۳۳ و ضخامت هفت سانتی متر به کار رفته است. (۵)

۱– الحیاه الاجتماعیه و الاقتصادیه فی الکوفه، ص ۲۸.

۲– تخطیط مدینه الکوفه، ص ۱۴۹.

۳– تخطیط مدینه الکوفه، ص ۱۴۰.

۴– تخطیط مدینه الکوفه، ص ۱۴۲.

۵– تخطیط مدینه الکوفه، ص ۱۴۹.

۴. آجرهـای به کـار رفته در ساختمـان بعضـی از طـاق نماهای حیاطهای دارالاماره و نیز بعضـی از اتاق ها ابعاد مختلفی همانند (۲۰ * ۲۰ و ضخامت ۵/۳ سانتی متر) ، (۲۱ * ۲۱ و ضـخامت چهار سانتی متر) و (۵/۲۱ * ۵/۲۱ و ضخامت چهار سانتی متر) داشته است. (۱)

۵. ابعـاد آجرهـای به کـار رفته در سـاختن بعضـی از دیوارها و طاق نماها۳۵ * ۳۵ و ضـخامت هفت سـانتی متر و۳۳ * ۳۳ و ضخامت هفت سانتی متر بوده است. (۲)

۶. آجرهای به کار رفته در بعضی از قسمت های اولیه دارالاماره ابعاد ۳۷ * ۳۷ و ضخامت نُه سانتی متر داشته است. (۳)

پس از آجر، مهم ترین مصالـح ساختمانی قصـر، گـچ بوده است که به عنوان ملاط و نیز به عنوان سـفیدکاری و تزیین قسـمت های مختلف ساختمان از آن استفاده می شده است. (۴)(تصویرهای شماره ۴۰ - ۴۲)

همچنین -همان گونه که در توصـیف ساختمان مخزن فاضـلاب قصـر گفته شـد- از گچ برای نفوذناپذیرشدن این مخزن و نیز سرایت نکردن فاضـلاب به قسمت های دیگر دارالاماره استفاده شده بود. (۵)در بعضـی از نقاط قصر از ملاط گِل سبز مایل به زرد نیز استفاده شده است. (۶)

۵. زندان کوفه

در مقـاطع مختلـف تـاریخی در زمـان مورد بحث مـا از محلی به نـام زنـدان یـاد شـده است. بلاـذری از زنـدان کوفه در زمـان حکومت مُغَیره بن شعبه (۴۱ - ۵۱ه. ق) یاد می کند و ساختمان آن را از نی می داند. (۷)

۱- تخطیط مدینه الکوفه، ص ۱۵۰.

۲- تخطیط مدینه الکوفه، ص ۱۴۹.

۳- تخطیط مدینه الکوفه، ص ۱۴۹.

۴- کوفه پیدایش شهر اسلامی، صص ۱۱۸ و ۱۴۳ به بعد.

۵- تخطیط مدینه الکوفه، ص ۱۵۳.

۶- تخطیط مدینه الکوفه، ص ۱۴۹.

۷- فتوح البلدان، ص ۴۴۹؛ تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۱۸۹.

در بحارالانوار چنین آمـده است که پس از دسـتگیری ابن ملجم، او را در قصـر زنـدانی کردند. (۱)از این گزارش استفاده می شود که از قصـر در زمان حضـرت علی (علیه السـلام) به عنوان زنـدان نیز اسـتفاده می شده است، به خصوص با توجه به آنکه حضرت علی (علیه السلام) خود ساکن در قصر نبوده است.

طبری در بیـان حوادث سال ۵۱ه. ق (حوادث مربوط به حجر بن عـدی) به زنـدان کوفه در زمـان «زیاد» ، اشاره کرده، اما محل آن را تعیین نمی کند. (۲)

لوئی ماسینیون در نقشه شماره ۱ خود که از کوفه ارائه می دهد، محل زندان را در جنوب غربی کوفه و نزدیک «کناسه» تعیین کرده اسـت. (۳)(نقشه شـماره ۸) البتـه نگارنـده بـه مسـتند آن دست نیـافت. نگارنـده احتمـال فراوان می دهـد که بـا تـوجه به ساختمـان عریض و طویـل قصـر و نیز حراست هـای فراوانی که از آن به عمـل می آمـده است و به ویژه بـا عنایت به اتاق های متعددی که در آن وجود داشـته، زندان کوفه در زمان زیاد و پس از او درون قصـر بوده است. مؤید این مدعا آن است که در روایات تاریخی چنین آمده که عبیدالله بن زیاد، هانی بن عروه را درون قصر زندانی کرد. (۴)

۶. میدان اصلی شهر

اشاره

هنگـام مطـالعه بناهـای مرکز شـهر کوفه به دو واژه مختلف صـحن و رحبه برخورد می نماییم که دو معنای متفاوت را ارائه می کند.

صَحْن: در لغت به معنـای حیـاط وسـط خانه آمـده است. (۵)بنـابراین، این معنا را تـداعی می کنـد که صـحن مرکزی از چهار طرف، محصور بوده است.

۱- بحارالانوار، ج ۴۲، ص ۲۷۹.

۲- تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۱۹۶.

۳- خطط الکوفه، خریطه رقم ۱.

۴- تاریخ الطبری، ج ۴، ۲۷۴؛ مقتل ابی مخنف، ص ۳۸.

۵- لسان العرب، ج ۷ ص ۲۹۲.

رَحبه: در لغت به معنای وسعت آمده و بر حریم ساختمان که معمولاً مکانی وسیع بوده نیز اطلاق شده است. (۱)

الف) مرکز شهر (صحن)

با مراجعه به متون تاریخی به این نتیجه می رسیم که صحن کوفه دقیقاً معادل کلمه مرکز کوفه می باشد؛ زیرا در تاریخ چنین آمده است که پس از تعیین شدن محل مسجد جامع، تیراندازی در وسط مسجد ایستاد و به چهار طرف تیر پرتاب کرد و هر چهار طرف محل افتادن تیرها (غَلْوَه) مشخص و علامت گذاری شده و به عنوان صحن کوفه تعیین شد. (۲)

در این گزارش تاریخی، شکل هندسی صحن به صورت مربعی تصویر شده که هر ضلع آن به اندازه دو پرتاب تیر (دو غَلْوَه) تعیین شده است. اگر طبق نقل کتاب های لغت هر فرسخ را ۲۵ غلوه بدانیم، هر غلوه معادل ۲۵۱ فرسخ خواهد بود. (۳)و اگر هر فرسخ را ۵۹۸۵ متر به حساب آوریم، هر غلوه ۲۴۰ متر خواهد بود. بنابراین، هر ضلع مربع صحن ۴۸۰ متر خواهد شد و مساحت صحن این چنین محاسبه می شود:

متر مربع ۴۸۰\ ۲۳۰۴۰۰ * ۴۸۰ و با توجه به اینکه هر هکتار ده هزار متر مربع است، صحن مساحتی معادل ۰۴/۲۳ هکتار را دربر داشته است. (۴)

در این فضای وسیع، نهاد و بنیان هایی همچون مسجد جامع، قصر، بازارها، رحبه و آرّی، وجود داشته است ۵که بعضی از این نهادها و بنیان ها در جای خود بررسی شد.

۱- لسان العرب، ج ۵، ص ۱۶۶.

۲- تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۱۴۸.

۳- لسان العرب، ج ۱۰، ص ۱۱۳.

۴- کوفه پیدایش شهر اسلامی، ص ۱۰۸.

پس از علامت گذاری چهار طرف صحن، دور آن را خندقی کشیدند تا قبایل، خانه های خود را پشت آن بنا کنند و به مرکز شهر تجاوز نکنند. (۱)گرچه پس از مدت کوتاهی، عُمر قسمت های زیادی از این مرکز را به افراد مختلف برای خانه سازی بخشید. از این جاست که منابع تاریخی با ریشه لغوی کلمه صحن هماهنگ می شود؛ زیرا دور تا دور این مرکز را بنیان ها و ساختمان های مردم کوفه فراگرفته بود.

از آنچه گفته شد این نتیجه به دست می آید که صحن را نمی توان به عنوان میدان اصلی شهر به حساب آورد؛ زیرا میدان به مکان گسترده باز اطلاق می شود، در حالی که در صحن ساختمان های فراوانی ساخته شده بود.

ب) رحبه (رحبه علیّ و رحبه الصَیارف)

در این مبحث می توان لغت «رَحبه» را معادل میدان به کار برد. «رحبه» که بعدها به مناسبت جای دادن خانه ساده حضرت علی (علیه السلام) در خود به نام «رحب علی (علیه السلام) » نامگذاری شد، فضای وسیعی بود که در سمت جنوب غربی مسجد جامع و غرب قصر دارالاماره قرار داشت و در حقیقت، دیوار جنوبی مسجد و دیوار غربی قصر به آن شکل می دادند. به عبارت دیگر، این مکان باز، حریم این دو بنیان اصلی شهر شمرده می شد. (۲)

به نظر می رسد که اجتماعات اصلی مردم شهر در این مکان انجام می گرفته است، به خصوص با توجه به اینکه درِ اصلی قصر و گنبد طمار، بر این میدان مسلط بوده است.

در بعضی از گزارش های تاریخی، سخن از رحبه ای دیگر به نام «رحبه الصیارف» به میان آمده است که با دقت در این گزارش درمی یابیم که این

۱- تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۱۴۸.

۲- کوفه پیدایش شهر اسلامی، ص ۱۲۲.

مکان، محلی در مرکز شـهر (صـحن) ، اما متفاوت با رحبه علی (علیه السلام) بوده است و ظاهراً صیرفی ها (صرّافان) در آن به کار مشـغول بوده اند؛ زیرا در این گزارش چنین آمده که حضـرت علی (علیه السلام) ، میثم تمّار را به این رحبه آورده و محل به دار آویخته شدنش را به او نشان داده است. (۱)با توجه به اینکه محل شـهادت میثم تمّار نزدیک خانه عمرو بن حُریث و در جانب شرق مسجد فعلی بوده (۲)، درمی یابیم که این رحبه در نقطه مقابل رحبه علی (علیه السـلام) در جانب شرق صحن قرار داشته است.

ج) آریّ

این کلمه از ریشه فارسی «آریت» گرفته شده که به معنای طناب بلندی است که چهارپایان را با آن می بندند. (۳)

در ابتـدای بنیان گـذاری شـهر کوفه، چهل هزار اسب متعلق به بیت المال در این مکان نگهـداری می شـده است. (۴)اما مدتی بعد، عُمر آن را به ابوموسـی اشـعری، حُذَیفه بن یمان و گروهی از قبیله «عَبس» بخشـید. (۵)طبری محـل این مکان را در ناحیه سمت چپ قبله قصر (جنـوب شـرقی قصـر) تعیین می کنـد. (۶)امـا بعضـی از نویسـندگان کوفه پژوه معاصـر، این مکـان را به صورت دو نیمه از هم جدا، در جنوب غربی و جنوب شرقی صحن تصویر کرده اند. (۷)

۱- تاریخ الکوفه، ص ۱۸۵.

۲- کوفه پیدایش شهر اسلامی، صص ۳۶۰ و ۳۶۱ (نقشه)

۳- کوفه پیدایش شهر اسلامی، ص ۱۳۲، پاورقی.

۴- تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۱۵۵.

۵- البلدان، ص ۷۴.

۶- تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۱۵۵.

۷- کوفه پیدایش شهر اسلامی، ص ۱۳۴.

۷. معابر (خیابان ها، چهارسوها و کوچه ها)

الف) خیابان ها

اشاره

پیش از توصیف خیابان های اصلی کوفه، باید موقعیت اسکان قبایل و گروه های مختلف بررسی شود. گفتنی است پس از مشخص شدن مرکز مربع شکل شهر کوفه و تعیین حدود آن به وسیله کندن خندق، قبایل مختلف، دور تا دور اضلاع این مربع، به ترتیب زیر اسکان داده شدند:

۱. در ضلع شمالی به ترتیب از شرق به غرب، قبایل سلیم، ثقیف، بُجَیله، تَیم اللات و تَغْلِب؛

۲. در ضلع جنوبی از شرق به غرب، قبایل و طوایف اَزد، کِنْدَه، تیره نَخْع از مِذْحَج و اَسَد؛

۳. در ضلع شرقی از شمال به جنوب، قبایل و طوایف اَسَد، عامر، تَمیم و مُحارب، اَنْصار و مُزَینه؛

۴. در ضلع غربی از شمال به جنوب، قبایل بَجاله و بَجْلَه، جُدَیله، جُهَینَه و اَخلاط (گروه های مختلف از قبایل مختلف) . (۱)

۵. چنان که مشاهده می شود، بعضی از قبایل، مانند اَسَد (نقشه شماره ۸) در دو نقطه شهر اسکان داده شدند. قبایل و طوایف ذکر شده دور تا دور مرکز را احاطه نموده و قبایل و طوایف دیگر، در پشت سر این قبایل در قسمت های عقبی کوفه مستقر شدند.

البته طی سال ها به دلیل مهاجرت افراد و قبایل از نقاط دیگر به کوفه و تنگی جا، تغییر و تبدّل فراوانی در محل اسکان این قبایل صورت گرفت (۲)که فعلاً منظور نظر نگارنده نیست.

۱- کوفه پیدایش شهر اسلامی، ص ۱۴۵. البته بعضی دیگر از نویسندگان مانند لوئی ماسینیون در خطط الکوفه موقعیت قبایل را ذکر کرده اند که با آنچه در متن آمده است، تفاوت هایی دارد.
۲- البلدان، ص ۷۵.

پس از تعیین محل اسکان قبایل، خیابان های پانزده گانه اصلی شهر بر اساس آنچه در ادامه می آید، مشخص شد:

* در شمال مرکز، پنج خیابان از قرار زیر:

۱. در سمت شرق قبیله «سلیم» ، یک خیابان؛

۲. بین قبیله «سلیم» و «ثقیف» ، یک خیابان؛

۳. بین «هَمْدان» و «بُجَیلَه» ، یک خیابان؛

۴. بین «بُجیله» و «تَیم اللات» و «تَغْلب» ، یک خیابان؛

۵. در سمت غرب «تَیم اللات» و «تَغْلب» ، یک خیابان.

* در شرق مرکز و بین مرکز و فرات، سه خیابان در نظر گرفته شد:

۱. در سمت جنوبِ «انصار» و «مزینه» ، یک خیابان؛

۲. بین «انصار» و «مزینه» و بین «تمیم» و «محارب» ، یک خیابان؛

۳. بین «تمیم» و «محارب» و بین «اسد» و «عامر» ، یک خیابان.

* در سمت جنوب مرکز، چهار خیابان تعیین شد:

۱. در سمت غرب «اسد» ، یک خیابان؛

۲. بین «اسد» و «نَخع» ، یک خیابان؛

۳. بین «نخع» و «کنده» ، یک خیابان؛

۴. بین «کنده» و «ازد» ، یک خیابان.

* در سمت غرب مرکز، سه خیابان ترسیم شد:

۱. در سمت شمال «بَجْلَه» و «بجاله» ، یک خیابان؛

۲. بین «بَجْلَه» و «بجاله» و بین «جُدَیله» و «اخلاط» (عناصر مختلف از قبایل مختلف) ، یک خیابان؛

۳. بین «جُدَیلَه» و «اخلاط» و بین «جُهَینه» و «اخلاط» ، یک خیابان. (۱)

۱- تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۱۴۹.

پس از این خیابان کشی اصلی، خیابان هایی کوچک تر در قبایل و محلات، در موازات یا عمود بر این خیابان ها ترسیم شد.

اندازه خیابان ها

در گزارش های تاریخی، چهار نوع اندازه برای خیابان های مختلف شهر کوفه ذکرشده است:

۱. خیابان های شصت ذراعی. با توجه به اینکه هر ذراع ۰۴/۵۴ سانتی متر است، اندازه این خیابان ها حدود ۴۲/۳۲ متر می شود. این خیابان ها مخصوص قطایع بود و که ظاهراً منظور از آن، زمین هایی بوده که در مرکز شهر به افراد و قبایل مختلف واگذار شده بود. از این نوع خیابان ها می توان با عنوان خیابان های درجه اول یادکرد. بعضی از کوفه پژوهان معاصر، طول این خیابان ها را با محاسبه، حدود ۷۵۰ متر به دست آورده اند.

۲. خیابان های چهل ذراعی؛ یعنی ۶۱/۲۱ متر. خیابان های اصلی این شهر، یعنی خیابان های پانزده گانه، این اندازه بوده اند. این خیابان ها را می توان خیابان های درجه دوم دانست.

۳. خیابان های سی ذراعی؛ یعنی ۲۱/۱۶ متر. به نظر می رسد که این، اندازه خیابان هایی است که یا عمود بر خیابان های اصلی بوده و یا در امتداد آنها بوده است. از این خیابان ها می توان با عنوان درجه سوم یاد کرد.

۴. خیابان های بیست ذراعی؛ یعنی ۸/۱۰ متر. به نظر می رسد که این اندازه متعلق به خیابان هایی بوده که به موازات خیابان های اصلی کشیده شده است. (۱)این خیابان ها را می توان با عنوان خیابان درجه چهارم دانست.

البته در متون تاریخی از نوعی دیگر از خیابان با عنوان «سکّه» یاد شده که به نظر می رسد از آنها برای عبور و مرور از مرکز شهر به سوی خارج شهر استفاده

۱- تاریخ الطبری، ج ۳، صص ۱۴۸ و ۱۴۹؛ کوفه پیدایش شهر اسلامی، صص ۱۴۹ و ۱۵۰.

می شده است. (۱)احتمالاً این واژه از «سَکّ» به معنای سد و بستن گرفته شده است (۲)و دلیل نامگذاری این خیابان ها این بوده است که هرگاه دهانه این سِکَک (جمع سکّه) گرفته می شد، راه عبور و مرور به مرکز شهر بسته می شد.

در زمان مورد بحث ما، پس از خاموش شدن شعله قیام مسلم و مخفی شدن آن جناب، عبیدالله به منظور جلوگیری از فرار مسلم، به رییس پلیس خود، حُصَین بن نُمیر دستور می دهد که نیروهایی را بر دهانه های سکّه ها بگمارد. (۳)

واژه «افواه السکک؛ دهانه های سکّه ها» نیز این معنا را تداعی می کند که این سکه ها به عنوان دهانه های ورود و خروج به شهر محسوب می شدند. در بعضی از منابع، عرض این سکه ها پنجاه ذراع، یعنی ۰۲/۲۷ متر ذکر شده است. (۴)همچنین در باره کیفیت روشنایی سکک در بعضی از کتاب ها چنین آمده است که بعضی از سکک (یا تمام آنها) در شب به وسیله مشعل هایی روشن نگاه داشته می شدند. (۵)نام بعضی از این سکّه ها از قرار زیر است:

سکّه لحّام جریر

این سکه از مرکز شروع می شد و در شرق مرکز از بازار می گذشته و پس از قطع راه های قبایل ساکن در شرق، به شمال شرقی کوفه، یعنی «سَبَخه» منتهی و از آنجا از شهر خارج شده است. (۶)

سکّه دار الرومیین

دار الرومیین مکانی در جنوب قصر بوده (نقشه شماره ۸) که در آغاز به عنوان زباله دان از آن بهره برداری می شد، اما بعدها یزید آن را به عَنْبَس بن سعید بن عاص بخشید و او

۱- کوفه پیدایش شهر اسلامی، ص ۲۹۵.

۲- لسان العرب، ج ۶، ص ۳۰۹.

۳- تجارب الامم، ج ۲، ص ۵۱.

۴- البلدان، ص ۷۵؛ تخطیط مدینه الکوفه، ص ۸۰.

۵- تاریخ الکوفه، ص ۱۴۳؛ تخطیط مدینه الکوفه، ص ۸۰.

۶- کوفه پیدایش شهر اسلامی، ص ۳۰۵.

تنها برای حمل خاک ها و زباله های آن به خارج شهر ۱۵۰ هزار درهم هزینه کرد. (۱)به نظر می رسد این سکه، مرکز شهر را از سمت جنوب به خارج شهر متّصل می کرده است.

سکّه شَبَث

این سکه از میان قبیله «تمیم» در شرق کوفه می گذشته است. (۲)

سکّه عُمَیْرَه

این جاده از جنوب کوفه و از میان قبیله «کِنْده» می گذشته است. (۳)

سکّه بنی جذیمه

احتمالاً این جاده از میان تیره «بنی جذیمه» ساکن در جنوب غربی کوفه عبور می کرده است. (۴)

سکّه علاء بن مِحْرز

این جاده از میان خانه های «قریش» عبور می کرده است. (۵)

سکّه الثَوْریین (سکّه الثَوْر)

این جاده از میان قبیله «هَمْدان» ساکن در شمال کوفه می گذشته و کوفه را به خارج شهر متصل می کرده است. (۶)

سکّه الموالی

احتمالاً ـ این سکّه از میان محل سکونت موالی در شرق کوفه و نزدیک فرات می گذشته و کوفه را به فرات متصل می کرده است. (۷)

۱- تاریخ الکوفه، ص ۱۴۳؛ تخطیط مدینه الکوفه، ص ۸۳.

۲- تخطیط مدینه الکوفه، ص ۱۴۳؛ خطط الکوفه، ص ۱۷؛ تخطیط مدینه الکوفه، ص ۸۳.

۳- تخطیط مدینه الکوفه، ص ۸۳.

۴- تخطیط مدینه الکوفه، ص ۸۳.

۵- خطط الکوفه، ص ۱۷.

۶- کوفه پیدایش شهر اسلامی، ص ۲۷۴.

۷- الحیاه الاجتماعیه و الاقتصادیه فی الکوفه، ص ۷۶.

سكّه البَريد

این نامگذاری در زمان عباسیان صورت گرفت؛ زیرا از این جاده به عنوان جاده پستی کوفه - شام استفاده می شد. (۱)این جاده به صورت مورّب از قصر شروع می شده، از مسجدی گذشته و در شمال شرقی کوفه به «سبخه» می پیوست. (۲)ماسینیون این جاده را بین قصر در مرکز و پُل (جسر) و کناسه در جنوب شرقی کوفه دانسته است. (۳)

در پایان این بحث، خاطرنشان می شود که زمین همه این جاده ها، خاکی بود و برخلاف جاده های درون شهری، مانند خیابان های شهر «حِمْص» ، سنگ فرش نشده بود. (۴)

ب) چهارسوها

اشاره

در منابع عربی به جای این واژه از واژه «شهار سوج» استفاده شده است که همان لغت فارسی «چهار سوی» به معنای چهارراه می باشد. (۵)در کتاب های مربوطه از چهار «چهار سو» نام برده شده است:

یک - چهارسوی خُنَیْس

نزدیک این چهارراه، خانه خنیس بن سعد واقع شده بود، از این رو، این چهارراه به نام او معروف شد. (۶)این چهار سوی در سهم قبیله «تمیم» در شرق کوفه واقع شده بود. (۷)

دو - چهارسوی بَجیله

این چهارراه در محله قبیله «بجلیه» و در شمال کوفه قرار داشت. (۸)

۱- خطط الکوفه، ص ۱۸.

۲- کوفه پیدایش شهر اسلامی، ص ۳۱۳.

۳- خطط الکوفه، ص ۱۸.

۴- کوفه پیدایش شهر اسلامی، ص ۳۶۴.

۵- البلدان، ص ۷۴؛ فتوح البلدان، ص ۲۸۰.

۶- موسوعه النجف الاشرف، ج ۱، ص ۴۲۶.

۷- البلدان، ص ۷۴؛ کوفه پیدایش شهر اسلامی، ص ۳۴۸.

۸- مختصر کتاب البلدان، ص ۱۶۹؛ فتوح البلدان، ص ۲۸۰.

سه – چهارسوی هَمْدان

این چهار سو در میان قبیله هَمْدان ساکن در شمال کوفه قرار داشت. (۱)

چهار – چهارسوی کِنْده

این چهار سو در میان قبیله «کنده» ساکن در جنوب کوفه قرار داشت. (۲)

ج) کوچه ها

در نقشه کشی اولیه کوفه، مقدار عرض کوچه ها که در میان محله های مختلف بنا شده بود، هفت ذراع، یعنی ۷۸/۳ متر تعیین شده بود. (۳)

به علت کثرت کوچه های کوفه و کم اهمیت بودن آنها در جریانات مختلف، در منابع کمتر از آنها یاد شده است. کوچه هایی که در منابع از آنها یاد شده است، کوچه عمرو (زقاق عمرو) است که فرزندان عمرو بن حریث در آن زندگی می کردند. (۴)به نظر می رسد با توجه به اینکه خانه عمرو بن حریث در مرکز شهر و در سمت شرق مسجد جامع واقع بوده است، این کوچه نیز در همان حدود بوده باشد. (۵)

علاوه بر کوچه های اصلی از کوچه های دیگری نیز در کوفه یاد شده است، چنان که در بعضی از کتاب ها چنین آمده که هنگام خانه سازی در کوفه، بین هر دو خانه، پنج ذراع، یعنی ۷/۲ متر فاصله می گذاشتند. (۶)در بعضی از کتاب های کوفه پژوهی چنین آمده است که تنها عرض کوچه ها بود که در طول زمان ثابت ماند وگرنه عرض خیابان ها و معابر اصلی در طول تاریخ به وسیله افراد و قبایل مختلف، اشغال شده و بدین ترتیب، عرض آنها از عرض اولیه کوتاه تر می شد. (۷)

۱- مختصر کتاب البلدان، ص ۱۶۹؛ فتوح البلدان، ص ۲۸۰.

۲- فتوح البلدان، ص ۲۸۰.

۳- تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۱۴۸.

۴- فتوح البلدان، ص ۲۷۶.

۵- کوفه پیدایش شهر اسلامی، ص ۳۶۰.

۶- فضل الکوفه، ص ۶۲.

۷- کوفه پیدایش شهر اسلامی، ص ۱۵۹.

۸. کاروان سراها و مهمان خانه ها

در میـان متون تـاریخی، تنهـا دو عبـارت یافته شـد که بر وجود مهمان خانه هایی در زمان مورد بحث ما دلالت داشت. این دو عبارت از قرار زیر است:

۱. عُمر بن خطـاب دسـتور داده بود که خانه ای در شـهر کوفه برای مهمانانی که به این شـهر وارد می شونـد، ساخته شود. این خـانه در محل خانه عبـدالملك بن عُمَیر قرار داشت (۱)که بعدها قاضـی کوفه شد. (۲)ظـاهر این عبارت آن است که مهمانان، اعم از شخصیت ها و غیر شخصیت ها در این خانه پذیرایی می شدند.

۲. ولید بن عقُبه، حاکم کوفه در زمان عثمان، مهمان خانه ای با عنوان «دار الضیافه» بنا کرد که در آن از شخصیت های بزرگ اسـلامی پذیرایی می نمود. (۳)در همین زمـان نیز از مکـانی به نـام «دار الضـیفان؛ خانه مهمانان» در نصوص تاریخی یاد شـده است. (۴)نیز طبری ضمن بیان حوادث سال ۳۰ه. ق چنین می گوید:

مکان خانه عقیل و خانه ابن هبار به عنوان مهمان سـرا برای قوم «بنی کلب» و بعضی از گروه های دیگر انتخاب شد. نیز عبدالله بن مسـعود، خـانه خود را برای پـذیرایی از مهمانـان «هُـذیل» واگـذار کرد تـا هرگـاه مکـان های تعبیه شـده در اطراف مسـجد گنجایش آنها را نداشت به خانه او روند. (۵)

از اینجا می توان استفاده کرد که برای پذیرایی از مهمانان، خانه ها یا مکان هایی در اطراف مسجد اختصاص یافته بود.

۹. حمام ها

اشاره

از آنجا که اسـلام اهمیت فراوانی به نظافت و شست وشو می دهد و نیز با توجه به آنکه نظافت خاصی با عنوان غسل در مواقع مختلف، واجب یا

۱- فتوح البلدان، ص ۲۷۷.

۲- تاریخ الکوفه، ص ۲۳۵.

۳- تخطیط مدینه الکوفه، ص ۸۴.

۴- تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۳۲۷.

۵- تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۳۲۶.

مستحب شمرده شده است، یکی از ضروری ترین بنیان های یک شهر نو بنیاد اسلامی، مکانی به نام حمام بوده است. در زمان مورد بحث ما «حمام داری» شغلی اشرافی تلقی می شد و تنها ثروتمندان از عهده تأسیس و اداره آن بر می آمدند و درآمد فراوانی را کسب می کردند. از درآمد حمام های کوفه در زمان مورد بحث، مطلبی در تاریخ نیامده است، اما در همین زمان، درآمد بعضی از حمام های بصره، حدود هزار درهم در روز گزارش شده است. (۱)صاحبان این حمام ها اصرار فراوانی در مکتوم نگه داشتن مقدار درآمد خود داشتند تا رقیب کمتری پیدا کنند. (۲)

بعضی بر این عقیده اند که حمام های کوفه در زمان حکومت زیاد (۵۰-۵۳ه. ق) ساخته شد. (۳)البته در روایات شیعه (۴)و نیز گزارش های تاریخی (۵)، نصوصی وجود دارد که از حمام رفتن حضرت علی (علیه السلام) حکایت می کند و این بر وجود حمام در کوفه از مدت ها قبل از زمان زیاد دلالت دارد. آب حمام های کوفه به وسیله نهرهایی که از رود فرات منشعب شده بود، تأمین می گشت. (۶)

در باره کیفیت ساختمان حمام در زمان مورد بحث مطلبی به دست نیامد. (۷)البته بعضی از کتاب ها به توصیف حمام در زمان عباسیان پرداخته اند که به نظر می رسد این حمام بخش های مختلفی داشته که هر بخش گرم تر از بخش پیشین بوده است. صحن حمام به واسطه روشن کردن آتش در زیر کف آن، گرم نگاه داشته می شد.

۱- الحیاه الاجماعیه و الاقتصادیه فی الکوفه، ص ۱۱۴.

۲- فتوح البلدان، ص ۳۴۸.

۳- کوفه پیدایش شهر اسلامی، ص ۳۳۷.

۴- بحارالانوار، ج ۴۲، صص ۴۶ و ۱۹۷.

۵- الاخبار الطوال، ج ۲، ص ۲۹۸.

۶- کوفه پیدایش شهر اسلامی، ص ۳۳۷.

۷- البته فرضیه هایی از روی حفاری های دارالاماره درباره ساختمان حمام این مکان ارائه شده است، ر. ك: مجله سومر، «الحمام العراقی الاسلامی فی ضوء التنقیبات الاثریه، زینب صادق علی سکری، ج۳۸، صص ۱۴۱ - ۱۴۳.

آب گرم به وسیله لوله های سفالین از مخزن آب گرم به نقاط دیگر انتقال داده می شد. (۱)در روایات شیعه نیز از سه قسمت حمام سخن به میان آمده و برای ورود به هر قسمت، دعاهایی خاصی وارد شده است. (۲)

از بعضی روایات چنین به دست می آید که در قسمت اول حمام، رخت کن قرار داشته است (۳)، اما از بعضی دیگر چنین استفاده می شود که حمام غیر از رخت کن، سه قسمت داشته است. (۴)همین طور از بعضی روایات دیگر، چنین استفاده می شود که در همان قسمت اول، محل کشیدن نوره قرار داشته و قسمت سوم حمام هم محل حوض حمام (شاید خزینه) بوده است. (۵)همچنین از روایات به دست می آید که در زمان مورد بحث، از گل خطمی و سدر به عنوان دو ماده شوینده برای شست وشوی بدن استفاده می شده است. (۶)

حمام های کوفه در زمان مورد بحث را می توان به دو قسم حمام های خصوصی و حمام های عمومی تقسیم کرد. منظور از حمام های خصوصی، حمام هایی بود که در خانه ها یا عمارات مجلّل بنا شده و استفاده از آن اختصاص به عدّه خاصی داشت. از این نوع حمام ها می توان به حمام دارالاماره که در حفاری های باستان شناسی کشف شده است، اشاره کرد که در بخش های قبل بررسی شد. اخیراً نیز حمامی در کنار قبر هانی در شمال شرقی مسجد جامع کشف شده است. (۷)با توجه به آنکه نام این حمام در کتاب های تاریخی که از حمام های معروف کوفه یاد کرده اند، نیامده است، می توان آن را حمامی خصوصی و داخل یکی از خانه های اشراف ساکن در آن محل دانست، همچنان که احتمال دارد متعلق به زمان های بعد از زمان مورد بحث ما باشد.

۱- فنون الاسلام، ص ۳۸. برای به دست آوردن تصویری فرضی شبیه حمام های کوفه، ر. ك: نقشه شماره۲۵.

۲- وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۳۷۱.

۳- وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۳۶۸.

۴- بحارالانوار، ج ۷۶، ص ۷۰.

۵- وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۳۷۳.

۶- وسائل الشیعه، ج ۱، صص ۳۸۳و ۳۸۵.

۷- ارشاد اهل القبله الی فضل الکوفه، ص ۲۳۱.

اما حمام های عمومی و قابل استفاده برای همگان در زمان مورد بحث ما شش حمام بوده است:

الف) حمام اَعْیَن

این حمام میان دو شعبه رود فرات در شرق کوفه قرار داشت. (۱)این حمـام قبلاً از آنِ شخصـی به نام جابر بوده که اَعْین برده آزاد شـده عمر بن سـعد (یـا هم پیمان با او \ مولا) از او خریـداری می کنـد. (۲)عمر بن سـعد هنگام خروج از کوفه به سـمت کربلا این حمام را اردوگاه موقت خود قرار داد. (۳)

ب) حمام عمر بن سعد

این حمام نیز در شرق کوفه میان دو شعبه رود فرات و نزدیک حمام اعین (۴)و خارج از شهر کوفه واقع شده بود.

ج) حمام مَهْبَذان

ظاهراً این حمام متعلق به شخصـی ایرانی الاصل با نام مهبـذان بوده است. این حمام در شـمال شـرقی کوفه و در ناحیه سـبخه و نزدیک فرات قرار داشته است. (۵)(نقشه شماره ۷، رقم ۴۶)

د/ ه) حمام عمرو بن حریث و حمام قطان (قَطَن) بن عبدالله

این دو حمام در شـمال کوفه قرار داشـتند. (۶)حمـام قطان در کنار جبّانه سبیع واقع شـده بود. (۷)آب این دو حمـام از نهر «بنو سلیم» تأمین می شد. (۸)(نقشه شماره ۷، رقم ۳۷و۳۸)

۱- مقتل ابی مخنف، ص ۹۲.

۲- فتوح البلدان، ص ۲۸۰.

۳- فتوح البلدان، ص ۲۸۰.

۴- تحارب الامم، ج ۲، ص ۱۵۲؛ فتوح البلدان، ص ۲۸۰؛ کوفه پیدایش شهر اسلامی، ص ۳۳۷.

۵- الحیاه الاجتماعیه، ص ۱۱۴؛ کوفه پیدایش شهر اسلامی، صص ۳۳۷ و ۳۶۶؛ وقعه الطف، ص ۹۱، پاورقی.

۶- تجارب الامم، ج ۲، ص ۱۵۲؛ الحیاه الاجتماعیه، ص ۱۱۴.

۷- تخطیط مدینه الکوفه، ص ۹۲.

۸- کوفه پیدایش شهر اسلامی، ص ۳۳۷.

و) حمام ابن بَرْدَه

این حمام متعلّق به ابی برده، فرزند ابوموسی اشعری بود. (۱)البته مکان آن دقیقاً مشخص نشده است.

۱۰. مکان های عمومی

اشاره

هنگام مطالعه جغرافیای کوفه با مکان هایی آشنا می شویم که اختصاص به شخص خاصی نداشته و مورد استفاده قبیله خاص یا همه مردم کوفه بوده است. این مکان ها که استفاده های مختلف نظامی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی از آنها می شده عبارت اند از: جبّانات و گورستان ها، صحراها، کُناسه، سَبْخه، دارالرزق، جسرالکوفه (پُل کوفه) ، مُسَنّاه (سیل) و عاقول.

الف) جبّانات و گورستان ها

اشاره

جبّانه در لغت به معنای زمین مسطح و صاف و بی درخت و گیاه می باشد که معادل لفظ صحراست (۲)و سپس به معنای گورستان استعمال شده؛ زیرا زمین گورستان ها معمولاً این مشخصات را دارد.

در شهر کوفه مکان هایی با عنوان جبّانه معرفی شده که علاوه بر استفاده به عنوان گورستان برای اجتماعات نظامی و سیاسی- اجتماعی نیز از آنها استفاده می شد. (۳)بعضی از نویسندگان معاصر، مساحت جبّانه را دست کم یک هکتار تعیین کرده اند که این مقدار، جمعیت فراوانی را در خود جای می داد. (۴)

معمولاً جبّانات کوفه به صورت مکانی باز و بدون دیوار در وسط زمین های قبایل قرار گرفته و همچون میدان، خانه های افراد قبایل را به دور

۱- الحیاه الاجتماعیه، ص ۱۱۴.

۲- لسان العرب، ج ۲، ص ۱۷۲.

۳- کوفه پیدایش شهر اسلامی، ص ۳۵۰.

۴- کوفه پیدایش شهر اسلامی، ص ۲۸۴.

خود داشت. (۱)بنابراین، در حقیقت می توان جبّانات را میدان های فرعی شهر به شمار آورد.

راه اصلی که قبیله را به مرکز شهر پیوند می داد از کنار جبّانه می گذشت و همه کوچه ها و خیابان های قبیله به جبّانه ختم می شد. (۲)

استفاده نظامی از جبّانات برای اولین بار در زمان حکومت حضرت علی (علیه السلام) رخ داد. هنگامی که علی (علیه السلام) در سال ۳۷ه. ق به مردم دستور داد که با سلاح های خود برای مقابله با خوارج آماده شوند، آنها با سلاح های خود داخل مسجد شدند. حضرت علی (علیه السلام) فرمود: «کار بدی کردید که با سلاح به مسجد آمدید، بروید به سوی جبّانه مراد» و مردم را در آنجا جمع کرد. (۳)همچنین به مواردی از استفاده نظامی از جبّانات در جریان قیام مختار، قیام اشراف کوفه و درگیری بین سپاه مختار و سپاه مصعب گزارش شده است. (۴)

جبّانات کوفه در زمان مورد بحث را می توان به دو قسم جبّانه های یمنی ها (قحطانی ها) و جبّانه های غیر یمنی ها (عدنانی ها) تقسیم کرد:

یک - جبّانه های یمنی ها (قحطانی ها)

اشاره

چنین گفته شده است که جبّانه به شکلی که در جغرافیای کوفه مشاهده می شود، دستاورد مستقیم یمنی ها بوده است؛ زیرا پیش از این دوره، چنین بنیادی در شهرهای مکّه، مدینه و دیگر شهرهای حجاز وجود نداشته (۵)، ازاین رو بیشتر جبّانات کوفه متعلق به یمنی ها بوده است. این جبّانات عبارت است از:

۱- کوفه پیدایش شهر اسلامی، ص ۲۸۴.

۲- کوفه پیدایش شهر اسلامی، ص ۲۸۴.

۳- تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۶۸.

۴- کوفه پیدایش شهر اسلامی، ص ۳۵۴.

۵- کوفه پیدایش شهر اسلامی، صص ۳۴۱ و ۳۴۲.

اول – جبّانه سبیع (جبانه الحشاشین)

این جبّانه متعلق به قبیله هَمْدان بوده و نام خود را از طایفه ای از این قبیله گرفته است. (۱)این جبّانه در شمال کوفه و در کنار حمام قطان (قطن) بن عبدالله قرار داشته است. (۲)(نقشه شماره ۷، رقم ۳۴ و نقشه شماره ۸)

دوم – جبّانه کِنْده

این جبّانه متعلق به قبیله کنده بوده و در جنوب کوفه در مرکز زمین های آنان قرار داشت. قبیله ربیعه نیز از این جبّانه استفاده می کرد. (۳)(نقشه شماره ۷، رقم ۸ و نقشه شماره ۸)

سوم – جبّانه بِشْر

این جبّانه به قبیله طی تعلق داشت و نام آن از بِشْر بن ربیع خَثْعمی یکی از رؤسای «خَثْعم» که در جنگ قادسیه شرکت داشته، گرفته شده بود. موقعیت آن در شمال کوفه بود. (۴)(نقشه شماره ۷، رقم ۳۲ و نقشه شماره ۸)

چهارم – جبّانه مراد

این جبّانه که در جنوب قرار داشت از آنِ قبیله مذحج بود و به نام یکی از تیره های آن قبیله نامگذاری شده بود. (۵)(نقشه شماره ۷، رقم ۱۲ و نقشه شماره۸)

پنجم – جبّانه مِخْنَف (جبّانه اَزْد)

این جبّانه در خطّه بَجْلَه و بجاله واقع در غرب کوفه، یعنی مکانی که بیشتر افراد قبیله «ازد» ساکن بودند، قرار داشت. (۶)(نقشه شماره ۷، رقم ۲۸ و نقشه شماره ۸)

۱- فتوح البلدان، ص ۲۸؛ تجارب الامم، ج ۲، ص ۱۴۲؛ خطط الکوفه، ص ۱۹؛ کوفه پیدایش شهر اسلامی، ص ۳۴۲؛ تخطیط مدینه الکوفه، ص ۹۴.

۲- تخطیط مدینه الکوفه، ص ۹۴.

۳- تخطیط مدینه الکوفه، ص ۹۴؛ الحیاه الاجماعیه، ص ۳۴؛ کوفه پیدایش شهر اسلامی، ص ۳۴۲.

۴- کوفه پیدایش شهر اسلامی، ص ۳۴۲؛ الحیاه الاجتماعیه، ص ۳۴.

۵- کوفه پیدایش شهر اسلامی، ص ۳۴۲.

۶- کوفه پیدایش شهر اسلامی، ص ۳۴۲.

ششم – جبّانه الصائدیین

این جبّانه در جنوب شرقی کوفه واقع شده بود و به طایفه صائدیین از قبیله هَمْدان تعلّق داشت. (۱)ماسینیون نام دیگر این جبّانه را جبّانه صیداویین که تیره ای از قبیله بنی اسد بود، دانسته و آن را از «بنی کِلاب بن قیس» از عدنانی ها به شمار آورده است. (نقشه شماره ۷، رقم ۵۲ و نقشه شماره ۸)

دو – جبّانه های عدنانی ها

اشاره

این جبّانات شامل جبّانه های اهل مدینه و نیز سایر عدنانی ها می شود.

اول – جبّانه (ثُوَیَّه)

«الجبّانه» بدون اضافه به لغتی به مکانی در غرب کوفه بین راه نجف – کوفه گفته می شد (۲)که به عنوان آرامگاه اهل مدینه، اعم از انصار و قریش از آن استفاده می شد. بعضی گفته اند از زمان هلاکت زیاد به بعد (سال ۵۳ه. ق) لغت ثُوَیه در مورد این مکان به کار گرفته شد که به معنای آرامگاه می باشد. اما بعضی دیگر بر این عقیده اند که این مکان قبل از اسلام و در زمان نعمان بن منذر، با همین نام به عنوان زندان از آن استفاده می شد و اولین بار خَبّاب بن اَرَت در زمان حکومت حضرت علی (علیه السلام) در سال ۳۷ه. ق وصیت کرد تا او را در این مکان دفن نمایند. قبل از آن مردمی که او در میان آنها زندگی می کرد (قبیله بنی تمیم) مردگان خود را در خانه های خود یا کنار آن دفن می کردند. (۳)(نقشه شماره ۷، رقم ۴۰ و نقشه شماره۸)

در این مکان، بسیاری از شخصیت های سیاسی – مذهبی و نیز خواص یاران حضرت (علیه السلام) و همچنین بزرگان دیگر مدفون شده اند که در اینجا به ذکر نام بعضی از آنها می پردازیم:

۱. سهل بن حُنَیف (م ۳۸ه. ق) از یاران حضرت علی (علیه السلام) .

۲. جویریّه بن مُسَهَّر عبدی از یاران علی (علیه السلام) که به دستور زیاد به شهادت رسید.

۱– البلدان، ص ۷۵؛ کوفه پیدایش شهر اسلامی، ص ۳۴۲.

۲– موسوعه النجف الاشرف، ج ۱، ص ۴۲۹.

۳- کوفه پیدایش شهر اسلامی، ص ۳۴۸.

۳. کمیل بن زیاد نخعی که در سال ۸۲ه. ق به دست حجاج شهید شد.

۴. اَحْنَف بن قیس که در سال ۶۷ه. ق در کوفه از دنیا رفت.

۵. عبدالله بن یقْطر برادر رضاعی امام حسین (علیه السلام) که به دست ابن زیاد به شهادت رسید.

۶. عبیدالله بن ابی رافع، کاتب و منشی حضرت علی (علیه السلام) .

۷. مغیره بن شعبه، والی کوفه که در سال ۵۰ه. ق از دنیا رفت. (۱)

۸. زیاد بن ابیه، والی کوفه که در سال ۵۳ه. ق از دنیا رفت. (۲)

۹. ابوموسی اشعری که در سال ۵۰ه. ق از دنیا رفت. (۳)

از میان این قبرها هم اکنون فقط آثاری از قبر کمیل باقی مانده است.

دوم – جبّانه عَرْزَم

این جبّانه در غرب کوفه و در زمین های قبیله «عَبْس» قرار داشت و منسوب به شخصی به نام عرزم خزارمی بود که در آن به کار خشت زنی مشغول بود و خشت های او به خشت های بد شهرت داشت؛ زیرا در ترکیب آن از نی های پوسیده زیاد استفاده می کرد، ازاین رو هنگام آتش سوزی، خطرآفرین بود. کاروان اسیران کربلا هنگام خروج از کوفه به سمت شام، از میان این جبّانه گذشتند. (۴)(نقشه شماره ۷، رقم ۱۷ و نقشه شماره ۸)

سوم – جبّانه سالم (جبّانه بنی سلول)

این جبّانه چون با نام صحرا نیز شهرت یافته، در بخش صحراها آن را معرفی کرده ایم. (نقشه شماره ۷، رقم ۴۹ ونقشه شماره ۸)

۱- تاریخ الکوفه، ص ۸۶ به بعد؛ ارشاد اهل القبله، ص ۲۴۷؛ موسوعه النجف الاشرف، ج ۱، ص ۴۲۴ به بعد.

۲- الاخبار الطوال، ص ۳۱۵.

۳- معجم البلدان، ج ۲، ص ۸۷.

۴- مختصر کتاب البلدان، ص ۱۶۹؛ فتوح البلدان، ص ۲۸۰؛ تخطیط مدینه الکوفه، ص ۹۴؛ کوفه پیدایش شهر اسلامی، ص ۳۴۵.

چهارم – جبّانه اثیر

از این جبّانه نیز در بخش صحراها سخن گفته ایم. (نقشه شماره ۷، رقم ۱۵ و نقشه شماره ۸)

سه – آرامگاه های خارج از جبانات

اشاره

در شهر کوفه آرامگاه هایی وجود داشته که خارج از جبّانات بوده است. برخی از آنها عبارت اند از:

یک – آرامگاه مسلم بن عقیل۷

قبر مسلم در جهت شرق مسجد جامع کوفه و در جنب دیوار شرقی مسجد قرار دارد که هم اکنون گنبدی روی آن بنا شده است. (۱)(تصویرهای شماره ۲۷ – ۳۰)

دو – آرامگاه هانی بن عروه

این آرامگاه در کنار آرامگاه مسلم و در غرب آن قرار دارد و روی آن نیز گنبدی بنا شده است. (۲)(تصویرهای شماره ۳۱ و ۳۲)

سه – آرامگاه مختار بن عبید ثقفی

این آرامگاه نیز نزدیک آرامگاه مسلم و در سمت شرق مسجد جامع و در جنب دیوار جنوبی (قبلی) آن واقع شده است. (۳)

چهار – قبر رُشَید هَجری

آرامگاه این یار مخلص حضرت علی (علیه السلام) در نُخَیله و نزدیک روستای ذاالکفل واقع شده است. (۴)

۱- رحله ابن جبیر، ص ۱۸۸؛ رحله ابن بطوطه، ص ۲۱۹؛ تخطیط مدینه الکوفه، ص ۱۱۶؛ موسوعه النجف الاشرف، ج ۱، ص ۱۲۲.

۲- تاریخ الکوفه، ص ۸۴؛ تخطیط مدینه الکوفه، ص ۱۱۶.

۳- ارشاد اهل القبله الی فضل الکوفه، ص ۲۳۱؛ تاریخ الکوفه، ص ۸۵؛ تخطیط مدینه الکوفه، ج ۱، ص۱۲۲.

۴- تاریخ الکوفه، ص ۸۶؛ ارشاد اهل القبله الی فضل الکوفه، ص ۲۴۲.

پنج – قبر عبدالله بن عفیف اَزْدی

این یار فداکار و روشندل حضرت علی (علیه السلام) که در اعتراض به عمل عبیدالله بن زیاد در به شهادت رساندن امام حسین (علیه السلام) به شهادت رسید، در سبخه در شمال غربی کوفه نزدیک مقام یونس مدفون شده است. (۱)

شش – قبر میثم تمّار

قبر این یار بزرگوار حضرت علی (علیه السلام) که به دست عبیدالله بن زیاد به شهادت رسید، نزدیک خانه امام علی (علیه السلام) قرار دارد. (۲)

ب) صحراها

اشاره

صحرا در لغت عرب به معنای زمین وسیعی است که در آن نه روییدنی مانند درخت و گیاه باشد و نه کوه. (۳)هنگام بررسی جغرافیایی کوفه با نام صحراهایی آشنا می شویم که منتسب به اشخاص یا تیره های قبایل می باشد. از این صحراها گرچه معمولاً به عنوان گورستان استفاده می شد، اما از آنجا که در کتاب های تاریخی از آنها با عنوان صحرا یاد شده، آن را مستقل از بخش جبّانات ذکر کرده ایم. در اینجا فقط به ذکر صحراهایی می پردازیم که در زمان مورد نظر ما با نام صحرا معروف بوده اند.

بعضی از کوفه پژوهان تفاوت صحرا را با جبّانه در این دانسته اند که صحرا محل برگزاری جشن ها بوده در حالی که از جبّانه برای تدفین و آرایش های نظامی استفاده می شده است. (۴)

۱- تاریخ الکوفه، ص ۸۶.

۲- تاریخ الکوفه، ص ۸۶؛ موسوعه النجف الاشرف، ج ۱، ص ۱۲۲.

۳- لسان العرب، ج ۷، ص ۲۸۸.

۴- کوفه پیدایش شهر اسلامی، ص ۲۷۰.

یک – صحرای اُثَیر (بنی اُثَیر)

گاهی از این صحرا با عنوان جبّانه یاد می شود. (۱)این صحرا متعلق به قبیله «اسد» بوده و در جنوب غربی کوفه (۲)(در محدوده این قبیله و در داخل شهر) قرار داشته است. (نقشه شماره ۷، رقم ۱۵ و نقشه شماره ۸)

دو – صحرای بنی عامر

این صحرا متعلق به «بنی عامر» از قبیله «قیس» و در محدوده سهم آنها واقع در شرق کوفه بوده است. به این صحرا صحرای بنی جعفر بن کلاب نیز گفته می شد. (۳)(نقشه شماره ۷، رقم ۴۷)

سه – صحرای بنی یَشْکُر

سه – صحرای بنی یَشْکُر (۴)

چهار – صحرای بَرْدَخْت

این صحرا که به قبیله ضَبّه تعلق داشت و منسوب به علی بن خالد شاعر متبّی، عروف به بَرْدَخت بود، در محدوده قبیله «ضَبّه» در جنوب غربی کوفه قرار داشت. (۵)(نقشه شماره ۷، رقم ۱۹)

پنج – صحرای بنی قَرار

این صحرا نیز که متعلق به قبیله ضَبّه بود، در جنوب غربی کوفه قرار داشت. (۶)

۱– معجم البلدان، ج ۳، ص ۳۹۴؛ مراصد الاطلاع، ج ۲، ص ۸۳۳.

۲– کوفه پیدایش شهر اسلامی، ص ۳۴۴.

۳– معجم البلدان، ج ۳، ص ۳۹۴؛ کوفه پیدایش شهر اسلامی، صص ۳۵۲، ۳۶۰ و ۳۶۱.

۴– معجم البلدان، ج ۳، ص ۳۹۴.

۵– فتوح البلدان، ص ۲۸۳؛ معجم البلدان، ج ۳، ص ۳۹۴؛ کوفه پیداش شهر اسلامی، صص ۳۵۲ و ۳۶۰.

۶– کوفه پیدایش شهر اسلامی، صص ۳۵۲ و ۳۶۰.

شش – صحرای شَبَث

این صـحرا منسوب به شَبَث بن رَبْعی یکی از رؤسـای قبیله «تمیم» بود و در محـدوده این قبیله، واقع در جنوب غربی کوفه قرار داشت. (۱)(نقشه شماره ۷، رقم ۲۶)

هفت – صحرای سالم

از این صحرا گاهی با عنوان جبّانه سالم و گاهی با تعبیر جبّانه بنی سلول یاد می شود.

این جبّانه یا صـحرا متعلّق به «بنی سـلول» از قبیله «قیس» بود و در سـمت مشرق کوفه قرار داشت. (۲)(نقشه شماره ۷، رقم ۴۹ و نقشه شماره ۸)

هشت – صحرای عَبْدالقِیْس

این صحرا متعلق به قبیله «ربیعه» بود و در شمال غربی کوفه قرار داشت. (۳)(نقشه شماره ۷، رقم ۲۹)

ج) کُناسَه

کناسه در لغت به معنای زباله می باشـد. (۴)دلیـل نامگـذاری این محل به این نام این بود که در ابتـدا به عنوان زباله دانی قبیله بنی اسد از آن اسـتفاده می شد. (۵)این مکان که به ناحیه ای وسـیع و باز، در ناحیه غرب و شـمال غربی و بین مسـجد کوفه و مسجد سهله گفته می شد (۶)، در زمان زیاد یکی از بازارهای مهم کوفه بود (۷)و به عنوان بارانداز کاروان های عربستان و نیز سر آغاز جادّه تجارتی کوفه – حیره – مکه اهمیت به سزایی

۱- معجم البلدان، ج ۳، ص ۳۹۴؛ کوفه پیدایش شهر اسلامی، صص ۳۵۲ و ۳۶۰.

۲- کوفه پیدایش شهر اسلامی، صص ۳۴۳ و ۳۶۰.

۳- کوفه پیدایش شهر اسلامی، صص ۳۵۲ و ۳۶۰.

۴- لسان العرب، ج ۱۲، ص ۱۶۶.

۵- خطط الکوفه، ص ۳۱.

۶- الحیاه الاجتماعیه، ص ۳۲.

۷- کوفه پیدایش شهر اسلامی، ص ۳۳۰.

داشت. (۱)همچنین به عنوان بـازار اصـلی خریـد و فروش چهارپایـان و به خصوص شتر از آن اسـتفاده می شـد. (۲)نیز در این مکان، غنایم جنگی خریـد و فروش می شد. (۳)ماسـینیون معتقد است که در این محل، خرید و فروش بردگان نیز صورت می گرفته است. (۴)

به طور خلاصه می توان این مکان را محل بارانـدازی و بارگیری واردات و صادرات کوفه معرفی کرد. (۵)بعدها این مکان در جریان قیام های مختار و نیز قیام زیـد بن علی نقش نظامی داشـته است. در این مکان زید در سال ۱۲۲ه. ق به دار آویخته شد. (۶)دور نیست که این مکان، نقش میدان اعدام را در آن زمان داشته است. (نقشه های شماره ۷ و ۸)

د) سَبْخَه

سبخه نیز یکی از مکان های کوفه بود که محل تجمع و نیز آرایش ها و عملیات نظامی بود. (۷)

این کلمه در لغت به معنای زمین شوره زار و نیز به معنای جلبک ها و سبزه های جمع شده روی سطح آب می باشد. (۸)به نظر می رسد که در اینجا معنای دوم مناسب تر است؛ زیرا این منطقه در منتهی الیه شـمال شرقی کوفه و در مجاورت نهر فرات قرار داشته است (۹)و طبیعی است آب در آنجـا جمع شـده و به صورت مرداب در می آمـده، بنـابراین، تصور معنـای شوره زار در کنار فرات بسیار بعید است.

در این نـاحیه، بوسـتان زایـده واقع شـده بود. این ناحیه خارج از کوفه و میـدانی بود که به سوی کوفه آغوش گشوده بود و در محلی که فرات از همه جا به شهر

۱- کوفه پیدایش شهر اسلامی، ص ۲۷۱.

۲- کوفه پیدایش شهر اسلامی، ص ۳۳۱.

۳- الحیاه الاجتماعیه، ص ۳۲.

۴- خطط الکوفه، ص ۳۱.

۵- خطط الکوفه، ص ۳۱. ؛ کوفه پیدایش شهر اسلامی، ص ۳۳۱.

۶- کوفه پیدایش شهر اسلامی، ص ۳۳۲.

۷- کوفه پیدایش شهر اسلامی، ص ۲۷۲.

۸- لسان العرب، ج ۶، ص ۱۴۸.

۹- کوفه پیدایش شهر اسلامی، ص ۲۷۲.

نزدیک تر می شد، قرار داشت. از این ناحیه در مقاطع مختلف تاریخ کوفه، مانند قیام مختار و نیز درگیری بین مصعب و مختار، استفاده نظامی می شد. (۱)(نقشه های شماره ۷ و ۸)

ه) دارالرزق

دارالرزق ساختمان وسیعی بود در منتهی الیه شمال شرقی، نزدیک رود فرات و بالاتر از پل کوفه که ابتدا به منظور انبار کردن غنایم جنگی و توزیع آن بنا شده بود، سپس به عنوان محلی برای تقسیم ارزاق مردم کوفه مورد استفاده قرار گرفت. (۲)بعضی زمان تأسیس این ساختمان را در زمان زیاد می دانند. (۳)این بنا و محل آن علاوه بر نقش اقتصادی عظیمی که ایفا می کرده، خاطره ها و جریان های مختلفی از مقاطع تاریخ کوفه را در خود جای داده است. (۴)

و) جسر کوفه (پُل کوفه)

از بحث های قبل چنین به دست آمد که این پل که شاید پل اصلی فرات بوده است، در شمال شرقی کوفه و بین سبخه و دارالرزق قرار داشته است. بعضی منابع، قدمت این پل را به دوران ساسانی ها می رسانند و بازسازی آن را به زیاد نسبت می دهند. (۵)

این پل که در زمان زیاد، از قایق هایی که در کنار هم قرار داشتند و مردم از روی آنها عبور می کردند، تشکیل شده بود، از این رو با نام «جسر الزوارق» ؛ «پل قایق ها» از آن یاد می شود. (۶)طبق روایتی که طبری نقل می کند، باب (در) این پل پیش از دوران حکومت زیاد از درون مسجد دیده می شد. (۷)و این نشانه آن است که پل

۱- کوفه پیدایش شهر اسلامی، صص ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۹۰ و ۲۹۱.

۲- خطط الکوفه، ص ۲۲؛ الحیاه الاجتماعیه، ص ۱۶۱؛ کوفه پیدایش شهر اسلامی، صص ۳۰۸ و ۳۱۰.

۳- کوفه پیدایش شهر اسلامی، ص ۳۰۸.

۴- خطط الکوفه، ص ۲۲.

۵- فتوح البلدان، ص ۲۸۵.

۶- تاریخ الکوفه، ص ۳۰۰؛ کوفه پیدایش شهر اسلامی، ص ۳۳۵.

۷- تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۱۵۱.

در آن زمان در داشته و احتمالاً مأمورانی مراقب آن بوده اند. (۱)این پل محل عبور مردم به سوی سواد و باغستان های کوفه، واقع در سمت دیگر فرات و نیز راه ارتباطی کوفه با شهرهای ایران، مانند تیسفون بود، (۲)این پل در سال های حکومت عُمَر بن هُبَیره بر کوفه (۱۰۳ – ۱۰۵ه. ق) با مصالحی محکم تجدید بنا شد. (۳)(نقشه های شماره ۷ و ۸)

ز) سیل بند کوفه (مُسَنّاه جابر)

مسنّاه جابر به گودال بزرگی در سمت شمال شرقی کوفه و در محلّه مُزَینه گفته می شد که بعدها دیوار دروازه کوفه در زمان منصور در آن بنا شد. (۴)جابر نام فردی بوده است که قبل از اسلام در این ناحیه زندگی می کرد. (۵)بنابراین، این سیل بند قبل از اسلام در این ناحیه وجود داشته و احتمالاً به صورت کانالی بوده که در مواقع طغیان آب فرات، مقدار اضافی آن آب را در خود جای می داده است.

ح) عاقول (شاهجان)

عاقول مکانی در شمال کوفه و در سمت رود فرات و خارج از محدوده شهر و چراگاه تابستانی (ییلاق) اسب های حکومت بوده است. (۶)طبری لغت فارسی (شاهجان) را نیز در مورد این مکان به کار برده و آن را به معنای چراگاه ایران ترجمه می کند و ناظر بر این مکان را شخصی به نام سلمان بن ربیعه باهلی معرفی می نماید. (۷)

۱- کوفه پیدایش شهر اسلامی، ص ۳۳۵.

۲- خطط الکوفه، ص ۶.

۳- کوفه پیدایش شهر اسلامی، ص ۳۳۵.

۴- الحیاه الاجتماعیه، ص ۳۵؛ کوفه پیدایش شهر اسلامی، ص ۳۶۰.

۵- فتوح البلدان، ص ۲۸۰.

۶- کوفه پیدایش شهر اسلامی، ص ۱۳۲.

۷- تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۱۵۵.

فصل سوم: مردم شناسی و روان شناسی مردم

کوفه

اشاره

۱. خلقیات روحی و روانی

اشاره

هر ملت و امتی ممکن است تلفیقی از صفات و خلقیات مثبت و منفی را داشته باشد که به تناسب زمان و در مقاطع مختلف تاریخ یک یا چند صفت او بروز نموده و صفات دیگر را تحت الشعاع قرار داده و باعث به وجود آمدن حوادثی شود. این امر سبب خواهد شد که تاریخ، مردم آن سامان را با آن صفت یا ویژگی ها بشناسد.

مردم شهر کوفه نیز در مقطع تاریخی مورد بحث، هر دو دسته صفات، فضایل و رذایل را داشتند، اما از آنجا که صفات و خلقیات منفی آنها در برخورد با امامان شیعه همانند امام علی (علیه السلام) ، امام حسن و امام حسین (علیهم السلام) و نیز اهل بیت عصمت (علیهم السلام) ، نقش ماندگار زشتی روی این شهر به جای گذاشت، لذا بیشتر نویسندگان و تحلیل گران تاریخ اسلام، این صفات را به عنوان ویژگی های کوفیان ذکر می کنند و از صفات مثبت آنان غافل می مانند. اما در این میان بعضی از نویسندگان، از ظلم تاریخی بر کوفه برآشفته و برای رفع ظلم، کتاب هایی در فضیلت کوفه و اهل آن نگاشته و از صفات و ویژگی های منفی این مردم چشم پوشیده اند. (۱)

به عقیده نگارنده، شناخت جامع خلقیات اهل کوفه، مبتنی بر آگاهی از صفات منفی و مثبت آنهاست و این مهم جز با بررسی مقاطع مختلف تاریخی امکان نمی یابد؛ زیرا در برهه ای از تاریخ، صفات نیک آن مردم بروز نموده و در برهه ای

۱- مانند کتاب های ارشاد اهل القبله الی فضل الکوفه و فضل الکوفه و مساجدها.

دیگر، صفات زشت آنها تجلی پیدا کرده است. البته از آنجا که صفات زشت کوفیان آثار دهشت باری در قرن اول ه. ق پدید آورد، ازاین رو سهم بیشتری از این تحقیق به بررسی این صفات، اختصاص یافته است.

الف) ویژگی های مثبت کوفیان

یک – شجاعت

می دانیم که هسته اولیه جمعیت کوفه را مردمی تشکیل می دادند که برای جنگ با امپراطوری پر قدرت ایران از سراسر شبه جزیره عربستان به سمت مرزهای ایران سرازیر شده بودند. (۱)این مردم با سلاح های ابتدایی در مقابل سپاه تا دندان مسلح ایران با شجاعت تمام جنگیدند و در معرکه هایی، همانند قادسیه، نهاوند، جلولاء و. . . سپاهیان ایرانی را شکست دادند و سرانجام موجبات سقوط این پادشاهی را فراهم آوردند. حضرت علی (علیه السلام) در مسیر بصره وقتی سپاهیان کوفه در ذی قار به ایشان پیوستند، به آنها خوش آمد گفته و شجاعت آنان را در شکستن شوکت عجم یادآور شد. (۲)

این عنصر در جنگ های سه گانه حضرت علی (علیه السلام) ، یعنی جنگ جمل، صفین (تا پیش از جریان بالا بردن قرآن بر سرنیزه توسط سپاهیان معاویه) و نهروان، به یاری آن حضرت (علیه السلام) آمده و باعث پیروزی سپاه ایشان شد. اما پس از واقع شدن اختلاف در میان آنان در جنگ صفین، این عنصر کم کم از دست رفت، به گونه ای که ترس از سپاه شام در دل آنها جای گرفت، ازاین رو در مقابل غارت های شامیان به شهرهای تحت فرمان حضرت علی (علیه السلام) در سال ۳۹ه. ق، عکس العمل مناسبی از خود نشان نداد و همین امر باعث گلایه و شکایت حضرت علی (علیه السلام) از آنها شد، به گونه ای که خطاب به آنان می فرمود:

۱- برای اطّلاع از قبایل مختلف شرکت کننده در جنگ قادسیه و تعداد آنها، ر. ك: کوفه پیدایش شهر اسلامی، صص ۴۰ و ۴۱.

۲- تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۵۰۲.

ای اهل کوفه (شما را چه شده است که) هرگاه حرکت لشکری از سپاه شام را می شنوید، به خانه های خود پناه می برید و درِ خانه را به روی خود می بندید، چنان که سوسمار و کفتار به خانه های خود می خزند. (۱)

این عنصر در زمان حکومت عبیدالله بر کوفه، به علت دنیاپرستی نیز کارآیی خود را از دست داد و باعث تنها گذاشتن مسلم در مقابل سپاه عبیدالله شد. (۲)بعد از جریان کربلا، در قیام هایی همانند قیام توابین و قیام مختار مشاهده می شود.

دو – ایمان و حمیت دینی

ایمان اعراب، نقش عظیمی در پیروزی آنان بر سپاه ایران داشت. همین ایمان و حمیت دینی آنان بود که در سال ۳۰ه. ق باعث عزل فرماندار شراب خوار و فاسق کوفه، یعنی ولید بن عُقْبَه شد، حتی عثمان، خلیفه سوم را مجبور کردند تا در مدینه بر او حد شرب خمر جاری کند. (۳)این حمیت و تعصب دینی آنان باعث شد تا کوفیان با دیدن خلاف کاری های عثمان، به صورت یکی از کارگردانان قیام علیه او در آیند و عاقبت، او را از خلافت عزل کنند. (۴)

حضرت علی (علیه السلام) پیش از جنگ جمل، علت کمک خواستن خود را از کوفیان، ایمان آنان، یعنی محبت و دوستی آنان با خدا و رسولش عنوان می کند. (۵)همچنین آن حضرت (علیه السلام) پیش از شروع جنگ صفین، کوفیان را برای معاویه این گونه معرفی می نماید: «اهل شام نسبت به دنیا حریص تر از اهل کوفه نسبت به آخرت نیستند» . (۶)

اما این ایمان و حمیت دینی با مسلط شدن بنی امیه و تبلیغات آنان و نیز قبل از آن به وسیله اجتهادات و سستی های آنان در دفاع از حضرت علی (علیه السلام) و بالاخره بر

۱- تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۱۰۳.

۲- مروج الذهب، ج ۲، ص ۶۹؛ تجارب الامم، ج ۲، ص ۵۰، الاخبار الطوال، ص ۲۳۹.

۳- تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۳۲۹ به بعد.

۴- الحیاه الاجتماعیه و الاقتصادیه فی الکوفه، ص ۲۶۴.

۵- تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۵۱۳.

۶- مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۳.

اثر تمایل آنان به دنیا هر چه کم رنگ تر شد، به گونه ای که در سال ۶۱ه. ق فرزند رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را تنها گذاشته و بلکه با او ستیز کردند. همچنین می توان ایمان سخت بدون بینش صحیح را در پیدایش گروهی همانند خوارج که نقش عظیمی در اضمحلال حکومت حق ایفا کردند، مؤثر دانست.

سه – علم

کوفه بر خلاف شام شهری بود مملو از عالمان به قرآن و حدیث؛ زیرا این شهر نوبنیاد به وسیله سپاهی ساخته شده بود که بسیاری از آنان دوران پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را درک کرده و به وسیله آن حضرت (علیه السلام) با معارف اسلامی آشنا شده بودند. شاهد این مطلب آن است که عمر، خلیفه دوم هنگامی که بعضی از انصار عازم به کوفه را مشایعت می کرد، خطاب به آنان گفت: «شما به سمت گروهی می روید که قرآن در سینه های آنان است و صدای قرآن خواندن آنان همانند همهمه زنبوران عسل به گوش می رسد» . (۱)

به هرحال، شهر کوفه در مقایسه با دیگر شهرهای بزرگ اسلامی، رشد بیشتری یافت، به گونه ای که تعداد اصحاب شرکت کننده در جنگ صفین را ۲۰۸۰ نفر نوشته اند که نهصد نفر آنان از شرکت کنندگان در بیعت شجره و ۷۸ نفر آنان از شرکت کنندگان در جنگ بدر بودند. (۲)در باره رشد علوم اسلامی تذکر همین نکته کافی است که بدانیم بیشتر گروه دوازده هزار نفری خوارج را که بعد از جنگ صفین از حضرت علی (علیه السلام) کنار گزیدند، قراء، یعنی قاریان قرآن تشکیل می دادند. (۳)

به نظر می رسد مجموع صفات و ویژگی های سه گانه ای که گفته شد باعث ورود روایاتی از زبان ائمه اطهار (علیهم السلام) در مدح کوفه شده است؛ روایاتی که در آنها از کوفه

۱- فضل الکوفه، ص ۹۷.

۲- مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۴۷.

۳- مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۰۵.

با عنوان هایی، همچون «جُمْجُمَه الاسـلام» ، «کَنْزُ الایمان» ، شمشـیر و نیزه خـدا که آن را هرجا بخواهد قرار می دهد، یاد شده است. (۱)

ب) ویژگی ها و صفت های منفی کوفیان

اشاره

نویسـندگان مختلف، ویژگی هـای منفی فراوانی برای مردمـان کوفه در مقطع تاریخی مورد بحث یادآور شـده انـد که به ذکر آنها پرداخته می شود و پیش از آن، دو نکته یادآوری می شود:

اولاً: این صفت ها و ویژگی ها به همه اهل کوفه مربوط نیست.

ثانیاً: این صـفات در مرحله خاصـی بروز داده شـده است و چه بسا در مراحل دیگر به ضد این صـفات در میان کوفیان برخورد نماییم.

به هرحال، این ویژگی ها عبارت اند از:

یک – دنیاطلبی

از همان ابتدای شـروع جنگ های ایران و مسـلمانان، گروه هایی از قبایل مختلف اعراب به طمع گردآوری غنایم به دنبال سپاه راه افتادند. (۲)این عده پس از بنیان شدن شـهر کوفه، در آن ساکن شده و بر اخلاقیات دیگر مردمان نیز تأثیر گذاشتند. وجود این خصـیصه در کوفیـان بـاعث شـده بود تـا روحیه «نان به نرخ روز خوردن» را به دست آورنـد و از هر جریان و حکومتی که دنیای آنان را تأمین کند، طرف داری نمایند. حوادث مختلف تاریخی مؤید این مدعاست.

در جنگ جمل که احتمال پیروزی حضرت علی (علیه السلام) بر سپاه دشمن کم بود، تعداد کمی به آن حضرت (علیه السلام) پیوسـتند؛ یعنی دوازده هزار نفر که شایـد حـدود ده درصـد جمعیت کوفه را تشـکیل می داد. (۳)گرچه این تعـداد کم از میان افراد شجاع و

۱- فضل الکوفه، ص ۷۱.

۲- کوفه پیدایش شهر اسلامی، ص ۱۲۹.

۳- تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۵۱۳.

با ایمان کوفه بودند و توانستند سرنوشت جنگ را تغییر دهند، اما پس از پیروزی یکی از اعتراضات اصلی برخی از آنها به حضرت علی (علیه السلام) در باره تقسیم غنایم بود. (۱)

در جنگ صفین که پایه های حکومت حضرت علی (علیه السلام) محکم شده و احتمال پیروزی آن حضرت (علیه السلام) فراوان بود، کوفیان رغبت بیشتری به حضور در جنگ نشان دادند، به گونه ای که تعداد سپاهیان آن حضرت (علیه السلام) را از ۶۵هزار تا ۱۲۰هزار نوشته اند که تعداد افراد غیر کوفی آن ناچیز بود. (۲)

پس از حضرت علی (علیه السلام) تعداد فراوانی از کوفیان به سپاه امام حسن (علیه السلام) پیوستند، اما هنگامی که ضعف سپاه آن حضرت را مشاهده نمودند، دسته دسته خود را بیرون کشیدند. (۳)تعداد فراوان بیعت کنندگان با حضرت مسلم را که بین دوازده تا چهل هزار نوشته اند (۴)نیز می توان طبق همین اصل توجیه کرد؛ زیرا در آن هنگام، از سویی به علت مرگ معاویه و جوانی یزید حکومت مرکزی شام را در ضعف می دیدند و از سوی دیگر به علت ضعف فرماندار کوفه، یعنی نعمان بن بشیر، او را قادر به مقابله با یک قیام جدی نمی دیدند. البته این به آن معنا نیست که همه بیعت کنندگان را افرادی دنیاطلب بدانیم، بلکه شروع کنندگان به بیعت، افرادی همانند سلیمان بن صرد خزاعی بودند که فردی مخلص و با ایمان و شجاع بود، اما پس از بالا گرفتن کار آنها بسیاری از دنیاطلبان به آنها پیوستند. حتی مردم پس از ورود عبیدالله به کوفه هنوز امید پیروزی داشتند. ازاین رو تعداد زیادی به همراه مسلم در محاصره قصر عبیدالله شرکت جستند (۵)، اما هنگامی که احساس خطر نمودند، مسلم و هانی را تنها گذاشته و به خانه های خود گریختند. این احساس خطر هنگامی شدت

۱- تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۵۴۵.

۲- تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۵۹؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۸۵.

۳- برای اطلاع بیشتر ر. ک: صلح امام حسن (علیه السلام) .

۴- حیاه الامام الحسین (علیه السلام) ، ج ۲، ص ۳۲۷.

۵- الاخبار الطوال، ص ۲۳۸.

گرفت که شایعه حرکت سپاه شام از سوی طرف داران سپاه عبیدالله میان مردم پخش شد که ترس از سپاه شام، خود یکی از نتایج دنیاطلبی کوفیان می باشد. (۱)

امام حسین (علیه السلام) هنگام ورود در سرزمین کربلا این چنین به دنیاطلبی کوفیان تصریح می نماید:

مردم بندگان دنیایند و دین مانند امری لیسیدنی بر زبان آنها افتاده است، تا هنگامی دنبال دین می روند که معیشت (و دنیای) آنان برقرار باشد، اما هنگامی که در امتحان افتند، دین داران اندک خواهند بود. (۲)

دو – نظام ناپذیری

بیشتر ساکنان کوفه را مردمی تشکیل می دادند که قبل از شهرنشین شدن، در میان قبایل خود و در صحراها و بیابان ها ساکن بودند (نقشه های ۲۶– ۲۹) و بدویت عربی بر آنها حاکم بود و این اولین بار بود که تجربه شهرنشینی را آزمایش می کردند. (۳)یکی از صفت های این صحرانشینان، آزادی بی حدّ و حصری بود که در صحرا و بیابان داشتند. این صفت باعث می شد تا در مقابل قوانین یک نظام منسجم، تحمل کمتری داشته باشند. بر خلاف مردم شام که قرن ها از شهرنشینی آنها می گذشت، ازاین رو در مقابل حکومت، مردمی مطیع و آرام بودند. (۴)

این صفت کوفیان باعث می شد تا آنان دائماً با امیران و والیان خود نزاع داشته باشند. به سبب همین ویژگی بود که خلیفه دوم، عمر بن خطاب را از دست خود به ستوه آوردند، به طوری که در مقام گلایه و شکوه از آنان چنین گفت: «چه مصیبتی بالاتر از اینکه با صد هزار جمعیت روبه رو باشی که نه آنها از امیران خود خشنودند و نه امیران از دست آنان رضایت دارند» . (۵)

۱- تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۷۷.
۲- موسوعه کلمات الامام الحسین (علیه السلام) ، ص ۳۷۳.
۳- کوفه پیدایش شهر اسلامی، ص ۸۰.
۴- تاریخ الدوله الاسلامیه، ص ۵۸.
۵- تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۲۴۳.

در اینجا نمونه هایی چند از برخورد کوفیان را با امیران خود، اعم از اینکه حق با آنان بوده یا نبوده است، یادآور می شویم:

۱. کوفیان به اولین امیر خود، سعد بن ابی وقاص با این بهانه که او نماز را نیکو نمی خواند (۱)و نیز بیت المال را به طور مساوات تقسیم نمی کند و در میان رعیت به عدالت رفتار نمی نماید و خود هنگام جنگ در صحنه نبرد حاضر نمی شود، اعتراض کردند و سعد در مقابل، کوفیان را این چنین نفرین نمود: «خدایا هیچ امیری را از آنان راضی نگردان و آنان را نیز از امیرانشان خشنود نفرما» . (۲)

۲. عُمر پس از شکایات مردم، سعد را عزل نمود و عمار یاسر، این صحابی بزرگوار را جانشین او ساخت، اما مردم از او نیز با این بهانه که ضعیف است و سیاست نمی داند، شکایت کردند، ازاین رو عمر پس از یک سال و نه ماه او را عزل کرد. (۳)

۳. بعد از عمار، ابوموسی اشعری از سوی عُمر جانشین او شد و یک سال بر آنان حکومت راند، اما مردم کوفه پس از یک سال به بهانه اینکه غلام او در محل پل کوفه به خرید و فروش علف مشغول شده، از او نزد عمر شکایت کردند و عمر نیز او را برکنار و به سمت فرمانداری بصره منصوب کرد. (۴)

۴. کوفیان در حضور والی خود سعید بن عاص و در مجلس او، رئیس شرطه او را چنان کتک زدند که از هوش رفت. (۵)

۵. قبلاً ـ نوشتیم که به علت شراب خوارگی ولید بن عقبه، والی کوفه در زمان عثمان، به حق به عثمان شکایت کرده و زمینه عزل و حد خوردن او را فراهم کردند. (۶)

۱- فتوح البلدان، ص ۲۷۷.

۲- تاریخ الطبری، ج ۳، صص ۲۰۸ و ۲۰۹.

۳- فتوح البلدان، ص ۲۷۸.

۴- تاریخ الکوفه، ص ۲۶۲؛ تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۲۴۰.

۵- الحیاه الاجتماعیه، ص ۲۶۲.

۶- تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۳۲۹.

بـا توجه به همین روحیه کوفیان بود که تنها والیانی توانسـتند در کوفه دوام بیاورنـد که یاماننـد مغیره بن شـعبه (۱)و نعمان بن بشیر (۲)به گونه ای رفتار نمایند که کمترین برخورد را با عقاید گروه های مختلف کوفه داشـته باشند و یا مانند زیاد و عبیدالله پسرش با شدت عمل و دیکتاتوری حکمرانی کنند.

سه – اجتهادات نابجا

این خصـیصه را در حقیقت می توان از نتایـج خصـیصه قبـل دانست، امـا به این دلیل آن را جـداگانه یادآور شـدیم که در این خصـیصه، علم با نظام ناپـذیری مخلوط شـده است. کوفیان که در میان آنها صـحابه و قاریان فراوانی موجود بودند، خود را در بیشتر مسائل حکومتی و جنگی صاحب نظر دانسته و در مقابلِ حکومت بر نظر خود پافشاری می کردند. نمونه بارز این اجتهاد نابجا را می توان در جنگ صـفین که باعث مخالفت با حضـرت علی (علیه السلام) و سپس تشکیل گروه خوارج شد، مشاهده کرد. (۳)همچنین در جریـان صـلح امام حسن (علیه السـلام) اظهارنظر گروه های مختلف در مقابل امام (علیه السـلام) گزارش شده است. (۴)

چهار – تابع احساسات بودن

این خصـیصه را می توان بـا مطـالعه مقاطع مختلف حیات کوفه مشاهـده کرد. بررسـی بسـیاری از جریان ها نشان می دهـد که احساسات کوفیان به وسـیله سـخنرانی سـخنرانان یا هر عامل دیگری تحریک شده و آنها را وادار به انجام کاری کرده، اما پس از فروکش نمودن احساسات، از عزم خود برگشـته و از ادامه آن کار منصرف می شدند. نمونه بارز آن را می توان در بیعت با مسلم و حمله به قصر و تنها

۱- تجارب الامم، ج ۲، ص ۱۵.

۲- تجارب الامم، ج ۲، ص ۴۲.

۳- الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۱۲۷.

۴- ر. ک: صلح امام حسن (علیه السلام) .

گذاشتن او مشاهده کرد. (۱)همچنین محاصره قصر عبیدالله به وسیله قبیله مذحج در اعتراض به دست گیری هانی را می توان شاهد خوبی بر این مدعا دانست. (۲)و نیز گریه کردن کوفیان بعد از جریان کربلا به وسیله سخنرانی ام کلثوم و امام سجاد (علیه السلام) را می توان نمونه دیگری از این ویژگی آنها به شمار آورد. (۳)ابن کوّاء در باره این صفت کوفیان می گوید: «آنها در کارها با هم متفق شده و سپس دسته دسته خود را از آن بیرون می کشند» . (۴)

این خصیصه در میان کوفیان تا به آن حد رسیده بود که فرماندهان و حکمرانان لایقی، همچون حضرت علی (علیه السلام) و فرزندش امام حسن (علیه السلام) برای تشویق و ترغیب مردم به جنگ، چاره ای جز استفاده از ابزار تحریک کننده احساسات، یعنی سخنرانی و سخنرانان و خطبا نداشتند، همانند آنچه پیش از جنگ جمل انجام شد. (۵)طبعاً هرگاه طرف مقابل نیز از ابزار تحریک کننده احساسات استفاده می کرد، این فرماندهان دچار مشکل می شدند، چنان که این امر را می توان در جنگ صفین هنگام برافراشتن قرآن ها بر سرنیزه ها مشاهده کرد. (۶)

شاید یکی از علل اصلی این خصیصه، رسوخ نکردن ایمان در قلب های آنان بوده است. به بیان دیگر، از افراد و قبایلی که با دیدن شوکت اسلام به آن پیوستند و برای دنیای خود به جنگ رفتند، انتظاری جز این نمی توان داشت.

پنج – غَدَر و فریب کاری

این خصیصه به قدری در میان کوفیان مشهور بود که عرب، ضرب المثل «اَغْدَرُ مِنَ الکوفی» ؛ «فریب کارتر از کوفی» را از آن ساخت. این خصیصه را می توان معلول

۱- تاریخ الطبری، ج ۴، صص ۲۷۵ و ۲۷۶.

۲- تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۷۴.

۳- مقتل الحسین (علیه السلام) ، مقرّم، صص ۳۱۶ و ۳۱۷.

۴- سیمای کوفه، ص ۴۲.

۵- تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۵۰۰.

۶- تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۴.

دنیاطلبی و احساساتی بودن آنان دانست. در میان عبارت های تاریخی، عبارت هایی مشاهده می شود که وجود این صفت را در کوفیان یادآور شده است. در اینجا به ذکر چند نمونه از آنها می پردازیم:

۱. حضرت علی (علیه السلام) خطاب به کوفیان می فرماید: «شما هنگام آرامش مانند شیرید و هنگام جنگ به روباه شبیه می شوید» . (۱)

۲. نیز آن حضرت (علیه السلام) در مقام شکایت به خدواند از کوفیان می فرماید: «خدایا با هرچه برای آنان خیرخواهی کردم، جواب مرا با فریب دادند و هرگاه آنان را امین شمردم به من خیانت کردند» . (۲)

۳. همچنین از آن حضرت (علیه السلام) نقل شده است که در باره کوفیان طی جریانی فرمود: «إِنَّهُمْ قَوْمٌ خَدِعٍ » (۳)؛ «آنان مردمی فریب کارند» .

۴. عبدالله بن عباس طی نصیحت های خود به امام حسین (علیه السلام) برای باز داشتن آن حضرت (علیه السلام) از حرکت به سمت کوفه می گوید: «إنَّ أهْلَ الْعَراقِ قَوْمٌ غُدَرٌ فَلا تَقْرِبَنَّهُمْ » (۴)؛ «همانا اهل عراق (کوفه و بصره) قومی فریب کارند، پس مبادا که نزدیک آنان شوی» .

۵. امام حسین (علیه السلام) در آخرین ساعت های حیات خود می فرماید: «اللّهُمَّ إنَّ أهْلَ الْعَراقِ غَرُّونی و خَدَعُونی» (۵)؛ «خدایا همانا اهل عراق (کوفه) مرا فریب دادند و از راه خدعه و نیرنگ وارد شدند» .

۶. جناب مسلم (علیه السلام) در آخرین لحظات حیات خود می فرماید: «خدایا تو خود میان ما و گروهی که ما را فریب داده و تکذیب نمودند و آن گاه ما را خوار کرده و کشتند، حکم فرما» . (۶)

۱- جمهره خطب العرب، ج ۱، صص ۴۲۰ و ۴۲۵.

۲- مختصر کتاب البلدان، ص ۱۷۱.

۳- ترجمه الامام علی (علیه السلام) ، ج ۳، ص ۱۹۹.

۴- جمهره خطب العرب، ج ۲، ص ۴۳.

۵- موسوعه کلمات الامام الحسین (علیه السلام) ، ص ۵۰۰.

۶- مروج الذهب، ج ۳، ص ۶۹.

۷. امام سجاد (علیه السلام) در سخنرانی خود خطاب به کوفیان، هنگام ورود اسرای کربلا به کوفه، این خصیصه آنان را یادآور می شود. پس از سخنرانی، کوفیان که احساساتشان به جوش آمده بود، از آن حضرت (علیه السلام) خواستند که رهبری آنان را بر عهده گیرد و خود را تسلیم دستورات او دانستند، اما امام (علیه السلام) با عبارت : «اَیُّها الغَدَرَةُ المَکَرَه » ؛ «ای فریب کاران مکار» دست رد به سینه آنان زد. (۱)

شش – بخل

این صفت از سوی حُذَیفه به کوفیان نسبت داده شده و گفته است که آن را از فارسیان گرفته اند. (۲)

هفت – خیانت گری

این صفت نیز از سوی حذیفه به کوفیان نسبت داده شده و اکتساب آن را از نَبطیان دانسته است. (۳)

۲. مناسبات انسانی

اشاره

از آنجا که مناسبات انسانی شامل رفتارها و برخوردهای معمولی و روزمره مردم با یکدیگر می شود، در میان کتاب های تاریخی، کمتر از آن یاد شده است. برای اطلاع از گوشه ای از این مناسبات، ناچار باید از کتب روایی خود و روایاتی که در ابواب مختلف معاشرت وارد شده است، استفاده نماییم. اما برای دقیق تر شدن بحث، خود را محدود به استفاده از روایاتی می نماییم که از زبان معصومان (علیهم السلام) در مقاطع تاریخی مورد بحث، یعنی از صدر اسلام تا ابتدای نیمه دوم قرن اول هجری صادر شده است.

۱- مقتل الحسین (علیه السلام) ، مقرّم، ص ۳۱۷.

۲- الحیاه الاجتماعیه، ص ۲۶۲.

۳- الحیاه الاجتماعیه، ص ۲۶۲.

الف) سلام کردن

سلام نمودن یکی از آداب اسلامی است که در قرآن نیز به آن سفارش شده است. (۱)در اسلام به قدری بر این سنت تأکید شده که از زبان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) چنین نقل شده است که «هرگاه کسی قبل از سلام نمودن شروع به سخن گفتن کرد، جواب او را ندهید» . (۲)همچنین آن حضرت (صلی الله علیه و آله) بخیل ترین مردم را کسی دانسته است که به سلام کردن بخل ورزد. (۳)

یکی از آداب سلام نمودن، افشای سلام، یعنی با صدای بلند سلام کردن می باشد که از سوی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به آن سفارش شده است. (۴)در مورد عبارت سلام، دو عبارت: « اَلسَّلامُ عَلَیکُم » (۵)و «حَیّاکَ اللهُ بِالسَّلام » (۶)وارد شده است. طبق بعضی روایات، زن بهتر است بگوید: « عَلَیکُمُ السَّلام » . (۷)همچنین در مورد برخورد با اهل کتاب از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) چنین نقل شده است که «ابتدا به آنها سلام ننمایید و هرگاه آنان به شما سلام کردند، در جواب فقط بگویید « عَلَیکُم » . (۸)در بعضی روایات چنین وارد شده است که اگر کسی داخل خانه اش شد و کسی در خانه نبود، بهتر است این چنین بر خود سلام کند: « السَّلامُ عَلَیْنا مِنْ رَبِّنا» . (۹)

گرچه سلام نمودن به هر مسلمانی در روایات به آن سفارش شده است (۱۰)، اما در بعضی روایات چنین آمده است که بهتر است: سواره به پیاده (۱۱)، و ایستاده به نشسته سلام کند. (۱۲)

۱- ر. ک: نور: ۶۱.

۲- بحارالانوار، ج ۷۶، ص ۳.

۳- بحارالانوار، ج ۷۶، ص ۴.

۴- بحارالانوار، ج ۷۶، صص ۲ و ۴.

۵- بحارالانوار، ج ۷۶، صص ۶ و ۷.

۶- بحارالانوار، ج ۷۶، ص ۴.

۷- بحارالانوار، ج ۷۶، ص ۷.

۸- بحارالانوار، ج ۷۶، ص ۹.

۹- بحارالانوار، ج ۷۶، ص ۴.

۱۰- بحارالانوار، ج ۷۶، ص ۱۲.

۱۱- بحارالانوار، ج ۷۶، ص ۷.

۱۲- بحارالانوار، ج ۷۶، ص ۱۲.

ب) مصافحه

مصافحه و دست یکدیگر را گرفتن هنگام ملاقات نیز یکی از سنت هایی است که در اسلام به آن سفارش شده است. از زبان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) چنین نقل شده است که «هنگام ملاقات، با سلام و مصافحه با یکدیگر برخورد کنید» . (۱)همچنین از حضرت علی (علیه السلام) در روایتی آمده است:

هنگامی که برادران خود را ملاقات نمودید، با هم مصافحه کنید و شادی خود را اظهار نمایید و با بشاشت برخورد کنید و حتی در برخورد با دشمن خود نیز با او مصافحه کنید، اگر چه او از این کار خوشش نیاید. (۲)

ج) معانقه

معانقه و در آغوش گرفتن مسلمان هنگام ملاقات، از سوی اسلام تأیید شده است و دلیل آن را معانقه پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) با جعفر طیار هنگام رجوع از حبشه دانسته اند. (۳)

د) خداحافظی کردن

در روایاتی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) چنین نقل شده است که هنگام خداحافظی، به وسیله سَلام (لفظ سلام) از هم خداحافظی نمایید. (۴)در روایات دیگری از آن حضرت چنین آمده است که به وسیله طلب غفران برای یکدیگر (استغفار) از هم جدا شوید. (۵)

ه) ایستادن برای احترام

در روایات از ایستادن برای احترام نیز یاد شده است. از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) چنین نقل شده است که آن حضرت خطاب به انصار فرمود: «هرگاه رئیس و سید شما بر شما وارد شد،

۱- بحارالانوار، ج ۷۶، ص ۲۰.

۲- بحارالانوار، ج ۷۶، ص ۲۰.

۳- بحارالانوار، ج ۷۶، ص ۴۳.

۴- بحارالانوار، ج ۷۶، ص ۱۱.

۵- بحارالانوار، ج ۷۶، صص ۵ و ۲۸.

بایستید» . نیز در سیره آن حضرت وارد شده است که هنگام ورود حضرت فاطمه (علیها السلام) می ایستاد و نیز هنگام قدوم جعفر از حبشه، و عکرم بن ابی جهل از یمن ایستاد. (۱)

و) عطسه نمودن

در روایات سفارش شده است که عطسه کننده بگوید: « اَلْحَمدُ لله رَبِّ الْعالَمینَ عَلی کُلِّ حال » و آنان که همراه اویند به او بگویند: « یَرْحَمُکُمُ الله » و او در جواب بگوید: « یَغفِرُ اللهُ لَکُم وَ یَرحَمُکُم » . (۲)به این عمل در اصطلاح روایات، «تسمیت عاطس» گفته می شود و در بعضی روایات یکی از حقوق مؤمنان بر یکدیگر شمرده شده است. (۳)از حضرت علی (علیه السلام) نقل شده است که تا سه مرتبه در جواب عطسه کننده چنین بگویند و اگر عطسه چهارم را نمود، دلیل بر مرض او می باشد و در جواب او گفته شود: « شَفاکَ الله » . (۴)

ز) مناسبات دیگر

در کتاب های روایی، احادیث فراوانی در باره مناسبات مختلف در جوامع اسلامی، همانند نیکی به پدر و مادر، رعایت حقوق همسایگان، حسن معاشرت با مسلمانان، عیادت مریضان مسلمان، تشییع جنازه مسلمانان، برقراری مجالس اطعام و. . . وارد شده است که به سبب وضوح آنها از ذکر آن روایات خودداری می شود. (۵)

۳. دسته بندی طبقات مختلف اجتماعی

اشاره

در زمان مورد بحث، دسته بندی های مختلفی در میان جامعه کوفه وجود داشته که بحث و بررسی در باره همه آنها ضرورت دارد. این دسته بندی ها عبارت است از:

۱- بحارالانوار، ج ۷۶، ص ۳۸.
۲- بحارالانوار، ج ۷۶، صص ۵۲ و ۵۴.
۳- بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۲۳۶.
۴- بحارالانوار، ج ۷۶، ص ۵۴.
۵- برای اطّلاع از تفصیل آن، ر. ک: بحارالانوار، ج ۷۴.

الف) دسته بندی قبیله ای؛ ب) دسته بندی نژادی؛ ج) دسته بندی دینی؛ د) دسته بندی مذهبی – سیاسی؛ ه) دسته بندی طبقاتی.

الف) دسته بندی قبیله ای

به طور کلی ساکنان عرب کوفه را دو گروه بزرگ قبایل قحطانی و عدنانی تشکیل می دادند.

قبایل قحطانی قبایلی بودند که نَسَب آنان به قحطان، فرزند حضرت اسماعیل (علیه السلام) می رسید. جایگاه اصلی این قبایل در یمن بود و از یمن به کوفه کوچ کرده بودند، از این رو اصطلاحاً به آنان قبایل یمنی نیز می گفتند. (نقشه های شماره ۲۰ و ۲۱)

قبایل عدنانی به قبایلی گفته می شد که نَسَب آنان به عدنان، فرزند دیگر اسماعیل (علیه السلام) می رسید. قبایل مکه و اطراف آن، عموماً عدنانی بودند. (نقشه های شماره ۱۹ و ۲۰) گاهی از این قبایل با عنوان قبایل مُضَری یاد می شود. (۱)قبایل اَوْس و خَزْرَج، هَمْدان، اَزْد، خَثْعَم، بَجیلَه، مِذْحِج، مراد، زُبَید، نَخَع، کِنْده، کَلب، طَی، جُهَینَه و. . . قحطانی شمرده شده اند. (جدول شماره ۱) قبایل رَبیعه، بکر بن وائل، بنی تَمیم، بنی رُباب، ثَقیف، اَسَد، کَنانه، قُرَیش، هَوازِن، غَطْفان، بنی ضَبَّ، بنی یرْبُوع، بنی ثَعْلَبه، بنی جُشَم، خُزاعَه، هُذَیل، تَیم، تَغْلِب، حَنیفَه و. . . عدنانی به حساب آمده اند. (جدول شماره ۲)

در بعضی از منابع چنین آمده است که در اوایل تأسیس کوفه دوازده هزار خانه به قحطانی ها (یمانی ها) و هشت هزار خانه به عدنانی ها اختصاص داشته است. (۲)

بعضی نویسندگان از دسته سومی از قبایل با عنوان قبایل تَنُوخیه یاد کرده و آنان را اتحادیه ای از عدنانی ها و قحطانی ها می دانند. برخی از این قبایل عبارت اند از:

۱. خُزاعه، اَوْس، خَزْرج و غَساسِنَه از قبیله بزرگ اَزْد؛ ۲. قُضاعَه؛ ۳. عَنْزَه از قبیله ربیعه؛ ۴. بَکر بن وائل؛ ۵. تَغْلِب؛ ۶. رَبیعه؛ ۷. غَطْفان؛ ۸. اَیاد؛ ۹. کِنْده؛

۱- تاریخ التمدن الاسلامی، ج ۲، ص ۳۳۸؛ ، ج ۳، ص ۳۲۳؛ الحیاه الاجتماعیه، ص ۴۲؛ استراتیجیه الفتوحات الاسلامیه، الطریق الی المداین، ص ۴۱.

۲- معجم البلدان، ج ۴، ص ۴۹۲.

۱۰. نَجّدَه؛ ۱۱. بَنُو لِحْیان؛ ۱۲. جُعْفی (زیر قبیله ای است از مِذْحِج) ؛ ۱۳. طَی؛ ۱۴. کَلْب؛ ۱۵. تَمیم؛ ۱۶. اَسَد؛ ۱۷. کُنانَه؛ ۱۸. رُباب؛ ۱۹. هُذَیل؛ ۲۰. ضَباب. (۱)

نکته مهم و قابل توجه اینکه هنگام مهاجرت اعراب به شهرهای عراق و شام، تیره های مختلف این قبایل به شهرهای مختلف مهاجرت نمودند، ازاین رو جنگ های این دوره، همانند جنگ های جمل، صفین و نهروان به جای جنگ قبیله ای، جنگ شهری بود و در این جنگ ها ممکن بود، تیره های مختلف یک قبیله در مقابل هم قرار گیرند. (۲)در مقاطعی از تاریخ، قبایلی همچون اَزْد (۳)، هَمْدان (۴)، بنی شاکر (۵)و ربیعه (۶)که در رکاب حضرت علی (علیه السلام) در جنگ های مختلف فداکاری فراوانی نمودند، مورد مدح آن حضرت (علیه السلام) قرار گرفتند و قبایل مُضَر و به خصوص بنی تمیم مورد مذمت آن حضرت واقع شدند. (۷)

ب) دسته بندی نژادی

به طور کلی می توان جمعیت کوفه را از نظر نژادی به دو بخش عرب و غیرعرب که عرب ها به آن عجم می گویند، تقسیم کرد. عرب ها نیز به دو دسته تقسیم می شدند که بخش اعظم آنها را اعرابی تشکیل می دادند که از شبه جزیره عربستان به قصد شرکت در جنگ با ایرانیان به سمت عراق کوچ کرده و سرانجام پس از پایان فتوحات، در کوفه و بصره مسکن گزیدند.

بخش دیگری از عرب ها را قبایل و تیره هایی، همچون بنی تَغْلِب، اَنْمار، قُضاعه، جُهَینَه، طَی، بنی نَبهان، بنی سُنْبُس، جُدَیلَ، بنی تَمیم، بنی بَکر بن وائل، رَبیعه، مِذْحَج،

۱- عشایر العراق، ج ۱، ص ۹۵ به بعد. برای اطلاع بیشتر از قبایل تنوخیه، ر. ک: دائره المعارف بزرگ اسلامی، «تنوخ» ، ج ۱۶، صص ۲۴۶- ۲۴۹.

۲- تاریخ التمدن الاسلامی، ح ۴، ص ۳۴۷؛ جمهره خطب العرب، ج ۱، ص ۴۳۶.

۳- جمهره خطب العرب، ج ۱، ص ۴۳۶.

۴- مروج الذهب، ج ۳، ص ۹۳.

۵- مقتل ابی مخنف، ص ۱۵۳.

۶- تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۳.

۷- جمهره خطب العرب، ج ۱، ص ۴۳۶.

زُبَید، اَوْد و. . . تشکیل می دادند که قبل از اسلام از شبه جزیره عربستان کوچ کرده و در سرزمین های مختلف عراق ساکن شده بودند. (۱)این قبایل که قبلاً درگیری های مختلف و پراکنده ای با ایرانیان داشتند، با شروع جنگ اعراب و ایران، به یاری مسلمانان عرب شتافته و پس از پیروزی و ساخته شدن دو شهر بصره و کوفه در آنها ساکن شدند. (۲)

عجم ها شامل ایرانیان، رومی ها، ترک ها، نبطی ها و سریانی ها می شدند. بزرگ ترین گروه ایرانیان را یک گروه چهارهزار نفری با عنوان «حمراء دِیلم» تشکیل می دادند. حمراء به معنای قرمز رنگ، عنوان عامی بود که عرب ها برای ایرانیان به کار می بردند؛ زیرا رنگ پوست آنها را در مقایسه با خود قرمزتر و با آب و رنگ بیشتری حس می نمودند.

دیلم، نام رهبر این گروه چهار هزار نفری بود که قبل از پایان فتوحات، لشکر خود را به سپاه اسلام تحت رهبری سعد بن ابی وقاص ملحق کرد و در کنار مسلمانان به جنگ با ایرانیان پرداخت. (۳)پس از پایان یافتن فتوحات و مسلمان شدن ایرانیان، گروه های دیگری از ایرانیان در شهر کوفه ساکن شدند که بعضی از آنان به صورت داوطلب به این شهر مهاجرت نموده و بعضی از آنها نیز اسیرانی بودند که در جنگ به اسارت در آمده و به صورت برده به این شهر آورده شده بودند.

رومی ها معمولاً بردگانی بودند که در جنگ های بین سپاه شام و رومیان اسیر شده و برای فروش به این شهر آورده شده بودند.

ترک ها نیز ایرانیانی بودند که معمولاً در جنگ های بین سپاه عراق و ایران اسیر شده بودند بعضی منابع از رُشَید تُرکی نام برده که به عنوان غلام عبیدالله بن زیاد خدمت می کرد و هانی بن عروه به دست او کشته شد. (۴)

۱- عشایر العراق، ج ۱، ص ۶۸ به بعد.

۲- الحیاه الاجتماعیه، ص ۴۲.

۳- فتوح البلدان، ص ۲۷۹.

۴- تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۸۴.

نبطی ها که بعضی آنها را نوعی از عرب می دانند (۱)، به کسانی گفته می شد که قبل از فتوحات در اطراف و اکناف عراق و در سرزمین های جلگه ای به کشاورزی مشغول بودند و پس از تأسیس کوفه به این شهر آمده و شغل کشاورزی خود را در آن ادامه دادند. (۲)

سریانی ها به قومی سامی نژاد گفته می شد که با اقوام آرامی خویشاوند بوده و در منطقه بین النهرین (شمال عراق) و شام سکونت داشتند. (۳)بخش هایی از این قوم نیز در دیرهای اطراف حیره زندگی می کردند و مذهب مسیحیت را پذیرفته بودند که بعد از ساخته شدن کوفه به این شهر کوچ کردند. (۴)

عجم ها و به خصوص ایرانیان، ممکن بود که به شکل گروهی یا شخصی با بعضی از قبایل عرب ساکن کوفه پیمان ببندند و تحت عنوان نام آنها و با بهره برداری از بعضی از حقوق اجتماعی آنان زندگی کنند. به این گروه، «مَوالی» گفته می شد که بحث بیشتر در باره آن در بخش طبقه بندی اجتماعی خواهدآمد.

ج) دسته بندی دینی

ادیان موجود در کوفه را می توان دین های اسلام، مسیحیت، یهودیت و مجوسیت دانست که به سه دین اخیر اصطلاحاً «اهل کتاب» می گویند.

مسلمانان که اکثریت قریب به اتفاق جمعیت این شهر را تشکیل می دادند، متشکل از اعراب و عجم هایی بودند که تازه مسلمان شده و بیشتر این عجم ها را ایرانیان تشکیل می دادند.

مسیحیان کوفه را می توان متشکل از سریانی ها، بنی تَغْلب از اعراب، و نصارای نجران (که در زمان عُمَر به کوفه کوچ نموده و در محله ای از کوفه ساکن شدند که

۱- لسان العرب، ج ۱۴، ص ۲۲.

۲- تخطیط مدینه الکوفه، ص ۴۳؛ فرهنگ فارسی معین، ج ۶، ص ۲۱۰۴.

۳- فرهنگ فارسی معین، ج ۵، ص ۷۵۴.

۴- تخطیط مدینه الکوفه، ص ۲۶.

به مناسبت سکونت آنان، نجرانیه نامیده می شد) دانست. (۱)نصارای کوفه به دو گروه مذهبی نَسْطوری و یعْقوبی تقسیم می شدند. (۲)

یهودیان کوفه عمدتاً گروهی بودند که در سال ۲۰ه. ق به دستور عُمَر مجبور به کوچ اجباری از مدینه شده و در کوفه محله ای به نام خود بنا کردند. (۳)

مجوسیان کوفه را ایرانیانی تشکیل می دادند که به این شهر مهاجرت کرده و هنوز دین اسلام را نپذیرفته بودند. (۴)

د) دسته بندی سیاسی – مذهبی مسلمانان

گروه های مختلف سیاسی- مذهبی مسلمان را که در زمان مورد بحث در کوفه مطرح بودند، می توان شامل سه گروه اصلی شیعه علوی، افراد حزب اموی و خوارج دانست.

شیعیان را می توان به دو بخش بزرگان و شیعیان عادی تقسیم نمود. از بزرگان شیعه می توان از افرادی، همچون میثم تمّار، کمیل بن زیاد، رشید هجری، سلیمان بن صُرَد خُزاعی، مُسَیب بن نَجْبه فَزاری، مسلم بن عَوْسَجَه اسدی، حبیب بن مظاهر اسدی، ابوثَمامه صایدی و. . . نام برد که از یاران حضرت علی (علیه السلام) در صفین و دیگر جنگ ها بودند. این افراد عمیقاً به خاندان اهل بیت نبوت عشق می ورزیدند و بعضی از همین افراد بودند که پس از مرگ معاویه، ابتدا باب نامه نگاری با امام حسین (علیه السلام) را گشودند. (۵)

شیعیان عادی که درصد قابل توجهی از مردم کوفه را تشکیل می دادند، گرچه به خاندان اهل بیت عصمت علاقه وافری داشتند، اما رفتار والیانی، همچون زیاد و

۱- تخطیط مدینه الکوفه، ص ۲۶.

۲- حیاه الامام الحسین (علیه السلام) ، ج ۲، ص ۴۴۱ به بعد.

۳- حیاه الامام الحسین (علیه السلام) ، ج ۲، ص ۴۴۳.

۴- تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۲۶.

۵- تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۶۱.

پسرش با آنان و نیز سیاست های کلی امویان در شیعه زدایی جامعه کوفه، از آنان زهر چشم سختی گرفته بود به گونه ای که تـا احتمـال پیروزی نهضتی را نمی دادنـد، بـا آن همکـاری نمی کردنـد. اینهـا همان هایی هسـتند که فرزدق آنان را برای امام حسین (علیه السلام) این چنین توصیف می نماید: «قلب های آنان با توست و شمشیرهایشان علیه تو کشیده شده است» . (۱)

امـا افراد حزب اموی را افرادی هماننـد عمرو بن حجاج زُبَیـدی، یزیـد بن حَرَث، عمرو بن حُرَیث، عبـدالله بن مسـلم، عُماره بن عقبه، عُمَر بن سـعد و مسـلم بن عمرو باهلی تشکیل می دادند. (۲)این حزب در زمان نهضت امام حسـین (علیه السلام) درصد قابـل تـوجهی از مردم کـوفه را به خـود اختصـاص داده بـود؛ زیرا تـا آن زمـان بیست سـال از حکـومت اموی هـا در کوفه می گـذشت، علاوه بر این، رؤسا و متنفـذان بیشتر قبایل از این حزب بودنـد، ازاین رو بسـیاری از مردم به سـمت آنان گرایش پیدا کرده بودند.

خوارج کوفه گروه متعصب مـذهبی بودنـد که در پایان جنگ صـفین و پس از ماجرای حکمیت به وجود آمدند و باعث پدید آمـدن حوادث خون بـار فراوانی در تاریـخ صـدر اسـلام شدنـد. این گروه پس از سـرکوب شـدن در جنـگ نهروان به دسـت حضـرت علی (علیه السـلام) رو به نـابودی می رفتنـد، امـا در دوران حکـومت معـاویه که ناراضـیان فراوانی فراهم آورده بـود، قدرت گرفتند و در سال ۴۳ه. ق در زمان فرمانداری مغیر بن شـعبه در کوفه، قیامی را به رهبری مُسْتَوْرِد بن عُلْفَه ترتیب دادند که به شکست انجامید. (۳)

زیاد بن ابیه پس از به عهـده گرفتن فرمانداری کوفه در سال ۵۰ه. ق نقش عظیمی در سـرکوب آنان ایفا کرد. (۴)اما پنج سال پس از مرگ زیاد و در سال ۵۸ه. ق قیام دیگری از آنان به رهبری حَیان بن ظَبْیان صورت گرفت که به وسیله عبیدالله سرکوب شد. (۵)

۱- تجارب الامم، ج ۲، ص ۵۷.

۲- مقتل الحسین (علیه السلام) ، مقرّم، ص ۱۴۹؛ حیاه الامام الحسین (علیه السلام) ، ج ۳، ص ۴۴۱.

۳- تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۱۳۸.

۴- الحیاه الاجتماعیه، صص ۲۷۰ و ۲۷۲.

۵- تاریخ الطبری، ج ۴، صص ۲۲۹ و ۲۳۱.

در اینجا شاید بتوان از گروه چهارمی نیز نام برد که بیشتر جمعیت کوفه را تشکیل می دادند، این گروه همان بی تفاوتان و موج سوارانی بودند که همتی جز پر کردن شکم خود و رسیدن به شهواتشان نداشتند و در راه رسیدن به مادیات، به دنبال جریانات حاکم قوی راه می افتادند، چنان که وقتی احتمال پیروزی لشکر مسلم را فراوان دیدند، به او پیوستند و با ظهور آثار شکست، به سرعت صحنه را ترک کردند. همچنین اینها بودند که در پی وعده و وعیدهای ابن زیاد، به سپاه کوفه در کربلا پیوستند و با امام حسین (علیه السلام) که قبلاً به واسطه غلبه جوّ نامه نگاری از او دعوت نموده بودند، جنگ کردند.

ه) دسته بندی طبقاتی

از بعضی از گزارش های تاریخی می توان استفاده کرد که مردم کوفه در زمان مورد بحث، به دو گروه اجتماعی اشراف و مردم عادی تقسیم می شدند. یکی از این عبارت های تاریخی از زبان یکی از یاران امام حسین (علیه السلام) نقل شده است که وقتی در کربلا به امام پیوست و امام احوال کوفیان را از او پرسید، در جواب عرض کرد: «اما اشراف مردم به وسیله رشوه های عظیم، محبت آنان به حکومت خریده شده است و اما سایر مردم دل هایشان با تو و شمشیرهایشان فردا علیه تو کشیده خواهد شد» . (۱)

اشراف کوفه را بزرگان قبایل و نیز ثروتمندان کوفه تشکیل می دادند که به عنوان مثال می توان از افرادی، همچون عمرو بن حُرَیث، اشعث بن قیس و شَبَث بن ربعی نام برد. (۲)

در بعضی نصوص، از سه خانواده شریف با عنوان «بیوتات شرف» در قبایل مختلف کوفه از قرار زیر نام برده شده است:

۱- حیاه الامام الحسین (علیه السلام) ، ج ۲، ص ۳۷۰.

۲- حیاه الامام الحسین (علیه السلام) ، ج ۲، ص ۲۶۱.

یک – بیت عَبْدالمَدان در بنی حارث؛

دو – بیت زُراره بن عَدَس در بنی تمیم؛

سه – بیت حُذَیفه بن بَدْر در خَراره. (۱)

و اما مهم ترین طبقه اجتماعی موجود در کوفه طبقه موالی بودند که یکی از ضعیف ترین طبقات اجتماعی کوفه به شمار می رفتند و بعد از آنان طبقه بردگان (عَبید) قرار داشتند. موالی جمع مَولا و در اصطلاح آن روز کوفه به عجم هایی گفته می شد که با قبایل عرب پیمان بسته و جزء آن قبیله شمرده می شدند.

این عجم ها، یا ایرانیانی همانند سپاه چهارهزار نفری حمراء دیلم بودند که به سپاه اسلام پیوسته و سپس با قبیله بنی تمیم پیمان بسته و تحت ولاء آنها در آمدند و موالی آنها نامیده شدند (۲)، یا ایرانیان و دیگر ملیت هایی بودند که داوطلبانه به کوفه هجرت کرده و در آن شهر ساکن شده و سپس برای بهره برداری از حقوق اجتماعی، ولاء قبیله ای از قبایل عرب را پذیرفته بودند و یا بردگانی که پس از مدتی به وسیله مالک خود آزاد می شدند و پس از آزادی، ولاء او را قبول می کردند که به این نوع موالی «موالی العتق» می گفتند. (۳)

با بنیان گذاری شهر کوفه، علاوه بر حمراء دیلم جمعیت زیادی از عجم ها که عمدتاً ایرانی بودند، به شهر کوفه مهاجرت کرده و نظام ولاء با قبایل را پذیرفتند تا جایی که گفته شده است در زمان حضرت علی (علیه السلام) جمعیت آنان حدود جمعیت کوفه را تشکیل می داد. (۴)زمان حکومت معاویه جمعیت آنان حدود بیست هزار نفر شده بود. این امر، معاویه را به وحشت انداخت، ازاین رو قصد کشتار آنان را نمود، اما سپس از قصد خود بازگشت ۵و به زیاد بن ابیه حاکم کوفه دستور داد آنان را از

۱- مقتل الحسین (علیه السلام) ، مقرّم، ص ۱۵۱، پاورقی.

۲- فتوح البلدان، ص ۲۷۹؛ الحیاه الاجتماعیه، ص ۷۵.

۳- الحیاه الاجتماعیه، ص ۷۴.

۴- تاریخ التمدن الاسلامی، ج ۴، ص ۳۷۱.

کوفه که مرکز انقلاب علیه حکومت اموی بود، بیرون نموده و به بصره و شام منتقل کند. (۱)

مهم ترین بهره ای که موالی از پیمان بستن با قبایل اعراب می بردند، آن بود که هنگام ارتکاب جنایت و محکوم شدن به دیه، افراد قبیله به یاری او می شتافتند (۲)، همچنان که در جنگ ها همراه قبیله هم پیمان خود می جنگیدند. (۳)

اما با آنکه پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرموده بود: «مَولَی القَومِ مِنهُم» ؛ «موالی هر قومی همانند افراد آن قوم هستند» ، عرب ها آنها را از بسیاری از حقوق اجتماعی، محروم می کردند. (۴)

یکی از مهم ترین حقوق اجتماعی که موالی از آن محروم بودند، مساوات در بیت المال بود، ازاین رو هنگامی که حضرت علی (علیه السلام) برای اولین بار موالی را با دیگر کوفیان در پرداخت «عطاء» یک سان قرار داد، با اعتراض شدید کوفیان عرب روبه رو شد که در جواب آنها فرمود: «آیا مرا فرمان می دهید که پیروزی خود را با جور و ظلم به دست آورم» . (۵)

یکی دیگر از تبعیضاتی که نسبت به موالی انجام می شد، تبعیض در امر ازدواج بود؛ بدین ترتیب که از آنها زن می گرفتند، اما به آنها زن عرب نمی دادند.

این دو تبعیض، در روایتی که در جوامع روایی شیعه نقل شده است، به وضوح بیان شده است. در این روایت که از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است، آن حضرت می فرماید:

در زمان حکومت حضرت علی (علیه السلام) موالی نزد آن حضرت (علیه السلام) آمده و عرض کردند: ما از این عرب ها به تو شکایت می کنیم؛ زیرا پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) به ما عطایی مساوی عرب می داد و سلمان، بلال و صهیب را (که غیر عرب بودند) از میان زنان عرب تزویج نمود، اما اینها با ما چنین نمی کنند.

۱- فتوح البلدان، ص ۲۷۹.

۲- تاریخ الادب العربی، ج ۲، ص ۲۱۳.

۳- الحیاه الاجتماعیه، ص ۷۴.

۴- تاریخ التمدن الاسلامی، ج ۳، ص ۳۲۶.

۵- نهج البلاغه، ترجمه فیض الاسلام، خطبه ۱۲۶.

حضرت علی (علیه السلام) نزد اعراب رفت و مشکل موالی را با آنها در میان گذاشت، اما اعراب فریاد زدند که ما زیر بار چنین کارهایی نمی رویم. آن حضرت در حالی که غضبناک بود، نزد موالی بازگشت و به آنها فرمود:

ای گروه موالی! این عرب ها شما را به منزله یهود و نصارا قرار داده اند، از شما زن می گیرند، اما به شما زن نمی دهند و شما را در گرفتن عطا از بیت المال مساوی خود قرار نمی دهند، پس شما تجارت کنید که خدا برکت به شما بدهد؛ زیرا من از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شنیدم که می فرمود: روزی، ده جزء است، نُه جزء آن در تجارت و یک جزء دیگر در کارهای دیگر است. (۱)

این تبعیض ها در زمان تسلط بنی امیه بر حکومت اسلامی، بسیار بیشتر شد که در اینجا به نمونه هایی از آن اشاره می شود:

۱. اجازه نمی دادند که موالی با آنان در یک صف حرکت کنند.

۲. برای توهین به موالی می گفتند: نماز را تنها سه چیز (دیدن سه چیز) قطع می کند که عبارت اند از: الاغ، سگ و مولا! (۲)

۳. با کُنیه که نشانه احترام فرد بود، آنها را صدا نمی زدند.

۴. هنگام حضور بر سفره ها، موالی را کناری قرار می دادند تا برای حاضران، مولا بودن آنها مشخص شود.

۵. به موالی اجازه نماز خواندن بر مردگان را در صورت حضور یک عرب نمی دادند.

۶. بعضی مواقع در محاکم قضایی، شهادت و گواهی موالی را معتبر نمی دانستند (۳)؛ چنان که در باره شریح قاضی چنین نقل شده (۴)با اینکه گفته شده که خود وی از موالی بوده است. (۵)

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۴۶.
۲- تاریخ التمدن الاسلامی، ج ۴، ص ۳۴۱.
۳- الحیاه الاجتماعیه، صص ۷۷ و ۷۸.
۴- الحیاه الاجتماعیه، ص ۷۸.
۵- الحیاه الاجتماعیه، ص ۹۱.

۷. در جنگ ها به آنها اجازه سوار شدن بر اسب نمی دادند و از آنها به عنوان پیاده نظام استفاده می کردند، ازاین رو، وقتی مختار به موالی اجازه سوار شدن بر اسب را داد، جمع زیادی از موالی را به طرف خود جذب کرد. (۱)

۸. اجازه به عهده گرفتن اموری، همچون فرماندهی لشکر را به آنها نمی دادند.

۹. از آنها با عنوان «عَلوج» ، یعنی خر وحشی فربه یاد می کردند. (۲)

این تبعیض ها باعث می شد تا موالی به جریان ها و شورش های مخالف حکومت اموی، مانند خوارج و قیام های علوی بپیوندند (۳)و حتی بعضی از آنها به کینه ای که از بنی امیه داشتند، از اسلام رویگردان و مرتد می شدند. (۴)

اما از نظر اقتصادی، موالی وقتی خود را از دریافت عطای مناسب محروم دیدند، تصمیم گرفتند به فرمایش حضرت علی (علیه السلام) عمل کنند. ابتدا به کارهایی، همچون نظافت جاده ها، کفش دوزی، لباس دوزی، حجامت گری و. . . پرداختند (۵)، اما طولی نکشید که به علت مهارت آنان در امر صنعت و تجارت و نیز سرباز زدن عرب از صنعت و حرفه، بیشتر کارهای صنعتی و تجارتی کوفه به دست آنان افتاد. (۶)

اما بردگان و کنیزکان با استفاده از راه های مختلفی به کوفه منتقل می شدند:

۱. در جنگ ها اسیر می شدند.

۲. به عنوان خراج از سوی خراج گزاران به کوفه که یکی از مراکز اصلی دنیای اسلام بود، منتقل می شدند.

۳. به عنوان جزیه پرداخت می شدند.

۴. به عنوان سهم خمس حکومت از غنایم، به کوفه آورده می شدند.

۱- الحیاه الاجتماعیه، صص ۷۷ و ۷۸.
۲- تاریخ التمدن الاسلامی، ج ۲، ص ۲۷۲.
۳- الحیاه الاجتماعیه، ص ۸۳.
۴- تاریخ التمدن الاسلامی، ج ۴، ص ۳۷۲.
۵- تاریخ التمدن الاسلامی، ج ۴، ص ۳۴۱.
۶- الحیاه الاجتماعیه، ص ۸۱.

۵. و بالاخره برده فروشان که بازار برده را داغ می دیدند، برده ها را از راه های دور برای فروش به کوفه می آوردند.

این بردگان در کارهای دولتی، همچون پاسداری از شهر و مؤسسه های دولتی مانند زندان و بیت المال، حفر کانال ها و جوی هـای آب و قنـات ها گمارده می شدنـد، بـدون آنکه مزدی به آنها پرداخت شود یا اینکه پایین ترین دسـتمزد به آنها داده می شد.

برده هـا به سـبب مهارتشـان در حرفه هـای مختلف، به حرفه هایی، همچون پارچه بافی، نجّاری، زیورسازی، آهنگری، دباغی، سفـال گری، کفش دوزی و خیـاطی مشـغول می شدنـد. البته بیشتر درآمـد آنها نصـیب اربابانشان می شـد. همچنین بعضـی از کارهای پست اجتماعی،ماننـد حجامت گری و نظافت جاده ها به آنها واگـذار می شد. علاوه بر این، بسـیاری از آنها در خانه های مالکان خود به کارهای خانه، همچون آشپزی و نانوایی مشـغول بودنـد. کنیزکان برای کارهایی، همچون کارهای خانه و نیز آوازه خوانی و همچنین استفاده جنسی نگهداری می شدند. (۱)

به هر حال، نگهـداری برده و کنیز در جامعه آن روز کوفه امری شایع بود به طوری که در باره جامعه آن روز کوفه گفته شـده است که بعضی مواقع هنگام خروج یک مرد کوفی از خانه، همراه او ۱۰–۲۰ برده و مولا بودند. (۲)

۱– الحیاه الاجتماعیه، صص ۹۶ و ۱۰۱.

۲– الحیاه الاجتماعیه، ص ۷۵.

فصل چهارم: وضعیت اقتصادی کوفه

اشاره

۱. چگونگی داد و ستد و معاملات

الف) نوع پول رایج

اشاره

معاملات مردم کوفه در زمان مورد بحث عمدتاً به صورت پرداخت پول در مقابل جنس صورت می گرفت و کمتر به صورت پایاپای یا کالا به کالا انجام می شد. (۱)پول رایج آن زمان، سکه های طلا و نقره بود که اصطلاحاً به آنها دینار و درهم می گفتند. در اینجا برای روشن شدن بحث، مطالبی براساس محورهای زیر آورده می شود:

یک – کیفیت سکه زدن

سکه در لغت به قطعه آهنی گفته می شد که در آن، کلمات و نقوشی که باید روی قطعه های طلا و نقره نقش می بست، به صورت وارونه، حک شده بود. (۲)کیفیت سکه زدن از این قرار بود که قطعه های شمش طلا و نقره را به وزن دینار و درهم تقسیم نموده و آن گاه آن قطعه آهن را روی یکایک آنها قرار داده و با چکش بزرگی بر روی آن می کوبیدند و بدین وسیله، نقش آن قطعه آهن روی طلا یا نقره حک می شد، سپس به اثر آن قطعه آهن روی طلا و نقره، سکه گفتند و پس از آن

۱- برای اطلاع از بعضی از معاملات پایاپای در زمان مورد بحث می توان به روایاتی که درباره ربا در کتب روایی وارد شده و سند آن به حضرت علی (علیه السلام) ختم می شود، استناد کرد. برای نمونه، ر. ك: وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص۴۳۴ به بعد.

۲- لسان العرب، ج ۶، ص ۳۱۰.

سکه به خود پول هـای طلایی و نقره ای که اصـطلاحاً به آنها دینار و درهم گفته می شـد، اطلاق گردیـد. (۱)بنابراین، روشن می شود که سـکه زدن در آن زمـان، مکـانیسم مشکل و دشواری نداشـته است و هر دولت یا حکومتی به راحتی می توانسـت سکه ضرب کند.

دو – سکه در صدر اسلام

در زمان پیامبر اکرم (صـلی الله علیه و آله) معاملات مسـلمانان با سکه هایی انجام می گرفت که از سوی دو امپراطوری بزرگ آن روز جهان، یعنی ایران و روم زده می شد. هر دو امپراطوری، سکه های طلا را با عنوان «دینار» و سکه های نقره را با عنوان «درهم» می نامیدند. مردم عرب سـکه های ایرانی را سـکه های «کسـرویه» و سـکه های رومی را سـکه های «هِرَقْلیه» یا «رومیه» می نامیدند. (۲)گرچه هر چهار نوع سـکه کم و بیش در میان آنها معمول بود، اما بیشتر معاملات با دینار رومی و درهم ایرانی انجام می گرفت. (۳)(تصویر شماره ۴۴) در زمان ابوبکر نیز وضع به همین منوال بود.

برای اولین بار ضـرب سـکه در اسـلام به خالد بن ولید، فرمانده سـپاه فتوحات در ایران نسبت داده شده که گفته شده است در سال ۱۵ه. ق در طبرسـتان اقـدام به این کار نمود. (۴)(تصویر شماره ۴۴) او این کـار را روی دینارهای رومی انجام داد؛ بـدین ترتیب که یک طرف دینار را که روی آن نقوش صـلیب، تاج و چوگان بود، به حال خود گـذاشت و در طرف دیگر، نام خود را با حروف یونانی چنین نگاشت « Xa ved » و سپس سه حرف زیر را حک کرد « IY Bou » که بعضی گفته اند، علامت اختصاری ابوسلیمان، کنیه اوست.

۱- السکّه، ابن خلـدون، منـدرج در: النقود العربیه و علم النمیات، ص ۱۰۵؛ تاریـخ الکوفه، ص ۲۶۲؛ تاریخ التمدن الاسلامی، صص ۱۲۰-۱۲۳.

۲- النقود العربیه، بلاذری، ص ۱۱.

۳- تاریخ الکوفه، ص ۲۵۷.

۴- تاریخ التمدن الاسلامی، ج ۱، ص ۱۳۵.

پس از وی ضرب سکه به خلیفه عُمر نسبت داده شده است که در سال ۱۸ه. ق روی درهم های فارسی این کار را انجام داده (۱)؛ بدین ترتیب که نقوش درهم را که سر تاج دار پادشاه ایران بود، به حال خود گذاشت و در بعضی از سکه ها عبارت «الحمد لله» و در بعضی دیگر، عبارت «محمد رسول الله» و در برخی عبارت «لااله الاّالله» را اضافه کرد. (۲)پس از وی عثمان نیز از او تقلید نمود و عبارت «الله اکبر» را روی بعضی درهم ها حک کرد. (۳)در باره حضرت علی (علیه السلام) نیز گفته شده است که آن جناب سکه هایی نقره ای در سال ۳۷ه. ق در بصره زد که روی آنها عبارت «ولی الله» به خط کوفی حک شده بود. همچنین ضرب هایی در سال ۴۰ه. ق (۶۶۰ م) به آن حضرت (علیه السلام) نسبت داده شده است. (۴)

پس از آن و در زمان حکومت زیاد بر کوفه و بصره و به پیشنهاد او، معاویه سکه های نقره با وزنی کمتر از وزن معمول زد و نیز دینارهایی ضرب نمود که روی آنها قیافه او در حالی که شمشیری به میان بسته بود، حک شده بود. (۵)(تصویر شماره ۴۴)

به نظر می رسد که همه این سکه ها غیر مدور و بلکه چهارگوش بوده؛ زیرا گفته شده است که برای اولین بار در اسلام سکه های دایره ای شکل در زمان عبدالله بن زبیر (۶۳ - ۶۹ه. ق) زده شد. (۶)وی روی یک طرف سکه «محمد رسول الله» و در طرف دیگر سکه «امرالله بالوفاء و العدل» را حک کرد.

نکته مهم و قابل توجه اینکه در تمام این زمان ها با سکه های طلا و نقره با عنوان وزنشان معامله می شد و نقش سکه تأثیر چندانی در قیمت آن نداشت. (۷)

۱- لمحه فی تاریخ الفقود، مندرج در النقود العربیه و علم النمیات، ص ۹۱؛ تاریخ التمدن الاسلامی، ج ۱، ص ۱۳۵.

۲- شذور العقود فی ذکر النقود القدیمه الاسلامیه، ص ۵.

۳- شذور العقود فی ذکر النقود القدیمه الاسلامیه، ص ۵.

۴- شذور العقود فی ذکر النقود القدیمه الاسلامیه، ص ۵؛ تاریخ الکوفه، ص ۲۵۷.

۵- شذور العقود، صص ۵و ۶.

۶- شذور العقود، ص ۶.

۷- النقود العربیه و علم النمیات، ص ۱۰.

اما اینکه مشهور است که اولین سکه های اسلامی در سال ۷۶ه. ق به وسیله عبدالملک بن مروان زده شد (۱)، (تصویر شماره ۴۴) بدین علت است که:

اولاً: عبدالملک رسماً سکه های طلا و نقره ضرب کرد و در سرتاسر مملکت اسلامی اعلان نمود که معاملات باید فقط و به وسیله سکه های اسلامی صورت گیرد و معامله با سکه های دیگر ممنوع است.

ثانیاً: عبدالملک سکه های اسلامی را کاملاً مستقل نمود و چیزی از نقوش کسروی و رومی روی سکه ها باقی نگذاشت؛ به عبارت دیگر، او سکه را از شمش زد، نه اینکه روی سکه های رایج، نقشی اضافی بزنند.

در این زمان مردم طلاها و نقرهای خود را به «دارالضرب» می بردند و در آنجا در مقابل پرداخت از وزن طلا- یا نقره مسکوکات طلا و نقره تحویل می گرفتند. بنابراین، در این زمان نقش سکه ارزشی معادل سکّه پیدا کرد. (۲)به اجرت ضرب، «ثَمَن الخطَب» می گفتند. این درآمد نصیب حکومت می شد. (۳)

سه – انواع سکه ها و وزن آنها

اشاره

از بحث های گذشته روشن شد که در مقطع مورد بحث ما که عمدتاً تا سال ۶۱ه. ق را شامل می شود غیر از دینارهای معاویه که فراگیر نبوده، در دینار تغییری ایجاد نشده بود. دینار در این زمان که شامل یک مثقال طلا بود، به گفته بیشتر نویسندگان، وزنی معادل ۲/۴ گرم داشت. (۴)البته رقم دقیق تر آن را بعضی ۶۵/۴گرم (۵)و بعضی ۲۵/۴ گرم (۶)ذکر کرده اند.

۱- شذور العقود، ص ۶.

۲- شذور العقود، صص ۶ – ۸؛ تاریخ التمدن الاسلامی، ج ۱، ص ۱۳۶.

۳- تاریخ الکوفه، ص ۲۶۴.

۴- الخراج فی العراق فی العهود الاسلامیه الاولی، ص ۱۵۴؛ استراتیجیه الفتوحات الاسلامیه الطریق الی المداین، ص۱۴۶؛ الدینار الاسلامی فی المتحف العراقی، ص ۱۲.

۵- الدینار الاسلامی فی المتحف العراقی، ص ۱۲.

۶- استراتیجیه الفتوحات الاسلامیه، ص ۵۲.

قطر دینار اموی که در زمان عبدالملک ضرب شد، حدود ۱۹-۲۰ میلی متر بوده است (۱)که از این قطر می توان قطر تقریبی دینارهای زمان مورد بحث را به دست آورد. اما درهم تا زمان عمر اوزان و انواع مختلفی داشت که سه نوع آن از همه مشهورتر بود، این سه نوع عبارت بود از:

اول – درهم های بَغْلی

این درهم منسوب به شخصی به نام رأس البَغل بود که برای عُمر سکه ضرب می کرد. (۲)روی این درهم ها که نقش کسروی خود را حفظ کرده بود، قیافه تاج دار پادشاه ایران در حالی که روی تخت نشسته، حک شده بود و زیر آن با کلمات فارسی نوشته بود: «نوش خُور» ؛ «گوارا بخور» . (۳)وزن این درهم ها حدود سی قیراط ذکر شده است، که هر قیراط را گرم دانسته اند. (۴)البته وزن قیراط در شهرهای مختلف متفاوت بوده است. بنابراین، بیست قیراط معادل چهار گرم می شود.

دوم – درهم های طبری

این درهم ها منسوب به طبرستان ایران بود. به نظر می رسد که وزن این درهم ها حدود دوازده قیراط، یعنی ۴/۲ گرم بوده است.

سوم – درهم های جَوارقی

این درهم ها منسوب به جورقان یکی از نواحی همدان بود. وزن این درهم ها ظاهراً چهارده قیراط، یعنی ۸/۲ گرم بوده است. (۵)

۱- الدینار الاسلامی فی المتحف العراقی، ص ۱۴.

۲- تاریخ التمدن الاسلامی، ج ۱، ص ۱۳۳؛ النقود العربیه، ص ۱۵.

۳- تاریخ التمدن الاسلامی، ج ۱، ص ۱۳۵.

۴- النقود العربیه و علم النمیات، ص ۱۲، پاورقی.

۵- شذور العقود، ص ۳؛ النقود العربیه، بلاذری، ص ۱۵؛ النقود العربیه و علم النمیات، صص ۲۳ - ۲۴، پاورقی؛ تاریخ التمدن الاسلامی، ج ۱، ص ۱۳۳.

در زمان عُمر یا بعد از آن از این سه وزن معدل گرفتند که معدل آنها چهارده شد، ازاین رو درهم هایی با وزن چهارده قیراط، یعنی ۸/۲ گرم زدند و آن را برای پرداخت زکات، دیات و. . . اعلام نمودند. (۱)البته در این میان، اختلافات فراوانی در تعیین وزن این دو مشاهده می شود. برای مثال در بعضی نوشته ها وزن درهم ۹۷/۲گرم (۲)و در بعضی ۲/۳گرم ذکر شده است. (۳)همچنین در بسیاری از نوشته ها ذکر شده که هر هفت دینار از نظر وزن، معادل ده درهم بوده است (۴)که بر این اساس باید وزن دینار چهار گرم باشد، نه ۲/۴ گرم.

در باره علت این اختلاف نسبت چنین گفته شده است که مقدار وزن هر ده دانه نقره به اندازه دانه گندم، معادل هفت دانه وزن حجم طلا می باشد. (۵)به هر حال، صرف نظر از این اختلاف ها می توان وزن تقریبی درهم و دینار را تصور کرد.

در باره زمان مورد بحث چنین گفته شده است که زیاد بن ابیه در زمان حکومت بر کوفه، درهم هایی با وزن حدود ۱۵۰ قیراط ضرب کرد. (۶)

اما مقایسه ارزش درهم و دینار، به نظر می رسد این ارزش، تابع مستقیم قیمت طلا و نقره بوده است. بر این اساس، ارزش هر دینار معادل ده تا پانزده درهم یا بیشتر در نوسان بوده است. (۷)

چهار - سکه های غیرخالص

اشاره

در موازات رواج معامله با سکه های طلا و نقره، عده ای سودجو دست به تغییر و تبدّل در سکه ها زده و باعث پدید آمدن سکه های غیرخالص شدند. یکی از

۱- النقود العربیه، بلاذری، ص ۱۵؛ النقود العربیه و علم النمیات، ص ۲۳، پاورقی.

۲- الخراج فی العراق، ص ۱۵۴.

۳- النقود العربیه و علم النمیات، ص ۲۶، پاورقی.

۴- النقود العربیه؛ بلاذری، ص ۱۵؛ شذور العقود، ص ۹.

۵- شذور العقود، ص ۹.

۶- شذور العقود، ص ۵.

۷- تاریخ التمدن الاسلامی، ج ۱، ص ۱۳۳.

اعمال این گونه افراد آن بود که دینار را سوراخ نموده و طلایش را خارج ساخته و سپس فلز دیگری جایگزین آن می نمودند، آن گاه روی آن را می پوشاندند که به این عمل اصطلاحاً «فراغت» می گفتند. (۱)

سکه های غیرخالص که معمولاً در درهم وجود داشت، عبارت بود از:

اول – درهم های بَهْرَجَه

این عنوان بر درهم هایی اطلاق می شد که از نقره نامرغوب ساخته شده بود. لغت بَهْرَجَه اختصار یافته لغت نَبَهْرَجَه که عربی شده لغت نَبَهْره فارسی به معنای بی بهره می باشد. (۲)این نوع سکه ها را تجّار نمی پذیرفتند.

دوم – درهم های مُسْتَوِقَّه

این اسم به درهم هایی اطلاق می شد که ناخالصی آنها، یعنی فلزات غیر از نقره، بیشتر از نقره بود.

سوم – درهم های مُزَيَّفَه

این عنوان به درهم هایی گفته می شد که در آنها نقره با مس مخلوط شده بود. (۳)

با توجه به رواج سکه های غیرخالص و برای تشخیص آن، ضرورت ایجاد وظیفه و شغلی به نام نقد سکه پدید آمد که سکه های خالص را از ناخالص تشخیص دهد. به شخص نقد کننده «ناقد» گفته می شد که در بازار می نشست و پاسخ گوی مردم در این خصوص بود. (۴)همین طور شغلی به نام صرّافی یا صیرفی برای تبدیل سکه های مختلف به یکدیگر پدید آمد.

۱- الدینار الاسلامی فی المتحف العراقی، ص ۱۴.

۲- لسان العرب، ج ۱، ص ۵۱۸.

۳- الحیاه الاجتماعیه و الاقتصادیه فی الکوفه، ص ۱۸۳.

۴- الحیاه الاجتماعیه و الاقتصادیه فی الکوفه، ص ۱۸۴.

ب) چک، سفته و حواله

علاوه بر معامله نقدی به وسیله سکه، در آن زمان سه عنوان چک، سفته و حواله نیز گاهی در معاملات به کار می رفت.

چک: عرب به آن صَک می گوید. چک عبارت از آن است که به وسیله کاغذ نوشته، مقداری از پول یا مواد غذایی به شخصی که اسم او در آن کاغذ نوشته شده است، پرداخت گردد. گفته می شود اولین کسی که در اسلام از چک استفاده کرد، عمر بن خطاب بود که زیر چک را هم مهر می کرد. (۱)نیز گفته شده است سعید بن عاص که زمانی حاکم کوفه بود، مبلغ نود هزار دینار توسط چک هایی که کشیده بود، به مردم بدهکار بود.

سفته: لغتی فارسی است و عرب به آن «سُفْتجه» می گوید. سفته عبارت از آن بود که شخص خریدار در مقابل مالی که خریده بود، نوشته ای به شخص فروشنده می داد که به وسیله آن او می توانست پول کالا را در شهری دیگر از نماینده او تحویل گیرد. این عمل به منظور جلوگیری از نقل و انتقال پول از شهری به شهر دیگر صورت می گرفت. در باره ابن عباس گفته شده است که او درهم را در مکه می گرفت و نوشته ای به طرف می داد تا معادل آن را در کوفه از نماینده او بگیرد. نیز در باره عبدالله بن زبیر در دوران حکومتش چنین آمده است که در مکه درهم می گرفت و نوشته ای می داد تا طرف مقابل در کوفه یا بصره معادل آن را بگیرد. (۲)

حواله: از این قرار بود که شخص تاجر، پول یا اموال خود را نزد صرّاف به امانت می گذاشت و هنگامی که معامله ای می نمود، به جای پرداخت پول به فروشنده، نوشته ای به او می داد تا پول خود را از آن صراف دریافت کند. عملی مشابه چک های بانکی امروزی بود که در اینجا شخص صراف به عنوان بانک خصوصی عمل می کرد. از این روش، به جای نقل و انتقال پول که مشکلات فراوانی را دربرداشت، استفاده می شد. (۳)

۱- الحیاه الاجتماعیه و الاقتصادیه فی الکوفه، ص ۱۷۴.

۲- الحیاه الاجتماعیه و الاقتصادیه فی الکوفه، ص ۱۷۳.

۳- الحیاه الاجتماعیه و الاقتصادیه فی الکوفه، ص ۱۷۶.

۲. تجارت

الف) فضیلت تجارت

تجارت یکی از اعمالی است که در اسلام به آن سفارش فراوان شده است. از پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله) چنین نقل شده است که برکت ده جزء دارد، نه جزء آن در تجارت و جزء آخر در گوسفند است. (۱)همچنین در بعضی روایات، تجارت نمودن باعث ازدیاد عقل و ترک آن باعث از بین رفتن عقل دانسته شده است. (۲)همین طور در بعضی روایات، تجارت حافظ عزّت انسان معرفی شده است. (۳)از زبان حضرت علی (علیه السلام) در مورد سفارش به تجارت چنین نقل شده است: «به تجارت بپردازید؛ زیرا به وسیله آن از اموال مردم بی نیاز خواهید شد و خداوند انسان شاغل امین را دوست دارد» . (۴)

خاطرنشان می شود که لغت تجارت در روایات به معنای مطلق کار و کسب یا کسب هایی است که در آنها بدون انجام گرفتن کار اضافی روی کالا، به خرید و فروش آن پرداخته می شود.

ب) آداب تجارت

برای به دست آوردن آداب تجارت، نباید سراغ تاریخ رفت؛ زیرا در علم تاریخ به این امور پرداخته نشده است. آداب تجارت را باید از کتاب های حدیث به دست آورد. در اینجا سعی بر آن است که گوشه ای از آداب تجارت را از احادیث، آن هم احادیث منقول از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و حضرت علی (علیه السلام) به دست آوریم؛ زیرا احادیث منقول از این دو بزرگوار به گوش مردم زمان مورد بحث این نوشته رسیده بود،

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۲، صص ۳ و ۵.

۲- وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۸.

۳- وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۵.

۴- وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۴.

خواه عمل کرده یا عمل نکرده باشند. به هر حال، یادآوری این آداب، نشانه توجه اسلام به ارزش های اسلامی - انسانی، هنگام تجارت و نیز یادآور این نکته است که اسلام ارزش ها را فدای اقتصاد نمی کند. بعضی از این آداب عبارت است از:

۱. لزوم دانستن مسائل حلال و حرام تجارت قبل از تجارت: حضرت علی (علیه السلام) روی منبر خطاب به تجّار می فرمود: «ای گروه تجّار! ابتدا فقه را یاد بگیرید و سپس تجارت نمایید (تا سه بار این جمله را تکرار می کرد) ، [زیرا] به خداوند سوگند که ربا در این امت از راه رفتن مورچه بر سنگ صاف پنهان تر است» . (۱)

نیز از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «تنها کسی باید در بازار بنشیند که خرید و فروش را بداند» . (۲)

۲. نهی از احتکار: احادیث فراوانی در نهی از احتکار از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و حضرت علی (علیه السلام) نقل شده است. در روایتی از پیامبر گرامی اسلام چنین نقل شده است: «کسی که کالای خود را عرضه می کند، رزق او داده می شود، اما محتکر مورد لعنت خداوند واقع می شود» . (۳)

همین طور حضرت علی (علیه السلام) در عهدنامه خود به مالک اشتر به او دستور می دهد از احتکار جلوگیری کند. (۴)

۳. رعایت حق تقدّم در بازار: از آنجا که در زمان مورد بحث، هنوز دکان های شخصی در بازار ساخته نشده بود، تجّار هر یک در گوشه ای از بازار به کسب و تجارت می پرداختند. در این باره حضرت علی (علیه السلام) می فرماید: «بازار مسلمانان مانند مسجد آنان است؛ کسی که زودتر مکانی را اشغال کرد، تا شب حق تقدّم با اوست» . (۵)

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۸۲.

۲- وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۸۳.

۳- وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۳۱۳.

۴- وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۳۱۵.

۵- وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۳۰۰.

۴. نهی از قسم خوردن در معامله: در این مورد از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) چنین نقل شده است: «وای بر تجّار امت من از گفتن «لا والله» و «بلی والله» . (۱)

همچنین حضرت علی (علیه السلام) می فرمود: «ای گروه دلال ها! سوگند خوردن را کم نمایید که آن کالا را از بین می برد و سود را نابود می کند» . (۲)

۵. واگذاری قیمت گذاری به خداوند: در بعضی روایات از قیمت گذاری اجباری از سوی حکومت بر کالا نهی شده است با این استدلال که قیمت گذاری به دست خداوند است. شاید این مطلب اشاره به قانون عرضه و تقاضا باشد. در این مورد چنین نقل شده است که گروهی از مردم نزد پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله) رفته و از آن حضرت درخواست نمودند که قیمت اجناس را تعیین کند. حضرت در جواب فرمود: «من نمی خواهم خداوند را با بدعتی ملاقات نمایم که اختیار آن به من داده نشده است، پس بگذارید بندگان خدا از همدیگر سود ببرند» . (۳)

همچنین در روایت دیگری از آن حضرت نقل شده است: «قیمت گذاری به دست خداوند است، هرگاه بخواهد بالا می برد و هر گاه بخواهد پایین می آورد» . (۴)

۶. تقدّم نماز بر تجارت: در این مورد، داستانی مفصّل در باره یکی از اصحاب پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله) در زمان آن حضرت نقل شده است که خلاصه آن چنین است: شخصی به نام سعد بسیار فقیر بود، اما همیشه سر وقت برای ادای نماز حاضر بود، حضرت از فقر او ناراحت بود، سرانجام دو درهم به او داد تا با آن به تجارت بپردازد. پس از چندی چنان وضع اقتصادی او نیکو شد که بسیاری از اوقات در نماز جماعت حاضر نمی شد. حضرت از این اشتغال او بیش از فقرش ناراحت شد و سرانجام دو درهم اصلی خود را که باعث برکت شده بود، از او باز پس گرفت و او به حال اول برگشت. (۵)

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۳۱۰.

۲- وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۳۰۹.

۳- وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۳۱۸.

۴- وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۳۱۷.

۵- وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۹۷.

۷. یکی از اموری که برای خریـد و فروش به آن سـفارش شـده آن است که هنگـام فروش، کالا را بیشتر از انـدازه مورد توافق بدهد و هنگام خرید کمتر از مقدار مورد توافق تحویل بگیرد. (۱)

۸. پس گرفتن کالاـ از سوی فروشـنده از مشـتری پشـیمان نیز یکی از اموری است که پیـامبر اکرم (صـلی الله علیه و آله) به آن سفارش کرده است. (۲)

۹. پیـامبر اکرم (صـلی الله علیه و آله) مردم را از داخـل شـدن در معـامله خریـدار و فروشـنده که در حـال رسـیدن به توافق می باشند، نهی فرموده است. (۳)

۱۰. پیامبر گرامی اسـلام (صلی الله علیه و آله) (۴)و حضرت علی (علیه السلام) (۵)زیاد کردن قیمت در حراجی ها و مزایدات را بدون قصد خرید، نهی فرموده اند.

۱۱. فروختن به شـخص مضطر (با قیمت زیادتر) نیز از سوی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و حضرت علی (علیه السلام) نهی شده است. (۶)

۱۲. نهی از دلالی های بیهوده: از پیامبر اکرم (صـلی الله علیه و آله) چنین نقل شده که «شهری کالای روستایی را نفروشد» . در تفسیر این سـخن چنین گفته شده است که بازاریان بگذارند، روستاییانی که از روستا میوه و حبوبات آورده اند، خود به مردم بفروشند. (۷)

ج) اجمالی از تاریخ تجارت در کوفه

هنگام بنیان گذاری شـهر کوفه در سال ۱۷ه. ق در زمـان خلافت عمر، تجارت نه تنها در کوفه، بلکه در همه مملکت اسـلامی در رکود به سر می برد؛ زیرا:

اولاً: مردم سرگرم فتوحات و کشورگشایی بودند.

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۹۰.

۲- وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۸۶.

۳- وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۳۳۸.

۴- وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۳۳۸.

۵- وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۳۳۷.

۶- وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۳۳۰.

۷- وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۳۲۷.

ثانیاً: غنایم و نیز برقراری حقوق سالیانه عطا به وسیله دولت، نیاز مادی آنان را بر طرف می نمود.

ابوسفیان که خود تاجر بزرگی بود، هنگام تصویب برقراری عطاء به وسیله عُمر، به او چنین گفت: «اگر تو چنین مقرری برای مسلمانان برقرار کنی، آنها به اتکای آن، تجارت را رها خواهند کرد» . (۱)

عثمان پس از روی کار آمدن، مردم مدینه را به سرمایه گذاری در شهرهای کوفه و ایران تشویق کرد. هدف اصلی او آن بود که اصحاب پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را در شهرهای مختلف پراکنده کند تا هم از مزاحمت آنان برای خود در مدینه بکاهد و هم باعث تضعیف سیاست مداران شهرهای ایران شود تا مبادا به طمع حکومت افتند. (۲)هم زمان با این سیاست، به علت کم شدن فتوحات و به تبع آن، غنایم (۳)و نیز وجود پول نقد فراوان در کوفه و رشد جمعیت (۴)و همچنین موقعیت استراتژیک کوفه (۵)، موجبات رشد سریع تجارت در کوفه فراهم آمد. علاوه بر سیاست های حکومت در تشویق تجارت، وجود تعداد فراوانی از ساکنان حیره در کوفه که به امر تجارت آشنا بودند (۶)، کثرت اموال فتوحات، وجود حقوق ثابت پرداختی از سوی حکومت به کوفیان و نبودن بانک در کوفه (۷)نیز از جمله اموری بود که به رونق تجارت می افزود.

در فصل قبل گفته شد یکی از علل رشد سریع تجارت در کوفه، وجود موالی که عمدتاً ایرانی بودند، در کوفه بود که پس از ناامیدی از جلوگیری از تبعیضات اعراب نسبت به آنان و نیز در پی سفارش حضرت علی (علیه السلام) به آنان مبنی بر روی

۱- بررسی وضع مالی و مالیه مسلمین از آغاز تا پایان دوران اموی، صص ۲۵۱ - ۲۵۲.

۲- تاریخ کوفه، ص ۲۷۴.

۳- بررسی وضع مالی و مالیه مسلمین از آغاز تا پایان دوران اموی، ص ۲۵۲.

۴- کوفه پیدایش شهر اسلامی، ص ۹۱.

۵- الحیاه الاجتماعیه، ص ۱۴۹.

۶- الحیاه الاجتماعیه، ص ۱۴۹.

۷- حضاره العراق، ج ۵، فصل ۷، التجاره الداخلیه و الخارجیه، صص ۳۰۶ - ۳۰۷.

آوردن به تجارت (۱)به این امر مهم پرداختند و پس از مدت کوتاهی نبض تجاری کوفه را در اختیار گرفتند.

د) کاروان های تجاری

کوفه بین راه تجاری مکه و مدینه و بین شام و مصر قرار داشت، ازاین رو کاروان های تجاری فراوانی از این شهر یا از نزدیکی آن عبور می کردند. علاوه بر این، چون کوفه بین راه کاروان های حج که از مصر و شام و شمال افریقا به مکه می رفتند و برمی گشتند، واقع شده بود، بر اهمیت آن می افزود. همچنین نزدیکی این شهر به شهرهای ایران که بسیاری از آنها تابع کوفه بودند و کالاهای فراوانی در آنها تولید می شد، اهمیت آن را دو چندان کرده بود. نکته دیگر اینکه کوفه می توانست از طریق ایران با کشورهای هند، چین و کشورهای آسیای میانه ارتباط تجاری برقرار کند. وقوع این شهر در کنار ساحل رود فرات، امکان بالقوه ای برای ارتباط آن با شهرهای حلب و انطاکیه و دریای مدیترانه و همچنین اقیانوس هند از راه خلیج فارس فراهم آورده بود، گرچه در زمان مورد بحث، از این مکان، کمتر استفاده می شد. (۲)کاروان های کوفه برای استفاده از تجارت دریایی ناچار بودند مسیر کوفه - بصره را طی کنند تا از شهر بصره و به وسیله کشتی های بزرگ، کالاهای خود را به نقاط دیگر حمل نمایند. (۳)

به هرحال، شهر کوفه اهمیت ترانزیتی فراوانی داشت و در بسیاری از مواقع، نقش واسطه ای ایفا می کرد؛ بدین ترتیب که کاروان ها از نقاط مختلف، کالاهای خود را به این شهر آورده و تجّار این شهر پس از خرید آن کالاها آنها را به نقاط دیگر صادر می کردند. (۴)

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۴۶.

۲- الحیاه الاجتماعیه، ص ۱۴۹.

۳- الحیاه الاجتماعیه، ص ۱۵۱.

۴- الحیاه الاجتماعیه، ص ۱۵۷.

ه) مسیرهای تجاری

اشاره

مسیرهای اصلی و مهم تجاری که در زمان مورد بحث و بعد از آن مورد استفاده کاروان های تجاری مرتبط با کوفه قرار می گرفت، عبارت بود از:

یک - مسیر شرق کوفه

این مسیر، کوفه را با ایران و به خصوص با خراسان و ماوراءالنهر که از مناطق حیاتی آن روز بودند، پیوند می داد. این مسیر از شهرهای همدان، قزوین، ری، نیشابور، مرو، بخارا و سمرقند می گذشت و از آنجا به دو شاخه تقسیم می شد؛ شاخه ای به طرف شمال و به سمت خوارزم می رفت و شاخه دیگر، راه شرق را در پیش می گرفت و به چین می رسید. کاروان های ایرانی که به قصد حجاز تشکیل می شد، از کوفه به عنوان یکی از مراکز ترانزیتی بهره می بردند. کاروان های عازم به هند نیز از این مسیر می گذشتند؛ به این ترتیب که از خراسان به سند و سپس به هند می رفتند.

دو - مسیر جنوب کوفه

این مسیر، کوفه را به الجزیره و شام پیوند می داد و به خصوص در ایام حج بسیار پر رفت و آمد بود؛ زیرا کاروان حاجیان این مناطق از راه کوفه به مکه می رسیدند. راه تجاری کوفه با بصره نیز از جنوب کوفه شروع می شد.

سه - مسیر غرب کوفه

این مسیر، کوفه را به کشور مصر و شمال افریقا پیوند می داد. (۱)

۳. دام داری

در فصل اول این نوشتار (قسمت جغرافیای طبیعی) مطالبی در باره حیوانات اهلی نوشته شد. از آن قسمت چنین استفاده شد که حیوانات اهلی که مورد توجه

۱- الحیاه الاجتماعیه، صص ۱۵۷- ۱۵۹.

کوفیان بود و پرورش می یافت، عبارت بود از: شتر، گاو، اسب، گوسفند، مرغ، مرغابی، کبوتر، الاغ و قاطر. همچنین می توان از وجود سگ و خوک در آن منطقه چنین استنباط کرد که این حیوانات به وسیله اهل کتاب، پرورش می یافتند.

۴. مشاغل

اشاره

غیر از مشاغل دام داری و کشاورزی که بخش های ویژه ای به آنها تخصیص یافت، بقیه مشاغل کوفه را به سه دسته بزرگ صناعات، مشاغل واسطه ای و مشاغل خدماتی می توان تقسیم کرد.

منظور از صناعات، مشاغلی است که صاحبان آنها با عمل، بر روی کالا و تغییر شکل آن به درآمدی می رسیدند.

اما مشاغل واسطه ای، مشاغلی است که صاحبان آن به خرید و فروش کالایی مشغول بوده و از راه واسطه گری و تجارت به سود می رسیدند.

در مشاغل خدماتی، اصولاً پای کالا و نقل و انتقال آن در میان نبود.

اما مشاغل مختلف دولتی در فصل هشتم، یعنی نظام قضایی و انتظامی بررسی خواهد شد.

الف) صناعات

اشاره

در اینجا صناعاتی ذکر می شود که با استفاده از قراین یا نصوص تاریخی وجود آنها در زمان مورد بحث یا نزدیک آن، ثابت شده باشد. این صناعات عبارت اند از:

یک – بنایی و معماری

این شغل به دلیل نو بنیاد بودن کوفه و نیاز شدید مردم به خانه سازی، رایج شده بود. علاوه بر این، ساختن خانه های اشرافی برای ثروتمندان و نیز ساختن کاخ دارالاماره، تخصص ویژه ای را در این فن، طلب می کرد. بنّاها و معمارهای کوفه را عمدتاً افراد متخصص که از حیره و ایران به این شهر مهاجرت کرده بودند، تشکیل می دادند.

دو – خشت زنی و قالب ریزی آجر

در فصل دوم، یعنی معماری کوفه از وجود جبّانه ای به نام جبّانه عَرْزَم نام برده شد که در آن شخصی به نام عَرْزَم به کار خشت زنی مشغول بود. شهرت این شخص به سبب خشت های نامرغوب وی بود. (۱)و از اینجا به دست می آید که خشت زنان و قالب ریزان دیگری نیز بوده اند که به سبب خشت های مرغوب خود که اصل هم بر آن بوده است، مشهور نشده اند. این امر وقتی قوت می گیرد که به این نکته توجه نماییم که تنها در سالیان اول بنیان گذاری کوفه، حدود بیست هزار خانه در این شهر ساخته شد. (۲)

سه – گچ کاری

کشف گچ کاری ها در دارالاماره و مسجد جامع، وجود این شغل را در آن زمان اثبات می کند. علاوه بر اینکه در بعضی روایات تاریخی از شخصی به نام مسلم جَصّاص، یعنی گچ کار که در زمان ورود اسرای کربلا به کوفه در قصر دارالاماره مشغول گچ کاری بوده، یاد شده است. (۳)

چهار – کاشی سازی

کشف بعضی از انواع کاشی در خرابه های دارالاماره، وجود این شغل را اثبات می کند. علاوه بر این، از کاشی در مصارفی، همچون سنگ های قبر استفاده می شد. در کاوش های باستان شناسی، دو قبر که یکی از آنها مربوط به سال ۳۱ه. ق است، مشاهده شده که با کاشی مفروش و روی آنها عبارتی نوشته شده است. روی قبر اول، این عبارت با خط کوفی نگاشته شده است : «بسم الله الرحمن الرحیم هذا قبر عروه بن ثابت کوفی فی شهر رمضان سنه تسع وعشرین للهجره » . روی قبر دوم، این

۱- مختصر کتاب البلدان، ص ۱۶۹.

۲- فتوح البلدان، ص ۲۷۶.

۳- بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۱۴.

عبارت آمـده است: «بسم الله الرحمن الرحیم هـذا القبر لعبد الرحمن بن خیری الحجری، اللهم اغفر له وادخله فی رحمه منک و آتِنا معه استغفر له اذا قرأت هذا الکتاب و قل آمین و کتب الکتاب فی جمادی الآخر من سنه احدی و ثلثین» . (۱)

پنج – شیشه گری

کشف کاشی هایی که روی آنها شیشه کاری شده بود، وجود این شغل را اثبات می کند. (۲)

شش – سفال گری

صاحبـان این شـغل به سـاختن انواع ظروف، از جمله کوزه هـای بزرگ و کوچـک، ظرف هـای غـذاخوری و زین های اسـب مشـغول بودنـد. این شـغل در عراق قـدیم نیز وجود داشت و متخصـصان این فن عموماً از حیره و ایران بودنـد. کوفی ها بعد از اقتباس سفال گری ایرانی به تغییراتی در این فن دست زدند. از جمله این تغییرات می توان به نوع نقوش و زینت هایی که روی ظروف و سفال های ساخته شده به کار می بردند، اشاره کرد. (۳)

بعضـی از انواع ظروف سفالی که از خرابه های دارالاماره به دست آمده است، پیشرفت بسیاری را در این فن نشان می دهد. از جمله اینهـا ظروف سـفالی است که شـیشه هـای رنگارنـگ روی آن به کـار رفته و در وسـط آن شـیشه ها، سوراخ هایی مانند پنجره تعبیه شده است. (۴)(تصویرهای شماره ۴۵ و ۴۷)

هفت – مس گری

صاحبان این صـنعت به کار ساختن ظروف و دیگ های مسـی مشـغول بودنـد. کشف بعضـی از ظروف مسی در حفاری های کوفه، وجود این صناعت را در کوفه اثبات می کند. (۵)

۱– الحیاه الاجتماعیه، ص ۲۰۲.

۲– الحیاه الاجتماعیه، ص ۲۰۱.

۳– الحیاه الاجتماعیه، ص ۱۹۹.

۴– تخطیط مدینه الکوفه.

۵– تخطیط مدینه الکوفه. ، ص ۵۳؛ الحیاه الاجتماعیه، ص ۱۹۷؛ حضاره العراق، ج ۵، فصل ۶؛ الصناعه، ص ۲۹۱.

هشت – آهن گری

از این صناعت برای ساختن در، چاقو، شمشیر، سپر، نیزه و. . . استفاده می شد. (۱)اهمیت این شغل وقتی آشکارتر می شود که دریابیم کوفه در آن زمان یکی از مراکز بزرگ نظامی جهان اسلام به شمار می آمد و طبعاً نیاز فراوانی به ساختن و تهیه اسلحه که عمدتاً از آهن بود، داشت و به همین سبب، اسلحه سازی در کوفه رشد فراوانی نموده بود. ماده خام این صناعت از مناطقی، همچون دمشق، یمن و هند وارد می شد. آهنگران کوفی که عمدتاً حیری و ایرانی بودند، از آهن در موارد مختلف استفاده می کردند. (۲)در شهر کوفه بازاری خاص برای آهنگران به نام «سوق الحدادین» وجود داشت که در کنار «سوق البزازین» واقع شده بود. (۳)

نُه – نجّاری

نجاران کوفه به ساختن اثاث منزل، مانند چهارپایه، انواع کرسی، انواع در و پنجره و همچنین تهیه الوار برای سقف مشغول بودند. (۴)همچنین ساختن کاسه های چوبی نیز از کارهای نجاران بود که بعضی از این کاسه ها در ناحیه «دیرالجماجم» کشف شده است. همچنین بعضی از ادوات نظامی، مانند چوب نیزه، تیر و کمان و. . . توسط نجاران ساخته می شد. گفته می شود که حیره ای ها نقش فراوانی در پیشرفت این شغل در کوفه داشتند. (۵)از بعضی روایات تاریخی چنین برمی آید که مردم آن زمان با ارّه (منشار) آشنایی داشتند. (۶)

۱- حضاره العراق، ج ۵، ص ۲۹۰.

۲- الحیاه الاجتماعیه، ص ۱۹۷.

۳- الحیاه الاجتماعیه، ص ۱۹۷.

۴- حضاره العراق، ج ۵، ص ۲۸۹.

۵- الحیاه الاجتماعیه، ص ۱۹۸.

۶- ترجمه الامام علی (علیه السلام) ، ج ۳، ص ۵۴.

ده – زرگری

با توجه به ثروت بالای کوفیان و نیز وفور طلاجات غنیمتی در کوفه، این شغل جایگاه ویژه ای در کوفه داشت. قبل از تأسیس کوفه، زرگری شهر حیره مشهور بود و زرگران حیری به ساختن انواع زینت آلات از طلا و نقره و جواهر مشغول بودند. پس از بنیان گذاری کوفه و رشد آن و با توجه به آنکه پول فراوانی در این شهر بود و نیز زنان کوفه، گذر از مرحله سادگی به مرحله تجمل را تجربه می کردند، زمینه مهاجرت زرگران حیری به کوفه فراهم شد.

عمده کار زرگران کوفه ساختن زیور آلات برای زنان بود که در این مورد می توان از النگو، خلخال پا، دست بند، گردن بند، تاج های کوچک، انگشتر و قلاده یاد کرد. همچنین بعضی از ثروتمندان مترف، سفارش ظرف های طلا و نقره می دادند. بعضی از زرگران آن دوره، ابتکارات جالبی در فن خود به کار می بردند، چنان که گفته شده است، به مصعب بن زبیر درخت خرمایی از طلا ـ هدیه شد که بر آن، خرماهای طلایی آویزان شده بود وآن را دو میلیون دینار قیمت کرده بودند. زرگرها بازار مخصوصی در کوفه داشتند به نام «سوق الصاغه» که در سمت جنوب مسجد جامع واقع شده بود. (۱)

یازده – صابون سازی

کوفیان صابون را از زیتونی که در منطقه عراق فراوان کِشت می شد، می ساختند. بیشتر استعمال صابون در حمام های کوفه بود و به خصوص در اعیاد و مناسبت های دینی کاربرد بیشتری داشت. (۲)هنگام یادکرد از بازارها در فصل دوم، از محلی که «اصحاب الصابون» در آن مشغول به کار بودند، نام بردیم که نزدیک مسجد قرار داشت.

۱- الحیاه الاجتماعیه، ص ۲۰۵.

۲- حضاره العراق، ج ۵، ص ۲۸۹؛ الحیاه الاجتماعیه، ص ۲۰۶.

دوازده – عطرسازی

در فصل اول، یعنی جغرافیای طبیعی، یادآور شدیم که گل های فراوانی در نواحی مختلف کوفه و به خصوص در دیرها کاشته می شد. بعضی از این گل ها برای عطرسازی پرورش داده می شد که از آن میان می توان از گل بنفشه نام برد که کوفه به عطرسازی از گل بنفشه مشهور بود. کوفیان از این گل ها در صنعت عطرسازی بهره فراوان می بردند. (۱)در نصوص تاریخی از این شغل در زمان حضور حبیب بن ظاهر در کوفه نام برده شده است. (۲)

سیزده – آسیابانی

وجود آسیاب در شهری که غلات فراوان، به خصوص گندم و جو در آن کشت یا وارد می شود، از ضروریات آن شهر است. در بعضی از نصوص تاریخی از آسیابی به نام «رَحی عماره» ؛ «آسیاب عماره» نام برده شده که از آنِ عُماره بن عُقْبهبن ابی معیط، برادر ولید بن عقبه بوده است. (۳)

چهارده – روغن کشی

روغن کشی از دانه های روغنی، همانند زیتون، کنجد و پنبه، از صناعات قدیم کوفه به شمار می رفت و بازار مخصوصی به نام «سوق الزیاتین» به این صنعت یا فروش محصولات آن اختصاص یافته بود. (۴)

پانزده – دباغی

دباغی کردن پوست حیوانات نیز در کوفه معمول بود. آنها برای دباغی از پوست انار استفاده می نمودند. (۵)

۱- حضاره العراق، ج ۵، ص ۲۸۹؛ الحیاه الاجتماعیه، ص ۲۰۴؛ تخطیط مدینه الکوفه، ص ۵۳.

۲- کربلاء، ص ۲۸۷.

۳- فتوح البلدان، ص ۲۸۳.

۴- الحیاه الاجتماعیه، ص ۲۰۴.

۵- الحیاه الاجتماعیه، ص ۲۰۴.

شانزده – کفش سازی

در این صناعت، از پوست دباغی شده استفاده و از آن، انواع مختلف کفش و نعلین ساخته می شد. (۱)

هفده – رنگ رزی

در نصوص تاریخی از این شغل با عنوان «صَبّاغ» یاد شده است. نمونه هایی از این نصوص، مربوط به زمان قضاوت شریح در کوفه است. (۲)کاربرد این صنعت در رنگ آمیزی پارچه های بافته شده در کوفه بود. آنها انواع مختلف رنگ را از گیاهان به دست می آوردند. برای مثال، رنگ زرد را از زعفران، رنگ قرمز را از گیاهی به نام روناس (فُوَّه) و رنگ آبی را از گیاهی به نام فیله تهیه می کردند. همچنین گاهی با ترکیب رنگ های مختلف، رنگ های تازه و جالبی به دست می آوردند. (۳)

هجده – حصیربافی

حصیر با دقت و ظرافت تمام از برگ های خرما، چوب نی شکر، گیاه حلفاء (پیرز، پاپیروس) بافته می شد و در مفروش کردن منازل و مساجد از آن استفاده می شد. (۴)همچنین گاهی برای تزیین، آن را به دیوار آویزان می کردند. (۵)

نوزده – پشم ریسی

این کار به وسیله دستگاهی به نام مِغْزَل و بیشتر توسط زنان کوفی انجام می گرفت. در بعضی روایات از گفت وگوی حضرت علی (علیه السلام) با یکی از زنان پشم ریس کوفه یاد شده است. (۶)

۱- الحیاه الاجتماعیه، ص ۲۰۴.

۲- اخبار القضاه، ج ۲، صص ۳۰۴ و ۳۱۰.

۳- الحیاه الاجتماعیه، ص ۱۹۴.

۴- حضاره العراق، ج ۵، ص ۲۸۴.

۵- الحیاه الاجتماعیه، ص ۱۹۶.

۶- وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۷۴.

بیست – خیمه سازی

خیمه سازی یکی از صنعت های مهم کوفیان بود. خیمه های مختلف از مواد خام متفاوتی، همچون پشم، مو، کرک و پوست حیوانات یا پنبه ساخته می شد و به نسبت ماده به کار رفته در آن و نیز حجم آن، نام های متفاوتی به خود می گرفت. برای مثال، به خیمه به دست آمده از پشم «حناء» و به خیمه ساخته شده از مو «فَسْطاط» و به خیمه مصنوع از کرک «بَجاء» می گفتند. همچنین خیمه های پنبه ای را که معمولاً زینتی بود و ثروتمندان از آن استفاده می کردند، «طَراف» می نامیدند. (۱)

بیست و یک – بافندگی

بافندگی یکی از مهم ترین صنعت های رایج در کوفه بود. قبل از کوفه، این صناعت مراحل تطوّر و کمال خود را در شهر حیره طی کرده بود و با مهاجرت اهالی حیره به کوفه این صنعت در کوفه به اوج کمال خود رسید. حیری ها خود، این صنعت را از ساسانیان فرا گرفته بودند.

کوفیان به این صناعت در کارگاه های کوچکی که در واقع، دکان آنها به حساب می آمد، اشتغال داشتند. کوفیان به وسیله این صنعت، انواع مختلف پارچه را برای لباس، عمامه، دستمال (چفیه) ، گلیم، روبنده زنان و. . . تولید می کردند. آنها در تهیه لباس های خزّ و نیز لباس های نگارین، شهرت به سزایی یافته بودند. همچنین بعدها نوعی دستمال سر مخصوص از حریر یا مواد خام دیگر به عمل آوردند که به اسم شهر کوفه مشهور شد و به آن «کوفیه» می گفتند. در فارسی به این دستمال «چفیه» می گویند.

همچنین گفته شده است که یمنی های کوفه، صنعت حلّه سازی را از یمن به کوفه منتقل نموده و حلّه های نجرانی خوبی در کوفه به عمل آوردند. مهم ترین مواد خام این صنعت، پنبه، کتان، پشم، ابریشم و پوست بعضی حیوانات (خرگوش نر)

۱- حضاره العراق، ج ۵، ص ۲۸۷؛ الحیاه الاجتماعیه، ج ۱۹۶.

بود. همچنین گلیم های مشهور حیری که با شکل های مختلف حیواناتی، همانند اسب، شتر، پرندگان و نیز با شکل های هندسی مختلف تزیین می شد، در کوفه نیز به عمل می آمد. این گلیم ها انواع و مصارف و نام های مختلفی داشت. نوعی از آن، که روی زمین پهن می شد و به عنوان فرش از آن استفاده می شد، با نام «بسیط» یا «بساط» مشهور بود. همچنین نوعی از آن، که برای زینت و آویزان کردن برای تزیین از آن استفاده می شد، «نمط» (انماط) نام داشت. همین طور نوعی از آن، که برای نماز مورد استفاده قرار می گرفت، «سجاده» نام داشت. گفتنی است که پشم و کرک مواد اصلی گلیم بافی بود. (۱)

همچنین کوفیان با استفاده از صنعت بافندگی، پارچه های زیبایی را برای متکا تولید می کردند؛ متکاهایی که برای خواب، نشستن یا تکیه دادن از آن استفاده می شد. (۲)

بیست و دو – خیاطی

در بعضی روایات تاریخی از وجود خیاط در زمان حضرت علی (علیه السلام) سخن به میان آمده است. در روایتی چنین آمده است که حضرت (علیه السلام) بالای سر خیاطی ایستاد و به او چنین دستور داد: «صَلِّبِ الخَيْطَ وَ دَقِّقِ الدَّرْزَ و قارِبِ الغَرْزَ» (۳)؛ «رشته نخ را چرب گردان و شکاف های جامه را باریک کن و کوک ها را نزدیک هم بزن» .

ب) مشاغل واسطه ای

اشاره

بسیاری از این مشاغل که در نصوص تاریخی از آنها یاد شده است، در بخش بازارها و در قسمت معماری بررسی شد. در اینجا تنها آن دسته از این نوع مشاغل ذکر می شود که در آنجا به آنها پرداخته نشد.

۱– حضاره العراق، ج ۵، صص ۲۸۷ و ۲۸۵؛ الحیاه الاجتماعیه، صص ۱۹۱ – ۱۹۶.

۲– الحیاه الاجتماعیه، ص ۱۸۹.

۳– قضاء امیر المؤمنین (علیه السلام) ، ص ۱۰۷.

یک – صرّافی

این شغل در آن زمان «صیرفه» نام داشت و به صاحب آن «صیرفی» می گفتند که وظیفه تبدیل سکه های مختلف را به یکدیگر به عهده داشت. در ابتدای پیدایش شهر کوفه، متصدیان این شغل عمدتاً مسیحیان اهل ذمّه بودند که در شهر حیره به این عمل اشتغال داشته و سپس به واسطه رشد روز افزون کوفه به آنجا مهاجرت نموده بودند. صاحبان این شغل، دکان های مخصوصی برای خود داشتند که نزدیکی مسجد «بنی جذیمه» در جنوب غربی کوفه واقع شده بود. بعدها مسلمانان نیز اندک اندک به این شغل روی آوردند. گفتنی است که در بعضی موارد صیرفی ها کار بانک های امروزی را نیز به عهده می گرفتند و با عملیاتی، همانند قرض، سَلَف خری، مضاربه و. . . به کسب سود می پرداختند. (۱)

دو – قصابی

در سیره حکومتی حضرت علی (علیه السلام) چنین وارد شده است که آن حضرت، خود با تازیانه در بازارها می گشت و می فرمود: در گوشت ندمید (تا پر باد شده و وزن آن زیادتر گردد) . (۲)این خطاب را می توان به قصابان بازار فرض نمود و سپس وجود شغل قصابی را اثبات کرد. نیز در روایت دیگری چنین وارد شده است که حضرت علی (علیه السلام) نزد قصاب ها رفته و آنها را از فروختن هفت چیز از گوسفند نهی فرمود. (۳)همچنین در روایت دیگری از قصابی ها با عنوان «لَحّامین» ؛ «گوشت فروش ها» یاد شده است. (۴)

سه – بقّالی

هنگامی که ابن زیاد، محمد بن اشعث را به سبب عدم دستگیری مسلم بن عقیل مؤاخذه نمود، او در جواب گفت: تو خیال می کنی مرا به سوی بقالی از بقالان کوفه فرستاده ای. (۵)

۱- الحیاه الاجتماعیه، ص ۱۷۱.

۲- ترجمه الامام علی (علیه السلام) ، ج ۳، ص ۱۹۲.

۳- وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۳۶۰.

۴- وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۳۰۹.

۵- بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۵۴.

چهار – علف فروشی

در نصوص تاریخی چنین وارد شده است که علت برخورد کوفیان با ابوموسی اشعری که مدتی از سوی عُمر فرماندار کوفه بود، این بود که غلام او به علف فروشی می پرداخت و بدین وسیله، رقیبی برای شاغلان این حرفه به حساب می آمد. (۱)

پنج – پارچه فروشی

به صاحب این شغل، «بزاز» می گفتند. (۲)

شش – سمساری

این، شغلِ کسی بود که به کار میانجی گری و دلالی بین خریدار و فروشنده، اشتغال داشته باشد. در گفته های حضرت علی (علیه السلام) می خوانیم که آن حضرت (علیه السلام) در بازار، خطابی با عنوان ای سمسارها داشته و آنها را از سوگند فراوان نهی فرموده است. (۳)

ج) مشاغل خدماتی

اشاره

بعضی از این مشاغل عبارت بودند از:

یک – حمّامی

در بخش معماری به ذکر حمام های کوفه و صاحبان آنها پرداخته شد.

دو – حَجّامی

حجّام، شخصی بود که در حمام یا مکان های دیگر به شغل حجامت گری، یعنی بیرون کشیدن خون های کثیف از بدن اشخاص با وسایل خاص می پرداخت. در

۱- الکامل فی التاریخ، ج۲، ص۱۹۸.

۲- الحیاه الاجتماعیه، ص ۲۱۱.

۳- وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۳۰۹.

زمان مورد بحث، شخصی به نام عنتره به این شغل مشهور بود که به او «عنتره الحجّام» می گفتند. (۱)

سه – قَصّاری

قصّار که در فارسی به آن «گازر» می گویند، به شغل لباس شویی مردم اشتغال داشت. آنها لباس را با وسیله ای به نام «مِبْرز» ؛ «جامه کوب» می کوبیدند تا چرک آن بیرون رود. از این شغل در زمان شُریح قاضی که در زمان مورد بحث، تولیت قضای کوفه را بر عهده داشت، یاد شده است. (۲)

چهار – نظافت گری شهر

این شغل در آن زمان، پست ترین شغل کوفه به حساب می آمد و صاحب این شغل، وظایف نظافت راه ها، انتقال زباله ها، لای روبی نهرها، حفر کانال ها و. . . را به عهده داشت. به علت موقعیت اجتماعی و سختی کار در این شغل، معمولاً از موالیان با حقوق کم یا بردگان استفاده می شد. (۳)

پنج – پزشکی

پزشکی نیز یکی از مشاغلی است که با توجه به روایات تاریخی می توان وجود آن را در زمان مورد بحث اثبات کرد. یکی از مهم ترین کارهای پزشکان در دوران فتوحات و نیز هنگام بروز جنگ، همراهی لشکر و مداوای مجروحان بود، چنان که عمر در جنگ قادسیه تعدادی از پزشکان را همراه لشکر سعد فرستاد. (۴)همچنین در جنگ توابین از گروه اَطبّاء، سخن به میان آمده است. (۵)

۱- الحیاه الاجتماعیه، ص ۲۱۱.

۲- اخبار القضاه، ج ۲، ص ۳۰۴.

۳- الحیاه الاجتماعیه، ص ۲۱۰.

۴- تنظیمات جیش العربی الاسلامی فی العصر الاموی، ص ۱۳۳.

۵- تجارب الامم، ج ۲، ص ۱۱۱.

در زمان مورد بحث بیشتر پزشکان را عناصر غیر عرب، همانند ایرانی ها و مسیحی ها تشکیل می دادند؛ زیرا علم طب در میان آنها پیشرفت شایسته ای کرده بود، درحالی که طب اعراب، طبی ابتدایی بود. در شهر کوفه بعضی از اسقف ها و کشیش هایی که در دیرهای اطراف کوفه و همچنین دیرهای حیره ساکن بودند، به این شغل نیز اشتغال داشتند. در باره نامگذاری دیر کلب چنین گفته انـد که در این دیر افرادی که سگ به آنها حمله کرده بود، معالجه می شدنـد. (۱)در جریان شهادت حضرت علی (علیه السـلام) در سال ۴۰ه. ق چنین گفته شـده است که صعصـعه بن صوحان پزشـکان را بر بالین آن حضـرت (علیه السلام) جمع آوری کرد و در آن زمـان یکی از پزشـکانی که به خوبی نتیجه ضـربه را پیش بینی کرد، شخصـی به نام اثیر بن عمرو بن هانی بود که در کوفه به شغل پزشکی اشتغال داشت. (۲)

۵. واردات

به طور کلی واردات کوفه در ابتـدای تأسـیس آن و پس از گـذشت چنـد دهه، از صـادرات آن بیشتر بوده است؛ زیرا از طرفی این شـهر، شـهری نـو بنیـاد بود که احتیاجـات فراوانی را می طلبیـد و از سوی دیگر، کوفی هـای اولیه به سـبب درگیر بودن در جنگ، از حرفه ها و صناعات فراوانی اطلاع نداشتند.

از بخش قبـل روشن شـد که یکی از اصـلی ترین واردات کـوفه، واردات نیروهـای متخصـص و بـالتبع واردات اصـل صـناعات مختلف به کوفه بود. البته این نیروهـا و دسـتاوردهای آنـان، به خصوص بـا توجه به آغـاز تجمل گرایی در کوفه، همه نیاز این شهر را برآورده نمی ساختند.

عامـل دیگری که بر فراوانی واردات کوفه می افزود، ترانزیتی بودن شـهر کوفه بود؛ بـدین معنا که بسـیاری از واردات در خود این شهر به مصرف نمی رسید، بلکه

۱- الحیاه الاجتماعیه، ص ۱۰۵.

۲- بحارالانوار، ج ۴۲، ص ۲۳۴.

مردم این شهر، نقش تاجران عمده را داشتند و از نقاط مختلف کالاهای متفاوت وارد کوفه نموده و مازاد آن را به شهرهای دیگر صادر می کردند. (۱)

به طور کلی بعضی نویسندگان کوفه پژوه، واردات کوفه در قرن اول ه. ق را که بخش عمده ای از آن شامل زمان مورد بحث نیز می شود، از قرار زیر شمرده اند. (۲)گفتنی است که مبنای تقسیم بندی ایشان شهرهای مختلف و کشورهای گوناگون می باشد:

۱. از بصره: انواع خرما، خز، آب گل، گلاب، حنا و لباس های کتانی نازک.

۲. از موصل: انواع پرده ها و گلیم ها که در مصارف مختلف آویزان کردن بر درها و فرش نمودن زمین از آن استفاده می شد و نیز قماش موصلی، گندم، جو، عسل، پنیر، سماق، انار، قیر، آهن، انواع چاقوها و سرنیزه ها و زنجیرها و نمک. . . .

۳. از الجزیره (واقع در بین النهرین و بین شام و عراق که در سال ۱۷ه. ق مردم آن با سپاه سعد صلح کردند) . (۳)اسبان اصیل عربی، شتران نیک نژاد، پوست، گردو، بادام و روغن.

۴. از میسان: (شهری واقع بین بصره و واسط و در فاصله چهار روزی بصره که در زمان عمر فتح شد.) (۴)انواع پرده ها و متکاها و نمطها (نوعی گلیم) و نوعی کوزه مخصوص به نام کوزه های مذاری که در یکی از دهات میسان به نام «مَذار» ساخته می شد و به این صفت مشهور بود که آب از آن تراوش می کرد.

۵. از واسط: (واسط که بعد از زمان مورد بحث و در زمان فرمانداری حجاج بر عراق در سال ۸۶ه. ق ساخته شد، شهری بود بین کوفه و بصره که با هر کدام پنجاه فرسخ فاصله داشت.) (۵)انواع گلیم ها و پرده ها و حصیرها.

۱- الحیاه الاجتماعیه، ص ۱۶۵.

۲- در این مبحث، عمدتاً از کتاب الحیاه الاجتماعیه و الاقتصادیه فی الکوفه فی القرن الاول الهجری (صص۱۶۵-۱۶۸) استفاده نموده ایم.

۳- معجم البلدان، ج ۲، ص ۱۳۴.

۴- معجم البلدان، ج ۵، ص ۲۴۲.

۵- معجم البلدان، ج ۵، ص ۳۴۷.

۶. از رقّه: (شهری بود در جانب شرقی فرات که مردم آن در سال ۱۷ه. ق با سعد بن ابی وقاص صلح کردند.) (۱)زیتون و روغن زیتون، صابون خوب و انواع قلم.

۷. از حُلْوان: (یکی از شهرهای مهم ایران که بعدها بغداد نزدیک آن بنا شد. این شهر در سال ۱۶ یا ۱۹ه. ق به دست مسلمانان فتح گردید.) (۲)انار، نوعی ترشی با نام «کافح» و انجیر که انجیر حلوانی مشهور بود.

۸. از حَرّان: (شهری در راه موصل و شام که مرکز محله مذهبی صابئین بود. این شهر در زمان عمر فتح شده بود.) (۳)انواع ترازو، عسل و پنبه.

۹. از نصیبین (شهری بود بر سر راه موصل به شام که شش روز راه تا موصل فاصله داشت. این شهر در سال ۱۷ه. ق به تصرف مسلمانان درآمد.) (۴)بلوط، سنگ شیشه و انواع ترازو.

۱۰. از شام: انواع پارچه های حریری، پنبه و پارچه های پنبه ای، روغن زیتون، شکر، سیب، زیتون، انجیر، شیشه و وسایل شیشه ای، شمشیرهای معروف به شمشیرهای دمشقی و مشرفی که نوع اخیر در یکی از توابع شام به نام مشارف تولید می شد.

۱۱. از یمن: بُرد یمانی، حلّه یمانی و حلّه نجرانی و حلّه عَدَنی، پوست، زعفران، گیاه اسپرک برای مصرف رنگ سازی (گیاه ورس) ، حنا، بخور، سپرهای یمانی، شمشیرهای یمانی، قاطر، الاغ و لباس هایی معروف به لباس های سعیدیه.

۱۲. از عُمّان: لؤلؤ.

۱۳. از مصر: پارچه های پنبه ای و انواع مختلف لباس، به ویژه لباس های تابستانی و کتانی، قاطر، الاغ و روغن درخت بَلَسان که درختی است کوچک، همانند حنا که روغنش معطر است و گل های کوچک دارد.

۱- معجم البلدان، ج ۳، ص ۱۵۹.
۲- معجم البلدان، ج ۲، ص ۲۹۰.
۳- معجم البلدان، ج ۲، ص ۲۳۵.
۴- معجم البلدان، ج ۵، ص ۲۸۸.

۱۴. از مغرب: انواع نَمَد، لباس های پشمی، نوعی تغار که از بیخ درخت خرما و غیر آن می ساختند و برای ریختن آب انگور در آن استفاده می کردند و آن را «قَرْو» می نامیدند، انواع جوراب، انواع شمشیر، انواع بازهای شکاری سیاه رنگ و بنده (غلام و کنیز) .

۱۵. از اندلس: بهترین انواع مس، پارچه های پنبه ای و پشمی، زنبق سیماب (ماده ای معدنی که منجمد نمی شود) و کنیز.

۱۶. از فارس (ایران) : لباس های کتانی و لباس هایی معروف به سابری (شاپوری) ، انواع آینه، انواع قفل و زنجیرهای معروف به جامعه، انواع شمشیر و سپر، گلاب، روغن نیلوفر، روغن یاسمین و گِل سر شوی، معروف به گل سیرافی (طین سیرافی) .

۱۷. از مرو: اسبان اصیل، لباس های مروی و بوریاهای مروی.

۱۸ از هند: انواع ادویه، کافور، عطرهای هندی، بادام هندی، قَرَنْفُل (میوه درختی همانند یاسمین) ، قطیفه (جامه حاشیه دار و ریشه دار) ، چوب درخت آبنوس، یاقوت، الماس، پوست پلنگ و فیل و شمشیرهای معروف به شمشیرهای قلعیه (السیوف القلعیه) .

۱۹. از چین: حریر و لباس های حریری، پارچه دیباج، مشک، ظروف نقره ای و طلایی، مداد، کاغذ، طاووس، زین، طلا، کنیزکان، گیاهان دارویی (عقاقیر) و کاسه های بزرگ.

۲۰. از تَبَّت: بهترین انواع مشک.

۶. صادرات

در اینجا نیز صادراتی ذکر می شود که اولاً: حاصل خود شهر کوفه بوده و جنبه ترانزیتی نداشته است، ثانیاً: زمان آن مربوط به قرن اول ه. ق است، اگر چه از زمان مورد بحث فراتر باشد.

این صادرات عبارت بود از:

۱. انواع مختلف خرما: همانند خرمای مُشان، پزیسان، هیروان، ازاد که از بهترین انواع خرما به شمار می رفته و کوفه به آن مشهور بوده است. (۱)مشخصات این نوع خرماها در فصل اول (جغرافیای طبیعی) ذکر شد.

۲. وَرْس (اسپرک) خشک شده (قسب العَنْبَر) : این گیاه در رنگ رزی فراوان به کار می رفت.

۳. روسری (خِمار) : این روسری ها معمولاً به حجاز صادر می شد. (۲)

۴. دستمال های سر معروف به کوفیه (چفیه) (۳): البته در زمان مورد بحث هنوز کوفیه معمول نشده بود.

۵. جامه های نگارین (وَشی) : این جامه ها در کوفه تولید می شد و کوفه در قرن اول به صناعت آن مشهور بود. (۴)

۶. عمامه های خَز. (۵)

۷. روغن بنفشه. (۶)

۷. کشاورزی

چگونگی آبیاری

با آنکه بخش عظیمی از زمین های کوفه و توابع آن به سبب نزدیک بودن به فرات و نیز جلگه ای و حاصلخیز بودن زمین، محصول خوبی را به بار می آورد، به گونه ای که بخش مهمی از سواد عراق را که از شدت سرسبزی به آن سواد

۱- تاریخ الکوفه، ص ۲۱۳.

۲- الحیاه الاجتماعیه و الاقتصادیه فی الکوفه، ص ۱۹۳.

۳- الحیاه الاجتماعیه و الاقتصادیه فی الکوفه، ص ۱۶۵.

۴- الحیاه الاجتماعیه و الاقتصادیه فی الکوفه، ص ۱۶۵.

۵- حضاره العراق، ج ۵، فصل ۷؛ التجاره الداخلیه و الخارجیه، ص ۳۱۶.

۶- الحیاه الاجتماعیه، ص ۱۶۵.

می گفتند، در برداشت (۱)، اما به علت مشغول بودن عرب ها به فتوحات در زمان عمر و عثمان و نیز ناآشنا بودن اعراب به فن آبیاری و زراعت و پست شمرده شدن این فن از سوی آنان این زمین ها عملاً ـ از اختیار آنها خارج بوده و ایرانیان و دیگر مهاجران به بهره برداری از این زمین های حاصلخیز می پرداختند. اما حضرت علی (علیه السلام) با مستقر شدن در کوفه اهمیت فراوانی به کشاورزی داد و مردم را به این امر تشویق فراوان نمود و خود اقدام به حفر نهرها و کانال های مختلف کرد یا دستور آن را صادر نمود. (۲)همچنین به منظور تشویق هر چه بیشتر مردم، زمین های موات را که آباد می نمودند، در اختیار آنها قرار می داد. (۳)آن حضرت در بعضی روایات که مربوط به همین زمان است، استفاده از کود انسانی برای تقویت زمین را بلامانع دانسته اند. (۴)

زیاد بن ابیه نیز در دوران حکومت خود بر کوفه، به اصلاح وضع کشاورزی و آبیاری همت گماشت و با حفر نهرها، کانال ها، قنات ها و نیز بنای پل ها و سیل بندها، این امر را پیشرفت داد. (۵)در این زمان ها، به علت کم شدن فتوحات، اعراب خود به کشاورزی می پرداختند و فن آبیاری را که عمدتاً از ایرانیان آموخته بودند، به اجرا می گذاشتند. (۶)

اما آبیاری در کوفه، به دو صورت دیمی و آبی صورت می گرفت. در روش دیمی، مردم منتظر باران می ماندند و بارش به موقع باران یا عدم بارش آن، موجب به بار نشستن محصولات آنان یا کاهش محصولات می شد. (۷)به نظر می رسد، بیشتر مردم غرب کوفه که از فرات دورتر بوده اند وابستگی بیشتری به این روش آبیاری داشته اند.

۱- الحیاه الاجتماعیه، ص ۱۴۰.

۲- الحیاه الاجتماعیه، ص ۱۳۶.

۳- حضاره العراق، ج ۵؛ الزراعه، ص ۲۴۴.

۴- وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۴۳۵.

۵- تخطیط مدینه الکوفه، ص ۵۲.

۶- جغرافیای تاریخی سرزمین های خلافت شرقی، ص ۳۶.

۷- الحیاه الاجتماعیه، ص ۱۴۱.

در روش آبی، آنها که دسترسی به آب فرات داشتند، با حفر کانال و جوی، آب را به زمین های خود می رساندند و آنها که دورتر بودند، از چاه و قنات استفاده می کردند. همچنین به علت نقصان آب فرات در تابستان حتی بعضی از نقاط نزدیک به فرات ناچار بودند برای آبیاری از چاه استفاده کنند. (۱)

کوفیان و مردم اطراف آن از وسایل پیشرفته آن روز، ناعور، دولاب و دالیه نیز برای آبیاری استفاده می کردند. (۲)ناعور، نوعی چرخ چاه بود که جریان آب، آن را به حرکت در می آورد. (۳)به نظر می رسد دلوهایی به آن متصل بوده که این دلوها با حرکت متناوب چرخ، پُر از آب می شد و به سمتی که باید ریخته می شد، می ریخت. منطقه نهروان از این نوع آبیاری استفاده فراوان می کردند. (۴)دولاب، چرخ چاهی بود که به وسیله اسب یا گاو ماده به حرکت در می آمد و آب را از چاه بیرون می کشید. دالیه نیز به چرخ چاهی گفته می شد که معمولاً به وسیله گاوهای ماده و نر به حرکت درمی آمد. (۵)

نکته ای که در پایان این بحث یادآوری آن لازم است اینکه در بعضی منابع چنین آمده که زمین کوفه سخت تر از زمین های دیگر بوده است و به همین علت زمین های شهرهای دیگر با دو گاو یا دو الاغ شخم زده می شد، اما شخم زدن زمین کوفه احتیاج به شش گاو داشت. (۶)این عبارت تاریخی، بیانگر چگونگی شخم زدن زمین است. البته باید توجه داشت که این ویژگی زمین های قسمت غربی کوفه که از فرات فاصله داشتند، بوده است؛ زیرا زمین های سمت شرق، بسیار حاصل خیز بوده و محصول به راحتی از آنها به دست می آمد.

۱- حضاره العراق، ج ۵، ص ۱۳۹.

۲- الحیاه الاجتماعیه، ص ۱۴۱.

۳- لسان العرب، ج ۱۴، ص ۲۰۱.

۴- الحیاه الاجتماعیه، ص ۱۴۱.

۵- الحیاه الاجتماعیه، ص ۱۴۱.

۶- مختصر کتاب البلدان، ص ۱۷۱.

۸. راه های درآمد کوفه

اشاره

حکومت کوفه در آن زمان یکی از مراکز اصلی مملکت اسلامی بود و از راه های مختلفی، درآمدهای هنگفتی کسب می کرد که بخشی از آن را به عنوان عطا و رزق به شهروندان کوفی می پرداخت. مکانی که در آن اموال حکومت جمع شده و سپس به مصارف خود می رسید، بیت المال نام داشت. در اینجا ابتدا به ذکر راه های درآمد حکومت کوفه پرداخته و سپس هزینه های آن بررسی شده و در پایان چگونگی پرداخت عطا و رزق به مردم کوفه بیان می شود.

الف) راه های درآمد حکومت کوفه

یک – خَراج

خراج اصطلاحاً مقدار مالیاتی بود که از سوی مالکان زمین های کشاورزی فتح شده به وسیله جنگ، به حکومت پرداخت می شد. توضیح آنکه سرزمین هایی که در کشور گشایی مسلمانان به دست می آمد بر دو قسم بود، قسمی از آن زمین های موات بود که طبق قانون کلی، مالک آن کسی بود که آن را آباد می کرد و قسم دیگر، زمین های آباد بود. در زمان عمر، اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله) در باره این زمین ها دو نظر مطرح کردند: بعضی می گفتند این زمین ها باید بین جنگ جویان تقسیم شود، اما بعضی دیگر که حضرت علی (علیه السلام) با آنها هم نظر بود، چنین می گفتند که این زمین ها در دست صاحبان آنها باقی بماند و آنها در مقابل، هر سال مقداری به عنوان خراج به حکومت پرداخت کنند. (۱)استدلال حضرت علی (علیه السلام) آن بود که این زمین ها متعلق به تمام مسلمانان، چه در حال و چه در آینده است و اگر تو (یعنی عمر) امروز آنها را تقسیم نمایی، به آیندگان چیزی نخواهد رسید و در حقیقت، حق آنها را پایمال کرده ای.

۱– الحیاه الاجتماعیه، ص ۱۴۳.

سرانجام خلیفه این نظر را تأیید و اجرا کرد. (۱)و بدین وسیله منبع درآمد مهمی برای حکومت به وجود آمد. البته اگر این زمین ها به جنگ جویان واگذار می شد، علاوه بر اینکه موجب محروم شدن حکومت از این منبع درآمد می شد، دو پیامد دیگر نیز داشت: یکی اینکه آنها را از ادامه جنگ باز می داشت، دیگر اینکه ناآشنایی اعراب با کشاورزی، سبب افت محصولات کشاورزی می شد.

زمین های خراجی زمان عُمر را می توان به دو قسم تقسیم کرد:

قسم اول، زمین های عراق بود که به آن «سواد عراق» گفته می شد و بخش مهمی از آن را کوفه و اطراف آن تشکیل می داد. عمر برای تعیین مساحت این زمین ها، عثمان بن حنیف را که در فن اندازه گیری زمین متخصص بود، همراه عده ای برای اندازه گیری این زمین ها فرستاد. آنها به اندازه گیری سواد عراق پرداخته و حدود آن را از شمال به موصل، از جنوب به عَبّادان (آبادان) ، از شرق به حُلوان و از غرب به قادسیه تعیین کردند. (۲)در این محدوده، حدود ۳۶ میلیون جریب زمین خراجی قرار داشت که با احتساب هر جریب ۱۵۹۳ متر (۳)رقم ۰۰۰/۰۰۰/۳۴۸/۵۷ متر به دست می آید.

قسم دوم، زمین های داخل کشور ایران بود. در آن زمان، قرار بر این بود که هر یک از شهرهای ایران که به وسیله مردم یکی از شهرهای کوفه و بصره گشوده شود، از توابع شهر فاتحان آن باشد و طبعاً خراج آن نیز برای حکومت آن شهر بود. بر این اساس، شهرهای رقّه، نصیبین، رامهرمز، شوش، شوشتر، ری، دستبی، قزوین، آذربایجان، طبرستان، ارمنستان، گرگان و شهرهای اطراف دریای خزر، اردبیل و. . . که به وسیله مردم کوفه فتح شده بود، تابع شهر کوفه شده و خراج خود را به حکومت کوفه می پرداختند. (۴)نیز یکی از توابع کوفه دینوَر بود که به نام «ماه

۱- تنظیمات الجیش العربی، ص ۸۶.

۲- معجم البلدان، ج ۳، ص ۲۷۲.

۳- حضاره العراق، ج ۵، الزراعه، ص ۳۷۵.

۴- الحیاه الاجتماعیه، صص ۲۵۸ - ۲۵۹.

الکوفه» شهرت داشته و سالیانه پنج میلیون و هفت صد هزار درهم خراج به کوفه می پرداخت. (۱)

درآمد کل حکومت عراق در زمان عمر از زمین های خراجی، سالانه ۱۰۰ یا ۱۲۰ یا ۱۲۸ میلیون درهم و در زمان زیاد ۱۲۵ میلیون درهم و در زمان عبیدالله بن زیاد (۶۰ه. ق) ۱۲۵ میلیون درهم بود (۲)که تقریباً چهل درصد آن به کوفه تعلق داشت. (۳)

برای هرچه منظم تر شدن امر خراج، عمر در سال ۲۱ه. ق دستور تشکیل دیوان خراج را صادر کرد و مسئول آن را شخصی با عنوان «کاتب الخراج» قرار داد که این سِمت همچنان ادامه پیدا کرد و معمولاً متولی آن از سوی حکومت مرکزی تعیین می شد و در عرض والی کوفه یا عراق قرار داشت. (۴)

در بعضی از کتاب ها مقدار خراج از هر جریب محصولات مختلف چنین تعیین شده است:

یونجه پنج درهم از هر جریب، نخل ده یا هشت درهم، نخل فارسی یک درهم، نخل آرامی نیم درهم، انگور پنج یا ده درهم، نیشکر شش درهم، پنبه و کنجد پنج درهم، زیتون دوازده درهم و سبزیجات سه درهم. (۵)

در باره خراج بخشی از زمین های خراجی در زمان حضرت علی (علیه السلام) چنین آمده است که آن حضرت به نماینده خود در عراق دستور داد از زمین هایی که از فرات مشروب می شوند، بر هر جریب گندم عالی ۵/۱ درهم و یک صاع (حدود سه

کیلوگرم) و بر هر جریب گندم متوسط، یک درهم و بر گندم نامرغوب درهم قرار دهند و خراج هر جریب جو نصف خراج گندم باشد. همچنین بر هر جریب

۱- البلدان، ص ۴۰.

۲- بررسی وضع مالی و مالیه مسلمین از آغاز تا پایان دوران اموی، ص ۲۳۹.

۳- کوفه پیدایش شهر اسلامی، ص ۳۰۸.

۴- حضاره العراق، ج ۶، اداره، ص ۱۳۹.

۵- بررسی وضع مالی و مالیه مسلمین از آغاز تا پایان دوران اموی، ص ۲۳۳؛ حضاره العراق، ج ۵، ص۲۶۲.

نخلستان ده درهم و بر هر جریب تاکستان (باغ انگور) که وارد چهار سال شده و به محصول نشسته است، ده درهم خراج وضع نمایند. آن حضرت تک درختان نخل و سبزیجات و سایر حبوبات و نیز پنبه را از پرداخت خراج معاف فرمود. (۱)

مأموران جمع آوری خراج تا زمان عبیدالله بن زیاد، اعراب بودند، اما عبیدالله عمدتاً عجم ها و به خصوص ایرانیان را مأمور این کار کرد، با این استدلال که اعراب اولاً: آگاهی کامل به این امر ندارند و ثانیاً: روابط عشیره ای و خویشاوندی بر جمع آوری آن تأثیر گذاشته و مقدار خراج را پایین می آورد. اما در مقابل، دهقان های عجم به امر جمع آوری آشناتر و نیز امین تر می باشند، علاوه بر آنکه مطالبه حساب و کتاب از آنها آسان تر از اعراب می باشد. البته در عین حال بعضی از اعراب را به عنوان ناظران بر آنها قرار دارد. یادآوری می شود که مردم سرزمین های خراجی در زمان های مختلف، ظلم فراوانی را از سوی مأموران جمع آوری خراج متحمّل می شدند. (۲)

دو – صدقه

منظور از صدقه، موارد نه گانه زکات است که از مردم دریافت می شد. (۳)در مقطعی از زمان حضرت علی (علیه السلام) از اسب نیز زکات دریافت می شد. (۴)

سه – جزیه

جزیه مالیاتی سرانه بود که از اهل ذمّه که در پناه اسلام زندگی می کردند و کتاب آسمانی داشتند، گرفته می شد. فرماندهان سپاه فتوحات هنگام گشودن یک شهر یا یک کشور، به دستور حکومت مرکزی، مردم آن را بین قبول اسلام یا پرداخت جزیه مخیر می کردند.

۱- بررسی وضع مالی و مالیه مسلمین از آغاز تا پایان دوران اموی، ص ۲۳۵.

۲- بررسی وضع مالی و مالیه مسلمین از آغاز تا پایان دوران اموی، ص ۲۲۶.

۳- الحیاه الاجتماعیه، ص ۲۴۵.

۴- وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۵۱.

تعیین مقدار جزیه به عهده رئیس حکومت بود و در زمان های مختلف و متناسب با شرایط، تغییر می کرد. ارقامی که در زمان مورد بحث، ذکر شده از این قرار است:

اول – خانواده ثروتمندان هر نفر ۴۸ درهم در سال؛

دوم – خانواده های متوسط هر نفر ۲۴ درهم در سال؛

سوم – خانواده های سطح پایین هر نفر دوازده درهم در سال.

گفتنی است که این مقدار در زمان عُمر و حضرت علی (علیه السلام) معمول بود. (۱)البته این ارقام، ارقامی بسیار پایین بود، که همگان توانایی پرداخت آن را داشتند، علاوه بر اینکه اطفال، زنان، مریضان و زمین گیران و پیران از پرداخت جزیه معاف بودند. همچنین هرگاه یکی از اهل ذمّه مسلمان می شد، از پرداخت جزیه معاف می گشت و بدین ترتیب با رشد روزافزورن اقبال به اسلام، در آمد حکومت از این منبع رو به نقصان می گذاشت. (۲)

چهار – غنایم جنگی

در زمان مورد بحث، غنایم جنگی منقول به حکومت تعلق داشت (۳)و تا هنگامی که فتوحات رواج داشت، حکومت کوفه از این منبع مالی استفاده می کرد. (۴)اهمیت این منبع چنان بود که عمر خود فردی را برای نظارت بر غنایم قادسیه، مداین و نهاوند تعیین نمود.

پنج – مالیات بر تجارت

از ابتدای تأسیس کوفه و در زمان ولایت ابوموسی بر آن شهر، حکومت کوفه از تجّار کافر غیرذمّی که اجناس خود را به کوفه آورده و می فروختند، معادل ده

۱– وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۱۱۶.

۲– تنظیمات الجیش العربی، ج ۸۶؛ الحیاه الاجتماعیه، ص ۲۱۱؛ حضاره العراق، ج ۵، واردات الدوله و نفقاتها، ص ۳۷۲.

۳– وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۸۵.

۴– الحیاه الاجتماعیه، ص ۲۱۷.

درصد ارزش کالاها، مالیات می گرفت که به آن «عُشور» می گفتند، و نصف این مقدار را از تجّار کافر ذمّی اخذ می کرد.

ابوموسی اشعری هنگامی که والی کوفه بود، به دستور عمر، بر تجارت مسلمانان نیز مالیات وضع کرد که مقدار آن ارزش مال التجاره بود. عمر مأمور وصول این مالیات را زیاد بن جدیر اسدی قرار داد. عُمر برای این مالیات در طرف پایین، حدّی تعیین کرده بود؛ بدین ترتیب که از کسانی که ارزش مال التجاره آنها از دویست درهم کمتر بود، مالیات نمی گرفت. (۱)البته مقدار این مالیات ها طبق شرایط و مقتضیات زمان قابل تغییر بود. به این نوع مالیات به طور کلی «مُکُوس» (جمع مَکْس به معنای باج) می گفتند. (۲)

شش – هدایای عید نوروز و مهرگان

قبل از اسلام، ایرانیان را رسم چنان بود که در دو عید نوروز، یعنی اول بهار و مهرگان، یعنی اول پاییز، هدایایی به صورت اجباری به حکومت خود می پرداختند. عُمر این رسم را منسوخ کرد و در چند دهه صدر اسلام این رسم غیر معمول بود. اما با رسیدن حکومت مملکت اسلامی به معاویه و نیز کم شدن منبع جزیه به علت مسلمان شدن اهل ذمّه، او به حاکم عراق، زیاد بن ابیه دستور داد که این رسم را همانند قبل از اسلام به مرحله اجرا گذارد. بدین ترتیب، سالیانه ده میلیون درهم از این منبع به نفع معاویه به دست می آمد. این رسم تا زمان عمر بن عبدالعزیز برقرار بود که به وسیله او دوباره منسوخ شد. (۳)

هفت – زمین های صوافی

زمین صوافی که پس از فتح عراق و ایران به دست حکومت کوفه و بصره افتاد، شامل ده نوع بود که به تبع منطقه ای که در آن قرار داشت زیر نظر حکومت کوفه یا بصره اداره می شد. این زمین ها عبارت بود از:

۱- الحیاه الاجتماعیه، ص ۲۲۰.

۲- بررسی وضع مالی و مالیه مسلمین از آغاز تا پایان دوران اموی، ص ۲۴۹؛ حضاره العراق، ج ۵، ص ۳۷۱.

۳- بررسی وضع مالی و مالیه مسلمین از آغاز تا پایان دوره اموی، ص ۱۳۷؛ الحیاه الاجتماعیه، ص ۳۲۳.

۱. زمین های متعلق به شخص پادشاه ساسانی؛ ۲. زمین های متعلق به خانواده سلطنتی؛ ۳. زمین هایی که برای پُست (برید) و اختصاص داده شده بود و نیز راه های پُستی؛ ۴. زمین هایی که وقف آتشکده ها شده بود؛ ۵. نیزارها؛ ۶. مرداب ها؛ ۷. زمین های کسانی که در جنگ در سپاه ایران کشته شده بودند؛ ۸. زمین های ایرانیانی که در جنگ فرار کرده بودند؛ ۹. آسیاب ها؛ ۱۰. زمین های سلطنتی و درباری که حکومت ساسانی برای امور حکومتی یا غیره به خود اختصاص داده بود.

این زمین ها تا زمان خلافت عثمان زیر نظر حکومت مرکزی اداره می شد، گرچه عثمان بخشی از این زمین ها را به عنوان اقطاع و بخشش به برخی از اشخاص واگذار کرد. معاویه نیز در زمان حکومت خود همه این زمین ها را به خود اختصاص داد و درآمد آنها را به صندوق خود واریز کرد. (۱)گفته می شود که درآمد این زمین ها در سال حدود هفت میلیون درهم بوده است. (۲)

ب) هزینه های حکومت کوفه

اشاره

بخش مهمی از درآمد حکومت کوفه به پرداخت عطا و رزق به شهروندان کوفی اختصاص داشت که به صورت تفصیلی بررسی خواهد شد. مصارف دیگر بیت المال عبارت بود از:

یک – حقوق کارمندان

کارمندان حکومت به کسانی اطلاق می شد که در مشاغل مختلف مربوط به اداره حکومت، مشغول به کار بودند و شامل والیان، قاضیان، مسئولان بیت المال، شرطه ها، مأموران جمع آوری خراج، جزیه، صدقات و. . . می شد.

حقوق بعضی از کارمندان عالی رتبه حکومت در زمان عمر از قرار زیر بود:

– عَمّار به عنوان امیر کوفه، ششصد درهم در ماه؛

۱– حضاره العراق، ج ۵، صص ۲۳۴ و ۳۸۰.

۲– الحیاه الاجتماعیه، ص ۱۴۲.

- عبدالله بن مسعود به عنوان قاضی کوفه، صد درهم در ماه و گوسفند در روز؛

- عثمان بن حنیف به عنوان مأمور خراج، پنج درهم و گوسفند در روز؛

همچنین در زمان حکومت زیاد بعضی از دریافتی ها از قرار زیر بود:

- زیاد بن ابیه به عنوان حاکم عراق، ۲۵ هزار درهم در سال؛

- کارمندان عالی رتبه او، هزار درهم در ماه؛

- کاتبان و منشیان عالی رتبه، سیصد درهم در ماه؛

- کاتبان و منشیان پایین بین بیست تا ۴۰ درهم در ماه. (۱)

دو – خدمات شهری

این خدمات به عمران شهر، مانند بنای مساجد و مکان های عمومی و نیز نظافت شهر و راه ها و همچنین مسائل مربوط به پیشبرد کشاورزی، همانند حفر قنات، نهر و. . . اختصاص داشت. در باره خدمات نظافتی شهر گفته شده است که زیاد والی عراق بردگانی را خریداری و آنان را مأمور نظافت راه ها و جاده های شهری کرده بود. (۲)

سه – قرض به مردم

در صدر اسلام که هنوز بیت المال تیول شخصی والی به حساب نمی آمد، والیان و دیگر سران حکومت در مواقع اضطراری به قرض گرفتن از بیت المال می پرداختند که برای نمونه، سعد بن ابی وقاص در زمان حکومت خود از ابن مسعود، رئیس بیت المال مقداری قرض گرفت و ولید بن عقبه فرماندار کوفه در زمان عثمان نیز چنین کرد. در آن زمان، رئیس بیت المال از جانب خلیفه تعیین می شد و مستقل از حکومت کوفه بود. (۳)

۱- الحیاه الاجتماعیه، صص ۲۴۳ – ۲۴۵.

۲- حضاره العراق، ج ۵، ص ۳۸۰.

۳- الحیاه الاجتماعیه، ص ۲۴۶.

چهار – نگهداری مقداری از اموال برای مواقع اضطراری

همیشه در بیت المال کوفه مقداری مال برای مصرف در مواقع اضطراری، همانند سیل، شورش ها و. . . نگهداری می شد. (۱)

پنج – رسیدگی به فقرا و یتیمان

مقداری از اموال بیت المال برای رسیدگی به وضع یتیمان و نیز ازدواج افراد بی بضاعت اختصاص داشت. (۲)

شش – پرداخت به حکومت مرکزی

بیت المال کوفه پس از مصرف بیت المال در امور یاد شده، مازاد آن را به حکومت مرکزی، حال چه در حجاز و چه در شام می پرداخت. (۳)

هفت – عطاء و رزق

اول – عطاء

عطاء مقدار پرداخت نقدی بود که حکومت کوفه سالانه به صورت یک جا یا طی چند قسط به مردم پرداخت می کرد. از آنجا که این نظام باعث وابستگی مالی مردم به حکومت شده و در مسائل سیاسی کوفه نقش فراوانی داشت و به خصوص در زمان نهضت امام حسین (علیه السلام) یکی از اهرم های قوی در دست عبیدالله بن زیاد بود، به بررسی تفصیلی آن می پردازیم.

نظام عطاء در زمان خلافت عمر و به وسیله او به منظور جلوگیری از اشتغال سربازان و داشتن لشکری همیشه آماده ایجاد شد. خصوصیات این نظام از قرار زیر بود (۴):

۱- الحیاه الاجتماعیه، ص ۲۴۶.

۲- الحیاه الاجتماعیه، ص ۲۴۷.

۳- الحیاه الاجتماعیه، ص ۲۴۷؛ کوفه پیدایش شهر اسلامی، ص ۳۱۷.

۴- خصوصیات نظام عطاء در زمان عمر عمدتاً از دو کتاب الحیاه الاجتماعیه، (صص ۲۳۱ – ۲۳۹) ؛ بررسی وضع مالی و مالیه مسلمین از آغاز تا پایان دوره اموی، (صص ۲۶۳ – ۲۷۰) استفاده شده است.

۱. به مقدار مساوی پرداخت نمی شد، بلکه در پرداخت آن ملاک هایی، همچون مقدار نزدیکی به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و سابقه در جنگ های اسلامی لحاظ می شد.

صرف نظر از کسانی مانند حضرت علی (علیه السلام) و حسنین (علیهم السلام) و نیز اصحاب بدر و شرکت کنندگان در جنگ های قبل از قادسیه که عطای آنان فوق العاده بود و تا شش هزار درهم در سال می رسید، عطای دیگر افراد بین ۲۰۰، ۳۰۰–۲۵۰۰ درهم بود.

حداکثر این عطاء، یعنی ۲۵۰۰ درهم، «شرف العطاء» نامیده می شد و به کسانی اختصاص داشت که شجاعت فراوانی در جنگ ها از خود نشان داده بودند. مقدار شرف العطاء تا زمان معاویه بر همین منوال بود، اما در این زمان به علت بالا رفتن قیمت نقره، مقدار آن به دو هزار درهم کاهش یافت. بعضی از ارقام دیگر عطاء عبارت بود از:

- شرکت کنندگان در جنگ های قبل از قادسیه سه هزار درهم؛

- شرکت کنندگان در قادسیه و جنگ های شام دو هزار درهم؛

- شرکت کنندگان بعد از قادسیه یک هزار درهم؛

- اشراف عجم، همانند فیروز بن یزدجرد دو هزار درهم.

۲. عطاء به زنان نیز پرداخت می شد؛ بدین ترتیب که عطاء زنان پیامبر (صلی الله علیه و آله) که بالاترین عطاء را دریافت می کردند، دوازده هزار درهم در سال بود؛ زنان اصحاب بدر پانصد درهم؛ زنان اصحاب حدیبیه تا جنگ های قبل از قادسیه سیصد درهم و زنان قادسیه دویست درهم دریافت می کردند. بعد از قادسیه دیگر مراتبی وجود نداشت.

۳. کودکان نیز عطاء دریافت می کردند؛ بدین ترتیب که ابتدای تولد صد درهم، هنگام دندان درآوردن دویست درهم دریافت می داشتند و هنگام بلوغ عطای آنان افزایش می یافت. (۱)

۱- فتوح البلدان، ص ۴۳۸.

۴. عطاء به ورثه مردگان نیز پرداخت می شد. برای مثال به ورثه کسی که هشت ماه از سال را زنده بوده، عطاء پرداخت می شد. (۱)اما شرف العطاء به ارث نمی رسید.

۵. عمر برای موالی حمراء که به لشکر سعد پیوسته بودند نیز عطاء قرار داد و عطای آنها مانند عطای مسلمانان عرب بود. همچنین برای کسانی که عشیره ای نداشتند و از موالی نیز نبودند، بین ۲۵۰-۳۰۰ درهم قرار داد.

۶. عطاء در زمان عمر، اول محرم پرداخت می شد و عمر به خلیفه بعد از خود سفارش کرد که عطای آنان را در وقت خودش بدهد تا محتاج نشوند. در زمان زیاد مردم تا قبل از عاشورا عطای خود را دریافت نموده بودند. به نظر می رسد، بعدها عطاء به صورت قسطی پرداخت می شد و مردم عطای خود را طی سه قسط دریافت می کردند؛ زیرا یکی از اولین قول هایی که یزید به مردم داد، این بود که عطای آنان را یک جا بدهد.

۷. وظیفه مردم در مقابل دریافت عطاء آن بود که همیشه مجهز به سلاح باشند و هنگام اعلان جهاد، به جهاد روند و در جهاد، خرج آنان از لحاظ سلاح، مرکب و غذا با خودشان باشد. براین اساس، اگر شخصی هنگام اعلان جهاد، از رفتن به جهاد سرباز می زد عطای او قطع می شد و از او با عنوان «مُلْحَق» یاد می گردید.

بعضی از تغییراتی که در زمان خلافت عثمان در مورد پرداخت عطاء روی داد، از قرار زیر بود:

۱. او صد درهم به عطاء افراد اضافه کرد.

۲. سعید بن عاص که از سال ۳۰ه. ق فرماندار کوفه بود، عطای زنان کوفه را از دویست درهم به صد درهم تقلیل داد و زمینه اعتراض مردم را فراهم آورد.

۳. به عطای موالی بی توجهی شد، بلکه در بسیاری از موارد به آنان پرداخت نمی گردید، از این رو موالی ناگزیر بودند کسب و کاری داشته باشند.

۱- فتوح البلدان، ص ۴۳۷.

در زمان حکومت حضرت علی (علیه السلام) نیز تغییرات مهمی در عطاء رخ داد که بعضی از آنان از قرار زیر می باشد:

۱. آن حضرت (علیه السلام) ملاک های عمر را برای عدم مساوات در عطاء، ملغی نمود و عطاء را به همگان، حتی موالی به صورت یک سان پرداخت فرمود. این امر زمینه اعتراض بسیاری از اشراف را فراهم آورد. (۱)

۲. ایشان حتی به غیر مسلمانان که در جنگ ها به او کمک می نمودند، نیز عطاء پرداخت می کرد، چنان که به مسیحیانی که در جنگ جمل او را یاری نمودند، عطایی معادل مسلمانان پرداخت کرد. (۲)

۳. عطای لشکریان در جنگ جمل را صد درهم افزایش داد. (۳)

۴. آن حضرت به محض وصول اموال به بیت المال به تقسیم آن اقدام می نمود و نمی گذاشت، اموال در بیت المال انباشته شود. (۴)بر این اساس، نقل شده است که پس از پرداخت سه نوبت عطاء در یک سال، مال فراوانی از اصفهان برای بیت المال رسید و حضرت رؤسای کوفه را دعوت کرد تا عطای چهارم افراد محدوده خود را دریافت دارند. (۵)

۵. ایشان حتی برای تازه مسلمانان عطاء قرار می داد، چنان که برای یهودی تازه مسلمان شده نهصد درهم در سال مقرّر فرمود. (۶)

۶. آن حضرت حتی به مخالفان عقیدتی خود، همانند خوارج - تا زمانی که اقدام مسلحانه علیه حکومت او ننموده بودند - نیز عطاء پرداخت می کرد. (۷)

۱- نهج البلاغه، ترجمه فیض الاسلام، خطبه ۱۲۶؛ وسائل الشیعه، ج ۱۱، صص ۸۰ - ۸۱.
۲- الحیاه الاجتماعیه، ص ۲۳۵.
۳- الحیاه الاجتماعیه، ص ۲۳۵.
۴- وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۸۳.
۵- ترجمه الامام علی (علیه السلام) ، ج ۳، ص ۱۸۱؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۲۱؛ وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۸۴.
۶- ترجمه الامام علی (علیه السلام) ، ج ۳، ص ۱۹۷؛ اخبار القضاه، ج ۲، ص ۲۰۰، پاورقی.
۷- تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۵۳.

۷. نکته جالب توجه آنکه آن حضرت حتی برای نصرانی کوری که از کار افتاده بود، مقرری معین کرد و فرمود: «تا هنگامی که توان داشت از او کار گرفتید و وقتی پیر و عاجز شد، او را رها کردید» . (۱)

امام حسن (علیه السلام) پس از رسیدن به خلافت، در دوران شش ماهه حکومت خود صد درهم به عطای مردم اضافه کرد. (۲)

اما در زمان حکومت معاویه وضع عطاء به کلی دگرگون شد؛ زیرا در این هنگام بیت المال به عنوان صندوق خانوادگی درآمده بود و حکومت از برقراری عطاء به عنوان وسیله ای برای جلب بیعت و رضایت مردم استفاده می کرد. همین طور تهدید به قطع عطاء یکی از راه های ارعاب مردم به شمار می رفت (۳)، چنان که مغیره بن شعبه عامل معاویه در کوفه در سال های ۴۳-۵۰ه. ق به همین وسیله توانست مردم را مطیع خود سازد. (۴)بر این اساس، دوباره نظام طبقاتی عطاء بر قرار شد، اما این بار ملاک های فضیلت و سابقه در اسلام و شرکت در جنگ ها به عنوان امتیازات ویژه مورد نظر قرار نگرفت، بلکه ملاک های اصلی، میزان تقرب به دستگاه اموی و مقدار سر سپردگی به حکومت بود. (۵)در چنین شرایطی عطاء موالی حذف شد و معاویه تنها در برهه ای از زمان دستور پرداخت فقط پانزده درهم سالیانه به موالی را برای حاکم صادر کرد که البته این هم به مرحله اجرا درنیامد (۶)، از این رو موالی ناگزیر بودند که کار و تلاش بیشتری داشته باشند.

در این میان مخالفان حکومت در کوفه عمدتاً شیعیان بودند که تهدید به قطع عطاء می شدند.

۱- وسائل الشیعه ج ۱۱، ص ۴۹.

۲- الحیاه الاجتماعیه، ص ۲۳۵.

۳- بررسی وضع مالی و مالیه مسلمین از آغاز تا پایان دوره اموی، ص ۲۷۱.

۴- بررسی وضع مالی و مالیه مسلمین از آغاز تا پایان دوره اموی، ص ۲۷۱.

۵- تنظیمات الجیش العربی، ص ۹۲.

۶- الحیاه الاجتماعیه، ص ۸۷.

در گزارشی آمده است که یکی از اولین اقدامات عبیدالله بن زیاد پس از ورود به کوفه در سال ۶۰ه. ق جمع آوری رؤسای کوفه و تهدید آنان به قطع عطاء در صورت بروز مخالفت با حکومت در محدوده مسئولیت آنها بود. (۱)

در این زمان مردم وابستگی شدیدی به عطاء داشتند؛ زیرا مردم عرب ساکن کوفه، از طرفی همچون موالی آشنا به حرفه ها و صنایع نبودند و از سوی دیگر، اشتغال به این کارها را کسر شأن خود می دانستند و از سوی سوم، به فنون کشاورزی نیز آشنایی چندانی نداشتند. حکومت کوفه نیز از این نقطه ضعف مهم مردم کوفه آگاه بود و به عنوان عاملی مهم از آن برای پیشبرد مقاصد خود استفاده می کرد.

هنگامی که مسلم بن عقیل به همراه سپاه خود قصر عبیدالله بن زیاد را محاصره کرد و او را در فشار قرار داد و می رفت که حکومت او را سرنگون سازد، یکی از شگردهای موفق عبیدالله و اطرافیانش برای پراکنده کردن اطرافیان حضرت مسلم تشویق به ازدیاد عطاء در صورت پراکنده شدن و نیز تهدید به قطع عطاء در صورت ادامه شورش بود که اطرافیان مسلم با شنیدن این تشویق و تهدید، به سرعت از دور مسلم پراکنده شدند. (۲)همچنین عبیدالله با همین شیوه توانست گروه عظیمی از مردم کوفه را که دل هایشان با امام حسین (علیه السلام) بود، علیه آن حضرت وارد جنگ نماید. (۳)از این رو، یکی از شکایاتی که کوفیان در نامه های خود خطاب به امام حسین (علیه السلام) داشتند، این بود که یزید عطاء را فقط به اطرافیان خود و ثروتمندان می دهد. (۴)امام حسین (علیه السلام) در روز عاشورا هنگامی که کوفیان با ایجاد سر و صدا قصد بر هم زدن سخنرانی آن حضرت را داشتند، خطاب به آنها چنین فرمود:

۱- تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۶۷.

۲- تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۷۷.

۳- حیاه الامام الحسین (علیه السلام) ، ج ۲، ص ۴۵۳.

۴- بررسی وضع مالی و مالیه مسلمین از آغاز تا پایان دوره اموی، ص ۲۷۱.

همه شما عصیان مرا می ورزید و به سخنان من گوش فرا نمی دهید، و باید چنین باشد؛ زیرا عطاهای شما از مال حرام فراهم آمده و شکم هایتان از حرام انباشته شده است، پس باعث مهر خوردن قلب هایتان شده است. (۱)

دوم – رزق

رزق عبارت بود از مقرّری جنسی ماهیانه که شامل غذاهای محلی مردم، مانند گندم، روغن، خرما و سرکه می شد. (۲)نظام رزق اولین بار به وسیله عمر برپا شد و تعیین مقدار پرداختی به مردم از این راه به دست آمد که او دستور داد گندم یک جریب زمین را ۱۵۹۳ متر آرد کرده و از آن نان پختند، سپس سی نفر از مردم را در دو وعده غذایی با آن نان سیر کرد و از اینجا نتیجه گرفت که مقدار یک جریب گندم برای غذای ماهیانه یک شخص با دو وعده غذایی کافی است. ازاین رو مقدار گندم تحویلی به مردم یک جریب در نظر گرفته شد که همراه دو جریب خورش، مانند سرکه، روغن و خرما به هر نفر داده می شد. (۳)

رزق برخلاف عطاء، اولاً: به طور مساوی، ثانیاً: به همه مردم، اعم از عرب و عجم و عبد و مولا و حتی مریضان و مسکینان داده می شد. (۴)به عبارت دیگر، این پرداخت در مقابل آمادگی برای جهاد صورت نمی گرفت. (۵)

پرداخت رزق هر ماه قبل از رؤیت هلال بود. (۶)محل انبار و پرداخت این مقرری جنسی در کوفه مکانی به نام «دارالرزق» بود که در منتهی الیه شمال شرقی کوفه و در کنار پل کوفه قرار داشت. این مکان، ابتدا محل جمع آوری غنایم بود. (۷)حکومت

۱- موسوعه کلمات الامام الحسین (علیه السلام) ، ص ۴۲۲.

۲- بررسی وضع مالی و مالیه مسلمین از آغاز تا پایان دوره اموی، ص ۲۶۹؛ تنظیمات الجیش العربی الاسلامی، ص۱۰۳.

۳- فتوح البلدان، ص ۴۴۶.

۴- فتوح البلدان، ص ۴۴۷.

۵- الحیاه الاجتماعیه، ص ۲۴۱.

۶- بررسی وضع مالی و مالیه مسلمین از آغاز تا پایان دوره اموی، ص ۲۶۹.

۷- الحیاه الاجتماعیه، ص ۲۴۳؛ کوفه پیدایش شهر اسلامی، ص ۳۳۱.

کوفه در بعضی مواقع چک هایی به مردم می داد که در آن مقدار رزق آنان نوشته شده بود و مأمور تقسیم ارزاق در مقابل گرفتن این چک ها، رزق آنان را تحویل می داد. (۱)

مردم کوفه در ابتدا رزق خود را به وسیله خادمان و بردگان خود تحویل می گرفتند. اما بعضی از این بردگان و خادمان که کم سن و سال بودند، مقداری از رزق را در راه بازگشت به خانه فروخته و به جای آن کبوتر و پرندگان دیگر یا حلواء و شیرینی می خریدند. از این رو در زمان زیاد مردم ناچار شدند که خود، رزق را تحویل بگیرند. (۲)

در زمان بنی امیه، رزق نیز همانند عطاء وسیله ای در دست حاکمان بود که برای جلب رضایت و بیعت مردم و تهدید آنان در صورت مخالفت با حکومت از آن استفاده می شد، چنان که مغیره بن شعبه در برهه ای از زمان، برای الزام مردم به پیروی از حکومت، رزق را پرداخت نکرد. (۳)

ج) سطح زندگی مردم و قیمت بعضی از کالاها

مردم کوفه در ابتدای سکونت در این شهر، وضع زندگی بسیار مناسبی داشتند؛ زیرا از طرفی اموال بسیاری از غنایم فتوحات به دست آورده بودند و از سوی دیگر، زمین خانه های آنان مفت بود و مصالح ساختمانی نیز ارزان به دست می آمد (۴)و از سوی سوم علاوه بر ارزاق، سالیانه مقدار زیادی پول نقد به آنها به عنوان عطاء پرداخت می شد.

با در نظر گرفتن اینکه پایین ترین مقدار پرداختی عطاء در سال دویست درهم بود، می توان نتیجه گرفت که وضع زندگی مردم کوفه به گونه ای بود که امکان

۱- الحیاه الاجتماعیه، ص ۲۴۳؛ کوفه پیدایش شهر اسلامی، ص ۳۳۱.

۲- الحیاه الاجتماعیه، ص ۲۴۳.

۳- بررسی وضع مالی و مالیه مسلمین از آغاز تا پایان دوره اموی، ص ۲۷۱؛ الحیاه الاجتماعیه، ص ۲۴۲.

۴- التنظیمات الاجتماعیه و الاقتصادیه فی البصره فی القرن الاوّل الهجری، ص ۱۸۳.

زنـدگی بـا این مقـدار در سـال وجود داشت؛ یعنی آنها برای هر ماه بیش از شانزده درهم و برای هر روز بیش از نیم درهم در اختیار داشـتند. بر این اساس، بعضـی خط فقر در زمان عمر را در سرتاسـر مملکت اسـلامی، دویست درهم در سال دانسـته اند. (۱)

البته باید توجه داشت که تفاوت مقدار عطاء و نیز زمین های اقطاعی که حکومت به بعضـی از شخصـیت ها واگذار می کرد و نیز تجـارت ثروتمنـدان و همچنین محرومیت موالی از عطـاء باعث اختلاف طبقاتی شدیـدی در کوفه شـده بود. همچنین همین اختلاف طبقاتی و نیز معاشرت ثروتمندان کوفه با ایرانیان سبب رشد تجمل گرایی در طبقه ثروتمندان کوفه شده بود. (۲)

در اینجا با توجه به نصوص تاریخی، قیمت بعضی از اجناس و کالاها در زمان های مختلف را یادآور می شویم:

۱. بر اساس گزارش های تاریخی، حضـرت علی (علیه السـلام) در زمان حکومت خود لباسـی را به قیمت سه درهم و دو لباس به قیمت هفت درهم خریداری کرد و از خرید لباسی که چهار درهم قیمت داشت، به علت گرانی آن صرف نظر کرد. (۳)

۲. حضرت علی (علیه السلام) هنگام شهادتش تنها هفت صد درهم از خود باقی گذاشته بود که با آن قصد خرید خادمی برای خود داشت. (۴)

بنـابراین می توان چنین نتیجه گرفت که قیمت یـک برده متوسط در آن زمان، حـدود هفت صـد درهم بوده است. همچنین در باره شریح قاضی چنین نقل شده است که او غلامی را با نه صد درهم خریداری کرد. (۵)

۳. شریح قاضی در زمان حضور خود در کوفه شتر ماده ای (ناقه) با چهارصد درهم خرید. (۶)

۱- التنظیمات الاجتماعیه و الاقتصادیه فی البصره فی القرن الاوّل الهجری، ص ۱۸۳.

۲- الحیاه الاجتماعیه، ص ۲۵۳.

۳- ترجمه الامام علی (علیه السلام) ، ج ۳، ص ۱۹۱.

۴- ترجمه الامام علی (علیه السلام) ، ج ۳، ص ۳۳؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۲۱.

۵- اخبار القضاه، ج ۲، ص ۲۳۳.

۶- خبار القضاه، ج ۳، ص ۲۲۵.

۴. قیمت خانه با توجه به وسعت آن و جنس مصالح به کار رفته در آن و موقعیت آن متفاوت بود و در تاریخ چنین آمده است که عبدالله بن عامر خانه ای از خالد بن عقبه بن ابی معیط که نزدیک بازار بود، به قیمت نه صد هزار درهم خریداری کرد. (۱)در زمان حضرت علی (علیه السلام) شریح خانه ای مجلّل به قیمت هشتاد دینار خریداری کرد و حضرت علی (علیه السلام) او را به سبب این عمل توبیخ نمود. (۲)

۵. قیمت بعضی از حیوانات را می توان از اجناس دیه به دست آورد؛ زیرا در دیه تخییر بین هزار دینار یا ده هزار گوسفند یا صد شتر و یا دویست گاو بیان شده است.

از اینجا می توان نتیجه گرفت که هر گوسفند حدوداً یک دینار و هر شتر حدوداً ده دینار و هر گاو حدوداً پنج دینار طلا ارزش داشته است. (۳)

۶. قیمت بعضی از لباس های تجمل گرایان بسیار گران بوده است، به طوری که قیمت یک پیراهن طیلسان حدود صد درهم و بُرد یمانی نیز صد درهم ذکر شده است. (۴)

در حوداث شب عاشورا چنین آمده است که امام حسین (علیه السلام) قیمت پنج لباس برد یمانی را هزار دینار معین کرد. (۵)

۷. قیمت یک جفت کفش حدوداً نه درهم بیان شده است. (۶)

۸. قیمت سلاح بستگی به نوع آهن و مرغوبیت آن داشت و در تاریخ آمده است که شخصی شمشیری را از بازار با هزار درهم خریداری کرد. (۷)همچنین در حوادث شب عاشورا چنین آمده است که نافع قیمت شمشیر خود را هزار درهم معین کرد. (۸)

۱- الحیاه الاجتماعیه، ص ۲۵۲.

۲- نهج البلاغه، نامه ۳.

۳- الحیاه الاجتماعیه، ص ۲۵۲.

۴- الحیاه الاجتماعیه، ص ۲۵۱.

۵- مقتل ابی مخنف، ص ۱۵۷.

۶- الحیاه الاجتماعیه، ص ۲۵۱.

۷- الحیاه الاجتماعیه، ص ۲۵۲.

۸- مقتل الحسین (علیه السلام) ، مقرّم، ص ۲۱۹.

۹. و نیز در همین شب نافع قیمت اسب خود را نیز ۱۰۰۰ درهم ذکر کرد. (۱)

۱۰. در حدیثی از حضرت علی (علیه السلام) چنین نقل شده است که آن حضرت پایین تر از چهار هزار درهم را به عنوان نفقه و بالاتر از آن را به عنوان گنج مطرح کرد. (۲)این سخن بر این مطلب دلالت دارد که بالاترین حد زندگی با چهار هزار درهم تأمین می شد و بالاتر از آن، مصداق «کنز» بود و شاید نظر آن حضرت به آیه کنز بوده که در آن به جمع آوری کنندگان گنج که آن را انفاق نمی کنند، وعده عذاب داده شده است. (۳)

۱- مقتل الحسین (علیه السلام) ، مقرّم، ص ۲۱۹.

۲- تنظیمات الاجتماعیه، ص ۱۸۳.

۳- ر. ک: توبه: ۳۴.

فصل پنجم: مسائل فرهنگی و تعلیم و تربیت

اشاره

۱. تعلیم و تربیت

در زمان مورد بحث، یعنی نیمه اول قرن اول هجری و بخشی از نیمه دوم این قرن، علوم اسلامی در سرتاسر مملکت اسلامی به سرعت رو به رشد و تکامل بود؛ زیرا قرآن و سنت نبوی، دنیایی نو در برابر دیدگان مردم گشوده و مردم تازه مسلمان، مشتاق ورود به این دنیای تازه بودند، از این رو در سرتاسر مملکت همچون پروانه به دور شمع وجود اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله) می چرخیدند تا مطالب و اسرار قرآن و سنت را از آنها فراگیرند.

در کوفه که شهری اسلامی و نو بنیاد بود، به سبب مهاجرت تعداد فراوانی از اصحاب پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به آن شهر، جلسات علمی فراوانی توسط اصحاب پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله) برگزار می شد و موضوع درس این جلسه ها تدریس قرآن، تفسیر حدیث و فقه بود که در آن زمان، این علوم هنوز از هم تفکیک نشده و همگی علم واحدی به شمار می آمدند (۱)همچنان که محل درس عمدتاً مسجد و در مواقعی بعضی از جبّانات بود. (۲)

یکی از مشهورترین اساتید این جلسه ها عبدالله بن مسعود بود که به عنوان یکی از قرّاء و قاریان قرآن مطرح بود و معمولاً جلسات خود را در جبّانه برگزار

۱- تاریخ التمدن الاسلامی، ج ۳، ص ۷.

۲- کوفه پیدایش شهر اسلامی، ص ۳۴۶.

می کرد. (۱)جلسات درس نه تنها برای بزرگسالان، بلکه برای اطفال نیز برگزار می شد، چنان که از معلم اطفال در زمان شریح، سخن به میان آمده است. (۲)همین طور حضرت علی (علیه السلام) در روایتی، فراگرفتن علم را در کودکی همانند نقشی که بر سنگ کنده می شود، ماندگار دانسته اند. (۳)

با ورود حضرت علی (علیه السلام) به کوفه، نقطه عطف علمی در این شهر پدید آمد؛ زیرا آن حضرت نزدیک ترین فرد به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) ، با سابقه ترین مسلمان و آگاه ترین اصحاب به قرآن و سنت پیامبر اکرم بود، از این رو همه مجالس علمی تحت الشعاع وجود آن حضرت قرار گرفت و خود آن حضرت نیز مردم را تشویق به فراگیری علوم از خود می کرد، چنان که خطاب به آنها فرمود: «قبل از آنکه مرا از دست بدهید، از من سؤال کنید که من از راه های آسمان بیش از راه های زمین اطلاع دارم» . (۴)

نکته قابل توجه در سیره حکومتی آن حضرت این است که اصولاً تعلیم مردم را برای آنکه در جهل نمانند، یکی از حقوق مردم بر والی می داند. (۵)ایشان به فرماندار منصوب برای مکه توصیه می کند که به جاهلان علم بیاموزد. (۶)همچنین به مالک اشتر که او را برای فرمانداری مصر انتخاب نمود، توصیه می نماید که با علما ارتباط نزدیک داشته باشد. (۷)همچنین آن حضرت هنگام شمردن حقوق فرزند بر پدر، نیکو اسم گذاشتن بر او، نیکو تربیت کردن او و تعلیم قرآن به او را سه حق مسلم فرزند بر پدر ذکر می کند. (۸)در روایتی دیگر خطاب به مردم می فرماید: «قرآن

۱- کوفه پیدایش شهر اسلامی، ص ۳۴۶.

۲- اخبار القضاه، ج ۲، ص ۲۰۷.

۳- بحارالانوار، ج ۱، ص ۲۲۴.

۴- نهج البلاغه، ترجمه فیض الاسلام، خطبه ۱۸۹.

۵- نهج البلاغه، ترجمه فیض الاسلام، خطبه ۳۴.

۶- نهج البلاغه، ترجمه فیض الاسلام، نامه ۶۷.

۷- نهج البلاغه، ترجمه فیض الاسلام، نامه ۵۳.

۸- نهج البلاغه، ترجمه فیض الاسلام، حکمت ۳۹۹ و ۴۷۸.

را فرا گیرید که آن بهترین سخن است» . (۱)همچنین در فصل چهارم در بحث تجارت بیان شد که آن حضرت روی منبر، مردم را تشویق به فراگیری فقه حلال و حرام قبل از ورود در تجارت می کرد تا مبادا در دام ربا گرفتار شوند. (۲)و می فرمود: «تنها کسی می تواند در بازار بنشیند که خرید و فروش را بداند» . (۳)

البته در اینجا نباید از تأثیر سخنان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در مورد تشویق به علم آموزی در میان مردم غافل ماند؛ سخنانی که به عنوان احادیث و سنت نبوی در مجالس علمی آن زمان نقل می شد. احادیثی که در آنها علم به عنوان فریضه برای هر زن و مرد مسلمان ذکر شده بود (۴)و مردم را برای فراگیری آن حتی به مهاجرت به کشور چین تشویق می کرد (۵)و حتی علم را برتر از عبادت می شمرد (۶)و یک فقیه را از هزار عابد، خطرناک تر برای ابلیس معرفی می نمود (۷)و حتی تا آنجا بالا رفته که مداد علما را بر خون های شهدا ترجیح می داد. (۸)همچنین در باره سیره عملی پیامبر گرامی گزارش شده که وقتی وارد مسجد می شد و مردم را در دو دسته مشاهده می کرد که دسته ای مشغول عبادت و دسته ای مشغول تعلیم و تعلم می باشند، عمل هر دو دسته را تأیید می فرمود، اما خود با گفتن جمله «بِالتَّعلیمِ اُرسِلتُ» ؛ «همانا من برای تعلیم فرستاده شدم» ، داخل دسته علم آموزان می شد. و بالاخره آن حضرت برای رشد هرچه بیشتر علم در میان مسلمانان، علم آموزی را زکات علم معرفی می فرمود. (۹)

شاید بتوان گفت یکی از مهم ترین منابعی که اجمالاً گوشه ای از وضعیت تعلیم

و تعلم و تربیت را در سیره حضرت علی (علیه السلام) و بالتبع در بخشی از جامعه اسلامی

۱- نهج البلاغه، خطبه ۱۱۰.

۲- وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۸۲؛ نهج البلاغه، حکمت ۴۴۷.

۳- وسائل الشیعه، ج ۱۲، صص ۲۷ - ۲۸.

۴- بحارالانوار، ج ۱، ص ۱۷۱.

۵- بحارالانوار، ج ۱، ص ۱۷۷.

۶- بحارالانوار، ج ۱، ص ۱۶۷.

۷- بحارالانوار، ج ۱، ص ۱۷۷.

۸- بحارالانوار، ج ۲، ص ۱۶.

۹- بحارالانوار، ج ۲، ص ۲۵.

روشن می سازد، نامه و وصیت آن حضرت به فرزند دلبندش امام حسن (علیه السلام) است که گرچه تمام این نامه برای بحث تربیتی در زمان مورد بحث مناسب می باشد، اما در اینجا فقط به ترجمه گوشه هایی از آن می پردازیم:

ای فرزندم! . . . برای یاری حق هر جا و به هر سختی باشد، اقدام کن و در دین کسب دانش نما. . . ای پسر من! چون خود را سالخورده یافتم. . . به وصیت نمودن خویش برای تو شتافتم. . . قبل از آنکه بعضی از هواهای نفس تو یا آشوب های دنیا از من (به تربیت تو) پیشی گیرد، پس تو مانند شتر سرکش شو؛ زیرا دل جوان همانند زمین خالی است که هر بذر در آن افشانده شود، بپذیرد. پس به ادب نمودن تو پرداختم پیش از آنکه دلت سخت گردد و عقل و خردت گرفتار گردد، و چنین دیدم که تعلیم تو را با تعلیم کتاب خدا و تأویل آن و شرایع اسلام و احکام و حلال و حرام آن آغاز نمایم و از آن تجاوز ننمایم. پس، از آن ترسیدم که آنچه مردم از روی هواهای نفسانی و اندیشه هایشان در آن اختلاف کرده اند، باعث اشتباه تو گردد، چنان که باعث التباس و اشتباه امر بر آنان شده است، پس استوار ساختن آن - هر چند میل به یادآوری آن نداشتم- اما آگاه شدن و استوار ماندن را ترجیح دادم تا تسلیم هلاکت های اجتماعی نگردی. . . . (۱)

در پایان این بحث به ذکر گوشه هایی از حقوق استاد بر شاگرد از زبان حضرت علی (علیه السلام) می پردازیم. آن حضرت در حدیثی چنین می فرماید:

از حقوق عالم آن است که از او زیاد سؤال نشود و در جواب دادن به آنچه بر او جواب دادن به آن مشکل است، اصرار نشود، و وقتی کسل شد، اصرار در علم آموزی نشود و وقتی ایستاد لباس او (جهت جواب دادن به سؤال ها) گرفته نشود، و با دست به او اشاره نگردد، و اسرار او فاش نشود، و نزد او غیبت هیچ شخصی نشود، و همچنان که اوامر خدا را (به واسطه تعلیم) حفظ نموده است، به او احترام

گذاشته شود، و متعلم و علم آموز در روبه روی او بنشیند و از طولانی شدن

۱- نهج البلاغه، ترجمه فیض الاسلام، نامه ۳۱.

سخنان او خسته نگردد، و وقتی متعلم وارد مجلس استاد و عالم شد، ابتدا یک سلام همگانی به همه بدهد و آن گاه سلام مخصوصی به استاد نماید، و در نهان و آشکار، حرمت او را حفظ نماید و حق او را بشناسد؛ زیرا اجر و منزلت عالم از روزه دار شب زنده دار مجاهد در راه خدا بیشتر است. و هنگامی که عالمی از دنیا می رود، سوراخی در اسلام پدید می آید که هیچ چیز به جز جانشین او آن را پر نمی کند. و ملائکه برای دانشجو استغفار و طلب رحمت می نمایند و همه آنچه در زمین و آسمان است برای او دعا می کنند. (۱)

همچنین آن حضرت در احادیث دیگر در باره حقوق استاد بر شاگرد فرموده است:

با چشم به او اشاره نگردد و در مجلس او با دیگران مشورت و صحبت نشود، و وقتی او سخنی گفت، در حضور او نقل قول سخنان دیگران که بر خلاف نظر اوست نشود، و اگر کاری دارد، متعلم قبل از دیگران حاجت او را بر آورده سازد. (۲)

۲. شخصیت های فرهنگی

الف) شاعران

یک – کلیاتی در باره شعر در صدر اسلام

اشاره

با مراجعه به تاریخ صدر اسلام در می یابیم که بسیاری از مردم عرب طبق قریحه ذاتی خود در اوقات مختلف، شعر می سرودند که نمونه بارز آن را می توان در رجزهایی که در جنگ های مختلف و به ویژه جنگ هایی، همانند جمل، صفین و نیز در روز عاشورا سروده شده، مشاهده کرد. البته آنچه باعث می شد تا فردی در

جامعه، شاعر شناخته شود، ممارست بر سرودن شعر و نیز پختگی اشعار او بود.

۱- بحارالانوار، ج ۲، ص ۴۳.

۲- بحارالانوار، ج ۲، ص ۴۳.

به طور کلی برای مقایسه اشعار جاهلیت و اشعار صدر اسلام، به ویژه شعر کوفی، باید به عواملی که در شعر صدر اسلام تأثیر گذاشته و آن را از شعر جاهلی متمایز ساخته است، توجه کرد که در این مورد می توان از عوامل زیر یاد نمود:

اول – اسلام

با ظهور اسلام، موضوعات مختلف اسلامی و همچنین استفاده از آیات در اشعار متداول شد. (۱)

دوم – ارتباط اعراب با ملیّت های مختلف

شعر جاهلی شعر عربی ناب بود، اما پس از فتوحات و ارتباط اعراب با عجم ها، در شعر عربی، هم از جهت لغات و هم از جهت محتوا تغییراتی پدید آمد و از فرهنگ بیگانه، همانند ایران و روم متأثر شد. (۲)

سوم – تمدن و فرهنگ تازه

شاعران شهرهایی همانند کوفه و بصره، بر خلاف شعرای جاهلی که بیشتر آنان بیابان گرد و بدوی بودند، شهرنشین شدند و طبعاً شهرنشینی و موضوعات مختلف آن باعث تغییراتی در شعر عربی گردید. (۳)

چهارم – سیاست

اعراب در جاهلیت حکومت مستقلی نداشتند و طبعاً اشعار آنان، اشعاری سیاسی نبود، بلکه موضوعات مختلفی همچون موضوعات حماسی، عشقی، عاطفی و تعصبات قبیله ای را دربرداشت. اما با تشکیل حکومت اسلامی، این موضوع به

تناسب موافقت یا مخالفت شاعر با حکومت زمان خود، در اشعار آنان تأثیر

۱- تاریخ الادب العربی، ج ۲، ص ۱۷۶.

۲- تاریخ الادب العربی، ج ۲، ص ۱۶۹.

۳- تاریخ الادب العربی، ج ۲، صص ۱۹۳ - ۱۹۹.

گذاشت و در سرتاسر مملکت اسلامی و به خصوص کوفه، شعر عربی را به دو بخش سیاسی و غیر سیاسی تقسیم کرد که این مرزبندی، به خصوص در زمان حکومت بنی امیه چهره خود را آشکارتر نمود. شاعران غیر سیاسی به سرودن اشعار عشقی، عاطفی، هجو و افتخار به قبیله و نسب مشغول بودند. (۱)در دوران بنی امیه «تشبیب» جایگاه ویژه ای یافته بود. تشبیب، عبارت بود از اینکه شاعری عشق خود را به زنی مشخص با ذکر نام او و ذکر جمال و زیبایی او یادآوری می کرد. البته تشبیب در جاهلیت نیز رواج فراوان داشت، اما در صدر اسلام هنگامی که شاعری از تشبیب استفاده کرد، عُمر او را شلاق زد. اما در زمان بنی امیه به علت کم رنگ تر شدن مسائل اسلامی و نیز رواج فراوان کنیزکان زیبا که از فتوحات به دست آمده بودند، این صنعت شعری رواج کامل یافت که گرچه در ابتدا مخصوص کنیزکان بود، اما بعدها به زنان آزاد و حتی زنان و دختران شخصیت های مختلف سیاسی سرایت نمود و مناقشه های فراوانی را در پی داشت، به ویژه آنکه در بعضی مواقع شاعر از این صناعت به قصد کینه توزی و برای بردن آبروی شوهر یا پسرِ زن توصیف شده، استفاده می کرد. (۲)

تعصبات قبیله ای که با ظهور اسلام کم رنگ شده بود و در اشعار نیز کمتر به چشم می خورد، در زمان بنی امیه و طبق سیاست حساب شده معاویه و اخلاق او شدت گرفت و بخش مهمی از اشعار اموی را به خود اختصاص داد. (۳)همچنین توصیفات مختلف و بدیع از شراب در شعر به علت می خوارگی بنی امیه رواج فراوانی یافت. (۴)

شاعران سیاسی دوران بنی امیه را می توان به دو گروه طرف داران اموی ها و مخالفان آنها تقسیم کرد. بیشتر شاعران زمان مورد بحث را شاعران اموی مسلک

تشکیل می دهند؛ زیرا معاویه و دستگاه اموی از شعر به عنوان مؤثرترین وسیله

۱- تاریخ الادب العربی، ج ۲، ص ۱۸۳.

۲- تاریخ آداب اللغه العربیه، صص ۲۳۳ - ۲۳۵.

۳- تاریخ آداب اللغه العربیه، ص ۲۲۹.

۴- تاریخ آداب اللغه العربیه، ص ۲۳۹.

تبلیغاتی برای پیشبرد مقاصد سیاسی خود بهره می جستند و شاعرانی را که برای تأمین زندگی خود به مدح بنی امیه و کارهای آنـان می پرداختنـد، بـا انواع وسایل که مهم ترین آنان تطمیع بود، به سوی خود می کشاندنـد. بنابراین، معمولاً موضوع اشـعار این شاعران مدح بنی امیه و هجو مخالفان آنان بود. (۱)

شاعران سیاسـی زمان مورد بحث در کوفه به دو قسم شاعران خوارج و شاعران علوی تقسـیم می شدنـد. شـعر خوارج خالی از هرگونه مدح و بیشتر در باره عقاید خشک آنان دور می زد و به شـعر بدوی جاهلی نزدیک تر بود. (۲)اما شعر شیعی و علوی، شعری غیر بـدوی، عاطفی و دقیق بود که دست مایه هایی از اعتقادات مـذهب شـیعه را در خود داشت و مصایب وارده بر علی (علیه السـلام) و اهل بیت او را با بهترین بیان به زبان می آورد و با آنکه این شاعران از نظر سیاسـی در فشار فراوانی به سـر می بردنـد، اما هر چه فشار بر آنان بیشتر می شد، احساسات به کار رفته در شـعر، لطیف تر می شد و اشـعار آنان را دلنشـین تر می ساخت. البته ناگفته پیداست که بسـیاری از این شاعران، در تقیه به سـر برده و در بسیاری از مواقع، زبان در کام فرو می بستند. (۳)

دو – شاعران

اشاره

در اینجـا اسـامی شـاعرانی را یادآور می شویم که اولاً: در منابع مختلف به عنوان شاعر معرفی شـده باشـند نه اینکه گاه گاهی شعر سروده باشند، ثانیاً: در زمان مورد بحث، در کوفه ساکن بوده یا رفت و آمد داشته اند. برخی از این شاعران عبارت اند از:

اول – قیس بن عمرو حارثی، معروف به نجاشی

نجاشی که به دلیل شباهت قیافه اش به حبشی ها، به این نام معروف شده بود، از

یاران حضرت علی (علیه السلام) بود و در زمان آن حضرت در کوفه می زیست. در یکی از

۱- تاریخ آداب اللغه العربیه، ص ۲۴۱؛ تاریخ الادب العربی، ج ۱، ص ۳۷۰.

۲- تاریخ الادب العربی، ج ۱، ص ۳۷۰.

۳- تاریخ الادب العربی، ج ۱، صص ۳۷۰ – ۳۷۲.

روزهای ماه مبارک رمضان که اقدام به می خوارگی نمود، از سوی علی (علیه السلام) به صد ضربه تازیانه محکوم شد که بیست ضربه آن به سبب می خوارگی در ماه مبارک رمضان بود، اما این حکم، نجاشی را از علی (علیه السلام) دور ننمود، بلکه او در جنگ صفین شرکت کرد و با شعرش به یاری حضرت شتافت. همچنین در دوران معاویه، اشعاری به نفع حضرت علی (علیه السلام) و کنایه به معاویه می سرود. بنابراین می توان او را از شاعران سیاسی علوی به شمار آورد. او بعد از واقعه عاشورا در یمن از دنیا رفت. (۱)

دوم – رَبیعه بن مَقْرُوم قیسی

او از شاعرانی بود که در فتح قادسیه شرکت داشت و پس از مدتی از گذشت آن جنگ در صد سالگی از دنیا رفت. (۲)

سوم – جَرْوَل بن اَوْس، معروف به حُطَیئه

او یکی از شاعرانی بود که در زمان عثمان مدتی در کوفه بود. چون کوتاه قد بود به او «حطییه» می گفتند. شعرهای او در مایه های مدح، هجاء و غزل های عاشقانه بود. وی مردی پَست بود که از شعر برای تأمین دنیای مادی خود بهره می برد. او در سال ۴۵ه. ق از دنیا رفت. (۳)

چهارم – شوید بن ابی کاهل

یکی از شاعران جاهلی بود که مدت زیادی نیز در اسلام زیست و در سال۶۵ه. ق در کوفه از دنیا رفت. شعر او غیر سیاسی و در مایه های فخر، غزل و

هجو بود. (۴)

۱- تاریخ الادب العربی، ج ۱، صص ۳۱۳ – ۳۱۴.

۲- تاریخ الادب العربی، ج ۱، ص ۳۲۰.

۳- الاغانی، ج ۲، صص ۱۴۹ – ۱۹۴.

۴- الاغانی، ج ۱۳، صص ۱۱۴ – ۱۲۱.

پنجم – نابغه جُعدی

او نیز از شـاعران جاهلی بود که در جاهلیت از شـراب و بت پرستی دوری می کرد. او در سال ۹ه. ق مسلمان شد و در محضر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) شعری خواند که باعث خوشحالی آن حضرت شد. وی در جنگ صفین همراه حضرت علی (علیه السلام) جنگید و مدتی بعد از آن در کوفه سکونت داشت. و سرانجام در سال ۶۵ه. ق در اصفهان از دنیا رفت. (۱)گفتنی است که شعر او بیشتر در قالب های مدح، هجو و توصیف بود و به خصوص در توصیف اسب، بسیار مهارت داشت. (۲)

ششم – ظالم بن عمرو بن سفیان، معروف به ابوالاسود دئلی

او یکی از یاران حضرت علی (علیه السلام) بود که در جنگ های صفین و نهروان همراه آن حضرت شرکت داشت. او در زمان معاویه در تقیه به سر می برد و هیچ گونه شعری در مدح یا ذم بنی امیه نسرود. (۳)در کتاب های ادبی او را بنیان گذار علم نحو می شناسند که به اعتراف خودش، قواعد اولیه نحو را از حضرت علی (علیه السلام) فراگرفته بود. (۴)همچنین وی طریقه خاصی در اعراب گذاری قرآن ابداع کرد که تا اوایل عهد بنی عباس دوام داشت. (۵)سرانجام در سال ۶۹ه. ق در ۷۵ سالگی بر اثر طاعون در بصره از دنیا رفت. (۶)

هفتم – متوکل بن عبدالله بن کُنانه، معروف به متوکل لیثی و متوکل کُنانی

او اهل کوفه بود. در زمان معاویه و پسرش یزید آن دو را مدح کرد. وی، در

مایه های مدح، هجاء، غزل، فخر نیز شعر می سرود. سرانجام در سال ۶۴ه. ق از دنیا رفت. (۷)

۱- الاغانی، ج ۵، ص ۳۸.

۲- تاریخ الادب العربی، ج ۱، ص ۳۴۲.

۳- تاریخ الادب العربی، ج ۱، ص ۳۴۸؛ الاغانی ج ۱۲، صص ۳۴۶ – ۳۸۷.

۴- تاریخ الاداب اللغه العربیه، ج ۱، ص ۲۲۰.

۵- اطلس خط، ص ۱۳۸.

۶- تاریخ التمدن الاسلامی، ج ۱، ص ۸۳؛ تاریخ الادب العربی، ج ۱، ص ۳۸۴.

۷- الاغانی، ج ۱۲، صص ۱۸۷- ۱۹۷؛ تاریخ الادب العربی، ج ۱، ص ۴۰۸.

هشتم – ابو مَعْرَض مُغَیره بن عبدالله بن مُدْرَکَه، مشهور به اُقَیْشِر اَسَدی

اُقَیشِر به معنای پوست کنده می باشد و ابو معرض به علت شدت سرخ رویی، به این لقب معروف شد، گرچه خود از آن ناخشنود بود. او در جاهلیت متولد شد و زمان عبدالملک بن مروان را نیز درک کرد. (۱)او از اهالی کوفه و مردی شراب خوار و شوخ طبع و فاسد الاخلاق بود که بیشتر در باره شراب شعر می سرود. همچنین اشعاری در مایه های مدح، هجاء از او نقل شده است. (۲)

نهم – عبدالله بن زبیر اسدی

او در کوفه به دنیا آمد و در آنجا نیز زندگی کرد. در سال ۵۷ه. ق با دربار معاویه و پس از آن یزید ارتباط برقرار کرد و در مدح آنان شعر سرود. همچنین بعدها در مدح خلفای اموی، همچون عبدالملک، و فرمانداران کوفه، مانند پسر برادر عبدالملک شعر سرود. او حدود سال ۸۰ه. ق در خراسان از دنیا رفت. (۳)مایه های شعر او مدح و ثنا، هجو، عاطفه، غزل و مرثیه است. (۴)گفته شده است او پس از شهادت مسلم بن عقیل مرثیه ای برای او سرود. (۵)

دهم – سُراقه بن مِرْداس بارقی

او در سال ۶۶ه. ق در زمان حکومت مختار در کوفه بود و شاید اقامت او به سال ها قبل برگردد. وی مردی زیبارو و شاعری ظریف بود که حاکمان و والیان به

او توجه داشتند. شعر او در مایه های فخر، مدح، هجو، توصیف، به خصوص توصیف اسب، مرثیه و حکمت می باشد. وی اشعار فراوانی در هجو فرزدق و جریر سروده است. او در سال ۸۰ه. ق از دنیا رفت. (۶)

۱- الاغانی، ج ۱۱، صص ۲۵۲ – ۲۷۹.

۲- تاریخ الادب العربی، ج ۱، ص ۴۳۰.

۳- الاغانی، ج ۱۴، صص ۲۱۵ – ۲۵۴؛ تاریخ الکوفه، ص ۴۵۰.

۴- تاریخ الادب العربی، ج ۱، ص ۴۶۱.

۵- ترجمه الامام الحسین (علیه السلام) ، از طبقات ابن سعد، ص ۶۷.

۶- تاریخ الادب العربی، ج ۱، ص ۴۴۹.

یازدهم – اَیْمَن بن خُرَیم

او که از بنی اسد بود همراه پدرش به کوفه مهاجرت کرده و در جنگ های جمل و صفین، حضرت علی (علیه السلام) را یاری کردند. وی پس از دوره خلافت علی (علیه السلام) روحیه محافظه کاری را پیشه کرد و قصد ارضای همه احزاب را داشت. او با آنکه به بیماری برص و پیسی مبتلا بود، اما خلفا میل به مجالست او داشتند. (۱)وی اشعاری در مدح بنی هاشم و نیز لعن قاتلان عثمان و مدح زمام دارانی همچون عبدالملک نیز سرود. البته مبالغه فراوان نمی نمود و معمولاً ممدوح را به شیر، دریا و کوه تشبیه می کرد. او در سال ۸۰ه. ق در زمان عبدالملک از دنیا رفت. (۲)

دوازدهم – ابوالمُصَبَّح عبدالرحمان بن عبدالله، معروف به اَعشی هَمْدان

او ابتدا از فقیهان و قاریان بود و بعدها رو به شعر آورد و در آن مشهور شد. وی از قبیله «همدان» بود و از شاعران اهل یمن در کوفه به شمار می آمد. (۳)مایه های شعر او مدح، حماسه، هجو، غزل، حکمت و زهد بود. او در سال ۸۳ه. ق به دست حجاج ثقفی کشته شد. (۴)

سیزدهم – کَعْب بن جُعَیْل

او در سال ۳۰ه. ق از ملازمان سعید بن عاص، والی کوفه بود و به مدح او اشتغال داشت. وی در جنگ صفین در سپاه معاویه شرکت نموده و با شعرش مردم

شام را به انتقام گیری خون عثمان تشویق می کرد. او اشعاری در مذمت حضرت علی (علیه السلام) نیز سرود. سال ها بین او و بین نجاشی، هجو شعری بر قرار بود. مایه های شعر او مدح، هجو، مرثیه، غزل، وصف طبیعت و کاخ ها می باشد. او در سال ۸۶ه. ق در زمان ولید بن عبدالملک از دنیا رفت. (۵)

۱- الاغانی، ج ۲۰، صص ۳۲۱ – ۳۲۹.

۲- تاریخ الادب العربی، ج ۱، صص ۴۷۳ – ۴۷۵.

۳- الاغانی، ج ۶، صص ۴۱ – ۷۱.

۴- تاریخ الادب العربی، ج ۱، ص ۴۸۲.

۵- تاریخ الادب العربی، ج ۱، ص ۵۰۲.

چهاردهم – مالک بن اسماء بن خارجه فَزاری

جدش از بزرگان قبیله غطفان بود که به کوفه مهاجرت نموده بود. او در سال ۳۵ه. ق در کوفه به دنیا آمد. عبیدالله بن زیاد شوهر خواهر او به شمار می رفت، ازاین رو، به دربار عبیدالله رفت و آمد فراوانی داشت. (۱)شعر او در مایه های غزل، توصیف شراب، عتاب و هجاء می باشد. او بعد از سال ۹۰ه. ق از دنیا رفت. (۲)

پانزدهم – حَکَم بن عبدل اسدی

او یکی از شعرای «بنی اسد» بود که در کوفه می زیست و هوادار «بنی امیه» بود. بعد از غلبه ابن زبیر بر کوفه به شام رفت. وی مردی لنگ و گوژپشت بود و از نظر اخلاقی نیز بسیار فاسد و بی بندوبار و لذت طلب به شمار می رفت. از اشعار خود به عنوان وسیله ای برای کسب استفاده می کرد. مایه های شعر او مدح، مرثیه، غزل و هجو بود. او بعد از سال ۱۰۶ه. ق از دنیا رفت. (۳)

شانزدهم – همّام بن غالب بن صعصعه، معروف به فَرَزْدَق

او شاعری از تیره بنی مُجاشع از قبیله «بنی تمیم» بود. فرزدق در لغت عربی به معنای تکه نان خشک شده می باشد. از آنجا که صورتش مانند تکه نان خشک شده

بود، این لقب به او داده شد. جد او صعصعه در جاهلیت بعضی از دختران را از زنده به گور شدن نجات داده و به «محیی المؤودات» ، معروف شده بود. پدرش غالب در زمان پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله) مسلمان شد. هنگامی که حضرت علی (علیه السلام) بعد از جنگ جمل وارد بصره شد، غالب پسرش هَمّام را نزد آن حضرت آورد و او را به عنوان شاعر، خدمت حضرت علی (علیه السلام) معرفی کرد و حضرت به پدرش توصیه نمود

۱- الاغانی، ج ۱۶، صص ۲۳۱ – ۲۴۲.

۲- تاریخ الادب العربی، ج ۱، ص ۵۴۷.

۳- الاغانی، ج ۲، صص ۳۹۶ – ۴۱۸؛ تاریخ العربی، ج ۱، ص ۶۱۳.

که به او قرآن بیآموزد و فرزدق بنا به توصیه آن حضرت سوگند یاد نمود که تمام قرآن را حفظ کند و چنین نیز کرد. (۱)

همّام در زمان زیاد بن ابیه از او فراری بود و شش ماهی که زیاد در بصره اقامت داشت، او در کوفه ماند و هرگاه زیاد وارد کوفه می شد. او به بصره می رفت. (۲)اشعار او در مایه های عشق، مدح و هجا بود. وی با مشهورترین شاعران زمان خود، مانند جریر، مسکین دارمی و. . . به مقابله هجو می پرداخت. گفته شده است ۷۵ سال از عمر نود ساله خود را صرف این کار کرد. (۳)

ملاقات او با امام حسین (علیه السلام) هنگام خروج آن حضرت از مکه و حرکت به سمت کوفه در کتاب های تاریخی ذکر شده است. (۴)همچنین یکی از مشهورترین اشعار او، میمیه (۵)است که در حضور هشام بن عبدالملک در توصیف و مدح امام زین العابدین (علیه السلام) سروده است که ترجمه بیت اول آن چنین است:

این همان کسی است که سرزمین مکه گام نهادن او را می شناسد، و خانه کعبه و حل و حرم با او آشنا هستند. (۶)

«میمیه» بیست بیت دارد که به سبب آنها حبس و زندانی شد. (۷)فرزدق در سال

۱۱۰ یا ۱۱۲ یا ۱۱۴ه. ق در بصره از دنیا رفت. (۸)

هفدهم – حَرمَله بن مُنْذِر، معروف به ابوزُبَیْد طایی

او یکی از شاعران قبیله طی بود که در زمان جاهلیت نیز شعر می سرود. او هنگام حکومت ولید بن عقبه در کوفه از ندیمانش به شمار می رفت. وی بر دین

۱- الاغانی، ج ۹، ص ۳۶۷؛ ج ۲۱، صص ۲۷۸ و ۴۰۷؛ تاریخ الادب العربی، ج ۱، صص ۳۶۵ – ۳۷۷.
۲- تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۱۸۲.
۳- تاریخ الادب العربی، ج ۱، ص ۳۶۵.
۴- ر. ك: موسوعه کلمات امام الحسین (علیه السلام) ، صص ۳۳۵ و ۳۳۶ و ۳۴۹ و ۳۵۰.
۵- میمیه، یعنی قصیدهای که ابیات آن با میم ختم میشود.
۶- هذا الَّذی تَعْرِفُ البَطْحاءَ وَطْأَتَهُ وَالْبَیتُ یعْرِفُهُ وَالحِلُّ وَالْحَرَمُ
۷- الاغانی، ج ۲۱، صص ۳۷۸ – ۳۸۰.
۸- تاریخ الادب العربی، ج ۴، ص ۳۶۵.

مسیحی بود و بر همین دین نیز از دنیا رفت. او فردی شراب خوار بود و در زمینه های توصیف خمر وتوصیف حیواناتی مانند شیر، و مرثیه شعر می سرود. او یکی از معمّرین (بسیار عمر کنندگان) بود که در زمان حکومت معاویه از دنیا رفت. (۱)

هجدهم – سلیمان بن صُرَد خُزاعی

او یکی از یاران حضرت علی و امام حسن (علیهم السلام) و از رؤسای نامه نگار به امام حسین (علیه السلام) بود که بعد از واقعه عاشورا رهبری نهضت توابین را به عهده گرفت و سرانجام در سال ۶۵ه. ق در نبرد با لشکر شام به شهادت رسید. (۲)

نوزدهم – عمرو بن ضابی بن حَرَث بَرْجَمی

او به همراه پدرش ساکن کوفه شد و در زمان عثمان به سبب هجو گروهی از انصار به دستور عثمان زندانی گردید و در زندان از دنیا رفت. (۳)

بیستم – عُماره بن عقبه بن ابی معیط

او یکی از جوانان زیبای «بنی امیه» بود که در فسق و فجور مشهور شده بود. او برادر ولید بن عقبه بود و در کوفه منزل داشت. بعد از درگذشت عثمان برای او مرثیه سرود. (۴)

بیست و یکم و بیست و دوم و بیست و سوم – نضر، نعمان و نعیم پسران عجلان انصاری خزرجی

این سه برادر از شاعران زمان حضرت علی (علیه السلام) بوده و هر سه نفر در صفین حضور داشتند. همچنین نعیم در حادثه کربلا شرکت کرد و به افتخار شهادت نایل آمد. (۵)

۱- الاغانی، ج ۱۲، صص ۱۵۰ – ۱۷۰؛ طبقات فحول الشعراء، السفر الثانی، ص ۶۰۳؛ تاریخ الادب العربی، ج ۱، ص۴۰۲.

۲- تاریخ الکوفه، ص ۴۵۰.

۳- تاریخ الکوفه، ص ۴۵۱.

۴- الاغانی.

۵- ابصار العین فی انصار الحسین (علیه السلام) ، ص ۹۴.

بیست و چهارم – فُضاله بن شریک بن سلمان

او یکی از شاعران طرف دار «بنی امیه» ساکن در کوفه بود که بعد از هلاکت یزید، شعری در مرثیه او سرود. (۱)

بیست و پنجم – عبدالله بن خلیفه بولایی

طبری از او با عنوان شاعر شیعی خطیب که از قبیله «طی» بود، ضمن بیان حوادث جنگ صفین یاد می کند. (۲)

بیست و ششم – اَیاس بن عَثَل طایی

از این شخص با عنوان شاعر، ضمن حوادث مربوط به مسلم بن عقیل در کوفه یاد شده است که پس از شهادت مسلم، این شاعر از سوی محمد بن اشعث مأمور رساندن نامه محمد به امام حسین (علیه السلام) می شود. (۳)

بیست و هفتم – یزید بن مُغْفَل مِذْحجی جُعْفی

او یکی از شاعران کوفه بود که در جنگ های صفین و خوارج شرکت داشت و در روز عاشورا همراه امام حسین (علیه السلام) به شهادت رسید. (۴)

بیست و هشتم – رَبیعه بن حُوط

این شاعر که کنیه اش به ابوالمَهْوش بود، در جاهلیت به دنیا آمد و همراه امام حسین (علیه السلام) به شهادت رسید. (۵)

بیست و نهم – عبدالله بن هَمّام

از این شاعر در زمان مختار یاد شده است. (۶)

۱- تاریخ الکوفه، ص ۴۵۲.

۲- تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۱.

۳- تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۸۱؛ موسوعه کلمات الامام الحسین (علیه السلام) ، ص ۳۴۹.

۴- ابصار العین، ص ۹۱؛ وسیله الدارین، ص ۱۳۷.

۵- وسیله الدارین، ۱۳۷.

۶- طبقات فحول الشعراء، السفر الثانی، ص۶۳۳.

سی ام – عُمر بن یزید بن هلال نَخَعی

از این شاعر در سپاه ابراهیم اشتر که یکی از سرداران مختار بود، یاد شده است. (۱)

سی و یکم – عبدالله بن حُر جُعفی

او همان شخصی است که امام حسین (علیه السلام) در قصر بنی مُقاتل با او ملاقات کرده و از او یاری خواست، اما او امتناع نمود. وی پس از واقعه عاشورا پشیمان شده و اشعاری در رثای امام حسین (علیه السلام) سرود. (۲)

سی و دوم – عَوْف بن عبدالله بن اَحْمَر اَزْدی

او در جنگ صفین همراه حضرت علی (علیه السلام) حضور داشت. البته در حادثه کربلا شرکت نکرد و بعد از آن، از توابین شد و اشعاری در رثای امام حسین (علیه السلام) سرود. (۳)

سی و سوم – وَهَب بن زَمْعَه جَمْحی، معروف به ابودَهْبَل

او شاعری زیبا صورت و عفیف بود. هنگامی که توابین از کوفه خارج شده و به سر قبر امام حسین (علیه السلام) رفتند، او همراه آنان بود و اشعاری در رثای امام

حسین (علیه السلام) سرود. (۴)

سی و چهارم – شُرَیح قاضی

از او که با تفصیل بیشتر در فصل هشتم یاد خواهیم کرد، با عنوان شاعر نیز یادشده است. (۵)

۱- تاریخ الکوفه، ص ۴۵۱.

۲- ادب الطف، ج ۱، ص ۹۲.

۳- ادب الطف، ج ۱، ص ۱۳۰.

۴- ادب الطف، ج ۱، ص ۱۳۳.

۵- تاریخ من دفن فی العراق من الصحابه، ص ۲۳۹.

سی و پنجم – صعصعه بن صَوْحان

از او که در بخش خُطَباء یاد خواهیم کرد، نیز با عنوان شاعر یاد شده است. او پس از شـهادت حضرت علی (علیه السلام) برای آن حضرت مرثیه هایی سرود. (۱)

سی و ششم – لَبید بن ربیعه عامری

او از شـعرای جاهلیت و اسـلام بود که پیامبر (صـلی الله علیه و آله) نیز به شـعر او استناد کرده است. وی در زمان عمر در کوفه اقامت گزید. ۱۴۵ سـال عمر کرد و در زمـان حکومت ولیـد بن عقبه از دنیا رفت و در صـحرای «بنی جعفر بن کلاب» مـدفون شد. دختر او نیز شاعر بود. (۲)

ب) خطیبان

اشاره

بیـان جمله هـای آهنگین و موزون یکی از خصوصـیات عرب اصـیل جـاهلی بود که به مناسـبت های مختلف،ماننـد تشویق به جنگ، رانـدن شتر، آب کشـیدن از چاه و. . . مانند فواره از درون آنان می جوشـید و به بیرون فوران می کرد، بدون آنکه نیاز به تفکر و آماده نمودن قبلی داشته باشد. (۳)اما با ظهور اسلام گروهی از شخصیت های

سیاسـی-فرهنگی که در مواقع مختلف خطابه های مؤثری برای مردم ایراد می کردنـد، به عنوان خطیبان شـناخته شدنـد. اصولاً یکی از وظایف رهبران جامعه در صدر اسـلام ایراد سـخنرانی بود که در رأس این رهبران که عالی ترین خطبه ها را از خود به یادگار گذاشته اند می توان از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و حضرت علی (علیه السلام) یاد نمود. (۴)

از خصوصـیات خطابه های دوره اسـلامی می توان طولانی شدن آنها را نام برد؛ زیرا این خطابه ها معمولاً سیاسـی و برای تبلیغ اوامر دولت بود. همچنین استشهاد به

۱- تاریخ من دفن فی العراق من الصحابه، ص ۲۵۷.

۲- تاریخ من دفن فی العراق من الصحابه، ص ۴۲۵.

۳- البیان و التبیین، ج ۳، ص ۲۰.

۴- تاریخ آداب اللغه العربیه، ج ۱، صص ۳۰۵ – ۳۰۶.

قرآن، حدیث، مَثَل و شعر فراوان از دیگر ویژگی های خطابه های این دوره است. همین طور عنصر تهدید خصوصیات رایج خطابه های امویان است. (۱)

در اینجا ما فقط به ذکر نام بعضی از خطیبان که در دوران مورد بحث در کوفه می زیستند، یاد می شود. البته معصومان (علیهم السلام) از آنها استثنا شده است. گفتنی است که نام بعضی از این خطیبان در قسمت قبل، یعنی شاعران ذکر شد و الآن از حیث خطیب بودن آنان نامشان آورده می شود:

یک – صعصعه بن صَوْحان

وی یکی از بزرگ ترین خطبای کوفه به شمار می رفت که خود او عنوان «خطیب صلیب رئیس» ؛ «خطیب استوار قدم و سرور» را برای خود انتخاب کرده بود. (۲)صعصعه از یاران مخلص حضرت علی (علیه السلام) بود که در جنگ های مختلف به همراه آن حضرت (علیه السلام) شرکت داشت و با خطابه های خود به لشکریان روحیه می داد. همچنین او پس از دفن حضرت علی (علیه السلام) کنار قبر آن حضرت خطابه ای سوزناک ایراد کرد.

دو – نعمان بن بشیر

او یکی از معدود انصاری هایی بود که در زمان حضرت علی (علیه السلام) به معاویه

پیوست. وی در سال دوم هجرت متولد شد و در سال ۵۳ه. ق از سوی معاویه قضاوت دمشق را به عهده گرفت. او در سال ۶۰ه. ق والی کوفه بود و در این سمت، خطابه هایی برای مردم ایراد می کرد. او را محدّث، خطیب و شاعر نیز دانسته اند. (۳)

سه – زیاد بن ابیه

زیاد بن ابیه والی کوفه را یکی از مشهورترین خطبای عرب دانسته و از او با صفاتی، همچون زبان سلیس یاد کرده اند که هر چه خطبه هایش طولانی تر

۱- تاریخ الادب العربی، ج ۱، صص ۳۷۳ – ۳۷۴.

۲- تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۱۴۴.

۳- تاریخ الادب العربی، ج ۱، صص ۳۸۳ – ۳۸۵.

می گشت، به زیبایی آنها افزوده می شد. او در خطبه هایش از عنصر تهدید بسیار استفاده می کرد و بدین وسیله شنوندگان را تحت تأثیر فراوان قرار می داد. (۱)

چهار – ولید بن عقبه بن ابی معیط

او برادر عثمان از طرف مادر بود و در دامن او تربیت شـده بود. وی در سال ۲۴ه. ق از سوی عثمان به حکومت کوفه منصوب شد. او علاوه بر ایراد خطبه، به شاعری نیز مشغول بود و شعرهایی ماندگار سرود. (۲)

پنج، شش و هفت – متوکل لیثی، اقیشر اسدی، عبدالله بن زبیر اسدی

از این سه تن در قسمت قبل، یعنی شاعران یاد شد.

هشت – عابس بن ابی شبیب شاکری همدانی

او یکی از خطبای معروف کوفه و از یاران امام حسین (علیه السلام) بود که در کربلا به شهادت رسید. (۳)

ج) صحابه، محدثان، فقها و دیگر اندیشمندان

کوفه از همان ابتدای تأسیس شهری فرهنگی و اسلامی، تلقی می شد، زیرا

حضور تعداد فراوان صحابه، محدثان، فقها و قاریان در این شهر به آن جلوه ای اسلامی - فرهنگی بخشیده بود. به همین دلیل، این شـهر توانست در چند دهه از قرن اول در مقابل تأثیرگذاری فرهنگ های بیگانه و به خصوص فرهنگ ایرانی مقاومت کند و از آنان تأثیر کمتری بپذیرد. (۴)

هنگـام ورود حضرت علی (علیه السـلام) به کوفه از اسـتقبال فقهـای کوفه از آن حضـرت سـخن به میان آمـده است (۵)که بر حضور جمع کثیری از فقها در این شهر دلالت

۱- تاریخ الادب العربی، ج ۱، صص ۳۸۷ - ۳۸۸.

۲- الاغانی، ج ۵، صص ۱۳۴- ۱۶۸؛ تاریخ الادب العربی، ج ۱، ص ۴۰۱.

۳- ابصار العین، ص ۷۴.

۴- الحیاه الاجتماعیه، ص ۲۹۲.

۵- اخبار القضاه، ج ۲، ص ۱۹۸.

می کند. نیز در جنگ صفین تعداد اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله) که همراه حضرت علی (علیه السلام) در این جنگ شرکت کرده بودند، حدود ۲۰۸۰ نفر ذکر شده است. (۱)به طور طبیعی این جمعیت فراوان می توانست نقش فرهنگی به سزایی در کوفه ایفا کند. با حضور حضرت علی (علیه السلام) در کوفه فرهنگ این شهر جلوه دیگری به خود گرفت و آن حضرت با تعلیم قرآن، احکام و مباحث مختلف کلامی، فقهی و ایراد خطابه های بلند رشد به سزایی در فرهنگ کوفه ایجاد کرد.

در اینجا ابتدا نام بعضی از اصحاب را که در مقطع مورد نظر در کوفه می زیستند، ذکر نموده و آن گاه نام دیگر اندیشمندان کوفی را یادآور می شویم. بدیهی است که بسیاری از اصحاب را می توان به عنوان محدث به شمار آورد؛ زیرا آنها مصاحبت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را درک نموده و احادیثی از آن بزرگوار شنیده بودند که طبعاً آنها را برای دیگران بیان می کردند، چنان که نام بسیاری از این افراد در جوامع روایی اهل سنت دیده می شود. (۲)

یک - سعد بن ابی وقاص (متوفی ۵۵ه. ق در مدینه) : سردار قادسیه و والی کوفه که در مقاطعی از خلافت عمر و عثمان فرمانداری این شهر را به عهده داشت.

دو - سعید بن زید بن عمرو بن نُفَیل (م ۵۰ه. ق) : او از اصحاب بدر بود.

سه - عبدالله بن مسعود هُذَلی: از یاران دیرینه پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) که عمر او را امین

بیت المال قرار داد و به کوفه فرستاد. وی در این شهر شروع به تدریس نمود.

چهار - عمار بن یاسر: از مهاجران که در جنگ صفین به شهادت رسید.

پنج - خبّاب بن اَرْت: از مهاجران و شرکت کنندگان در جنگ بدر که در سال ۳۷ه. ق در کوفه از دنیا رفت.

شش - سهل بن حُنیف: از بدریون که در سال ۳۸ه. ق در کوفه از دنیا رفت.

هفت - حذیفه بن یمان: از شرکت کنندگان در جنگ احد و جنگ های بعد که در سال ۳۶ه. ق در مداین رحلت کرد.

۱- مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۶۱.

۲- این اسامی را از کتاب تاریخ الکوفه، (صص ۳۹۱ - ۴۱۰) استخراج کرده ایم.

هشت – ابوقُتاده بن رَبْعی انصاری: از احدیون که در سال ۵۴ه. ق در مدینه از دنیا رفت.

نُه – عُقْبَه بن عمرو، معروف به ابومسعود انصاری: در اواخر حکومت معاویه در مدینه از دنیا رفت.

ده – ابوموسی اشعری: در سال ۴۲ه. ق در کوفه از دنیا رفت.

یازده – بُراء بن عازب بن حارث انصاری: او خانه ای در کوفه داشت و در سال ۷۲ه. ق در مدینه از دنیا رفت.

دوازده – عُبید بن عازب: او به همراه عمّار از سوی عمر به کوفه گسیل شد.

سیزده – قُرظَه بن کَعب انصاری: او در زمان خلافت حضرت علی (علیه السلام) در کوفه از دنیا رفت و آن حضرت بر او نماز خواند.

چهارده – زید بن اَرْقَم انصاری: او خانه ای در کوفه در محله کِنده داشت و در سال ۶۸ه. ق در کوفه از دنیا رفت.

پانزده – حارث بن زیاد انصاری: او از بدریون بود و خانه ای در کوفه داشت.

شانزده – عبدالله بن یزید بن زید حطمی انصاری: او مدتی فرمانداری کوفه را از سوی ابن زبیر به عهده داشت و در همین زمان در کوفه از دنیا رفت.

هفده – مَعْقل بن مُقَرَّن.

هجده – سَنان بن مُقَرَّن: او در جنگ خندق شرکت داشت.

نوزده – سُوَید بن مُقَرَّن.

بیست – عبدالرحمان بن مُقَرَّن.

بیست و یک – عقیل بن مُقَرَّن.

بیست و دو – عبدالرحمان بن عقیل بن مُقَرَّن: او در جنگ خندق شرکت داشت.

بیست و سه – مغیره بن شعبه: وی مدتی فرمانداری کوفه را در زمان معاویه به عهده داشت و در سال ۵۰ه. ق در همین سمت در کوفه از دنیا رفت. او از صلح حدیبیه به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) پیوسته بود.

بیست و چهار – خالد بن عرفَطَه: یکی از سرداران سپاه سعد بن ابی وقاص و از رؤسای کوفه که در سال ۶۰ یا ۶۱ه. ق در این شهر از دنیا رفت.

بیست و پنج – عبدالله بن اَوْفی بن عَلْقَمه: او در سال ۸۶ه. ق در کوفه از دنیا رفت و آخرین صحابی بود که در این شهر رحلت کرد.

بیست و شش – عَدی بن حاتم طایی: فرزند حاتم طایی و از یاران مخلص حضرت علی (علیه السلام) که در سال ۶۸ه. ق در زمان مختار در کوفه از دنیا رفت. او در جنگ جمل نابینا شده بود.

بیست و هفت – جَریر بن عبدالله بَجَلی: او در سال ۵۱ یا ۵۴ه. ق در کوفه از دنیا رفت.

بیست و هشت – اَشْعَث بن قیس بن مَعْدِی کَرَب کِندی: او از یاران حضرت علی (علیه السلام) در جنگ صفین و از گردانندگان اصلی جریان منتهی به حکمیت بود و ریاست قبیله کنده را به عهده داشت. جعده دختر او همسر امام حسن (علیه السلام) و قاتل آن حضرت بود. فرزندش محمد در دستگاه عبیدالله بود و از کارگردانان اصلی دستگیری حضرت مسلم به شمار می آمد. اشعث در زمان حکومت امام حسن (علیه السلام) در کوفه از دنیا رفت و آن حضرت بر او نماز خواند.

بیست و نه – سعید بن حُرَیث بن عمرو: او در حالی که پانزده سال داشت، در فتح مکه همراه پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله) شرکت نمود. پس از فتوحات به کوفه هجرت کرد و

در این شهر از دنیا رفت.

سی – عمرو بن حریث: او یکی از ثروتمندترین و نیز یکی از اشراف کوفه بود که در سال ۸۵ه. ق در این شهر از دنیا رفت.

سی و یک – سَمَرَه بن جُناده بن جُنْدَب: در سال ۵۸ یا ۵۹ یا ۶۱ه. ق در این شهر از دنیا رفت.

سی و دو – جابر بن سَمَره: خانه او در محله «بنی سَوَأه» قرار داشت و در سال ۷۴ه. ق در کوفه از دنیا رفت.

سی و سه – حُذَیفه بن اُسَید غفاری: او از حدیبیه موفق به همراهی با پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله) شد و در سال ۴۲ه. ق از دنیا رفت.

سی و چهار – ولید بن عقبه بن ابی معیط.

سی و پنج – عمرو بن حُمَق خُزاعی: یکی از یاران حضرت علی (علیه السلام) بود که در جنگ های آن حضرت شرکت داشت و در سال ۵۱ه. ق در زمان زیاد و درحالی که از او فراری بود، از دنیا رفت. به دستور زیاد سر او به شام حمل گردید و این اولین سری بود که در اسلام از شهری به شهر دیگر منتقل شد.

سی و شش – سلیمان بن صُرَد خُزاعی: او در ۹۲ سالگی و در سال ۶۵ه. ق درحالی که رهبری توابین را به عهده داشت به شهادت رسید.

سی و هفت – هانی بن اَوْس اَسْلَمی: در زمان فرمانداری مُغیره از دنیا رفت.

سی و هشت – حارثه بن وَهَب خُزاعی.

سی و نه – وایل بن حُجَر حَضْرَمی: او در زمان حکومت معاویه از دنیا رفت.

چهل – صَفْوان بن عَسّال مُرادی: او در دوازده جنگ همراه پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) شرکت کرد.

چهل و یک – اسامه بن شریک ثَعْلَبی: او را یکی از راویان حدیث از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) شناخته اند.

چهل و دو – مالک بن عَوْف بن نَضْلَه بن خَدیج.

چهل و سه – عامر بن شَهْر هَمْدانی: او مدتی سِمت فرمانداری یمن را از سوی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به عهده داشت.

چهل و چهار – سَلْمه بن یزید بن مَشْجَمه مِذْحَجی: در صحیح مسلم از او نام برده شده است.

چهل و پنج – عَرْفَجَه بن شُرَیح اَشْجَعی: در کتاب های حدیثی اهل سنت، مانند صحیح مسلم، سنن ابی داود و سنن نسایی از او حدیث ذکر شده است.

چهل و شش – عُرْوه بن مُضَرَّ بن اَوْس: او یکی از سران قوم خود بود.

چهل و هفت - هَلَب بن یزید بن عَدی طایی.

چهل و هشت - زاهر ابو مِجْزَأه بن زاهر اسلمی: او از کسانی بود که در حدیبیه زیر درخت با پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بیعت نمود (اصحاب الشجره) و از همراهان حکومت عمرو بن حمق به شمار می رفت. وی در زمان حکومت معاویه از دنیا رفت.

چهل و نه - نافِع بن عُتْبه بن ابی وقاص: او پسر برادر سعد بن ابی وقاص بود که در فتح مکه مسلمان شد.

پنجاه - لُبَید بن ربیعه بن مالک: او هنگام صلح امام حسن (علیه السلام) در کوفه از دنیا رفت.

پنجاه و یک و پنجاه و دو - جُبَّه و سواء: پسران خالد اسدی که ابن ماجه از آنها حدیث نقل می کند.

پنجاه و سه - سلمه بن قیس اَشْجعی غَطْفانی: از او روایتی از قول پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله) نقل شده است.

پنجاه و چهار - ثَعْلَبه بن حَکَم بن عَرَفَطه لیثی: او در جنگ حنین همراه پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله) بود.

پنجاه و پنج - عُروه بن ابی جُعد بارقی: او مدتی قبل از شُریح از سوی عمر قاضی کوفه بود. حدیث عروه بارقی در بحث مکاسب فقه شیعه بسیار مورد بحث و گفت وگو قرار می گیرد.

پنجاه و شش - سَمَرَه بن جُنْدب: او از حدیث سازان مشهور و قهرمان داستان حدیث «لاضرر» می باشد که در مقابل پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) ایستادگی کرد. او برای معاویه احادیثی در مذمت حضرت علی (علیه السلام) جعل می کرد. وی سرانجام در سال ۵۸ یا ۵۹ یا ۶۰ه. ق به هلاکت رسید.

پنجاه و هفت - جُندب بن عبدالله بن سفیان بَجَلی.

پنجاه و هشت - مِخْنف بن سَلیم بن حارث بن عَوّف اَزْدی: ابومِخْنف لوط بن یحیی یکی از راویان روایات تاریخی از نسل اوست.

پنجاه و نه – حارث بن حَسّان بکری ذُهَلی: احمد بن حنبل، ترمذی، نسایی و ابن ماجه در کتاب های حدیثی خود از او حدیث نقل کرده اند.

شصت – جابر بن ابی طارق اَحْمَسی از بُجَیلَه: نسایی از او حدیث نقل می کند.

شصت و یک – عَوْف بن عَبدالحارث بن عَوْف: او در جنگ صفین به شهادت رسید.

شصت و دو – قُطْبَه بن مالک: مسلم، صاحب صحیح مسلم از او روایت نقل می کند.

شصت و سه – مَعْن بن یزید بن اَخْنَس: او در سال ۵۴ه. ق از دنیا رفت.

شصت و چهار – طارق بن اَشْیم اَشجعی.

شصت و پنج – مالک بن ربیعه، معروف به ابو مریم سِلّولی: او در بیعت شجره همراه پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بود. وی در جریان شهادت دادن بر انتساب زیاد به ابوسفیان حضور داشت و به زنای ابوسفیان با مادر زیاد شهادت داد.

شصت و شش – حَبَشی بن جُناده: او در جنگ های حضرت علی (علیه السلام) همراه او شرکت داشت.

شصت و هفت – دَکین بن سَعید خَثْعَمی: اوتنها یک روایت از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل کرده است.

شصت و هشت – برمه بن معاویه.

شصت و نه – خَرْیم بن اَخْرَم: او پدر خریم بن اَیمن شاعر بود و در زمان حکومت معاویه از دنیا رفت.

هفتاد – فُرات بن حَیان: او در جنگ خندق همراه پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) شرکت داشت و در کوفه خانه ای برای خود ساخت.

هفتاد و یک – یعْلی بن مَرّه بن وَهَب: او در جنگ های خیبر، طایف، حنین و بیعت رضوان و فتح مکه همراه پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بود.

هفتاد و دو – عُماره بن رُوَیمَه: او از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) حدیث نقل کرده است.

هفتـاد و سه – عبـدالرحمان بن ابی عقیل ثَقفی: او از پیامبر اکرم (صـلی الله علیه و آله) حـدیث نقل کرده و تا زمان فرمانـداری حجاج بر عراق زنده بود.

هفتاد و چهار – عُتْبه بن فَرْقَد: او از سرداران سپاه عراق بود که در سال ۱۸ه. ق همراه عیاض بن غنم موصل را فتح کرد.

هفتاد و پنـج – عُبَید بن خالد سِلمی: او در جنگ صـفین همراه حضـرت علی (علیه السـلام) شـرکت کرد و تا هنگام حکومت حجاج زنده بود.

هفتاد و شش – طارق بن عبدالله مُحارِبی: از او حدیث نقل شده است.

هفتاد و هفت – ابن ابی شیخ مُحاربی.

هفتاد و هشت – سالم بن عُبَید اشجعی: او از اهل صُفّه بود که بعدها در کوفه خانه ای برای خود ساخت. در جوامع روایی اهل سنت از او دو روایت نقل شده است.

هفتاد و نه – نَوْفل بن خَرْوَه اشـجعی: او پدر فروه، عبدالرحمان و سـحیم بود که پسـران او به نقل از او از پیامبر اکرم (صـلی الله علیه و آله) حدیث نقل کرده اند.

هشتاد – سَلْمَه بن نَعیم بن مسعود اشجعی: او از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) حدیث نقل کرده است.

هشـتاد و یک – شَـکَل بن حَمید عَبَسـی: او از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و حضرت علی (علیه السلام) حدیث نقل کرده است.

هشتاد و دو – اَسْوَد بن ثَعْلَبه یرْبُوعی: او سخنرانی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را در حجهالوداع شنیده بود.

هشتاد و سه – رُشید بن مالک سَعْدی.

هشتاد و چهار – فَجیع بن عبدالله بن خَنْدزج.

هشتاد و پنج – عِتاب بن شُمَیر (نُمَیر) : او از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) حدیث نقل کرده است.

هشتاد و شش – غالب بن اَبْجَر مُزَنی: از او در سنن ابی داود حدیثی نقل شده است.

هشتاد و هفت – عامر ابوهلال بن عمرو مُزَنی: او از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) حدیث نقل کرده است.

هشتاد و هشت – اَغَرّ بن یسار مُزَنی (جُهَنی) : او از مهاجران بوده و از پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله) حدیث نقل کرده است.

هشتاد و نه – هانی بن یزید بن نُهیک: او پدر شُریح قاضی بود.

نود – یزید بن مالک، معروف به ابوسَبْره: او بعد از سال ۱۰۰ه. ق از دنیا رفت.

نود و یک – مِسْوَر بن یزید اسدی کاهلی.

نود و دو – زَحْم بن مَعْبد سُدوسی.

نود و سه – ابومالک نُمیر خُزاعی: پسرش مالک به واسطه او از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) حدیث نقل کرده است.

نود و چهار – حبیب بن حَیان، معروف به ابورَمْثه تَیمی: بعضی از جوامع روایی اهل سنت از او حدیث نقل کرده اند.

نود و پنج – ابو اُمَیّه فَزاری.

نود و شش – خُزَیْمَه بن ثابت، مُکنا به ابوعماره از انصار: او معروف به ذوالشهادتین بود و این لقب را از سوی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) کسب کرده بود، ازاین رو گواهی او را به جای دو گواهی قبول می کردند. او همراه حضرت علی (علیه السلام) به کوفه

آمد و در سال ۳۷ه. ق در جنگ صفین به شهادت رسید.

نود و هفت – مُجَمَّع بن جاریه بن عامر بن مُجَمَّع: کوفیان در باره او چنین گفته اند که او تمام قرآن به جز یک یا دو سوره آن را در زمان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) جمع آوری کرد. پسرش عبدالله و نوه اش عایذ در کربلا همراه امام حسین (علیه السلام) به شهادت رسیدند. او در حکومت معاویه از دنیا رفت.

نود و هشت – ثابت بن وَدیعه بن جُذام: او در اواخر عمر خود در کوفه منزل گرفت.

نود و نه – سعد بن جبیر بن معاویه: خُنیس بن سعد که چهار سوی خنیس به نام او معروف شده بود، فرزند او بود. وی در جنگ احد همراه پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) شرکت داشت.

صد – قیس بن سعد بن عُباده: او از «بنی ساعده» و فرزند سعد بن عباده یکی از رؤسای انصار بود. مدت ده سال به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) خدمت نمود و با ورود حضرت علی (علیه السلام) به کوفه او نیز به این شهر مهاجرت کرد و به سِمت ریاست «شرطه الخمیس» در زمان آن حضرت نایل آمد. او در جنگ صفین شرکت داشت و پس از آن، یکی از سرداران سپاه امام حسن (علیه السلام) شد. سرانجام وی در سال ۸۵ه. ق در زمان حکومت عبدالملک از دنیا رفت.

صد و یک – نعمان بن بشیر: از او در بخش خطیبان یاد شد. وی در سال ۶۵ه. ق به دست اهل حمص کشته شد.

صد و دو – بلال بن بَلیل بن اُحَیْحَه: او در جنگ احد و جنگ های بعد از آن شرکت داشت. وی خانه ای در محله جهینه در کوفه داشت و همراه علی (علیه السلام) در جنگ های آن حضرت (علیه السلام) شرکت کرد. گفته شده است او در جنگ صفین به شهادت رسید.

صد و سه – عمرو بن بَلیل بن اُحَیْحَه.

صد و چهار – شِیبان: او از انصار بود.

صد و پنج – قیس بن ابی غَزْرَه بن عُمَیر غفاری (جهینی) : او از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) حدیث نقل کرده است.

صد و شش – حَنْظَلَه بن رَبیع: او از «بنی تمیم» بود و به عنوان کاتب پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله) شهرت داشت. او در جنگ قادسیه شرکت کرد و پس از آن در کوفه ساکن شد. در جنگ جمل، از جنگ کناره گرفت و از کوفه بیرون رفت. وی در زمان حکومت معاویه، در قرقیساء از دنیا رفت.

صد و هفت - ریاح بن ربیع بن صَیفی تَمیمی، برادر حنظله فوق الذکر: او از پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله) حدیث نقل کرده است.

صد و هشت - مِعْقَل بن سنان اشجعی: او در سال ۶۳ه. ق به دست سپاه یزید در واقعه حره به قتل رسید.

صد و نه - عَدی بن عُمَیْره کِندی: او از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) حدیث نقل کرده است. او در سال ۴۰ه. ق در کوفه از دنیا رفت.

صد و ده - مِرْداس بن مالک اَسْلَمی: او در بیعت رضوان شرکت داشته و از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) حدیث نقل کرده است.

صد و یازده - عبدالله بن مِعْرض بن عُمَر بن اَسَد بن خُزَیْمَه: او همان شاعر معروف به اُقَیشر بود که در بخش شاعران از او یاد شد.

صد و دوازده - ابوشَهیم زید (یایزید) بن یَبّه: او از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) حدیث نقل کرده است.

صد و سیزده - ابوالخَطّاب: او از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) حدیث نقل کرده است.

صد و چهارده - حُریز (یا ابوحریز) : او از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) حدیث نقل کرده است.

صد و پانزده - رَسیم: او را در زمره فقها نیز شمرده اند.

صد و شانزده - جابر یا (عبدربه) بن سَیلان.

صد و هفده - ابوطَیْبه (ابوظَبْیَه) : او احادیث پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را در کوفه برای مردم نقل می کرد.

صد و هجده - طلحه بن مُصْرَف امامی.

صد و نوزده - ابومَرْحب سُوَید بن قیس عبدی یا محمد بن صفوان انصاری.

صد و بیست - قیس بن حارث اَسدی.

صد و بیست و یک - فَلْتان بن عاصم جَرُمی: او از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) حدیث نقل کرده است.

صد و بیست و دو - عمرو بن اَحْوَص جُشَمی: او در حجهالوداع حضور داشت و پسرش سلیمان و دخترش أم جُنْدب ازدیه، به واسطه او از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) حدیث نقل می کردند.

صد و بیست و سه - نَفاده بن عبدالله بن خَلَف اسدی.

صد و بیست و چهار - مُسْتَوْرَد بن شَدّاد بن عمرو: او یکی از محدثان کوفه بود که کوفیان به واسطه او حدیث نقل می کردند. او در سال ۴۵ه. ق در اسکندریه از دنیا رفت.

صد و بیست و پنج - محمد بن صَیفی: از او تنها یک حدیث از قول پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله) نقل شده است.

صد و بیست و شش - وَهَب بن خَنْبَش طایی.

صد و بیست و هفت - مالک بن عبدالله خُزاعی (خَثْعمی) : او در بعضی از جنگ های پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) حضور داشت.

صد و بیست و هشت - ابوکاهل اَحْمَسی: نام او قیس بن عایذ یا عبدالله بن مالک بود که از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) حدیث نقل می کرد و در زمان مختار از دنیا رفت.

صد و بیست و نه - عمرو بن خارجه اسدی: او قبل از فتح مکه فرستاده ابوسفیان به سوی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بود.

صد و سی - صَنابِح بن اَعْسَر اَحْمَسی: او از قبیله «بُجَیله» بود.

صد و سی و یک - عُمَیر ذو مُرّان بن اَفْلَح بن شَراحیل: او از قبیله هَمْدان بود. هنگامی که همراه عده ای مسلمان شد، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نامه ای برای او نگاشت.

صد و سی و دو - وَهَب بن عبدالله، معروف به ابوجُحَیْفَه سوایی: او در سال ۷۴یا بعد از سال ۸۰ه. ق از دنیا رفت.

صد و سی و سه - طارق بن زیاد جُعْفی: او بعد از سال ۱۰۰ه. ق از دنیا رفت.

صد و سی و چهار - عامر بن وایله بن عبدالله: او در سال ۱۱۰ه. ق از دنیا رفت. در آن هنگام او آخرین صحابی پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله) بود.

صد و سی و پنج – جَحْدَمَه (جَهْدَمَه) : او روایتی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل کرده است.

صد و سی و شش – یزید بن نُعامه، معروف به ابومَوّدود ضَبّی: او از پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله) حدیث نقل کرده است.

صد و سی و هفت – ابوخَلّاد: وی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) حدیث نقل کرده است.

همچنین بعضی از شعرایی که صحابه نبوده اند، مانند ایمن بن خریم، جزء محدثان زمان مورد بحث نیز ذکر شده اند. (۱)اینها از تابعین، یعنی کسانی که پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله) را درک نکرده، بلکه یاران او را درک کرده اند، به شمار می روند. از دیگر تابعین محدث و فقیه می توان از افرادی، همچون شریح قاضی، ابوعامر شعبی و سعید بن جُبیر یاد کرد که همگی از شاگردان عبدالله بن مسعود بوده اند. (۲)همین طور ابوالأسود دُئِلی، شاگرد حضرت علی (علیه السلام) و واضع علم نحو را می توان جزء اندیشمندان کوفه به حساب آورد. اعشی همدان شاعر نیز قبل از شهرت به شعر، به فقاهت شهرت یافته بود. (۳)

در میان یاران امام حسین (علیه السلام) در کربلا نیز اسامی بعضی از محدثان و صحابه

وجود دارد:

یک – شَوْذَب بن عبدالله هَمْدانی شاکری: او که از حاملان حدیث و از شاگردان حضرت علی (علیه السلام) به شمار می رفت، در کوفه مجلس حدیث منعقد می کرد و مردم از او استفاده می نمودند. (۴)

دو – نافع بن هلال جَمَلی: او را از حاملان حدیث و قاریان قرآن شمرده اند. وی از اصحاب حضرت علی (علیه السلام) بود و در سه جنگ او شرکت داشت. (۵)

۱- تاریخ الادب العربی، ج ۱، ص ۴۷۳.

۲- تخطیط مدینه الکوفه، ص ۶۷.

۳- تاریخ الادب العربی، ج ۱، ص ۴۸۲.

۴- مقتل ابی مخنف، ص ۱۵۴، پاورقی؛ کربلاء، ص ۳۸۵؛ ابصار العین فی انصار الحسین (علیه السلام) ، ص ۷۶.

۵- کربلاء، ص ۳۸۲؛ ابصار العین، ص ۸۶.

سه – انس بن حارث بن نَبیه: او یکی از صحابه و محدثان بود که در باره شهادت امام حسین (علیه السلام) حدیثی از قول پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل می کرد و در کربلا به شهادت رسید. (۱)

چهار – حبیب بن مظاهر اسدی: یکی دیگر از صحابه و از شاگردان حضرت علی (علیه السلام) و از حاملان علوم آن حضرت بود که در کربلا به شهادت رسید. (۲)

پنج – مسلم بن عَوسجه: یکی دیگر از یاران امام حسین (علیه السلام) می باشد که شعبی از او روایت نقل کرده است. (۳)

شش – عبدالرحمان بن عَبْدرَبِّه انصاری: او از صحابه پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و از یاران مخلص حضرت علی (علیه السلام) بود. (۴)

۳. افسانه ها و اسطوره ها

قصه های رایج در میان عرب عمدتاً مربوط به ایام عرب قبل از اسلام، جنگ های اعراب، زندگی شخصیت های قبایل مختلف و حماسه های پدید آمده در

میان اعراب بوده است. البته حوادث بعد از اسلام، همانند جنگ های پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و جنگ های اعراب و ایرانیان و نیز قصه های مربوط به زندگی اقوام دیگر، مانند ایرانیان، رومیان و حیریان نیز وجود داشته است.

گرچه اطلاعاتی از افسانه های رایج در میان مردم کوفه به دست نیامد، اما از نصوص تاریخی می توان وجود عده ای با عنوان «قَصّاص» ؛ «قصه گو» را در زمان مورد بحث، اثبات کرد. بعضی از این قصه گویان در دربار خلفا و فرمانداران حضور داشته و با قصه های خود اسباب سرگرمی آنان را فراهم می آوردند و احیاناً به علم آنان می افزودند. برای مثال، در باره معاویه

۱- ابصار العین، ص ۵۶.

۲- ابصار العین، ص ۵۶.

۳- ابصار العین، ص ۶۱.

۴- ابصار العین، ص ۹۳.

چنین گفته شده است که در دربار او قصه گوهایی بودند که او را از اخبار و احوال امت های دیگر آگاه می کردند و بدین منظور عبید بن شربه کتابی با عنوان کتاب الملوك و اخبار الماضین؛ (کتاب پادشاهان و خبرهای گذشتگان) ، تألیف کرد. (۱)و نیز در دارالاماره کوفه در زمان ولید بن عقبه، ابوزُبَید طایی و دیگر قصه گوها مجالس شب نشینی او را کارگردانی می کردند و با قصه های خود ولید را سرگرم می نمودند. (۲)

سرگرم نمودن مردم عادی یکی دیگر از کارهای قصه گوهای آن زمان بود. در این مورد می توان - طبق بعضی از نصوص تاریخی - برخورد حضرت علی (علیه السلام) با یک قصه گو را که در بازار کوفه برای مردم قصه می گفت به عنوان شاهد ذکر کرد. (۳)همین طور برخورد شدید آن حضرت با قصه گویی که در مسجد قصه می گفت، شاهد دیگری بر مدعاست. (۴)

سومین و مهم ترین کار قصاصان شرکت در جنگ ها و تشویق جنگاوران به

مبارزه و شجاعت، به وسیله قصه های حماسی خود بود که در این مورد می توان از کسانی، همانند قیس بن هبیره اسدی، عاصم بن عمرو تَمیمی، ربعی بن عامر و ربیع بن بلال سعدی در جنگ قادسیه و از افرادی، همچون صُیخیر بن حذیفه مَرّی و ابوالجویریه عَبْدی در جنگ توابین نام برد که معمولاً ـ این صنف قَصّاص را فرماندهان لشکر و قهرمانان جنگ تشکیل می دادند. (۵)

البته در بعضی مواقع، قاریان حاضر در جنگ نیز با ذکر آیات و توضیح آن، به تشویق و ترغیب جنگاوران می پرداختند. (۶)

۱- تاریخ الادب اللغه العربیه، ج ۱، ص ۲۱۹.

۲- تاریخ الکوفه، ص ۲۷۱.

۳- اخبار القضاه، ج ۲، ص ۱۹۶.

۴- وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۱۱.

۵- تنظیمات الجیش العربی، صص ۱۳۴ - ۱۳۵.

۶- تنظیمات الجیش العربی، صص ۱۳۴ - ۱۳۵.

۴. آداب قرائت قرآن

اشاره

بعضی از آداب قرائت قرآن که از آیات و روایات مختلف می توان به دست آورد، عبارت است از:

الف) خواندن قرآن با صدای نیکو

از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) چنین نقل شده است که فرمود: «قرآن را با صدای خود زینت دهید» . همچنین فرمود: «صدای نیکو، زینت قرآن است» . (۱)و نیز فرمود: «قرآن را به صدای عرب ها و لغت آنها بخوانید و با لحن فاسقان و نیز آن چنان که مسیحیان و یهودیان کتاب های خود را می خوانند، نخوانید» . (۲)

در میان اصحاب و قاریان کوفه بعضی همانند ابوموسی اشعری، علقمه بن قیس و عبدالرحمان بن سائب به داشتن صدای نیکو هنگام قرائت قرآن مشهور بوده و مورد تشویق دیگران واقع می شدند. (۳)

ب) پاکیزه کردن دهان

احادیثی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) مبنی بر پاکیزه کردن دهان که طریق [تلفظ] قرآن است به وسیله مسواک صادر شده است. (۴)

ج) استعاذه

مراد از استعاذه، گفتن « اعوذ بالله من الشیطان الرجیم » یا عبارتی شبیه آن است که بر پناه بردن به خداوند از شر شیطان دلالت کند. (۵)اصل در این ادب، آیه قرآن است که می فرماید: فَإِذا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللهِ مِنَ الشَّیْطانِ الرَّجِیمِ ؛ «هنگامی که قرآن می خوانی از شر شیطان رانده شده، به خداوند پناه ببر» . (نحل: ۹۸)

۱- بحارالانوار، ج ۹۲، ص ۱۹۰.

۲- بحارالانوار، ج ۹۲، ص ۱۹۰.

۳- بحارالانوار، ج ۹۲، ص ۱۹۰.

۴- بحارالانوار، ج ۹۲، ص ۲۱۲.

۵- بحارالانوار، ج ۹۲، صص ۲۱۰ و ۲۱۵.

د) ترتیل

اصل در این ادب، آیه قرآن است که می فرماید: وَ رَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلاً ؛ «قرآن را با ترتیل بخوان» . (مزمل: ۴) پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در تفسیر این آیه چنین فرموده است:

آن را خوب بیان کن و همانند ریگ ها آن را پراکنده نکن و همچنان که شعر را با شتاب می خوانی، قرآن را باشتاب نخوان. وقتی که به عجایب قرآن برخورد می نمایید، توقف کنید و قلب های خود را با قرآن تحریک نمایید، و مبادا در فکر اتمام سوره باشید. (۱)

ه) تدبّر

حضرت علی (علیه السلام) در این باره می فرماید: «بدانید قرائتی که در آن تدبّر نباشد، خیر ندارد» . (۲)

و) خشوع

در این باره پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرموده است: «هر چشمی که هنگام خواندن قرآن گریان شود، در روز قیامت روشن خواهد بود» . همچنین فرموده است: «نیکوترین مردم از نظر قرائت قرآن آنانی هستند که وقتی قرائت آنها را بشنوی خشیت آنان را از خداوند ببینی» . (۳)

ز) کسانی که بهتر است قرآن نخوانند

از حضرت علی (علیه السلام) چنین روایت شده است که فرمود: «هفت دسته قرآن نمی خوانند: ۱. رکوع کننده در حال رکوع؛ ۲. سجودکننده در حال سجده؛ ۳. داخل مستراح؛ ۴. در حَمّام؛ ۵. جُنُب؛ ۶. حایض؛ ۷. نُفَساء» . البته بعضی از فقها و راویان حدیث، این را حمل بر کراهت نموده اند. (۴)

۱- بحارالانوار، ج ۹۲، ص ۲۱۵.

۲- بحارالانوار، ج ۹۲، ص ۲۱۱.

۳- میزان الحکمه، ج ۸، ص ۸۹.

۴- بحارالانوار، ج ۹۲، ص ۲۱۳.

قاریان قرآن

با بررسی تاریخ کوفه در مقطع مورد بحث درمی یابیم، که این شهر مملو از قاریان و حافظان قرآن بوده است. شاهد این مطلب آن است که تنها در جنگ صفین، جماعت قاریان، سه گروه به رهبری عمار یاسر، قیس بن سعد و عبدالله بن بدیل بودند که تنها در گروه ابن بدیل تعداد دویست یا سیصد نفر قاری وجود داشت. (۱)سپاه دوازده هزار نفری خوارج که از حضرت علی (علیه السلام) جدا شدند با عنوان سپاه قراء شهرت یافت (۲)؛ زیرا بیشتر آنان را قاریان تشکیل می دادند.

در اینجا تنها از کسانی یاد می شود که در کتاب های مختلف تاریخی از آنان به عنوان قاری یاد شده است.

۱. حضرت علی (علیه السلام) : قرآنی که هم اکنون بین مسلمانان متداول است، به روایت حفص از عاصم از ابوعبدالرحمان از حضرت علی (علیه السلام) است و از قرائت های

هفت گانه یا ده گانه یا چهارگانه، این تنها قرائتی است که سندش به آن حضرت می رسد. (۳)

۲. ابوعبدالرحمان سُلمی: کسی است که قرائت قرآن را از حضرت علی (علیه السلام) فراگرفت و به عاصم تعلیم داد. (۴)

۳. عبدالله بن مسعود هُذَلی: از او به عنوان قاری و فقیه یاد شده است (۵)که تعلیم قرآن را در کوفه به عهده داشت. (۶)او دارای مُصحفی خاص بود که در ترتیب بعضی از سوره ها و نیز در بعضی از آیات با قرآن های دیگر اختلاف داشت. (۷)عبدالله بن مسعود یکی از اصحاب بود که با یکی کردن قرآن در زمان عثمان مخالفت ورزید (۸)،

۱- تاریخ الطبری، ج ۴، صص ۱۰ و ۱۲.

۲- مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۰۵.

۳- البحث و الاستقراء فی تراجم القزاء، ص ۴؛ تخلیص التمهید، صص ۳۲۲ - ۳۲۹.

۴- البحث و الاستقراء، ص ۳۹؛ تلخیص التمهید، ص ۳۲۹.

۵- مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۴۳.

۶- تاریخ آداب اللغه العربیه، ج ۱۰، ص ۱۹۵.

۷- تلخیص التمهید، صص ۱۴۳ - ۱۵۲.

۸- تلخیص التمهید، ص ۱۶۳.

ازاین رو قرآن خود را تحویل نداد و قرآن او به نام او باقی ماند. (۱)او در سال ۳۲ه. ق در مدینه از دنیا رفت. (۲)

۴. زَرّ بن حُبَیش: او از شاگردان ابن مسعود بود و از سبک او در تلاوت قرآن پیروی می کرد. عاصم قاری مشهور علاوه بر تلمّذ نزد ابوعبدالرحمان سلمی نزد زرّ نیز شاگردی می کرد. (۳)

۵. عمار یاسر، عبدالله بن بدیل، قیس بن سعد که قبلاً یادآور شدیم این سه تن، فرماندهان گروه های قاریان در جنگ صفین بودند. (۴)

۶. کمیل بن زیاد، ۷. مالک اشتر، ۸. حُرقوص بن هبیره، ۹. شریح بن اوفی، ۱۰. یزید بن مکفّف، ۱۱. زید بن صوحان، ۱۲. صعصعه بن صوحان، ۱۳. جندب بن

عبدالله: این هشت نفر کسانی هستند که صاحب الاغانی از آنان به عنوان قاریانی نام می برد که در سال ۳۳ه. ق به سعید بن عاص، والی کوفه از طرف عثمان، اعتراض کردند و به امر عثمان به شام تبعید شدند. (۵)

۱۴. مَجَمَّع بن جاریه: قبلاً یادآور شدیم که درباره او گفته اند که همه قرآن غیر از یک یا دو سوره آن را در زمان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) جمع آوری کرد. (۶)

۱۵. عبدالله بن وَهَب راسِبی: او یکی از سران خوارج بود که در جنگ با حضرت علی (علیه السلام) به هلاکت رسید. حضرت (علیه السلام) پس از هلاکتش از او به عنوان قاری یاد کرد.

۱۶. مُسَعَر بن فَدَکی تَمیمی، ۱۷. زید بن حصین طایی سُنْبُسی: این دو قاری نیز از قاریان خوارج و رهبران آنان بودند. (۷)

۱- تاریخ التمدن الاسلامی، ج ۳، ص ۶۷.

۲- البحث و الاستقراء، ص ۳۹.

۳- البحث و الاستقراء، ص ۴؛ تلخیص التمهید، ص ۳۲۹.

۴- تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۱۰.

۵- الاغانی، ج ۱۲، ص ۱۶۷.

۶- تاریخ الکوفه، ص ۴۰۷.

۷- تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۴.

۱۸. عاصم بن عبـدالله اَزْدی، ۱۹. عَیاش بن خازم هَمْـدانی ثوری، ۲۰. اَحْمر بن هَدیج هَمْدانی فاسیشـی: سه تن از سـران یاران مختار که به عنوان حافظان قرآن معرفی شده اند. (۱)

۲۱. یزید (زید) بن اَنَس اَسَدی، ۲۲. اَحْمر بن شُمَیط اَحْمسی، ۲۳. عبدالله بن کامل، ۲۴. مالك بن عَوْف نهدی، ۲۵. سایب بن مالك اشعری: پنج تن از سران سپاه مختار که شعبی آنها را سروران قاریان و بزرگان شهر معرفی کرده است. (۲)

۲۶. عَبْـد الاَـعْلی بن یزیـد کَلْبی: او از اصـحاب پیامبر اکرم (صـلی الله علیه و آله) و از شـیعیان مخلص بود که بعـد از شکسـت نهضت حضرت مسلم، به دست عبیدالله به شهادت رسید. (۳)

۲۷. هانی بن عُرْوَه مرادی مِذْحَجی: او نیز از اصحاب پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و از قاریان

قرآن بود که به جرم پناه دادن به حضرت مسلم و مقاومت در برابر عبیدالله بن زیاد به دست او به شهادت رسید. (۴)

۲۸. حُجر بن عدی کندی: او نیز به عنوان قاری معرفی شده است. (۵)

۲۹. رَفاعه بن شَدّاد بَجَلی: یکی از سران سپاه توابین که به عنوان سرور قاریان شهر کوفه معرفی شده است. (۶)

۳۰. عَلْقَمه، ۳۱. اَسْوَء، ۳۲. مسروق، ۳۳. عُبَیْدَه بن شَرَحْبیل، ۳۴. حارث بن قیس، ۳۵. رَبیع بن خِیثَم، ۳۶. عَمرو بن میمون، ۳۷. عبیدالله بن فُضَیْله، ۳۸. ابوزَرْعه بن عمرو، ۳۹. سعید بن جُبیر، ۴۰. شَعْبی، ۴۱. نَخَعی: این افراد، قرآن را از اصـحاب پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله) در کوفه فرا گرفتند (۷)، ازاین رو به عنوان تابعین کوفه معرفی شدند.

۱- تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۵۶۴.

۲- تجارب الامم، ج ۲، ص ۱۲۵.

۳- تاریخ الکوفه، ص ۳۰۳؛ وسیله الدارین، ص ۲۱۸.

۴- مقتل ابی مخنف، ص ۱۱۸؛ جمهره خطب العرب، ج ۲، ص ۵۴.

۵- جمهره خطب العرب، ج ۲، ص ۵۴.

۶- تجارب الامم، ج ۲، ص ۱۴۵.

۷- البحث و الاستقراء، ص ۵.

۴۲. لُبَید بن رَبیعه عامری: در بخش شاعران از او یاد شد. همچنین عنوان قاری را به او نسبت داده اند. (۱)

همچنین تنی چند از اصحاب امام حسین (علیه السلام) و شهدای کربلا به عنوان قاری معرفی شده اند که اسامی آنان در ادامه آورده می شود.

۴۳. بُرَیر بن خُضَیر هَمْدانی مشرقی: او از طایفه «بنی مشرق» از قبیله «همدان» بود و از اصحاب حضرت علی (علیه السلام) به شمار می رفت. در کوفه از او با عنوان شیخ القراء، و سید القراء یاد شده است. (۲)

۴۴. یزید بن حَصین قاری: از او در زیارت شهدای کربلا به عنوان قاری یاد شده است. (۳)

۴۵. حَنْظَلَه بن اَسْعَد شَبامی: حنظله از «بنی شبام» (طایفه ای از همدان) بود. وی فردی فصیح و قاری معرفی شده است. (۴)

۴۶. واضح ترکی: او غلام آزاد شده حرث مِذْحجی بود. از او با صفات شجاع و قاری یاد شده است. (۵)

۴۷. کَنانه بن عتیق تَغلبی: از او به عنوان پهلوان و عابد و قاری یاد شده است. (۶)

۴۸. نافع بن هلال بن نافع جَمَلی مِذْحَجی: او از اصحاب پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و از حاملان حدیث و قاریان قرآن بود که در جنگ های حضرت علی (علیه السلام) همراه او شرکت داشت. (۷)

۴۹. حبیب بن مظاهر اَسدی: او از اصحاب پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و حضرت علی (علیه السلام) بود. در بعضی نوشته ها از او به عنوان قاری یاد شده است. (۸)

۱- تاریخ من دفن فی العراق، ص ۴۲۵.

۲- تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۲۸؛ ابصار العین فی انصار الحسین (علیه السلام) ، ص ۷۰.

۳- بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۷۰.

۴- ابصار العین، ص ۷۷.

۵- ابصار العین، ص ۸۵.

۶- ابصار العین، ص ۱۱۴.

۷- ابصار العین، ص ۸۶.

۸- کربلاء، ص ۳۶۲.

۵. موسیقی و اعمال خلاف شرع رایج

الف) موسیقی

موسیقی غنایی در دوران جاهلیت و در نیمه اول قرن اول هجرت برای عرب ها ناشناخته بود. (۱)به نظر می رسد در دهه اول نیمه دوم قرن اول ه. ق به وسیله سائب خاثر ایرانی، غلام عبدالله بن جعفر در مدینه رواج یافت. (۲)از آنجا که عبدالله بن جعفر ملاقاتی با معاویه داشته و سائب خاثر را به او معرفی کرده است، می توان رواج این امر را در زمان حکومت معاویه، یعنی قبل از سال ۶۰ه. ق دانست. البته در این زمان اثری از رواج این نوع موسیقی در کوفه مشاهده نمی شود، بلکه مبدأ

آن مدینه بوده است. سائب خاثر در واقعه حره در سال ۶۳ه. ق به دست سپاهیان یزید کشته شد. (۳)

چندی بعد طوَیس نیز در مدینه رواج بیشتری به این امر داد. (۴)اما در مکه گفته شده است که موسیقی از زمان حکومت ابن زبیر در این شهر به وسیله یک ایرانی آغاز شد. (۵)اما در شام، یزید مغنیانی به دور خود جمع کرده بود. از اینجا می توان رواج موسیقی غنایی را در شام که احتمالاً متأثر از روم بود، اثبات کرد. (۶)

البته این بدان معنا نیست که آلات موسیقی برای مردم ناشناخته بود، بلکه مردم آنها را در سرتاسر مملکت اسلامی می شناخته و احیاناً استفاده هایی می کردند. در جریان کوچ اجباری قبیله یهودی بنی نضیر از مدینه در سال چهارم هجرت چنین آمده است که آنها در حالی که دف (دایره زنگی) می زدند و در مزمار (نوعی بوق بانی) می دمیدند و کنیزکان آنان آوازه خوانی می نمودند، این شهر را ترک می کردند. (۷)

۱- بحارالانوار، ج ۹۲، ص ۱۹۳، پاورقی.

۲- الاغانی، ج ۸، ص ۳۳۳.

۳- الاغانی، ج ۸، ص ۳۳۷؛ ج ۴، ص ۲۱۱.

۴- الاغانی، ج ۳، ص ۲۸.

۵- ابوالفرج الاصفهانی و کتابه الاغانی، ص ۱۹۹.

۶- ابوالفرج الاصفهانی و کتابه الاغانی، ص ۲۱۶.

۷- تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۲۲۶؛ الاغانی ج ۳، ص ۳۹.

همچنین پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در حدیث مناهی (نهی ها) از استعمال آلات موسیقی، همانند کُوبَه (طبل) ، عَرْطَبه (طنبور) و عود (تار) نهی کرده است. این نهی، بر شناخته شده بودن این آلات و استعمال آن نزد عرب دلالت می کند. (۱)همچنین نهی از استعمال کوبه و عرطبه از زبان حضرت علی (علیه السلام) وارد شده است. (۲)این نهی، شاید بر رواج و استعمال آنها نزد کوفیان دلالت کند.

در قضاوت های شریح چنین آمده است که او در مورد شخصی که بربط (نوعی تار) شخص دیگری را شکسته بود، حکم به تاوان نکرد. (۳)این داستان بر استعمال

بربط از سوی کوفیان در زمان مورد بحث، دلالت می کند. در جریان شهادت حضرت علی (علیه السلام) نیز نقل شده است که کنیزکان قطامه (زنی که مشوق ابن ملجم بود) برای ابن ملجم با تار و مزمار و دایره زنگی و مِعْزَف (نوعی ساز) می زدند و می رقصیدند. (۴)این گزارش بر فرض صحت، بر استعمال این آلات نزد بعضی از کوفیان دلالت می کند.

نکته قابل تذکر در پایان این بحث آن است که در میان اعراب جاهلی و نیز پس از اسلام، نوعی آوازخوانی بدون آلات موسیقی رایج بود که آن را برای تأثیرگذاری بر سرعت سیر شتران می خواندند و به آن (حدی) می گفتند. این نوع آوازه خوانی از سوی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) تأیید شد، چنان که گفته شده است که آن حضرت هنگام بازگشت از حجه الوداع، دو حادی (حدی خوان) داشت، یکی براء بن مالک که برای مردان می خواند و دیگری انجشه اسود که برای زنان می خواند. (۵)بنابراین می توان رواج این نوع آوازه خوانی مشروع را در دوران مورد بحث، احتمال داد.

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۴۲.

۲- وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۳۵.

۳- اخبار القضاه، ج ۲، ص ۲۸۹.

۴- بحارالانوار، ج ۴۲، ص ۲۷۳.

۵- بحارالانوار، ج ۹۲، ص ۱۹۳، پاورقی.

ب) می خوارگی

به علت وجود نصارا در کوفه و دیرهای اطراف آن، انواع شراب در این شهر تولید می شد که در فصل اول هنگام ذکر دیرها از بعضی از آنها، مثل محله زاره نام برده شد که محلی برای عیاشی و می خوارگی جوانان کوفه بود و حضرت علی (علیه السلام) آن را سوزاند. (۱)

به نظر می رسد می خوارگی در کوفه از زمان خلافت عثمان رواج عمومی یافته بود. در این زمان در سال ۳۰ه. ق ولید بن عقبه، فرماندار منصوب از سوی عثمان،

همراه ابوزبید طائی، شاعر معروف، مجالس شراب خواری تشکیل می داد. (۲)ولید روزی نماز صبح را برای مردم کوفه از فرط مستی چهار رکعت خواند و در محراب مسجد، شراب استفراغ کرد و در نماز برای مردم اشعاری عاشقانه خواند. (۳)همین امر به عزل او و حدّ خوردنش در مدینه منجر شد و حضرت علی (علیه السلام) بر او اجرای حدّ کرد. اما با ورود حضرت علی (علیه السلام) به کوفه ایشان به منظور مبارزه با می خوارگی، هشتاد تازیانه برای هر می خواره ای، اعم از مسلمان، یهودی، نصرانی و مجوسی و نیز آزاده و برده در نظر گرفت. البته آن حضرت در صورتی که غیر مسلمان آشکارا در میان مردم (نه در خانه های خود) می خوارگی می کردند حد بر آنها جاری می کرد (۴)، حتی بر نجاشی شاعر که از یاران خود او بود و در ماه مبارک رمضان شراب خورده بود، صد ضربه تازیانه وارد کرد که بیست ضربه آن به سبب شکستن حرمت ماه مبارک بود. (۵)ایشان چنان با شدت عمل در این مورد برخورد کرد که حد قتل و کشتن را برای کسی که در مرتبه سوم اقدام به شراب خواری می کرد، واجب نمود. (۶)

۱- معجم البلدان، ج ۳، ص ۱۳۵.

۲- تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۳۲۷.

۳- الاغانی، ج ۵، ص ۱۳۹.

۴- وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۴۷۱.

۵- وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۴۷۸.

۶- وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۴۷۸.

گفتنی است در آن زمان نوعی شراب رایج بود که از خرما گرفته می شد و به آن نبیذ می گفتند. تصور مردم در آن زمان چنان بود که این شراب حلال است، اما حضرت علی (علیه السلام) آن را حرام دانسته و بر نوشنده آن همچون نوشنده شراب انگور حد جاری می کرد. (۱)

اما با روی کار آمدن امویان مصرف شراب آن قدر رایج شد که صناعتی به نام «صناعه النبیذ» - همان گونه که در بخش صناعات از آن یاد شد - پدید آمد. (۲)

۶. کتابت و خط

الف) آداب نوشتن

با ظهور اسلام کتابت رشد چشم گیری یافت و تعداد کاتبان و کسانی که قدرت خواندن و نوشتن داشتند، روز افزون شد. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) با دستوراتی، همچون «قَیِّدُوا الْعِلْمَ بِالْکِتاب» (۳)؛ «علم را به وسیله نوشتن در بند نمایید» . به فراگیری نوشتن و استفاده از آن تشویق کرد و عوامل تسریع رشد کتابت را فراهم آورد. در میان کلمات پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و حضرت علی (علیه السلام) ، سفارش هایی از آن دو بزرگوار در باره چگونه نوشتن وجود دارد که می توان آنها را به عنوان «آداب کتابت» تلقی کرد. بعضی از این دستورات عبارت اند از:

یک - پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) خطاب به بعضی از نویسندگان خود در باره نگارش «بسمله» چنین فرمود:

در دوات، لیقه بگذار و قلم را کج نگه دار و باء «بسم الله» را کشیده و بلند بنگار و دندانه های «سین» را مشخص بنویس و «میم» را کور و تو پُر ننگار، و «الله» را نیکو و زیبا بنگار و «رحمن» را کشیده و «رحیم» را خوش بنگار. (پس از فراغت از

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۴۷۱.

۲- الحیاه الاجتماعیه، ص ۲۰۷.

۳- بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۱۳۹.

نگارش) قلم را روی گوش چپ خود قرار بده؛ زیرا این کار بهتر می تواند تو را به قلم دسترسی داده و بدان یادآورت گردد.

از زید بن ثابت یکی از کاتبان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) چنین نقل شده است که آن حضرت به او فرمود: «هرگاه «بسم الله الرحمن الرحیم» را می نگاری «سین» را واضح و روشن بنویس» . نیز از ابن عباس چنین نقل شده است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: «دندانه های «سین» را بلند و برافراشته ننویس، «باء» بسم الله، را به «میم» نپیوند و بدان نکشان» .

همچنین انس از پیامبر اکرم نقل می کند که آن حضرت فرمود: «اگر کسی

« بسم الله الرحمن الرحیم » را می نگارد، باید «الرحمن » را کشیده بنویسد» . نیز از آن حضرت نقل می کند که: فرمود: «اگر کسی «بسم الله الرحمن الرحیم » را بنگارد و آن را به منظور تعظیم خداوند با خط خوش و زیبا بنویسد، خدای متعال او را مورد رحمت و مغفرت خویش قرار می دهد» . (۱)

دو - جابر بن عبدالله انصاری، از قول پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) چنین نقل می کند:

آن گاه که یکی از شما چیزی نوشته باشد، باید بر آن خاک افشانی کند تا رطوبت مرکب را بخشکاند؛ زیرا این کار برای حفظ خط و نگاره، موفقیت آمیزتر است. (۲)

سه - حضرت علی (علیه السلام) خطاب به کاتب خود عبیدالله بن ابی رافع چنین فرمود:

در دوات، لیقه قرار بده و زبانه قلمت را دراز گردان (تا مرکب در آن روان و درست روی کاغذ آید) و بین سطرها را گشادگیر و حرف ها را نزدیک هم بنویس که این روش برای زیبایی خط بسیار شایسته است. (۳)

چهار - آن حضرت خطاب به فرمانداران و دیگر عمال خود این دستورالعمل را صادر فرمود:

۱- بحارالانوار، ج ۹۲، ص ۳۴؛ همچنین ر. ک: آداب تعلیم و تعلّم در اسلام، ص ۴۹۱.

۲- آداب تعلیم و تعلّم در اسلام، ص ۵۰۱.

۳- نهج البلاغه، ترجمه فیض الاسلام، حکمت ۳۰۵؛ تجارب الامم، ج ۱، ص ۳۸۳.

قلم های خود را تیز نمایید و سطرهای نوشته هایتان را نزدیک هم بنگارید و هرگاه به من نامه می نویسید، حرف های اضافی را حذف نمایید و مقاصد اصلی را بنویسید و از زیاده نویسی بپرهیزید؛ زیرا اموال مسلمانان تاب تحمل ضرر رساندن را ندارد. (۱)

ب) وسایل نوشتن (ادوات کتابت)

اشاره

مردم عرب چه هنگام نزول قرآن و چه بعد از نزول قرآن برای نوشتن قرآن و نیز

علوم دیگر از وسایل و مواد مختلفی استفاده می کردند که به بعضی از آنها اشاره می شود:

یک - شاخه های پهن و محکم و بی برگ درخت خرما (عُسُب: جمع عسیب) : زیدبن ثابت یکی از کاتبان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و از کسانی که به فرمان عثمان قرآن را جمع آوری کرد، می گوید: «من قرآن را از شاخه بن های خرما (که پهن و بی برگ بود) جست وجو می کردم» .

دو - شاخه های خرما (جَرائد النَخْل) .

سه - سنگ سفید نازک (لِخاف) .

چهار - تکّه پوست یا کاغذ (رِقاع: جمع رُقْعه) : زید بن ثابت می گوید: «خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله) بودیم و قرآن را از قطعه های کاغذ (یا پوست) گرد می آوردیم» .

پنج - جهاز شتر (چوب هایی که بر کوهان شتر می گذارند) (اَقْتاب) : این مورد نیز از زبان زید بن ثابت نقل شده است.

شش - تکه های چرم (قِطَع الَادیم) : این ترکیب نیز در عبارت زید بن ثابت به کار رفته است.

هفت - پارچه ابریشمی (حریر) : پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) قبل از رحلت خطاب به حضرت علی (علیه السلام) فرمود: «ای علی، همانا قرآن پشت بستر من در میان صحیفه ها و حریر و کاغذهاست» .

۱- بحارالانوار، ج ۷۶، ص ۴۴.

هشت - برگ ها و ورق هایی که بر آن نوشته می شود (صُحُف جمع صحیفه) : این کلمه در روایت پیشین نیز آمده است.

نه - استخوان های صاف دنده، مخصوصاً استخوان های دنده شتر که درشت و پهن است (اَضْلاع: جمع ضلع) : این کلمه در عبارت زید بن ثابت نیز به کار رفته است.

ده - کاغذ (قِرْطاس) : کاغذ در آن زمان وجود داشته، اما به علت وارداتی بودن و قیمت گران آن کمتر مورد استفاده قرار می گرفته است. در سوره انعام آیه ۷،

کلمه قرطاس و در آیه ۹۱ جمع آن، یعنی قراطیس به کار رفته است.

یازده - پوست سفید رنگ (قضیم \قَضْم) : از این پوست که گاهی جزء وسایل زینتی زنان بود، در نوشتن نامه های مهم یا عهدنامه ها و پیمان نامه ها استفاده شد.

دوازده - استخوان شاخه ها (اَکْتاف: جمع کتف) : از استخوان های شانه گوسفند، گاو و شتر برای نوشتن استفاده می شد. حضرت علی (علیه السلام) می فرماید: «همانا قرآنم در شاخه ها و بُن خرما و استخوان شانه های شتران بود» .

سیزده - بیخ شاخه خرما که پس از بریدن بر درخت بماند (کَرانیف: جمع کرنافه) : کرانیف، اصل شاخه خرماست که درشت و پهن است و هرگاه خشک شود، مانند استخوان شانه شتر گردد. در روایتی چنین آمده است که هنگام رحلت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) ، قرآن در بیخ شاخه نخل و شاخه بُن ها جای داشت.

چهارده - صفحه پهن از چوب یا هر چه بر آن نویسند (لَوْح) : در روایتی چنین آمده است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: «زید بن ثابت را بگویید بیاید لوح و دوات و کتف همراه بیاورد» .

پانزده - خامه تراشیده شده (قلم) .

شانزده - مرکب دان (دواه \دوات) . (۱)

۱- این مطالب را تماماً از مقاله «نوشت افزار قرآن» ، هادی قابل، مندرج در مجله بینات، ش ۹ (صص۸۷-۹۸) برگرفتیم.

ابن ندیم در فهرست خود در باره وسایل نوشتن چنین می گوید:

فارسیان بر پوست گاومیش، گاو و گوسفند، و عرب بر استخوان کتف شتر و لخاف (سنگ پهن سپیدی است) و شاخه درخت خرما که برگ های آن را کنده باشند، می نویسند. اما کاغذ خراسانی از کتان به دست می آید و گویند این کار در زمان بنی امیه و به قولی بنی عباس رواج یافت. کتاب ها نیز بر پوست نوشته می شد و چون پوست را با آهک دباغی می کردند، خشکی زیادی پیدا می کرد و بعد دباغی کوفی معمول شد که پوست با خرما دباغی می شد و نرم

می ماند. (۱)

جرجی زیدان در باره ادوات نوشتن در قرن اول می گوید که تا اواخر دولت بنی امیه روی پوست های نازک و دیگر پوست ها نوشته می شد و دفاتر حکومتی عبارت از پوست های به هم پیچیده شده بود. (۲)

وی در جای دیگر می نویسد:

قلم را از (نی) می ساختند و مداد را از زغال ساییده شده به دست می آوردند یا آن را از خاکه زغال که در مایعی لزج همانند صمغ و شیره درختان قرار می دادند، تهیه می کردند. همچنین عرب ها بر بعضی از پارچه ها می نوشتند، مانند پارچه ای مصری که به آن «قَباطی» می گفتند که معلقات سَبْع قبل از اسلام بر همین پارچه نوشته شده بود و آن را بر کعبه آویخته بودند. وقتی هیچ کدام از اینها در دسترس نبود، ناگزیر بر چیزهایی همانند چوب، استخوان، قطعه های سفال و سنگ می نگاشتند. اما هنگامی که مصر فتح شد از بَرَدی (پاپیروس مصری، گیاهی که در آب روید و از آن کاغذ سازند) ، بسیار استفاده کردند، چنان که اموی ها بیشتر مکاتبات و نامه های خود را روی قباطی یا بردی می نگاشتند. (۳)

۱- الفهرست، ابن ندیم، ص ۳۶.
۲- تاریخ التمدن الاسلامی، ج ۳، ص ۶۳.
۳- تاریخ التمدن الاسلامی، ج ۱، ص ۲۵۰.

ج) خط کوفی

خط کوفی به خط زاویه دار و مسطحی می گویند که زاویه های آن مایل به تربیع (چهار گوش) و مسطحات آن، زوایای مستقیم دارد. این خط، ده ها سال خط غالب عرب به شمار می رفت و قرآن ها و نامه ها با آن نوشته می شد و همچنین روی سکه های درهم و دینار ضرب می شد. (۱)در باره ریشه این خط دو نظر عمده وجود دارد:

طبق نظر اول، جدّ اولی این خط همان خط فینیقی است که پس از چندی خط مُسْنَد از آن انشعاب یافت و چون اسناد آن به حضرت هود پیامبر (علیه السلام) می رسید، به آن مسند می گفتند. پس از چندی این خط از یمن به حیره و سپس به حجاز منتقل شد و از آنجا به کوفه آمد و به خط کوفی شهرت یافت. جدول این انشعاب از قرار زیر است (۲): (جدول های ۳- ۶)

><نمایش تصویر طبق این نظر، اهل خط با ایجاد اصلاحات و تغییراتی در خط مسند صفوی و نبطی، خطی جدید به دست آوردند که به آن خط جَزْم (در اینجا به معنای قطع

۱- اطلس خط، ص ۱۱۳.

۲- اطلس خط، ص ۱۰۷.

است) می گفتند؛ زیرا نسبت خود را از خط مسند قطع کرده بود و به صورت خطی جدید در آمده بود. (۱)(جدول شماره ۳) پس خط جزم همان پدر خط حیری و انباری است که خود پدربزرگ خط کوفی به حساب می آید.

بعد از آن با اصلاحات دیگری از قبیل وصل و فصل و مقایسه با حروف سریانی تغییر و تحول دیگری در خط پدید آمد که خط حیری و انباری نامیده شد؛

زیرا جایگاه اصلی آن در شهر حیره و انبار بود. با رفتن این خط به مکه و مدینه (پیش از اسلام) به خط حجازی معروف شد که به دو صورت مبسوط و مستدیر از آن استفاده می کردند. (نقشه شماره ۲۲)

پس از بنای شهر کوفه، خط کوفه و خطّ مبسوط در این شهر تکامل یافت و به مرتبه بلندی از زیبایی رسید و شایسته نوشتن قرآن ها گردید که از آن با خط کوفی یاد می کنند. (جدول ۵ الفبای خط کوفی) اما خط دیگر، یعنی مستدیر در همین زمان برای نوشتن نامه ها و مکاتبات رسمی و غیر رسمی از آن استفاده شد. البته در آغاز، این خط در مقابل خطوط معروف آن زمان، مانند سریانی، عبری و خطوط ایرانی و رومی اهمیت چندانی نداشت، اما به تدریج رشد کرد و هنگامی که حضرت علی (علیه السلام) کوفه را مقر خلافت خود قرار داد، این خط به اوج رشد خود نزدیک تر شد و از حجازی فاصله پیدا کرد و در نیمه اول قرن اول هجری به آخرین صورت مستقل و مشخص خود رسید، به گونه ای که قرآن، حدیث و کتاب های علمی با خط کوفی نگارش می شد. این در حالی بود که خط حجازی تقریباً به همان صورت ابتدایی خود باقی ماند. (۲)

اما نظر دوم، این خط را بر گرفته از خط سریانی می داند؛ بدین ترتیب که سریانی های ساکن در عراق و به خصوص شهر حیره قبل از اسلام، خطوط مختلفی داشتند که از آن جمله می توان خط سَطْرَنْجیلی را نام برد (جدول شماره ۴) که

۱- اطلس خط، صص ۱۲۷ و ۱۰۴.

۲- اطلس خط، صص ۱۲۵ - ۱۲۶.

سریانی های مسیحی برای نوشتن کتاب های مقدس و مذهبی خود از این خط استفاده می کردند. قبل از اسلام یکی از اهالی انبار، خط سطرنجیلی را فرا گرفت و سپس به مکه مهاجرت نمود و در آنجا با زنی به نام صَهْباء که دختر حرب بن امیه و خواهر ابوسفیان بود، ازدواج کرد. عده ای از مردم مکه، این خط را از او فرا گرفتند و شروع به نگارش با آن نمودند. طبق این نظر در آن زمان اعراب از دو

خط استفاده می کردند، یکی خط نبطی که از اهالی حَوْران، شهری از توابع دمشق که در حین رفت و آمد تجارشان به شام با آنها آشنا شده بودند و دیگر خط سطرنجیلی که از حیره و انبار به مکه منتقل شده بود. آنها پس از اسلام از خط سطرنجیلی برای نگارش قرآن کریم استفاده کردند، همچنان که قبل از آن، مسیحیان سریانی از آن برای نگارش کتاب های مقدس خود استفاده می کردند و از خط نبطی برای نوشتن نامه ها و مکاتبات دولتی و غیر دولتی استفاده می نمودند که بعدها خط نَسْخی از خط نبطی پدید آمد. در ایام خلفای راشدین و نیز زمان بنی امیه خط سطرنجیلی که با تغییراتی به خط کوفی تغییر نام داده بود، برای نگارش قرآن به کار گرفته شد و به اوج شهرت خود رسید.

این دسته برای ادعای خود دلایلی اقامه کرده اند، از جمله اینکه اولاً: شکل حروف در این دو بسیار به هم شبیه است، ثانیاً: به عنوان مثال هنگامی که الف حرف مدّ باشد (یعنی از حروف اصلی نباشد) و در وسط کلمه واقع شود در هر دو خط حذف می شود. برای مثال، در قرآن های خط کوفی الفاظ «کتاب» و «ظالمین» را به صورت «کتب» و «ظلمین» می نگارند. (۱)

به هر حال هرکدام از این دو نظر که پذیرفته شود، واقعیت این است که حروف خط کوفی در آغاز بدون نقطه و بدون حرکت های اعرابی نگاشته می شد و به سبب آنکه حافظان و قاریان قرآن فراوان بودند و آن را سینه به سینه از پیامبر (صلی الله علیه و آله) گرفته

۱- تاریخ التمدن الاسلامی، ج ۳، صص ۵۹ - ۶۰؛ تاریخ آداب اللغه العربیه، ج ۱، صص ۱۹۶ - ۱۹۸؛ تاریخ الکوفه، صص ۲۱۴ - ۲۲۰؛ تلخیص التمهید، صص ۱۸۶ - ۱۸۸.

بودند، اشتباه و خطا کمتر در آن رخ می داد. (۱)اما پس از نیمه اول قرن اول که ارتباط و استناد با فاصله شد و اعراب با اقلیت های دیگر به شدت مختلط شده بودند، کم کم خطا و اشتباه در قرائت قرآن چهره خود را نمودار ساخت. در این زمان زیادبن ابیه، والی عراق (۵۰ – ۵۳ه. ق) از ابوالأسود دُئلی خواست تا برای

جلوگیری از وقوع اشتباه در قرائت قرآن چاره ای بیندیشد. ابوالأسود پس از تفکر فراوان چاره ای اندیشید و بدین منظور کاتبی انتخاب کرد و قرائت قرآن را از ابتدا آغاز کرد و خطاب به کاتب خود گفت: «هرگاه دیدی من دهانم را گشاد کردم، نقطه ای بالای حرف بگذار به جای فتحه و هرگاه دهانم را به هم بستم نقطه ای در روبه روی حرف بِنِه به جای ضمّه و چنان که دیدی لب های خود را شکستم، نقطه ای پایین حرف بگذار به جای کسره» . (۲)بدین ترتیب، نگارش فتحه و ضمه و کسره به وسیله نقطه ها پدید آمد که معمولاً به رنگی غیر از رنگ اصلی حروف قرآن و عمدتاً به رنگ قرمز نوشته می شد. اصولاً این علائم (فتحه به معنای گشودن، ضمه به معنای به هم بستن و کسره به معنای شکستن) ، نام های خود را از همین عبارت ابوالأسود گرفتند. (۳)در آن زمان این گونه نقطه گذاری را «شکل» نامیدند. برای مثال، آیه سَلامٌ قَوْلاً مِنْ رَبٍّ رَحِیمٍ (یس: ۵۸) این چنین نگارش می یافت: «سْلام ه ه قْوْلاْ م-ن رب رحیم» . (۴)

چنان که مشاهده می شود، هنوز برای نقطه و ساکن و تشدید، چاره ای نیندیشیده بودند تا اینکه در زمان فرمانداری حجاج بر عراق (۷۵ – ۸۶ه. ق) دو تن از شاگردان بزرگ ابوالأسود به نام های نصر بن عاصم (م۸۹ یا ۹۰ه. ق) و یحیی بن یعْمُر (م ۱۲۹ه. ق) اقدام به نقطه گذاری برای حروف کوفی به شکل کنونی نمودند و برای آنکه نقطه های حروف با نقطه های علامت حرکت اشتباه نشود، نقطه های

۱- تاریخ آداب اللغه العربیه، ص ۲۲۱.

۲- تلخیص التمهید، صص ۱۸۶ – ۱۸۸.

۳- تلخیص التمهید، ص ۱۸۷؛ آداب اللغه العربیه، ج ۱، ص ۲۱۹.

۴- اطلس خط، ص ۱۳۶.

حروف را به همان رنگ حروف و نقطه های حرکت را به رنگ دیگر می نوشتند که معمولاً ـ رنگ قرمز بود. (۱)در پایان، خلیل بن احمد فراهیدی اَزْدی (م ۱۷۵ه. ق) ، نحوی بزرگ و استاد سیبویه، نقطه های علامت حرکت را به علامات کنونی فتحه، ضمه و کسره تبدیل کرد و نیز علامات تنوین را وضع نمود و همچنین علاماتی

برای تشدید، سکون و. . . تعیین نمود. (۲)علامات او تقریباً تا هم اکنون رواج دارد.

در پایان این فصل یاد می شود که از مباحث مهم در تاریخ فرهنگی کوفه، بررسی جریانات فقهی و حدیثی رایج در این شهر درمقطع زمانی مورد بحث است که چون این مباحث در کتاب دیگر نگارنده با عنوان نقش تقیه در استنباط آمده از تکرار آنها در اینجا خودداری می شود. (۳)

۱- تلخیص التمهید، ص ۱۸۵؛ اطلس خط، ص ۱۳۷۸

۲- تلخیص التمهید، ص ۱۸۸.

۳- برای اطلاع از این مباحث و آدرس های آن ر. ك: نقش تقیه در استنباط، صص ۴۸۴، ۴۸۹ و ۴۹۹ - ۵۰۲.

ص: ۳۳۳

فصل ششم: آداب و رسوم

اشاره

۱. خواستگاری

در زبـان عربی و در زمـان مورد بحث، به عمـل خواسـتگاری «خطبه» گفته می شـد و به خواسـتگار «خـاطب» و به زن یـا دختر خواستگاری شده «مخطوبه» می گفتند. (۱)

بعضی از آداب و رسوم خواستگاری که می توان از منابع مختلف روایی و تاریخی اسلامی به دست آورد، عبارت است از:

الف) با آنکه اسـلام در مورد نگاه کردن به زنان محـدودیت هایی قائل شده است، اما درباره مردی که قصد ازدواج با زنی را دارد، بعضـی از این محدودیت ها برداشـته شده است؛ چنان که پیامبر اکرم (صـلی الله علیه و آله) به مغیره بن شـعبه که از زنی خواستگاری کرده بود، چنین فرمود: «اگر او را خوب می دیدی برای دوام ازدواج شما بهتر بود» . (۲)

ب) معمولاًـ خواسـتگاری از طرف مردان انجام می گرفت و طبق گفته یکی از زنان که خطاب به پیامبر اکرم (صـلی الله علیه و آله) سـخن خـود را عرض می کرد، رسم چنـان نبود که زن به خواستگاری مرد برود. (۳)حال، خواسـتگاری یا به وسیله داماد انجـام می پـذیرفت، چنـان که حضـرت علی (علیه السـلام) خود، فـاطمه (علیها السـلام) را از پیامبر اکرم (صـلی الله علیه و آله) خواستگاری نمود (۴)و نیز پیامبراکرم خود به خواستگاری أم سلمه رفت (۵)و یا اینکه

۱- بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۵۹.
۲- وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۶۱.
۳- بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۲۷.
۴- بحارالانوار، ج ۴۲، ص ۱۲۷.
۵- بحارالانوار، ج ۸۲، ص ۱۴۰.

مردان بزرگ خاندان از طرف داماد به خواستگاری می رفتند، چنان که ابوطالب و دیگر بزرگان قریش برای پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله) به خواستگاری خدیجه (علیها السلام) رفتند. (۱)

ج) معمولاً خواستگار به سراغ پدر عروس می رفت و دخترش را خواستگاری می کرد، چنان که خدیجه (علیها السلام) را از پدرش خواستگاری کردند. (۲)خود خدیجه نیز خطاب به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) عرض کرد که خویشان خود را بفرست تا مرا از پدرم خواستگاری کنند. (۳)همچنین حضرت علی (علیه السلام) ، فاطمه (علیها السلام) را از پدرش، یعنی پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله) خواستگاری نمود. (۴)البته در مواردی که عروس رشیده و بیوه و احیاناً بدون پدر بود، خواستگاری مستقیماً از خود او صورت می گرفت، چنان که پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله) خود، از اُم سلمه خواستگاری نمود. (۵)همچنین در بعضی از موارد، افراد یک خاندان امر دختران خود را به یکی از بزرگان خاندان واگذار می کردند و خواستگاران مجبور بودند برای گرفتن رضایت به آن بزرگ مراجعه کنند، چنان که وقتی معاویه دختر عبدالله بن جعفر را برای یزید پسرش خواستگاری نمود، او گفت: امر زنان ما به عهده حسن بن علی (علیه السلام) است و خواستگار باید به او مراجعه کند. (۶)البته در همه این موارد در صورت بالغ بودن عروس، مسئله را با او نیز در میان گذارده و نظر او را نیز جویا می شدند.

د) هرگاه مسئله خواستگاری با دختر خواستگاری شده مطرح می شد و او سکوت می کرد، سکوت او دلیل رضایت تلقی می شد (۷)؛ چنان که وقتی حضرت علی (علیه السلام) به خواستگاری حضرت فاطمه (علیها السلام) رفت، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: «ای علی! قبل از تو مردان دیگری نیز از او خواستگاری نمودند و من ناخشنودی فاطمه

۱- بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۶۹.

۲- بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۱۹.

۳- بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۵۹.

۴- بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۲۷.

۵- بحارالانوار، ج ۸۲، ص ۱۴۰.

۶- بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۱۲۰.

۷- بحارالانوار، ج ۱۰۳، ص ۳۳۱.

را از چهره اش دریافتم، تو منتظر باش تا مسئله را با او مطرح کنم» . هنگامی که مسئله را با فاطمه (علیها السلام) مطرح کرد و او سکوت نمود و چهره خود را برنگرداند، حضرت از چهره اش ناخشنودی او را استنباط نکرد، ازاین رو برخاست و فرمود: «الله اکبر، سکوت او اقرار و پذیرش اوست» . (۱)

۲. ازدواج

اشاره

ازدواج در صدر اسلام و نیز در زمان مورد بحث، آداب و رسومی داشت که در ادامه به مراحل آن پرداخته می شود:

الف) تعیین مهریه

معمولاً ـ تعیین مهریه پس از قبول خواستگاری و با توافق طرفین صورت می پذیرفت. مقدار مهریه متفاوت بود و به رضایت طرفین بستگی داشت، چنان که مقدار مهریه حضرت زهرا (علیها السلام) ۴۰۰ یا ۴۸۰ و یا ۵۰۰ درهم بود (۲)و نیز مهریه ام حبیبه یکی از زنان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) ۴۰۰ درهم ذکر شده است. (۳)همان طور که ازدواج هایی با مهریه نیم میلیون درهم و بیشتر صورت می گرفت (چنان که مُصعب بن زبیر مهریه همسر خود، سکینه دختر امام حسین (علیه السلام) را نیم میلیون درهم قرار داد) ، ازدواج هایی نیز با مهریه یک درهم و دو درهم انجام می شد. (۴)اما گرفتن شیربها در اسلام غیر شرعی است. گرچه از بعضی نصوص تاریخی چنین برمی آید که برخی از مردم کوفه مقداری از مهریه دختران خود را دریافت می کردند، چنان که طبق گزارشی، شریح قاضی مردی را که شش صد درهم از مهریه دخترش برداشته بود، به زندان محکوم کرد. (۵)

۱- بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۹۳.

۲- بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۱۲.

۳- تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۴۱۵.

۴- الحیاه الاجتماعیه، ص ۵۹.

۵- اخبار القضاه، ج ۲، ص ۲۵۲.

ب) جهیزیه

معمولاً مهریه زنان به آنها پرداخت می شـد، اما در مواردی که احتیاج به جهیزیه بود، این مهریه صـرف خرید جهیزیه می شد، چنـان که در مورد ازدواج حضرت علی (علیه السـلام) و حضـرت فـاطمه (علیها السـلام) چنین امری صورت گرفت. (۱)لیست جهیزیه حضرت فاطمه که شاید بتوان آن را یک زندگی متوسط در زمان مورد بحث تلقی کرد، عبارت بود از:

۱. عطر، ۲. پیراهـن، به هفت درهم، ۳. چـادر به چهار درهم، ۴. قطیفه مشـکی خیبری، ۵. تخت، ۶. دو رختخواب که از کتـان مصـری بسـیار ضـخیم بود و یکی از آنها با پشم گوسـفند و دیگری با لیف خرما پر شده بود، ۷. چهار عدد متکا که از پوسـت های دباغی شـده طایف فراهم گشـته و درون آن از گیاه «اِذْخِر» پر شده بود، ۸. پرده نازک پشمی، ۹. حصیر که بافته هَجَر از توابع بحرین بود، ۱۰. آسیاب دستی، ۱۱. یک طشت مسـی، ۱۲. مَشـک برای آب آوردن، ۱۳. کاسه ای سـفالین، ۱۴. مشکی مخصوص خنک کردن آب، ۱۵. آفتابه، ۱۶. چند کوزه سفالین، ۱۷. سبویی سبز. (۲)

ج) خطبه نکاح

معمولاً خطبه عروس به وسـیله شخصـیتی اجتماعی یا دینی خوانده می شد. در حدیثی چنین آمده است که گروهی از حضرت علی (علیه السـلام) تقاضـا کردنـد تا خطبه عروس و داماد را بخوانـد. (۳)در بعضـی موارد نیز، خود دامـاد خطبه را می خوانـد، چنان که پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله) از حضرت علی (علیه السلام) خواست که خطبه ازدواج خود را بخواند. (۴)

معمولاً خطبه های ازدواج مشـتمل بر حمد و ثنای خداوند، وصـیت به تقوای الهی، شمردن ویژ گی های ازدواج، معرفی عروس و داماد و بیان مهریه بود. در

۱- اخبار القضاه، ج ۴۳، ص ۹۴.

۲- اخبار القضاه، ج ۴۳، برای ترجمه از بیت الاحزان، (صص ۵۶ - ۵۷) استفاده شده است.

۳- وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۶۶.

۴- بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص ۲۷۰.

بعضی از نوشته ها چنین آمده است که عرب ها عادت داشتند هنگام قرائت خطبه های نکاح بنشینند. (۱)

د) فاصله بین عقد و عروسی (زفاف)

فاصله مشخصی بین این دو نبود، چنان که در باره بعضی از ازدواج های پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله) چنین آمده است که فردای عقد، زفاف برقرار شده (۲)همین طور در مورد ازدواج حضرت علی (علیه السلام) ، گفته شده که فاصله بین عقد و زفاف یک ماه بوده است. (۳)

ه) مراسم عروسی (زفاف)

اشاره

به طور کلی می توان از روایات تاریخی، مراسم زیر را به عنوان مراسم زفاف به دست آورد:

یک - وقوع عروسی در شب

در بعضی روایات چنین وارد شده است که «عروس های خود را در شب به زفاف ببرید» . (۴)نیز در روایتی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) چنین وارد شده است که یکی از سه موردی که شب بیداری در آن روا و پسندیده است، شبی است که عروس به خانه شوهر می رود. (۵)

دو - آرایش عروس

برای مثال، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به زنان خود دستور داد که فاطمه (علیها السلام) را آرایش نمایند و آنها او را آرایش کرده و با عطر، خوشبوتر نمودند. (۶)

۱- البیان و التبیین، ج ۳، ص ۵.

۲- بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۱۷.

۳- بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۹۹.

۴- بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص ۲۶۸.

۵- بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص ۲۶۷.

۶- بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص ۱۱۴.

سه – بردن عروس از خانه پدر به خانه شوهر

حضرت فاطمه (علیها السلام) شب عروسی، با مراسم خاصی به خانه شوهر برده شد که به آن پرداخته خواهد شد. (۱)

چهار – همراهان عروس

معمولاً هنگام بردن عروس به خانه شوهر، زنان دور عروس را گرفته و با هلهله و شادی و خوانـدن اشـعار مناسب او را همراهی می کردند (۲)و مردان جـدا از زنان در این مراسم شـرکت می نمودنـد. در باره عروسـی حضـرت فاطمه (علیها السـلام) چنین آمـده است که زنـان در جلـوی روی او و مردانی هماننـد پیـامبراکرم (صـلی الله علیه و آله) ، حمزه، عقیـل و. . . در حـالی که شمشیرهای خود را برهنه کرده بودند، به دنبال عروس حرکت می کردند. (۳)

پنج – شعرخوانی و دف زدن و تکبیر گفتن در شب عروسی

در جریـان عروسـی فـاطمه زهرا (علیهـا السـلام) حضـرت پیـامبر اکرم (صـلی الله علیه و آله) به زنـان مهـاجر و انصار و دختران عبـدالمطلب دسـتور داد که ضـمن حرکت همراه عروس، شادی نماینـد و رجز بخوانند و تکبیر بگویند و خدا را حمد نمایند و آنچه باعث ناخشـنودی خداوند است بر زبان نیاورند. در جریان عروسـی، زنانی همانند ام سلمه، حفصه، عایشه و. . . به نوبت، شعرهایی با وزن رجز می خواندنـد و زنان دیگر هنگام خوانـدن هر بیت شـعر، اول آن رجز را تکرار می کردند، سـپس فاطمه (علیها السـلام) را با تکبیر وارد خانه نمودنـد. (۴)در روایت دیگری نمونه ای از شـعری که هنگام عروسـی خوانـده می شد، از زبان پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله) نقل شده است. (۵)

۱- بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص ۱۱۵.

۲- بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص ۱۱۵.

۳- بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص ۱۱۵.

۴- بحارالانوار، ج ۱۰۰، صص ۱۵۵ – ۱۶۶.

۵- این شـعر چنین است: اَتَیناکُمْ اَتَیناکُمْ فَحَیونا نُحَییکُمْ لَوْلا الـذَّهبَهُ الْحَمراءُ ما حَلَّتْ فَتاتُنا بِوادیکُمْ آمدیم نزد شـما! آمدیم نزد شمـا! پس بر مـا درود بفرستیـد تـا مـا هم بر شـما درود بفرستیم. اگر طلای سـرخ [احتمالاًـ مهریه] نبود، دخترانمـان را به محلّ زندگی شما نمی آوردیم.

امـا دف زدن، یعنی اسـتفاده از دایره زنگی در روایتی از پیامبر اکرم (صـلی الله علیه و آله) مجاز شـمرده شـده و فرق بین نکاح شرعی و زنـا، دف زدن دانسـته شـده است (۱)؛ زیرا زنـا مخفیـانه انجـام می گیرد. در روایت دیگری چنین نقل شـده است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) از درِ خانه یکی از اصحاب رد می شد که صدای دف را شنید و پرسید: «این چیست؟» عرض کردند: «فلانی عروسی کرده است» . پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: «اینکار در باره نکاح خوب است که آن را از زنا (سـفاح) متمایز می سازد» . سـپس فرمود: «نکاح را مسـتند نمایید و آن را بین خود اعلان کنید و در هنگام آن، دف بزنید» . از این رو، سنت بر این امور جاری شد. (۲)

اما در خصوص تکبیر در حـدیثی دیگر در باره عروسـی حضـرت فاطمه زهرا (علیها السـلام) چنین نقل شده است که در شـب عروسـی، جبرئیـل و میکائیـل و دیگر ملائکه و نیز پیـامبر اکرم (صـلی الله علیه و آله) تکبیر گفتنـد و از آن شب به بعـد، تکبیر گفتن در عروس های اسلامی وضع شد. (۳)

شش – نِثار عروسی

نثار به معنای پراکندنی است و در اصـطلاح پول خرد، گلوله های شـکر، بادام یا چیزهایی از این قبیل بوده که در شب عروسی به هوا پرتاب می کردند و هرکس هر چه به دست می آورد، استفاده می کرد. (۴)در زمان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) ام ایمن در حالی که تعدادی نثار به دست آورده بود، با آن حضرت ملاقات کرد و گفت وگویی بین آن دو واقع شد. (۵)

هفت – ولیمه عروسی

غذا دادن هنگام عروسـی که به آن «ولیمه» گفته می شود، یکی از سـنّت های مورد تأیید اسـلام می باشد که از صدر اسلام به آن عمل می شده است. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در

۱– بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص ۲۶۷.

۲– بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص ۲۷۵.

۳– وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۶۳.

۴– بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص ۲۷۹.

۵– بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص ۲۷۹.

مراسم عروسی حضرت زهرا (علیها السلام) به حضرت علی (علیه السلام) می فرماید: ای علی! عروسی باید ولیمه داشته باشد، حضرت نیز دست به کار تهیه ولیمه شد. (۱)اما آنچه از روایات به دست می آید این است که بهتر است عروسی در شب واقع شود و ولیمه در روز، هنگام ظهر داده شود. (۲)این مطلب از زبان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نیز نقل شده است. (۳)همچنین در باره تعداد روزهایی که ولیمه داده می شود، از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) چنین نقل شده است که روز اول، ولیمه دادن حق است و روز دوم، کار نیکویی است و زیادتر از آن عملی ریایی می باشد. (۴)

هشت – ماندن زنی از خویشان عروس در شب زفاف

در شب عروسی حضرت علی (علیه السلام) وقتی همه زنان رفتند، زنی به نام اسماء ماند. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) از او پرسید: چرا تو نمی روی؟ کیستی؟ آن زن جواب داد: من آن کسی هستم که دختر تو را پاسداری می کنم؛ زیرا دختر جوان هنگام زفاف احتیاج به زنی دارد که نزدیک او باشد تا اگر حاجتی داشت یا چیزی خواست به او بدهد. پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله) نیز عمل او را تأیید فرمود. (۵)

نُه – تبریک عروسی

در جریان عروسی حضرت فاطمه (علیها السلام) چنین نقل شده است که مردم خطاب به پیامبر گرامی اسلام کلمات تبریک را که در آن هنگام معمول بوده، بر زبان راندند و عرض کردند: «بالرفاء والبنین» ؛ «(ان شاءالله) با سازگاری با همدیگر و با پسرانی که متولد خواهند کرد، روزگار را به سر آورند» . البته پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به ایشان فرمود: نه،

۱- بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۳۷.

۲- وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۶۲.

۳- بحار الانوار، ج ۱۰۳، ص ۲۶۸.

۴- بحار الانوار، ج ۱۰۳، ص ۲۷۷.

۵- بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۲۱.

چنین نگویید، بلکه بگویید: « عَلَى الْخَيْرِ وَالبَرَکه » (۱)؛ « (ان شاءالله) بر خیر و برکت (روزگار را به سر آرند) » .

ده – شستن پای عروس

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در شب عروسی به حضرت علی (علیه السلام) در دستورالعملی که می توان گفت به عنوان یک سنت اسلامی مورد عمل قرار می گرفته، فرمود:

ای علی! هنگامی که عروس وارد خانه تو شد، درحالی که نشسته است کفش هایش را درآور و پاهایش را شست وشو ده و آب آن را از در خانه تا آخرین حد خانه ات بپاش که اگر چنین کنی، خداوند هفتاد هزار شکل فقر را از خانه تو خارج می کند و هفتاد هزار شکل برکت را در خانه ات داخل می کند. . .» . (۲)

۳. مراسم خاک سپاری مردگان

اشاره

منظور از مراسم خاک سپاری، مراسم اسلامی، همانند غسل دادن مرده، کفن کردن او، حنوط، تشییع جنازه، نماز بر میت و تدفین اوست. به طور کلی می توان این مراسم را از لابه لای کتاب های فقهی و رساله های عملیه به دست آورد. بنابراین در اینجا فقط به ذکر بعضی از روایات و نصوص تاریخی که انجام این مراسم را در زمان مورد بحث، گزارش می کند، می پردازیم:

الف) غسل میت (تغسیل)

میت سه غسل داده می شود که اولی با آب سدر، دومی با آب کافور و سومی با آب خالص است. در روایتی چنین آمده است که حضرت علی (علیه السلام) ابتدا پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله) را با سدر و سپس با آبی که به سه مثقال کافور و یک مثقال مشک

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۸۳.

۲- وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۸۶.

مخلوط شده بود، غسل داد، آن گاه مشک آبی که در آن بسته بود، طلب کرد و حضرت را با آب آن، غسل داد. (۱)در روایت دیگر چنین آمده است که این سه غسل را در حالی انجام داد که پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله) پیراهن در بدن داشت. (۲)همچنین در روایت دیگری آمده است که پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله) به حضرت علی (علیه السلام) وصیت فرمود که او را با هفت ظرف مشک آب غسل بدهد. از این روایت، استحباب استفاده آب بیشتر در غسل را استنباط کرده اند. (۳)

البته باید توجه داشت که همه مسلمانان به جز شهید باید غسل داده شوند، چنان که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) حنظله را که در جنگ احد شهید شد، غسل نداد. (۴)نیز آن حضرت در مورد عمویش حمزه دستور داد که او را با لباس هایش و بدون غسل دفن کنند. (۵)همچنین حضرت علی (علیه السلام) ، عمار یاسر و عتبه را که در جنگ صفین به شهادت رسیده بودند، غسل نداد. (۶)در روایتی از حضرت (علیه السلام) چنین نقل شده است که فرمود: پوستین، کفش، کلاه، عمامه، کمربند و شلوار شهید در صورتی که خون آلود نشده باشد، بیرون آورده می شود و اگر خونین باشد به حال خود گذاشته می شود و هر چیزی که شهید در بر کرده باشد و گره داشته باشد گره های آن باز می شود. (۷)همچنین علی (علیه السلام) در مورد کسی که بناست به واسطه قصاص یا اجرای حد اعدام شود، فرمود: «زن و مردی که بناست سنگسار شوند، خود غسل می کنند و حنوط می نمایند و خود کفن خود را می پوشند و آن گاه سنگسار می شوند» . (۸)

۱- وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۶۸۴.

۲- وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۱۸۶.

۳- وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۷۱۹.

۴- وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۶۹۸.

۵- هوسائل الشیعه، ج ۱، ص ۷۰۰.

۶- وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۷۰۱.

۷- وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۷۰۱.

۸- وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۷۰۳.

ب) تکفین

در روایت چنین آمده است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را در سه لباس، کفن کردند که یکی از آنها برد قرمز رنگ و دولباس دیگر، سفید صحاری بود. (۱)نیز در روایتی چنین آمده که سنت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) آن است که میت با عمامه دفن شود که البته عمامه جزء آن سه لباس نمی باشد. (۲)

اما در باره رنگ کفن، در دو حدیث از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) چنین نقل شده است که آن حضرت فرمود: «مردگانتان را در پارچه سفید رنگ کفن کنید» . (۳)

ج) حنوط

حنوط عبارت است از گیاه خوشبویی که به مرده می زنند تا از هم متلاشی نشود و بر بوی خوش باقی باشد. (۴)کیفیت آن چنان است که آن را در حالی که پودر شده است به تمام بدن مرده می مالند. (۵)در بعضی روایات چنین آمده است که آن را به محل های سجده، مفاصل، سر و ریش و سینه مرده می مالند. (۶)البته در گوش میت نمی مالند. (۷)اما در باره نوع گیاه، از حضرت علی (علیه السلام) چنین نقل شده که فرمود: «به جز کافور به مردگان خود نمالید» . (۸)در روایات فراوانی از کافور به عنوان حنوط پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) ، حضرت علی (علیه السلام) و حضرت فاطمه (علیها السلام) سخن به میان آمده است. (۹)

د) نماز بر میت

نماز بر میت در حقیقت نوعی دعاست. در روایتی امام صادق (علیه السلام) کیفیت نماز خواندن حضرت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بر میت را چنین نقل می کند:

۱- وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۷۲۶. خصوصیات و ویژگی های این لباس ها در بخش لباس خواهد آمد.

۲- وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۱.

۳- وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۷۵۰.

۴- لسان العرب، ج ۳، ص ۳۶۰؛ فرهنگ فارسی معین، ج ۱، ص ۱۳۷۶.

۵- وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۷۴۴.

۶- وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۷۴۳.

۷- وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۷۴۷.

۸- وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۷۳۴.

۹- وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۷۳۰.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) هرگاه بر مرده ای نماز می خواند، ابتدا تکبیر می گفت و سپس شهادت به وحدانیت خداوند و شهادت به رسالت خود می داد. سپس برای بار دوم، تکبیر می گفت و آن گاه درود بر پیامبران می فرستاد و برای آنها دعا می کرد، سپس برای بار سوم، تکبیر می گفت و برای مؤمنان دعا و برای آنان و نیز برای زنان مؤمن استغفار می کرد، بعد سپس برای بار چهارم، تکبیر می گفت و برای مرده دعا می نمود و آن گاه تکبیر پنجم را می گفت و نماز را به پایان می رساند. (۱)

در بعضی روایات چنین آمده است که هرگاه پیامبر گرامی اسلام بر منافقان نماز می خواند، نماز را با چهار تکبیر به پایان می رساند و دیگر برای میت دعا نمی کرد. (۲)

در روایتی چنین آمده است که حضرت علی (علیه السلام) نماز میت را برای سهل بن حنیف با ۲۵ تکبیر برگزار کرد. (۳)در روایت دیگر این چنین توجیه شده که آن حضرت در حقیقت پنج نماز بر سهل خواند؛ زیرا هر بار مردمی که در نماز حاضر نبودند از آن حضرت تقاضا می کردند که بار دیگر نماز را بخواند. (۴)شاید بتوان روایتی را که در آن آمده است پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نمازی با هفتاد تکبیر بر حمزه خواند (۵)نیز به همین منوال توجیه کرد.

از بعضی روایات چنین بر می آید که زنان نیز در نماز میت شرکت می کردند، برای مثال، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در روایتی فرمود: «بافضیلت ترین صف ها در نماز میت –برخلاف نمازهای یومیه – صف های آخر است تا زن ها از دیدگان افرادی که در جلو جنازه ایستاده اند محفوظ بمانند» . (۶)در بعضی روایات چنین آمده است که حضرت فاطمه (علیها السلام) در نماز میت خواهرش زینب که همسر عثمان بود، حاضر شد. (۷)

۱- وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۷۶۳.
۲- وسائل الشیعه، ج ۲، صص ۷۶۳، ۷۶۶و ۷۷۵.
۳- وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۷۷۷.
۴- وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۷۷۸.
۵- وسائل الشیعه، ج ۲، صص ۷۷۷ و ۷۷۸.
۶- وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۸۰۶.
۷- وسائل الشیعه، ج ۲، صص ۸۱۸ و ۸۷۱.

در مورد زمان حرکت امام بعد از نماز چنین آمده است که حضـرت علی (علیه السلام) تا جنازه را سر دست مردم نمی دید، از مصلای خود حرکت نمی کرد. (۱)

ه) تشییع جنازه

پیامبر گرامی اسـلام (صلی الله علیه و آله) ثواب فوق العاده زیادی برای تشییع جنازه بیان فرموده است. (۲)همچنین آن حضرت فرموده است که هنگام تشییع، پشت جنازه حرکت نماییـد نه اینکه ماننـد اهل کتاب در جلوی جنازه راه برویـد. (۳)نیز فرموده است که دنبال جنازه، سواره حرکت نکنید. (۴)

اما در خصوص کیفیت تابوت از بعضـی روایات چنین بر می آید که مردگان را به وسیله تختی شبیه برانکارد حمل می نمودند و اگر مرده زن بود، روی او پارچه ای می انداختنـد. اولین بار اسـماء بنت عمیس تابوتی به شـکل نیم دایره که به وسـیله چوب های تر و با پارچه و لباس پوشیده شده بود برای حضرت فاطمه (علیها السلام) تهیه نمود. (۵)

و) تدفین

مسائلی که در مورد تدفین می توان از روایات و نصوص تاریخی استخراج کرد، عبارت است از:

یک – چنان که در بخش اول در بحث جبّانات یادآور شـدیم، مردم در ابتدا مردگان خود را در منازل، حریم منازل و جبانات دفن می نمودند. هنگامی که در سال ۳۲ه. ق خبّاب بن ارت وفات یافت، وصیت کرده بود که او را در ظهر کوفه (سمت غرب کوفه) دفن کنند، از آن به بعد مردگان بیشتری در آن محل دفن شد. (۶)

۱- وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۷۸۷.

۲- وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۸۲۱.

۳- وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۸۲۵.

۴- وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۸۲۷.

۵- وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۸۷۶.

۶- کوفه پیدایش شهر اسلامی، ص ۳۴۸؛ الحیاه الاجتماعیه، ص ۷۲.

دو - یکی از آداب تـدفین آن است که قبل از قرار دادن میت در قبر، دو شاخه تر درخت به اندازه نیم متر (یک ذراع) بین مچ دستان تا ترقوه میت قرار داده شود. اولین بار پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) دستور آن را برای یکی از انصار صادر کرد. (۱)

سه - عمق و ارتفاع قبر نبایـد زیاد باشـد. پیامبر اکرم (صـلی الله علیه و آله) مردم را از کنـدن قبر بیش از سه ذراع (حـدود ۵/۱ متر) باز داشت. (۲)

چهار - یکی از آداب کنـدن قبر آن است که در ته آن به اندازه طول بدن میت مقداری شـکاف ایجاد نمایند و میت را در آن جای دهند که به این شـکاف اصـطلاحاً «لحد» می گویند. در روایات آمده است که برای قبر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) لحد ایجاد کردند. (۳)

پنج - در روایات چنین وارد شده است که سـنت پیامبر گرامی اسـلام آن است که شخصـی که میت را در قبر می گذارد، باید دگمه های خود را بگشاید و کلاه و عمامه بر سر نداشته و کفش نپوشیده باشد و نیز لباس طیلسان در بر نکرده باشد. (۴)

شش - پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) مردم را از پر کردن قبر با خاکی غیر از خاک خود قبر، نهی فرمودند. (۵)

هفت - در روایات ارتفاع قبر از سـطح زمین نیز مشـخص شده است. در روایتی چنین آمده است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به حضـرت علی (علیه السـلام) دسـتور داد که ارتفاع قبرش را از زمین به انـدازه چهار انگشت قرار دهـد. (۶)در روایت دیگری چنین آمده است که ارتفاع قبر پیامبر گرامی اسلام از زمین به اندازه یک وجب بود. (۷)

هشت - در خصوص چگونگی پوشاندن قبر، در بعضـی روایات چنین آمده است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) قبر سعد بن معاذ را با خشت و سنگ بنا کرد و بین آنها را

۱- وسائل الشیعه، ج ۲، صص ۷۳۶ و ۷۳۸.

۲- وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۷۳۶.

۳- وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۸۳۶.

۴- وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۸۴۰.

۵- وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۸۶۴.

۶- وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۸۵۶.

۷- وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۸۵۷.

ملاـت گل قرار داد. (۱)و در بعضـی دیگر از روایـات نیز چنین آمـده است که قبر پیامبر گرامی اسـلام را با خشت بنا کردنـد. (۲)در روایتی چنین آمده است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) از گچ کاری قبرها نهی نمود. (۳)

اما مردم کوفه قبرهـای مردگـان خود را بـا آجر، خشت و سـنگ بنـا می نمودنـد و احیانـاً روی آنهـا کتیبه هایی می نوشـتند و عبارت هایی که بر توبه و استغفار دلالت می کرد، روی آنها به چشم می خورد. در بعضـی موارد نیز اسم مرده، اسم پدرش و تاریخ وفاتش را روی قبر می نگاشتند، چنان که روی قبری مربوط به سال ۳۱ه. ق است نیز این عبارت نگاشته شده است:

بِسم اللهِ الرَّحمنِ الرَّحیم هذَا الْقَبْرُ لِعَبْدِ الرَّحْمنِ بن خَیْرِ الحِجْری، اَللّهُمَّ اغْفِرْ لَهُ وَ اَدْخِلْهُ فی رَحْمَهٍ مِنْکَ وَ آتِنا مَعَهُ. إسْتَغْفِرْ لَهُ إذا قَرَأتَ هذَا الْکِتابَ: وَ قُلْ آمینَ. هذَا الکِتابُ فی جُمادَی الآخِرَه مِنْ سِنَهِ اِحْدی وَثَلثینَ. (۴)

نُه – آب پاشیدن یکی دیگر از آداب اسلامی است که از زمان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) معمول شده بود و به این عمل اصطلاحاً «رَشّ» می گفتند. (۵)سنت در این مورد چنان است که انسان رو به قبله بایسـتد و از طرف سر مرده شروع کرده تا به طرف پای او برسد، سپس دور زده و به طرف دیگر بریزد وآن گاه وسط قبر را آب پاشی کند. (۶)

ز) مراسم بعد از تدفین

بعد از تدفین نیز آداب و رسومی برقرار بود که بعضی از آنها عبارت است از:

یک – تسلیت به بستگان مرده: در روایات بر تسلیت گفتن به مصیبت زدگان و

۱– وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۸۸۴.

۲– وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۸۵۴.

۳– وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۸۷۰.

۴– الحیاه الاجتماعیه، ص ۷۳.

۵– وسائل الشیعه، ج ۲، صص ۸۵۹ و ۸۶۰.

۶– وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۸۵۹.

نزدیکان مرده، بسیار تأکید شده است. بعضی از این روایات از زبان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و حضرت علی (علیه السلام) نقل شده است. (۱)

دو - نوحه سرایی بر مرده: در روایت چنین آمده است که حضرت فاطمه (علیها السلام) بر پدرش نوحه سرایی کرد و نیز پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) خود دستور به نوحه سرایی بر حمزه عمویش داد. (۲)البته هنگام نوحه سرایی، از گفتن سخنان دلالت کننده بر ناشکری و نیز کندن صورت، پریشان کردن مو و. . . نهی شده است.

سه - تهیه غذا برای مصیبت زدگان: در روایت چنین آمده است که وقتی جعفر بن ابی طالب (علیه السلام) در جنگ موته به شهادت رسید، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به حضرت فاطمه (علیها السلام) دستور داد که به مدت سه شبانه روز برای اسماء، همسر جعفر غذا تهیه کند. (۳)از آن پس این عمل، یعنی تهیه سه روز غذا برای خانواده میت، به صورت سنتی اسلامی درآمد. (۴)البته در آن هنگام جعفر در مدینه دفن نشده بود. در روایتی دیگر چنین آمده است که خوردن غذا نزد اهل مصیبت و از غذای آنان، از اعمالی بود که در جاهلیت انجام می شد. البته سنت پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله) بر خلاف آن می باشد. (۵)

چهار - زیارت قبور: در باره زیارت مردگان نیز در روایات توصیه و سفارش شده است. حضرت علی (علیه السلام) در روایتی چنین می فرماید:

مردگان خود را زیارت کنید که آنها با زیارت کردن شما خوشحال می شوند. و هرگاه شخصی از شما حاجتی داشت، آن را نزد قبر پدر و مادرش از خداوند بطلبد. (۶)

۱- وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۸۷۲.

۲- وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۸۹۲.

۳- وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۹۱۶.

۴- وسائل الشیعه، ج ۲، صص ۸۸۸ و ۸۸۹.

۵- وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۸۸۹.

۶- وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۸۷۸.

۴. جنگ و صلح

الف) اعلان جنگ

معمولاً اعلان جنگ به وسیله منادی که در شهر گردش می کرد و با صدای بلند با کلماتی که بر جنگ و اعلان آن دلالت می کرد، مردم را به حضور در جنگ دعوت می نمود. کلماتی، همانند «النَفیرَ، النَفیرَ» (۱)؛ «کوچ کنید، کوچ کنید» که به صراحت آمادگی مردم را طلب می کرد.

در جریان جنگ صفین چنین وارد شده است که حضرت علی (علیه السلام) قبل از شروع جنگ از حارث اَعْوَر خواست تا این چنین در کوفه ندا دهد: «ای مردم کوفه! از شهر خارج شده و به اردوگاه خود در نخیله بروید» . (۲)

برای اعلام عقب نشینی نیز منادی از الفاظی، همانند «الرَّجْعَهَ الرَّجْعَهَ» ؛ «عقب نشینی کنید، عقب نشینی کنید» استفاده می کرد. (۳)همچنین از الفاظ «السَّلاحَ السَّلاحَ» برای آماده شدن افراد برای جنگ در معرکه، «اَلْخَیْلَ اَلْخَیْلَ» برای آماده شدن سوارکاران برای حمله و «الارضَ الارضَ» برای متفرق شدن سربازان در دشت استفاده می شد. (۴)

ب) سربازگیری

از زمان جاهلیت و در صدر اسلام و در زمان مورد بحث، هنوز سپاه منظمی با نیروهای ثابت تشکیل نشده بود، ازاین رو هنگام جنگ، همه مردان بالغ و عاقل موظف به شرکت در جنگ بودند، به خصوص هنگامی که نظام عطاء برقرار شد، زیرا پرداخت عطاء تعهداتی برای مردم ایجاد می کرد که یکی از آنها شرکت در

۱- تاریخ التمدن الاسلامی، ج ۱، ص ۱۹۷.

۲- بحارالانوار، ج ۳۴، ص ۴۰۸.

۳- تاریخ التمدن الاسلامی، ج ۱، ص ۱۹۷.

۴- مجله المورده، «نظم التعبیه عند العرب» ، عبد الجبار محمود سامرائی، ج ۱۴، ص ۱۴.

جنگ، هنگام اعلام نیاز حکومت بود و اگر کسی از فرمان حکومت در مورد رفتن به جنگ خودداری می کرد، به او «مُلْحَق» می گفتند و عطای او قطع می شد. (۱)برای مثال، عبیدالله با تهدید مردم به قطع عطاء توانست لشکر بزرگی برای مقابله با امام حسین (علیه السلام) فراهم آورد. (۲)

نکته قابل توجه اینکه هر سرباز وظیفه داشت مرکب، سلاح و غذای خود را در جنگ تأمین کند. (۳)نکته دیگر اینکه در بعضی موارد شخصی که طبق قواعد عمومی عطاء، موظف به شرکت در جهاد بود، می توانست با استخدام فردی به جای خود و تأمین غذا، سلاح و مرکب او و نیز تعیین مزدی برای او، از خود رفع تکلیف نماید. طبق نقل برخی منابع، حضرت علی (علیه السلام) در مواردی چنین اجازه ای صادر فرمودند. (۴)البته این عمل در مورد افراد عادی صورت می گرفت نه کسانی که دارای ویژگی هایی بودند و در جنگ، کارآیی فراوان داشتند.

ج) نظام جمع

منظور از نظام جمع، منظم ساختن صفوف سربازان برای آمادگی بیشتر جهت شروع جنگ یا سانديدن فرمانده می باشد. در بعضی از روایات تاریخی چنین آمده است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) از صفوف جنگ جویان در جنگ بدر، «سان» می دید. هیمن طور نقل شده است که حضرت علی (علیه السلام) افراد را همانند درختان در جای خود می گمارد و پیامبر اکرم احیاناً به وسیله عصایش آنها را منظم می ساخت. (۵)

برای روشن تر شدن کیفیت منظم ساختن صفوف در جنگ، باید با آرایش های مختلف جنگی آشنایی داشته باشیم، ازاین رو بحث بیشتر را در این باره به بحث آرایش های نظامی واگذار نموده و در اینجا تنها به ذکر

۱- فتوح البلدان، صص ۴۴۷ - ۴۴۸.

۲- حیاه الامام الحسین (علیه السلام) ، ج ۲، ص ۴۵۳.

۳- فتوح البلدان، ص ۴۴۷.

۴- وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۱۱۱.

۵- نظم التعبیه عند العرب، ص ۹.

نمونه هایی از دستورالعمل های حضرت علی (علیه السلام) در مورد کیفیت منظم نمودن صف ها می پردازیم:

یک - حضرت علی (علیه السلام) خطاب به سپاه خود در جنگ صفین چنین فرمود:

صفوف خود را هماننـد بنیانی محکم اسـتوار و منظم کنید، پس زره داران را در جلو و بی زره ها را در عقب قرار دهید. دندان ها را برهم فشار دهید که اینکار (که نتیجه اش استقامت بیشتر است) شمشیرها را از سرها بیشتر دور می کند. در اطراف نیزه ها پیچ و خم داشـته باشـید (در موقع فرود آوردن نیزه بر دشـمن یا هنگامی که دشـمن بر شـما نیزه وارد می کند، خود را کوتاه و بلنـد یـا دور و نزدیـک نماییـد) ؛ زیرا این کـار برای نیزه زدن مؤثرتر است. چشم هـا را پـایین اندازیـد؛ زیرا باعث قوت قلب و آرامی دل ها خواهد شد. صداها را (هنگامی که جنگ سـکوت نموده) خاموش کنید؛ زیرا اینکار ترس را زودتر دور می کند. (۱)

دو - در روایتی دیگر حضـرت علی (علیه السلام) سفارش هایی، همچون لزوم آمادگی هر چه بیشتر برای مبارزه، جولان دادن و. . . نیز فراوان به یاد خـدا بودن می نماید و از آنها می خواهد که در جنگ از همدیگر حمایت کنند، اما هنگامی که یکی از آنها قصد حمله دارد، خود را تنها فرض کند. (۲)

سه - در روایت دیگری جابه جا کردن شمشیرها در غلاف قبل از کشیدن آن و شمشیر زدن با نوک آن از جمله سفارش های جنگی حضرت علی (علیه السلام) در جنگ صفین ذکر شده است. (۳)

چهار - در جریان جنگ نهروان چنین آمده است که آن حضرت از قرار زیر صف ها را منظم کرد:

ابتدا صـفی از تیراندازان در جلو سپاه تشکیل داد، سپس صف اسب سواران را در پشت سر آنها منظم نمود و آن گاه دو صف از پیادگان در پشت صف اسب سواران تشکیل داد. (۴)

۱- نهج البلاغه، ترجمه فیض الاسلام، خطبه ۱۲۴؛ وسائل الشیعه، ج ۱۱، صص ۴۵ و ۷۲.

۲- وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۷۳.

۳- نهج البلاغه، خطبه ۶۵.

۴- تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۶۴.

در یکی از جنگ ها سعد بن ابی وقاص، طریقه منظم نمودن و حمله کردن سپاه خود را این چنین به آنها گوشزد می کند: «هنگامی که تکبیر اول مرا شنیدید، بند کفش های خود را محکم ببندید و هنگامی که برای دومین بار تکبیر گفتم، کاملاً آماده باشید. و هنگام تکبیر سوم، دندان ها را برهم فشار داده و حمله نمایید» . (۱)

د) ادوات و سلاح های جنگی

اشاره

برای سهولت هرچه بیشتر بحث سلاح های جنگی مورد استفاده در زمان مورد بحث را ابتدا به دو قسم سلاح های هجومی و سلاح های دفاعی تقسیم نموده (۲)، آن گاه هر یک از آنان را در دو محور سلاح های سبک و سلاح های سنگین بررسی می کنیم:

یک - سلاح های هجومی

اول - سلاح های هجومی سبک

اشاره

سلاح های هجومی سبک رایج در آن زمان عبارت بود از:

*

شمشیر (سیف)

هیچ امتی مانند امت عرب از شمشیر استفاده های متنوع و گوناگون نمی کرد. عرب ها که به شجاعت و قهرمانی شناخته شده بودند، همیشه شمشیر با خود داشتند و حتی کارهای ادوات دیگر را نیز با آن انجام می دادند، برای مثال، گاهی به وسیله آن همانند نیزه، طعنه وارد می کردند و گاهی همانند عمود با آن ضربه می زدند و احیاناً همانند چاقو اشیا را قطع می کردند و حتی گاهی به عنوان شلاق از آن بهره می بردند و در خواب و بیداری آن را از خود جدا نمی کردند. (۳)(شکل ۳)

۱- تجارب الامم، ج ۱، ص ۲۰۰.

۲- این تقسیم بندی از کتاب تنظیمات الجیش العربی، (ص ۱۴۳) به بعد اقتباس شده است.

۳- تاریخ التمدن الاسلامی، ج ۱، ص ۱۸۵؛ تنظیمات الجیش العربی الاسلام، ص ۱۴۳؛ مجله المورد، «تقنیه السلاح عند العرب» ، عبد الجبار محمود سامرائی، ج ۴، ص ۶.

o

انواع شمشیر

به طور کلی شمشیرهای رایج در عرب به دو قسم شمشیرهای قدیمی (عتیقه) و شمشیرهای جدید (مولده) تقسیم می شد که در زمان مورد بحث، بیشتر قسم اول وجود داشت. شمشیرهای عتیقه خود اقسامی داشت:

۱. شمشیرهای یمانی (السیوف الیمانیه) : این شمشیرها که تیزترین و بهترین شمشیرهای عرب بود، در یمن ساخته می شد. ویژگی این شمشیرها نازکی فوق العاده کناره آن بود. بنابراین، خیلی زود می شکست. ویژگی دیگر این شمشیرها وجود دو سوراخ در ته دستگیره (محل اتصال دستگیره و تیغه) بود که بعضی مواقع، سوراخ ها در یکی از دو وجه دستگیره وسیع تر از وجه دیگر بود و در بعضی از این شمشیرها سوراخ ها در هر دو طرف متساوی، اما در وسط تنگ تر بود. (۱)

۲. شمشیرهای هندی (السیوف الهندیه) : این شمشیرها در هند ساخته می شد و از جهت تیزی و برندگی در رده بعد از شمشیرهای یمانی قرار داشت.

۳. شمشیرهای قَلعی (السیوف القلعیه) : این شمشیرها در یکی از قلعه های بیابان که با نام «قلعه» معروف بود، ساخته می شد. گفته شده است که این محل نزدیک حُلْوان عراق قرار داشته است. (۲)

۴. شمشیرهای مشرقی (السیوف المَشْرَقیه) : این شمشیرها در محلی به نام «مشارف» که از توابع شام بوده ساخته می شد.

۵. شمشیرهای سریجی (السیوف السریجیه) : این شمشیرها منسوب به مردی از بنی اسد به نام سریج بود که به شغل آهنگری اشتغال داشت و شمشیرهای خوبی می ساخت. گفتنی است که آهن این شمشیرها از خارج جزیره عرب و عموماً از هند وارد می شد.

۱- تنظیمات الجیش العربی، ص ۱۴۴؛ تاریخ التمدن الاسلامی، ج ۱، ص ۱۸۵؛ مجله اطورد، «تقنیه السلاح عند العرب» ، عبدالجبار محمود سامرائی، ج۴، ص ۶.
۲- محجم البلدان، ج ۴، ص ۳۸۸.

اما شمشیرهای جدید که با نام «السیوف المُوَلَّده» اشتهار داشت (۱)، اقسام زیر را دربر می گرفت:

۱. شمشیرهای خراسانی (السیوف الخراسانیه) ؛

۲. شمشیرهای بصری (السیوف البصریه یا البصرویه) ؛

۳. شمشیرهای دمشقی (السیوف الدمشقیه) ؛

۴. شمشیرهای مصری (السیوف المصریه) ؛

۵. شمشیرهای بغدادی (السیوف البغدادیه) ؛

۶. شمشیرهای کوفی یا شمشیرهای زیدی (السیوف الکوفیه یا السیوف الزیدیه) . (۲)

o

اجزای شمشیر

اجزای شمشیر را خود شمشیر و غلاف آن تشکیل می دادند و هر یک از آن دو نیز اجزایی داشتند که عبارت اند از:

۱. شمشیر: شمشیر از دو قسمت اصلی تیغه و دستگیره تشکیل می شد و هر یک از آنها نیز اجزایی داشتند:

الف) تیغه شمشیر: تیغه شمشیر ممکن بود به شکل مستقیم یا منحنی باشد. جنس تیغه یا از آهن نرم بود که به آن شمشیر «السیف الانیث» می گفتند که «انیث» به معنای آهن نرم می باشد، و یا از آهن سخت و فولاد بود که آن را «السیف الفولاذ» می نامیدند. (۳)(شکل ۳)

تیغه شامل قسمت هایی از قرار زیر می شد:

۱. صفحه: به پشت و روی شمشیر صفحه گفته می شد.

۲. کناره: به آن ظُبَه حَدّ یا شفره یا عرار می گفتند و به کناره شمشیر که معمولاً برندگی بیشتر داشت، گفته می شد.

۱- محجم البلدان، ج۴، ص۶؛ تنظیمات الجیش العربی، صص ۱۴۳ و ۱۴۴.

۲- مجله المورد، همان، صص ۶ - ۷.

۳- تنظیمات الجیش العربی، صص ۱۴۴ و ۱۴۵.

۳. گل: به قسمت روبه روی کناره که برندگی کمتری داشت گفته می شد.

۴. مَضْرَب: به قسمتی از شمشیر گفته می شد که می برید که حدوداً یک وجب تا نوک شمشیر را شامل می شد.

۵. نوک شمشیر (ذؤابَه) .

۶. سِنْخ: به قسمتی از انتهای تیغه در سمت بالا که حد فاصل تیغه و دستگیره بود، گفته می شد.

گفتنی است که گاهی در صفحه رویی بعضی شمشیرها که به آن متن می گفتند، زینت هایی حکّاکی می کردند که در بعضی مواقع این زینت ها با رنگی غیر از رنگ اصیل شمشیر رنگ آمیزی می شد که در این صورت به آنها «مجوهر» یا «جوهردار» می گفتند. شمشیرهای جوهردار و نقارین از شمشیرهای ممتاز عرب به شمار می رفت. (۱)

ب) دستگیره شمشیر: جنس آن از چوب، آهن، عاج یا آبنوس بود و شامل قسمت های زیر می شد:

۱. قائم: به محلی گفته می شد که کف دست شمشیر زن آن را احاطه می کرد.

۲. سِیلان: به دو بخشی گفته می شد که سنخ (۲)را از بیرون دربر می گرفتند.

۳. شاربان: به دو کناره شمشیر که در انتهای دستگیره قرار داشت و به سمت چپ و راست بود می گفتند.

۴. کَلبان: به دو میخی که روی قائم کوبیده شده بود می گفتند.

۵. قَبیعه: به تکه آهنی که در سمت بالای قائم قرار داشت می گفتند. (۳)

o

غلاف شمشیر

غلاف شمشیر از پارچه یا پوست و یا پوستی که آستر آن مخمل و حریر بود، ساخته می شد. غلاف، قسمت های زیر را دربر می گرفت:

۱- مجله المورد، «تقنیه السلاح عند العرب» ، عبد الجبار محمود سامرائی، ج۴، ص۷.

۲- سنخ یا سنخ النصل در سه چهار صفحه بعد توضیح داده خواهد شد.

۳- مجله المورد، ج۴، ص۷.

۱. قَراب یا جَراب: به محل استقرار شمشیر در داخل غلاف می گفتند.

۲. خِلّه یا خِلَل (آستر غلاف) : به پوست یا پارچه ای که برای آستر غلاف از آن استفاده می شد، می گفتند.

۳. نعل: به قسمت پایینی غلاف گفته می شد.

۴. حَماله یا نجاده: به تسمه شمشیر گفته می شد.

۵. ساریه: قطعه ای آهنی یا نقره ای که در مدخل غلاف به منظور حفظ غلاف از برندگی شمشیر هنگام فرو رفتن در غلاف نصب می شد.

۶. کَلْب: به حلقه هایی گفته می شد که گره های تسمه را به هم وصل می کرد. (۱)

ج) چگونگی حمایل کردن شمشیر: معمولاً چنین تصور می شود که شمشیر را به کمر می بستند، اما از بعضی نصوص تاریخی چنین بر می آید که حمایل کردن شمشیر این گونه بود که بند آن را به گردن یا شانه آویزان می کردند، چنان که در باره مسلم بن عقیل چنین آمده است که شمشیر را از گردن او بازکردند. (۲)

*

خنجر

سلاحی برنده و کوچک تر از شمشیر و همانند آن بود که به علت کوچکی آن، قابلیت مخفی شدن داشت، ازاین رو در ترورها فراوان از آن استفاده می شد. معمولاً این سلاح در زیر کمربند جنگ جو بسته می شد یا اینکه آن را زیر لباس هایش پنهان می کرد. بعضی از زنان مسلمان در بعضی از جنگ ها نیز این وسیله را زیر لباس های خود پنهان می کردند تا در مواقع دفاع شخصی از آن استفاده کنند. (۳)(شکل ۲)

۱- مجله المورد، ج۴، ص۷.

۲- تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۸۰.

۳- مجله المورد، «تقنیه السلاح عند العرب» ، عبد الجبار محمود سامرائی، ج۴، ص۱۳.

*

نیزه (رُمح)

o

کاربردی های نیزه

عرب ها از قدیم الایام و در موارد مختلفی از نیزه استفاده می کردند. گاهی برای مجروح کردن دشمن و گاهی نیز به عنوان سلاحی آتش زا از آن بهره می بردند؛ بدین ترتیب که روی سرنیزه مقداری نمد همراه با مواد اشتعال زا می بستند و سپس آن را آتش زده و به طرف مکانی که قصد آتش زدن آن را داشتند پرتاب می کردند. (۱)همچنین سواره نظام و پیاده نظام در جنگ ها از نیزه استفاده می کردند. (۲)(شکل۳)

o

اجزای نیزه

نیزه انواع مختلفی داشت که کم و بیش اجزای زیر را دربر می گرفت:

۱. سرنیزه: از آهن یا چوب های قوی ساخته می شد و عرب به آن «سِنان» می گفت. به نوک سرنیزه «ظُبَه؛ نوک تیز» می گفتند. در بعضی از عبارت ها چنین آمده است که بعضی از سنان ها از شاخ گاو ساخته می شد. (۳)(شکل ۳)

۲. عامِلُ الرُّمح (مَتن) : به دسته نیزه که در دست نیزه زن قرار می گرفت گفته می شد و دارای اجزای زیر بود:

الف) العالیه: به قسمت بالایی دسته گفته می شد.

ب) السافِله: قسمت پایینی سرنیزه را می گفتند.

ج) الثَعْلَبَه: به محل اتصال دسته نیزه به سرنیزه گفته می شد.

د) اُنْبُوب: به میان دو پیوند دسته نیزه گفته می شد. از آنجا که در بعضی مواقع چوب دسته از نی ساخته می شد و به میان پیوندهای نی «اُنبوب» می گفتند، این لغت را در باره هر نوع دسته نیز به کار بردند.

۱- مجله المورد، ج۴، ص ۷.

۲- تنظیمات الجیش العربی، ص ۱۴۵.

۳- البیان و التبیین، ج ۳، ص ۱۲.

ه) کَعْب (عَقْد) : به هر بَند دسته نیزه «کعب» یا «عقد» می گفتند که به جمع آنها «کعُوب» یا «عُقَد» گفته می شد.

۳. زَجّ: در قسمت پایینی برخی از نیزه ها دسته آهنی نیز تعبیه می کردند که به نیزه زن قدرت مانور بیشتری می داد. به این قسمت «زَجّ» می گفتند. همچنین نیزه های دو سر را «سِنَّه» می نامیدند. (۱)

o

انواع نیزه

عرب ها در جنگ های خود از انواع مختلف نیزه استفاده می نمودند که بعضی از آنها عبارت اند از:

۱. خَطَل: اصل این لغت به معنای اضطراب می باشد و از آنجا که این نوع نیزه بسیار بلند بود و دست نیزه زن به سبب بلندی آن، اضطراب شدید داشت، به این نام موسوم شد. از این نوع نیزه فقط مردان قوی استفاده می کردند. (۲)داشتن نیزه خطل یکی از افتخارات برای مالک آن شمرده می شد.

۲. مَخْمُوس: نوعی نیزه که طول آن پنج ذراع (حدود ۲/۵ متر) بود.

۳. مَرْبُوع: نوعی نیزه که طول آن چهار ذراع (حدود دو متر) بود. (۳)

۴. قَناه: نوعی نیزه که طول آن مقداری از خَطَل کمتر بوده و معمولاً از نوعی نی قوی ساخته می شد و سواره و پیاده از آن استفاده می کردند.

۵. صَبَرْبَر: نوعی نیزه با طول پنج ذراع (حدود ۲/۵ متر) که سنانی (سرنیزه ای) عریض و طویل داشت به گونه ای که طول آن از یک ذراع بیشتر و عرض آن از یک فِتْر (مقدار فاصله بین انگشت شصت و نشانه) زیادتر بود.

۶. ضاری: نوعی نیزه که سرنیزه آن بلند و دسته آن در مقایسه با نیزه های دیگر کوتاه تر بود. در این نوع نیزه گاهی طول سرنیزه حدود طول دسته بود.

۱- جمله المورد، «تقنیه السلاح عند العرب» ، عبدالجبار محمود سامرائی، ج۴، ص۸ و با توجه به شکل ۳، این مقاله در ص ۱۷.
۲- البیان و التبیین، ج ۳، ص ۱۷.
۳- البیان و التبیین، ج ۳، ص ۱۷؛ و مجله المورد، عبدالجبار محمود سامرائی، ج۴، ص۸.

۷. قِنْطاریه: نوعی نیزه که بیشتر سوارکار از آن استفاده می کرد؛ زیرا چندان بلند نبود و سرنیزه آن کوتاه و عریض بود. (۱)

۸. عَنْزَه: نوعی عصا (شبیه چوب دستی) که بر سر آن آهنی همانند سرنیزه نصب کرده بودند. طول آن حدود نصف طول نیزه عادی بود و بیشتر سلاح زنان عرب بود. شاید «مِعْلَزَه» که به معنای چوب دستی آهن دار می باشد نیز همین «عنزه» باشد. (۲)

۹. نیزک: نیزه ای که اندکی از عنزه بلندتر بود و سرنیزه برنده ای داشت و در مواقع جنگ تن به تن به کار می رفت.

۱۰. مِزْراق: نیزه ای کوچک که طول آن از سه ذراع (حدود ۵/۱ متر) تجاوز نمی کرد و در بعضی مواقع سرنیزه ای مربع شکل و برنده داشت که برای پاره کردن زره از آن استفاده می شده. گاهی این سلاح به عنوان سلاحی پرتابی نیز مورد استفاده قرار می گرفت که امکان پرتاب آن حدود پنج تا پانزده قدم امکان داشت. از این سلاح فقط پیاده نظام استفاده می کرد.

۱۱. حَرْبَه: نوعی نیزه که مقداری از مزراق بلندتر بود و همانند مزراق پرتاب می شد. البته سرنیزه آن عریض بود و تأثیر آن را بیشتر می کرد.

۱۲. آله: نوعی نیزه که شبیه حربه بود.

۱۳. خُرْص: نوعی نیزه که کوتاه بود.

۱۴. خَطّاف: خطاف در لغت به هر نوع آهن کج نوک تیز گفته می شود و در اصطلاح جنگی به نوعی نیزه گفته می شد که در سر آن یک یا دو سرنیزه مستقیم و یک سرنیزه کج وجود داشت و برای وارد آوردن جراحت به دشمن یا سوراخ کردن دیوار قلعه ها از آن استفاده می شد. (۳)

۱- مجله المورد، «تقنیه السلاح عند العرب» ، عبدالجبار محمود سامرائی، ج۴، ص۸.

۲- البیان و التبیین، ج ۳، ص ۱۷؛ مجله المورد، همان، ص ۸؛ مقتل ابی مخنف، ص ۳۰.

۳- مجله المورد، همان، ج ۴، ص ۸ و ۹.

*

تیر وکمان (سهم و قوس)

o

کاربرد تیر وکمان

توسط افراد عادی از تیر و کمان برای شکار حیوانات و واحد تیراندازان برای هجوم یا دفاع استفاده می کردند. (۱)(شکل ۱ و ۲)

o

اجزای تیر و کمان

تیر و کمان از سه قسمت اصلی کمان، تیر و جعبه دان تشکیل می شد:

۱. کمان (شکل ۱) : کمان از دو قسمت اصلی چوب کمان و زه کمان تشکیل می شد. چوب کمان که به آن «قوس» می گفتند، معمولاً از چوبی نرم و محکم تهیه می شد و آن را به شکل هلالی در می آوردند. هر مقدار چوب کمان نرم تر بود، مسافتی که تیر طی می کرد بیشتر و اصابت به هدف، دقیق تر صورت می گرفت. مقدار نرمی چوب کمان بستگی به مقدار رطوبت و تری آن داشت. (۲)

چوب کمان که به آن «بدن» نیز می گفتند، از قسمت های زیر تشکیل می شد: (شکل:۱)

الف) یدُالقوس (دست کمان) : به قسمت بالایی چوب گفته می شد.

ب) رِجْل القوس (پای کمان) : به قسمت پایینی کمان گفته می شد.

ج) مِقْبَض (دستگیره) : به محل دست گرفتن تیرانداز که معمولاً دست چپ خود را به آن می گرفت، می گفتند و گاهی نیز به آن «مِعْجَص» ؛ «پنجه گاه» می گفتند.

د) سِیه: به دو سر برگشته کمان که در دو طرف آن قرار داشت، می گفتند. بنابراین، هر کمان دو سیه داشت. به قسمتی از سیه که زه بسته می شد «فَرَضه» و به قسمتی که در دو طرف زه باقی می ماند، «ظَفَر» می گفتند.

ه) قاب: به فاصله بین سیه و مقبض گفته می شد. هر کمان دو قاب داشت که به قاب بالا «قاب العُلْوِّی» و به قاب پایین «قاب السُفْلِی» می گفتند.

۱- تنظیمات الجیش العربی، ۱۲۳.

۲- تنظیمات الجیش العربی،صص ۱۴۶- ۱۴۷؛ مجله المورد، «تقنیه السلاح عند العرب» ، عبدالجبار محمود سامرائی، ج۴ ص۹.

و) حَمالَه: (شکل ۳) به تسمه ای که کمان را به آن می بستند و بدین وسیله آن را حمایل خود می نمودند، حماله گفته می شد. معمولاً تیرانداز در مواقع عادی این تسمه را بر شانه راست خود قرار داده و دست چپ خود را از آن بیرون می آورد که در این هنگام کمان در پشت او واقع می شد. به این عمل اصطلاحاً «تَأَتُّبْ» می گفتند. کمان دار در بعضی مواقع، حماله را روی سینه خود قرار داده و هر دو دست خود را از آن بیرون می آورد که در این هنگام کمان روی دو شانه وی قرار می گرفت. به این عمل اصطلاحاً «تَنَکُّبْ» می گفتند. (۱)

ز) زه کمان: عرب به آن «وَتْر» می گفت و از پوست حیوانات، نخ تابیده شده یا از عصبی که در گردن شتر مسن وجود داشت و یا از عصبی که در قسمت ساق پای شتر یا اسب بود، فراهم می آمد. به وتر، «رَبَذی» نیز می گفتند؛ زیرا ابتدا در «ربذه» به عمل می آمد. گرمای شدید خورشید و آب باران باعث از بین رفتن زه می شد، ازاین رو معمولاً آن را در کیسه ای که به همین منظور تهیه شده بود، نگهداری می کردند. (۲)

۲. تیر: (شکل ۳) معمولاً تیر از چوب سخت تهیه می شد و اندازه آن یک ذراع (حدود نیم متر) بود. عرب به آن «سهم» ، «نَبْل» و «نُشّاب» می گفت. مراحل تهیه آن از قرار زیر بود:

ابتدا چوبی از شاخه درخت می بریدند که در این مرحله به آن «قطع» می گفتند، آن گاه آن را صاف کرده و می تراشیدند که به آن «بَری» (تراشیده) می گفتند، سپس در قسمت پایین آن، بریدگی های دایره ای مانند ایجاد می کردند تا در آن پرهای تیر (ریش) را جای دهند، بعد قسمت فوقانی آن را برای قرار دادن نوک تیر (پیکان) مهیا می ساختند که در این مرحله به آن «قدح» می گفتند. هرگاه پرهای کمان و پیکان روی آن تعبیه می شد، آن را «سهم» و «نبل» می نامیدند. (۳)

۱- مجله المورد، «تقنیه السلاح عند العرب» عبدالجبار محمود سامرائی، ج۴، صص ۱۰ - ۱۱.
۲- مجله المورد، «تقنیه السلاح عند العرب» عبدالجبار محمود سامرائی، ص ۱۰؛ تنظیمات الجیش العربی، ص ۱۴۷
۳- مجله المورد، «تقنیه السلاح عند العرب» عبدالجبار محمود سامرائی، ج۴، ص ۱۱.

اجزای تیر عبارت بود از:

الف) قدح: به آن «حُظْوَه» ؛ «تیر کوچک» نیز می گفتند و آن عبارت بود از چوب تیر بدون پیکان و پر که طول آن یک ذراع (نیم متر) و عرض آن به اندازه عرض انگشت بود.

ب) نَصْل (پیکان) : عبارت بود از آهنی که آهنگر آن را در آتش، گداخته می نمود و سپس آن را با سوهان، سوهان کاری می کرد و برای آن خارهایی در اطراف قرار می داد تا هرگاه در جایی فرو رود، بیرون کشیدن آن مشکل شود.

نصل انواع مختلفی داشت، از جمله به صورت عریض و بلند، عریض و کوتاه، گرد درخشان (مُدَ مُلَک) بدون عرض، کوچک به اندازه یک هسته، کوچک به اندازه یک انگشت و. . . . بعضی پیکان ها به صورت چند شعبه ای ساخته می شدند که هر شعبه آنها نوک تیزی داشت و تا چهار شعبه نیز ساخته می شد. (۱)مراد از تیر سه شعبه که در جریان حوادث کربلا از آن یاد شده (۲)، تیری است که با پیکانی سه شعبه داشته است.

به قسمت پایین «نَصل» که مجوف و تو خالی بود و چوب تیر در آن داخل می شد، «سِنْخُ النَصل» و به مدخل ورودی «سنخ» «رُعْظ» می گفتند.

ج) عَقِب: به قسمت عقبی تیر که در آن پر می نهادند گفته می شد. همچنین به این قسمت، «رَصفه» ، «رَصافه» و «اطره» نیز گفته می شد.

د) فوق: در فارسی به آن «سوخار» می گویند و آن محلی از تیر بود که به صورت شکاف در ته تیر ساخته می شد تا هنگام تیراندازی و قبل از آن، تیر در چلّه کمان بند شود.

ه) زَنْمَتان فوق: به دو طرف انتهایی تیر که شکاف (فوق) را دربر می گرفتند، زنمتان می گفتند.

۱- مجله المورد، «تقنیه السلاح عند العرب» عبدالجبار محمود سامرائی، ج۴، ص ۱۱.

۲- مقتل الحسین (علیه السلام) ، مقرّم، ص ۲۷۸.

و) شَریجهه: به ابتدای قسمتی از تیر گفته می شد که پر روی آن چسبانده می شد. البته به آن «طِنَبَه» نیز می گفتند.

ز) ریش (پَر) : معمولاً دو یا سه پر از عقاب، کلاغ، کرکس یا پرندگان دیگر به انتهای تیر به وسیله سریشم یا بند بسته می شد تـا توازن تیر را هنگام پرتاب و نیز دقت اصابت به هـدف، تأمین کنـد. همه پرها می بایست از یک جنس باشـد تا توازن به هم نخورد. (۱)

ح) جعبـه تیر (کِنـانَه) : عرب به تیردان، «کنـانه» ، «جَفیر» ، «جَعْبَه» و «وَفْضَه» می گفت که البته جفیر ظرفیت بیشـتری از «کنـانه» داشت. چارچوب تیردان از چوب بود و پوست حیوانات و چرم روی آن می کشـیدند و در بعضـی از تیردان ها اصـلاً چوب به کـار نمی رفت که در این هنگـام چرم را پاره پاره کرده و سـپس می دوختنـد تا هوا به پرهای تیر برسـد و فاسـد نشود. معمولاً تیردان به وسیله تسمه ای بر شانه تیرانداز آویزان می شد. (۲)(شکل۳)

o

انواع کمان

انواع مختلفی برای کمـان شـمرده انـد که بسـیاری از آنهـا در زمـان مورد بحث، وجود نداشـته است و از آن انواع فقـط کمان دستی (قوس یـدوی) موجود بوده است که به آن «قوس عربی» نیز می گفتنـد. این نوع کمـان، ساده ترین انواع کمان به شـمار می رفت که اجزای آن توضیح داده شد. این نوع کمان خود به اقسامی تقسیم می شد:

۱. قوس حجازی: این نوع کمان که قبل از اسلام نیز در جزیره العرب وجود داشت، به صورت یک پارچه و از یک تکه چوب درختان نَبَع و شوحَطْ که دو نوع درخت مخصوص کمان سازی بودند، ساخته می شد و سِیه و دستگیره نداشت.

۱- مجله المورد، «تقنیه السلاح عند العرب» عبدالجبار محمود سامرائی، ج۴، صص ۱۱ - ۱۲.

۲- مجله المورد، «تقنیه السلاح عند العرب» عبدالجبار محمود سامرائی، ج۴، ص ۱۲؛ تنظیمات الجیش العربی، ص ۱۴۷.

۲. قوس شُـرَیحی: این کمـان کاملاًـ شبیه قوس حجازی بود به جز آنکه با دو تکه چوب (نه به صورت یک پارچه) درست می شد.

۳. قوس منفصل (قوس واسطی) : اجزای این قوس ابتـدا ساخته شده و سـپس با سـریشم به هم وصل می شد. این قوس، سیه و دستگیره نیز داشت. زمان ساخت آن به پیش از بنیان شهر واسط برمی گردد.

۴. قوس دمشقی: اجزای این نوع کمان نیز جداگانه ساخته می شد.

۵. قوس ماسِخی: این نوع کمان به سازنده آن، یعنی ماسخه که مردی از اَزْد بوده، منسوب است.

۶. قوس عُصْفوری: سازنده این نوع کمان در ابتدا شخصی به نام عصفور بوده است. (۱)

o

طریقه تیراندازی

در تیرانـدازی با کمان دستی، تیرانداز دسـتگیره کمان را با دست چپ می گرفت و در حالی که تیر را در چله نهاده بود، زه را با تمام توان با دست راست به عقب می کشید تا آرنج راستش در راستای شانه راست قرار می گرفت (هرچه زه بیشتر به عقب کشـیده می شـد، مسافتی که تیر طی می کرد زیادتر می شد) ، آن گاه زه را رها کرده و تیر به شدت از کمان خارج می شد و به سمت هدف پیش می رفت. (۲)(شکل ۳)

*

عمود

در فارسـی به آن گرز می گوینـد و آن وسـیله ای جنگی بود که از آهن سـاخته شـده و در بالای آن برآمـدگی هـایی وجود داشت. معمولاً سواران آن را زیر زین اسب می گذاشتند و بعد از جنگ کردن با شمشیر و نیزه از آن استفاده می کردند. (۳)از این

۱- مجله المورد، «تقنیه السلاح عند العرب» عبدالجبار محمود سامرائی، ج۴، ص ۹.

۲- مجله المورد، «تقنیه السلاح عند العرب» عبدالجبار محمود سامرائی، ج۴، ص ۹.

۳- مجله المورد، «تقنیه السلاح عند العرب» عبدالجبار محمود سامرائی، ج۴، ص ۱۴.

سلاح، دشمن در روز عاشورا فراوان استفاده کرد، به خصوص در جریان به شهادت رساندن حضرت اباالفضل العباس (علیه السلام) . (۱)امام حسن (علیه السلام) نیز در کلمات خود از این سلاح نام برده است. (۲)

دَبوس نیز نوعی گرز که دسته آن همانند عصا کوتاه بود و به آن «مِطْرَقه» ؛ «وسیله کوبیدن» نیز می گفتند. (۳)(شکل ۲)

*

فَلاخُن (مقلاع)

مقلاع که به آن در فارسی فلاخن یا قلاب سنگ می گویند، شامل یک صفحه چرمین یا پارچه ای به شکل دایره یا بیضی بود که در صورت اول (دایره) سه تکه طناب و در صورت دوم (بیضی) دو تکه طناب به طول پنجاه تا شصت سانتی متر، اطراف آن بسته می شد که یک سر این طناب ها به صفحه و سر دیگر آزاد بود و در سر دیگر یکی از طناب ها دستگیره ای به اندازه داخل شدن یک انگشت تعبیه شده بود. هنگام پرتاب سنگ، ابتدا سنگ مناسبی درون صفحه گذاشته شده و آن گاه سنگ انداز در حالی که تمام طناب ها را به دست گرفته، فلاخن را به سرعت دور سر خود می چرخاند و بعد از دو یا سه دور چرخاندن، غیر از تکه طنابی که دارای دستگیره بود، بقیه را رها می کرد و بدین ترتیب سنگ به سمت هدف پیش می رفت. (۴)

دوم – سلاح های هجومی سنگین

منجنیق

منجنیق وسیله جنگی بزرگی بود که عمدتاً در شکستن دیوارهای مستحکم قلعه ها و نفوذ به داخل آنها مورد استفاده قرار می گرفت. اساس ساختمان این

۱- بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۴۱.

۲- جمهره خطب العرب، ج ۲، ص ۱۸.

۳- مجله المورد، «تقنیه السلاح عند العرب» عبدالجبار محمود سامرائی، ج۴، ص ۱۳.

۴- مجله المورد، «تقنیه السلاح عند العرب» عبدالجبار محمود سامرائی، ج۴، ص ۱۴.

وسیله را چوب قوی و محکم عمودی تشکیل می داد که بر سر آن، فلاخن مانند بزرگی نصب شده بود که در آن سنگ، نفت، آتش و هر چیزی که قصد پرتاب آن را داشتند، می نهادند و سپس چوب عمودی را به وسیله طناب های محکمی به عقب می کشیدند و آن گاه آن را رها می کردند، در این هنگام سنگ یا آتش به سرعت و با قوت به حصار دشمن برخورد می کرد. (۱)(شکل ۴)

مشهور آن است که این وسیله جنگی را اولین بار در تاریخ قدیم، فینیقی ها اختراع کردند و سپس یونانی ها طریقه ساخت آن را از آنها فرا گرفتند و پس از آن، سایر کشورها و از جمله ایرانی ها طرز ساخت آن را از یونانی ها آموختند و سرانجام این صنعت از ایران به عرب ها منتقل شد. (۲)در اسلام برای اولین بار این وسیله با پیشنهاد سلمان فارسی در جنگ طایف که محاصره آن به وسیله پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به طول انجامید، ساخته و به کار گرفته شد. (۳)همچنین گفته شده است هنگامی که مسلمانان دژهای خیبر را گشودند در آن با منجنیق هایی برخورد کردند. (۴)نیز گفته شده است که در سال ۱۶ه. ق سعد بن ابی وقاص در محاصره شهر «بَهُرَ سیر» که شهری نزدیک بغداد امروزی و یکی از شهرهای هفت گانه مداین بود (۵)و دیوار محکمی داشت و محاصره آن به طول انجامید، از متخصصان منجنیق سازی در لشکرش استفاده کرد و تعداد بیست عدد منجنیق ساخت و محاصره شهر را درهم شکست. (۶)

همچنین این وسیله در سال ۳۴ه. ق برای فتح مصر به کار گرفته شد. (۷)همین طور در سال ۲۶ه. ق از منجنیق کشور مصر استفاده شد. (۸)این وسیله در

۱- تاریخ التمدن الاسلامی، ج ۱، ص ۱۴۲؛ تنظیمات الجیش العربی، ص ۱۴۸؛ فرهنگ فارسی معین، ج۴، ص۴۳۸۴.

۲- تاریخ التمدن الاسلامی، ج ۱، ص ۱۴۲.

۳- تاریخ التمدن الاسلامی، ج ۱، ص ۱۴۱؛ میزان الحکمه، ج ۲، ص ۳۳۳.

۴- تاریخ التمدن الاسلامی، ج ۱، ص ۱۴۱.

۵- معجم البلدان، ج ۲، ص ۵۱۵. در این کتاب، این نام را معرّب «به اردشیر» ، یعنی اردشیر خوب یا «دِه اردشیر» دانسته است.

۶- تجارب الامم، ج ۱، ص ۲۱۶.

۷- تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۸۰.

۸- تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۵۴۸.

جنگ های سه گانه حضرت علی (علیه السلام) و نیز وقایع کربلا که حصاری در میان نبود، کاربردی نداشت، اما در جنگ های شام با کشورهای دیگر در زمان مورد بحث، از آن استفاده می شد. (۱)

*

دبابه

دبابه وسیله ای متحرک بود که روی چرخ های دایره ای شکل حرکت می کرد. روی چرخ ها چوب های ضخیم را به هم می بستند و روی آن را با پوست حیوانات یا نمدی که آن را برای جلوگیری از آتش گرفتن در سرکه خیسانده بودند، می پوشاندند. (شکل۴) طریقه کاربرد آن بدین صورت بود که مردانی روی این وسیله سوار می شدند و سپس عده ای آن را به سمت دیوارهای دشمن حرکت می دادند و وقتی به کنار دیوار می رسیدند، آن را با چوب های محکمی سوراخ می کردند یا به وسیله نردبان های بلندی به بالای آن می رفتند. (۲)

قدمت این وسیله از منجنیق بیشتر بود، ابتدا مصری ها، سپس آشوری ها، بعد رومی ها و پس از آن ایرانی ها از آن استفاده می کردند و سرانجام مسلمانان نیز فن ساختن آن را از ایرانی ها فرا گرفتند. گفته شده است که مسلمانان برای اولین بار در قلعه خیبر با به این وسیله برخورد نمودند. (۳)سعد بن ابی وقاص از این وسیله نیز در فتح «بهر سیر» استفاده کرد. (۴)

نوع خاصی از دبابه به نام «رأس الکبش» (شکل ۴) بعدها مورد استفاده مسلمانان قرار گرفت و از آنجا که وسیله ای به شکل سر قوچ (کبش) در جلوی آن به کار رفته بود، به این نام موسوم شده بود. (۵)

۱- تنظیمات الجیش العربی، ص ۱۴۸.

۲- تنظیمات الجیش العربی، ص ۱۴۸. ؛ تاریخ التمدن الاسلامی، ج ۱، صص ۱۴۳ و ۱۴۴.

۳- تاریخ التمدن الاسلامی، ج ۱، ص ۱۴۴.

۴- تجارب الامم، ج ۱، ص ۲۱۶.

۵- تاریخ التمدن الاسلامی، ج ۱، ص ۱۴۴؛ تنظیمات الجیش العربی، ص ۱۵۱.

*

نردبان های بلند (سَلالِمُ الحِصار)

البته نردبان به خودی خود وسیله جنگی نبود، اما از آنجا که هنگام هجوم به قلعه های دشمن مورد استفاده فراوان داشت، در اینجا از آن یاد شد. این نردبان ها بسیار بلند و عریض ساخته می شد و هنگام هجوم، روی دیوارها قرار می گرفت و لشکریان از آن بالاـ رفته و به قلعه دشمن نفوذ می کردند. اما نردبان هایی که در زمان خلافت عمر در فتح شهرها و کشورها مورد استفاده قرار می گرفت، عمدتاً از دو رشته طناب محکمی که در عرض آن پله هایی با چنگال های آهنی در فواصل مختلف تعبیه کرده بودند، تشکیل می شد. خالد بن ولید در سال ۱۴ه. ق هنگام فتح دمشق و زُبَیر بن عوام در سال ۱۹ه. ق هنگام فتح یکی از شهرهای مصر، از این نوع نردبان ها استفاده کردند. (۱)

دو - سلاح های دفاعی

اشاره

این سلاح ها را نیز به دو قسم سبک و سنگین تقسیم می نماییم:

اول - سلاح های دفاعی سبک

اشاره

این سلاح ها عبارت بود از:

*

زره (درع)

زره عبارت بود از لباسی که از حلقه های آهنی یا فولادی یا کتان و یا صفحه هایی از این اجناس تهیه می شد و سر و گردن و بدن جنگ جو را از انواع سلاح های دشمن محافظت می کرد. به حلقه های زره، «زَرَد» می گفتند. به زره های تهیه شده از صفحه های کتان یا پوست حیوانات «دِلاص» می گفتند که به معنای زره نرم می باشد و به زره های تهیه شده از صفحه های فولاد «لَأمْه» می گفتند و زره های

۱- تنظیمات الجیش العربی، ص ۱۵۲.

آهنین را «زَرَد» می نامیدند. همچنین به زره هایی که از حلقه های این اجناس تشکیل می شد، «بَتراء» می گفتند. (۱)(شکل۲)

زره در انواع مختلفی تهیه می شد. غالب ترین نوع زره، زره ای بود که از گردن تا زانوها از جلو و عقب و بلکه پایین تر از آن را محافظت می کرد و بلکه قسمتی از آن پشت گردن را نیز می پوشانید. بعضی دیگر از انواع آن، قسمت پشتی را نداشت، چنان که زره ای که حضرت علی (علیه السلام) استفاده می کرد، از این نوع بود و در توجیه آن می فرمود: من هیچ گاه پشت به دشمن نمی نمایم. بعضی از زره ها آستین نداشت، چنان که بعضی از انواع دیگر آن آستین های بلند و گشادی داشت که حتی انگشتان دست را نیز می پوشاند. به این نوع زره ها «فَضْفاضه» می گفتند که به معنای زره فراخ می باشد.

در میان عرب ها بیشتر اوقات، سواران از زره استفاده می کردند. معمولاً زره های رایج در میان عرب ابتدا ساخت روم، ایران و یمن بود، آن گاه در زمان بنی امیه در سایر شهرهای عربی، کارگاه هایی برای زره سازی ایجاد شد. معمولاً جنگ جویان برای جلوگیری از آزار و اذیت حلقه های زره بر بدن، لباس های آستردار ضخیمی که بیشتر شباهت به بالش داشت، زیر آن می پوشیدند. (۲)

زره به اضافه ملحقات آن دارای اجزای زیر بود:

الف) جَوْشَن (زره سینه ای) : جوشن، قسمتی از زره بود که سینه و کمر یا تنها سینه را می پوشاند و معمولاً از صفحه کوچک آهنی یا از آهن مخلوط شده با پودر شاخ حیوانات و یا از پوست حیوانات تهیه می شد.

ب) بیضَه (خوذه) (شکل ۲) : در فارسی به آن «خُود» یا «کلاه خود» گفته می شود و آن کلاه مانندی بود که از آهن و یا فلزات دیگر به شکل دایره ساخته می شد و سر جنگ جو را از شمشیر، نیزه، سنگ و. . . حفظ می کرد. از آنجا که این کلاه به تخم

۱- تنظیمات الجیش العربی، ص ۱۵۴ و ۱۸۷؛ مجله المورد، «تقنیه السلاح عند العرب» عبدالجبار محمود سامرائی، ج۴، ص۱۴.

۲- تنظیمات الجیش العربی، ص ۱۸۳؛ مجله المورد، همان، ج۴، ص ۱۴.

شترمرغ شباهت داشت به آن «بیضه» (به معنای تخم پرندگان) می گفتند. به قسمت جلویی بیضه، «قَوْنَس» می گفتند. قسمت عقبی آن گاهی تا پایین تر از گردن جنگ جو نیز ادامه داشت. قسمت بالای کلاه خود به شکل منحنی و محدب ساخته می شد تا جلوی ضربه شمشیر را بگیرد. معمولاً عرب ها هنگام جنگ، عمامه خود را روی کلاه خود می نهادند.

ج) مِغْفَر (زره کلاه خُود) : مغفر به زره ای گفته می شد که به منظور محافظت از سر جنگ جو هنگام شکاف یا شکستن کلاه خود، از آن استفاده می شد و بخشی از آن نیز روی صورت جنگ جو قرار می گرفت. گفته شده است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) مغفری آهنین داشت. مغفر در بعضی مواقع، پشت گردن جنگ جو را نیز می پوشاند و به وسیله حلقه هایی به زره تنه متصل می شد.

د) اَلْأذرع، سیقان، اَکُفّ: این سه نام به قسمت هایی از زره اطلاق می شد که دست ها (ذراع دست) ، ساق پاها (سیقان جمع ساق) و کف دست (اکف جمع کفّ) را می پوشاند. این سه قسمت ابتدا میان عرب ها معمول نبود، بلکه بعد از مشاهده زره های رومی و ایرانی، این قسمت ها را در زره های خود تعبیه کردند. (۱)

در بعضی از نصوص تاریخی از نوعی زره با عنوان «درع حَطْیمه» ؛ «زره شکننده» ، یاد شده است که به سبب آنکه نیزه و شمشیرهای دشمن را می شکست به این عنوان موسوم شده بود. (۲)

*

سپر (تُرس، مِجَنّ)

سپر وسیله ای دفاعی و عبارت از صفحه ای بود که جنگ جو، اعم از سوار و پیاده به وسیله دستگیره ای که درون آن قرار داشت، آن را مقابل خود می گرفت تا او را از شمشیر، نیزه و تیرهای دشمن حفظ کند. جنس آن ممکن بود از پوست

۱- مجله المورد، «تقنیه السلاح عند العرب» عبدالجبار محمود سامرائی، ج۴، ص ۱۵.

۲- بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۳۶.

حیوانـات، چوب یا آهن باشـد. عرب ها ابتـدا سپرهای خود را از پوست گاو تهیه می کردنـد، اما از آنجا که این نوع سپرها در مقابل ضـربه های شمشـیر و نیزه پاره می شد، ناچار شدند که آن را از چوبی که روی آن پوست کشیده شده بود، تهیه نمایند. بعضـی از این نوع سپرها که به آن «جُحْفه» می گفتند، در جنگ قادسیه مورد استفاده قرار گرفت. اما پس از پیروزی بر ایران و نیز گرفتن بعضی از متصرفات روم، سپرهای خود را از آهن تهیه کردند. گفتنی است که سپر در مراحل مختلفِ جنگ، همانند حمله، دفاع و به خصوص جنگ تن به تن، کاربرد فراوانی داشت. (۱)

سپر انواع مختلفی داشت که بعضی از آنها عبارت اند از:

o

سپر مستطیل (الترس المستطیل)

از این نـوع سـپر برای جلوگیری از اصـابت تیرهـا اسـتفاده می شـد و معمولاًـ سوارکـاران از آن اسـتفاده می کردنـد؛ زیرا برای حمایت از نیمه بالایی تنه کفایت می کرد. دو طرف این نوع سپر به شکل خاصی به صورت مقعر ساخته می شد. (شکل ۲)

o

سپر دایره ای (الترس المستدیر)

این نوع سپر که رایـج ترین نوع سپر نزد عرب هـا به شـمار می رفت، دایره ای شـکل بود و در وسـط آن به طرف بیرون، گنبد شکلی تعبیه شده بود که باعث رد شدن نیزها از آن می گشت.

نـام یکی از سپرهای پیامبر اکرم (صـلی الله علیه و آله) «زَلوق» بود که به احتمال زیاد از همین نوع سپر بوده است؛ زیرا «زلوق» از مـاده «زلق» به معنای لغزان گرفته شـده است. بنابراین، از آنجا که این نوع سپر باعث لغزیـدن نیزها و شمشـیرها می شـد، می توان حدس زد که سپر پیامبر از این نوع بوده است.

۱- تنظیمـات الجیش العربی، ص ۱۵۵، مجله المورد، «تقنیه السـلاح عنـد العرب» عبدالجبار محمود سامرائی، ج۴، صص ۱۵ - ۱۶.

o

سپر گنبدی (ترس المُقَبَّب)

اطراف این نـوع سـپر، منحنی بـوده و بیشـتر برای دفع شمشـیر و سـنگ، کـارایی داشت و برای دفع نیزه به کـار نمی رفت؛ زیرا شکل آن به گونه ای بود که نیزه در آن نفوذ می کرد. (شکل ۲)

o

سپر مسطح (ترس المسطح)

این نوع سپر مسطح و صاف بود و بیشتر برای دفع نیزه از آن استفاده می شد. (۱)

در بعضی از جنگ ها بعضی افراد با سپرهای خاصی که به کار می بردند، مشهور می شدند، چنان که در جنگ صفین از یکی از سپاهیان معاویه با عنوان صاحب سپر طلاکاری شده (التُرس المُذَهَّب) یاد شده است. (۲)

*

خارهای سه پهلو (حَسَک الشایک)

این سـلاح دفـاعی، کـاری ماننـد مین های امروزی را انجام می داد؛ بـدین ترتیب که طرز ساخت آن به گونه ای بود که به هر گونه ای که آن را روی زمین می انداختنـد، خارهـایی از آن به سـمت بالاـ قرار می گرفت و در سُم اسـبان سواره نظـام و پای افراد پیـاده، فرو می رفت. این خارهـا را در اطراف پادگـان هـا، شـهرها، راه هـا و خنـدق هـا می ریختنـد تـا از هجـوم دشـمن جلوگیری کند. گفته شده است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) از نوعی از این وسیله که عبارت از تخته های میخ کاری شده بود، استفاده کرده است. اما آشنایی عرب با این وسیله دفاعی که به طور کلی از آهن ساخته شده بود، در سال ۲۱ه. ق در جنگ نهاوند صورت گرفت که ایرانی ها آن را به کار برده بودند، سپس عرب ها طریقه ساخت آن را از ایرانی ها آموختند و آن را در محل هـایی که احتمال عبور دشـمن می رفت، کار می گذاشـتند و خود از راه های سالمی که دشـمن از آنها اطلاع نداشت، رفت و آمد می کردند. (۳)

۱- مجله المورد، «تقنیه السلاح عند العرب» عبدالجبار محمود سامرائی، ج۴، ص ۱۶.

۲- تاریخ الطبری، ص ۱۵.۴.

۳- تنظیمات الجیش العربی، صص ۱۵۸ و ۱۵۹.

*

تِجْفاف

تجفاف، نوعی وسیله دفاعی بود که به منظور نگهداری و حفظ اسبان و شتران از تیر و نیزه دشمن به کار می رفت و به اصطلاح، نقش زره را در مورد اسب و شتر ایفاد می کرد. شیوه استفاده از آن، این گونه بود که مَرْکب را به وسیله مقداری پوست یا آهن می پوشانیدند و به این اسب ها اصطلاحاً «خیول مُجَفَّفه» می گفتند و به اسب هایی که این نوع پوشش را نداشتند «خیول مُجَرَّدَه» ؛ «اسب های عریان» می گفتند. این اسب ها چون قدرت تحرّک کمتری داشتند، هنگام دفاع که احتیاج به سکون و عدم تحرک بیشتری بود، مورد استفاده قرار می گرفتند. به واحدی که از اسب سوارانی با این خصوصیات تشکیل می شد، واحد «مُجَفَّفَه» گفته می شد. (۱)در لشکرکشی کوفیان مقابل امام حسین (علیه السلام) از این واحد، سخن به میان آمده است. (۲)همچنین از شتر مجفّف در جریان جنگ جمل، در میان لشکر بصره یاد شده است. (۳)

دوم - سلاح های دفاعی سنگین

بعضی از وسایل دفاعی سنگین در آن زمان عبارت بودند از: موانع طبیعی، مانند کوه ها، رودخانه ها، دریاها، باتلاق ها و جنگل ها که امکان برخورد مسلمانان با انواع آن در جنگ هایی که به منظور پیشبرد اسلام در سرزمین های ایران و روم انجام می دادند، وجود داشت. برخی دیگر، موانع مصنوعی، همانند خندق ها، قلعه ها و دیوار شهرها بود. عرب ها در زمان مورد بحث، در شهرهای خود قلعه و دیوار نمی ساختند؛ زیرا آنان در حال پیشرفت بودند و قلعه و دیوار آنها را در موضع دفاعی قرار می داد، چنان که در مورد شهرهایی، همانند بصره و کوفه که در زمان مورد بحث ساخته شده است، به دیوار و قلعه برخورد نمی نماییم. همچنین از آنجا که خندق در حالت دفاعی ساخته می شود، در زمان مورد بحث که نبردهای اسلامی

۱- تنظیمات الجیش العربی، ص ۱۲۷.

۲- حیاه الامام الحسین، ج ۳، ص ۱۲۵.

۳- الاخبار الطوال، ص ۲۱۵.

نقش تهاجمی ایفا می نمودند، به چشم نمی خورد، بلکه اولین خندق در اسلام در سال ۵ه. ق در جنگ احزاب ساخته شد که به همین سبب به جنگ خندق معروف شد. مسلمانان در این جنگ به پیشنهاد سلمان فارسی برای محافظت مدینه در اطراف آن خندق حفر کردند. از ویژگی های خندق آن بود که ساخت سریع آن ممکن بود. (۱)

ه) تعلیم جنگاوران

چنان که بارها یادآور شدیم، در زمان مورد بحث، نیروی اصلی جنگی را مردم عادی تشکیل می دادند؛ یعنی همان مردمی که در مواقع غیر جنگی مشغول کسب و کار خود بودند و نیروی آماده ای به عنوان ارتش تشکیل نشده بود، حتی در جنگ ها، سربازان موظف به تهیه غذا، سلاح و مرکب خود بودند. در چنین نظامی طبعاً ارگانی برای تعلیم جنگاوران وجود نداشت، بلکه هر فردی از کودکی به وسیله پدر و یا دیگر افراد قبیله خود، فنون جنگی و اسب سواری و. . . را می آموخت. علاوه بر این، اسلام نیز مردم را به تعلیم فنون جنگی به فرزندانشان تشویق می کرد، چنان که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در حدیثی خطاب به مردم می فرماید: «به فرزندان خود تیراندازی و اسب سواری را بیاموزید» . (۲)همچنین پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به منظور تشویق مردم برای یادگیری فنون جنگی، خود در تمرین های آنها شرکت می کرد، چنان که نقل شده است آن حضرت در تمرین های تیراندازی انصار که به صورت مسابقه برگزار شده بود، شرکت نمود و همراه آنان تیر انداخت. (۳)عمر نیز در نامه ای خطاب به اهل فتوحات از آنان خواست که به فرزندانشان شنا و اسب سواری بیاموزند. (۴)

۱- تنظیمات الجیش العربی، صص ۱۵۶ و ۱۵۷.

۲- وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۱۰۷؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۷۷.

۳- مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۷۹، ح ۳.

۴- البیان و التبیین. ج ۱، ص ۲۱۳؛ تاریخ التمدن الاسلامی، ج ۳، ص ۵۴.

در کتاب های روایی، شاید بتوان گفت که یکی از مهم ترین تشویق های اسلام برای یادگیری فنون جنگی از سوی مردم، تشویق به برقراری مسابقه و حلال شمردن شرطبندی در موارد مسابقات فنون جنگی، مانند تیراندازی و اسب سواری بود، چنان که روایات فراوانی در باره تشویق مردم به مسابقه، مسابقه های شتر سواری پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) ، کشتی گرفتن پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) با یک عرب قوی و مشروعیت شرطبندی در مسابقات وارد شده است. (۱)

و) اسلحه سازی

چنان که در فصل چهارم در بخش واردات کوفه آوردیم، در کوفه سلاح ساخته نمی شد، بلکه عمده سلاح آن از شهرها و کشورهای دیگر، مانند ایران، یمن، هند و شام وارد می شد. سلاح های هر مکان به نام آن مکان معروف بود، مثلاً شمشیرهای یمنی، هندی، مَشْرِفی، نام هایی بود که در آن زمان بسیار رایج بود. (۲)در بعضی از متون تاریخی، از جمله در مورد سلاح دفاعی مالک اشتر در جنگ صفین از «صَفیحه یمانیه» که نوعی سپر یمنی بوده، سخن به میان آمده است. (۳)

ز) پیک

مراد از پیک در اینجا، پیک جنگی است، اما بحث را فراتر برده و به طور کلی پُست را در زمان مورد بحث، بررسی می نماییم. در مورد نامه رسان در این زمان دو لغت به کار برده می شد:

۱. لغت ضَیج که عربی شده لغت پیک فارسی است. این لغت در بعضی از کتاب های لغت عربی، به دونده ای که اخبار را از شهری به شهر دیگر منتقل می کند، معنا شده است. (۴)و این، نشانه آن است که معمولاً ـ پیک مسیر را پیاده طی می کرده است.

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۲، صص ۳۴۵ - ۳۵۱؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۴، صص ۷۷ - ۸۴.

۲- تاریخ التمدن الاسلامی، ج ۱، ص ۱۸۵؛ تنظیمات الجیش العربی، ص ۱۴۳.

۳- تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۱۵.

۴- لسان العرب، ج ۱۰، ص ۳۶۲.

۲. لغت بَرید که امروزه به معنای پُست است. بعضی گفته اند که اشتقاق این لغت از عبارت «بُریده دُم» فارسی است و چون در آن زمان از قاطرهای دُم بُریده به عنوان مرکب های پستی استفاده می شد، به آن «بریده دُم» می گفتند که بعدها در عربی به «بَرید» تبدیل شد. (۱)بعضی نیز آن را از مصدر «بُردن» فارسی به معنای حمل و نقل مشتق می دانند. (۲)بعضی هم آن را از اصل رومی کلمه « veredus » (وِرِدوس) که به معنای مرکب پُستی است، مشتق دانسته و بالاخره عده ای آن را کلمه اصیل عربی می دانند. (۳)

اما در باره تاریخ آن در اسلام، گفتنی است که در برخی روایات تاریخی این لفظ به کار برده شده که نشانه استعمال این لفظ در زمان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) است. مثلاً- پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) خطاب به سران قبایل می فرماید: «هرگاه «بریدی» به سوی من فرستادید، سعی نمایید شخصی با اسم نیکو و صورتی زیبا باشد» . (۴)و نیز به عبارتی در زمان آن حضرت برخورد می نماییم که در آن، لفظ «ضِیج» استعمال شده است. این عبارت در مورد جنگ تبوک در سال ۹ه. ق و بازگشت از آن و با خبر شدن آن حضرت از بعضی از اخبار مدینه بود. در این ماجرا وقتی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به وسیله وحی الهی از اخبار با خبر شد، منافقان تعجب کرده، گفتند: حتماً پیک سریع السیری برای او خبر آورده است یا اینکه پرنده ای را از مدینه همراه با خبر برای او فرستاده اند. (۵)از این عبارت چنین استفاده می شود که عرب ها در آن زمان نیز با عمل کبوتران نامه بَر آشنا بوده اند. در سال ۱۳ه. ق ابوبکر به وسیله «برید» به خالد که در عراق و ایران مشغول جنگ بود، دستور داد که به روم برود. همچنین

۱- لسان العرب، ج ۱، ص ۳۶۷.

۲- الالفاظ الفارسیه المعرّبه، ص ۱۸. برای اطلاع بیشتر، ر. ك: دائره المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۲، صص۶۴ -۷۰، مدخل برید.

۳- تحقیق درباره اول اربعین، صص ۱۳۸ - ۱۳۹.

۴- لسان العرب، ج ۱، ص ۳۶۷.

۵- بحارالانوار، ج ۲۱، ص ۲۲۶.

در همین سال، خبر درگذشت ابوبکر به وسیله برید که نام او محمیّه بن زَنیم بود به خالد رسید. (۱)

همین طور ابوذر هنگام وفات خود در سال ۳۲ه. ق در رَبـذه، (مکانی که به وسیله عثمان به آنجا تبعید شده بود) از «برید» یاد می کند و اکیداً سفارش می نماید شخصی که به شغل برید و. . . اشتغال داشته است، متکفل کفن و دفن او نشود. (۲)از اینجا معلوم می شود که برید در زمان عثمان وجهه خوبی نداشته است.

حضرت علی (علیه السلام) نیز به یکی از یاران خود به نام نُوف سفارش می کند که به شغل برید اشتغال نورزد. (۳)این سفارش بر حساسیت این شغل و مظالمی که از این شغل از راه اخبار دروغ به رؤسا و ظلم به مردم ایجاد می شود، دلالت می کند.

پس تا اینجا دانستیم که برید قبل از حکومت معاویه نیز وجود داشته است و اینکه ایجاد آن را در اسلام به معاویه نسبت می دهند (۴)، سخن درستی نیست. البته ممکن است گفته شود که معاویه نظم و ترتیب بهتری به این امر داد و برای آن مثلاً در فواصل مختلف، منزل گاه و مرکب های آماده ای تعبیه کرد. (۵)به هر حال، به مواردی از استعمال برید در زمان معاویه و بعد از آن اشاره می شود.

در باره ورود زیاد به کوفه در سال ۴۹ یا ۵۰ه. ق نقل شده است که او با برید وارد کوفه شد. (۶)این نشانه آن است که برید در آن زمان، تشکیلات منظمی داشت، به گونه ای که فرماندار از آن استفاده می کرد.

در جریان حوادث مربوط به امام حسین (علیه السلام) در کوفه، هنگامی که یزید، عبیدالله بن زیاد را والی کوفه کرد، به او دستور داد که هر روز اخبار کوفه را

۱- تحقیق درباره اول اربعین، صص ۱۴۳ - ۱۴۵.

۲- بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۴۲۶.

۳- بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۳۴۳.

۴- الفخری فی الآداب السلطانیه و الدول الاسلامیه، ص ۱۰۶.

۵- التراتیب الاداریه، ج ۱، ص ۱۹۲.

۶- الاخبار الطوال، ص ۲۲۳.

برای او بنویسد. (۱)این مطلب نیز بر وجود تشکیلات برید در آن زمان دلالت می نماید.

نکته قابل توجه اینکه در زمان معاویه گاهی از بریـد برای رسانـدن نامه های مردم اسـتفاده می شـد، چنان که در باره فرمانـدار مـدینه در زمان معاویه چنین آمده است که او هر گاه قصد داشت بریدی روانه شام نماید، به منادی دسـتور می داد که در شـهر جار بزنند که هرکس حاجتی و تقاضایی از معاویه دارد می تواند آن را بنویسد تا با برید روانه شود. (۲)

اما مرکبی که بریـد از آن اسـتفاده می کرد، طبق شـرایط و امکانات آن روز بود؛ یعنی در اوایل، مسـلمانان از شتر اسـتفاده می نمودند، بعد اسـتفاده از قاطر نیز معمول شد و آن گاه از اسب نیز استفاده کردند. در اواخر عصر اموی گاهی قافله برید، مرکب از چهـل یـا پنجاه شتر و اسب و قاطر بود و در هر منزل، مرکب ها را عوض می کردنـد. (۳)گفته شده است که در اواخر عصر اموی هزینه بریـد در سـال، چهار میلیون درهم بود و در این زمان زنگوله هایی به مرکب ها می بسـتند که هنگام حرکت صـدا می داد و به آن «قَعْقَعَه البرید» می گفتند.

گفتنی است که عنوان بریـد بعدها از عنوان پستی به عنوان جاسوس تغییر کرد و بریدهای خلفا و امرا را افراد قابل اطمینان آنها تشکیل می دادند که به نواحی مختلف فرستاده می شدند تا اخبار آن مناطق را برای آنان ارسال کنند. (۴)

ح) صلح

پیامبر اکرم (صـلی الله علیه و آله) در طول اقامت خود در مـدینه، معاهـده نامه ها و صـلح نامه های فراوانی با اهل کتاب، قبایل اطراف و مشرکان مکّه منعقد کرد که شاید مشهورترین

۱- الاخبار الطوال، ص ۲۴۲.

۲- تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۴۸.

۳- تحقیق درباره اول اربعین، ص ۱۴۶.

۴- تاریخ التمدن الاسلامی، ج ۱، ص ۲۳۰.

آنها صلح حُدَیبیه باشد. (۱)همچنین صلح امام حسن (علیه السلام) در تاریخ اسلام به عنوان یک واقعه تاریخی سرنوشت ساز مطرح است. از بررسی این صلح نامه ها می توان کیفیت آنها را چنین ترسیم کرد:

۱. در ابتدا نام خداوند ذکر می شد.

۲. سپس اسامی سران دو طرف صلح نامه نوشته می شد. در جریان صلح حدیبیه، در یک طرف ابتدا نام پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و در طرف دیگر، نام سهیل بن عمرو به عنوان نماینده مشرکان ذکر شد. (۲)در صلح امام حسن (علیه السلام) با معاویه نیز ابتدا نام امام حسن (علیه السلام) و سپس نام معاویه بن ابی سفیان نوشته شد. (۳)

۳. سپس موارد صلح نامه، یعنی آن چه طرفین بر آن توافق کرده و به عهده گرفته بودند، ذکر می شد.

۴. سرانجام در پایان صلح نامه، اسامی عده ای از شخصیت های معتبر به عنوان شهود ذکر می گردید. (۴)

در اینجا تذکر این نکته لازم است که در جنگ هایی که در دوران خلفای سه گانه به منظور پیشبرد اسلام صورت می گرفت، هرگاه طرف جنگ، اهل کتاب، یعنی یهودیان، مسیحیان و مجوسیان بودند، مسلمانان آنان را بین سه امر مخیر می کردند: جنگ یا پذیرش اسلام و یا صلح و پرداخت جزیه. آنها که مورد سوم را انتخاب می کردند، اهل ذمّه نامیده می شدند و در پناه اسلام با دین خود زندگی می کردند و هر سال، مبلغی به عنوان جزیه پرداخت می کردند.

یکی از مسائلی که مناسب است ذیل بحث صلح مطرح شود، مسئله «امان دادن» است که بر اساس آن، فردی از مسلمانان به فردی از طرف مقابل امان می داد تا مثلاً با رئیس مسلمانان صحبت کند و نظرات او را دریابد. در این صورت، طبق

۱- تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۲۸۱.

۲- تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۲۸۱.

۳- بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۶۵.

۴- تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۲۸۱؛ بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۶۵.

دستورات اسلامی، خون آن فرد محترم شمرده می شد، حتی اگر امان دهنده از پست ترین افراد لشکریان اسلام بود. (۱)

ط) شعارهای جنگی

از بررسی تاریخ اسلام به این نتیجه می رسیم که مسلمانان در جنگ های مختلف، شعارهای جنگی متفاوتی داشتند، مثلاً در جنگ بدر شعار «یا نصرالله اِقْتَرِبْ» ؛ «ای یاری خدا نزدیک شو!» یا «یا مَنصور اَمِت » ؛ «ای یاری شونده از سوی خدا بمیران» و در جنگ احد « یا نصرالله اِقْتَرب » بود. در جنگ احد، مهاجران شعار دیگری با عنوان «یا بنی عبدالله » و «یا بنی عبد الرحمان » و قبیله اَوْس نیز شعار « یا بنی عبدالله » را برگزیده بودند. همچنین شعار جنگی لشکریان حضرت علی (علیه السلام) در جنگ صفین «یا نصر الله » ؛ «ای یاری خدا» و شعار جنگی امام حسین (علیه السلام) در جنگ کربلا «یا محمد » بود. (۲)نیز شعار جنگی مسلم هنگام خروج بر عبیدالله همانند شعار بدر «یا منصور اَمِت » بود. (۳)همچنین قبایل مختلف شعارهای مخصوص به خود داشتند، چنان که گفته شده است شعار قبیله اَزْد « یامَبْرور » ؛ «ای نیکی شده» بود. (۴)

ی) طریقه تقسیم غنایم جنگی

در جنگ هایی که طرف مقابل، غیر مسلمانان بودند، معمولاً غنایم براساس روش زیر تقسیم می شد (۵):

یک - غنایم غیر منقول، یعنی زمین های به دست آمده - بحث آن در فصل چهارم گذشت - تقسیم نمی شد، بلکه آن را متعلق به تمام مسلمانان می دانستند و متولی آن حکومت بود که آن را به مردم واگذار می کرد و خراج آن را می گرفت.

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۱، صص ۴۹ و ۵۰.

۲- وسائل الشیعه، ج ۱۱، صص ۱۰۵ و ۱۰۶.

۳- تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۷۵.

۴- تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۵۱.

۵- مطالب این قسمت عمدتاً از وسائل الشیعه (ج ۱۱، ص ۷۹) به بعد برداشت شده است.

دو – بخشـی از غنایم منقول که ویژگی های خاصـی داشت،ماننـد کنیز زیبا، مرکب تندرو و لباس ویژه با عنوان «متفّو المال» ؛ «برگزیده مال» نامیده شده و به رئیس حکومت تعلق می گرفت تا جنگ جویان بر سر تقسیم آن با هم درگیر نشوند. (۱)

سه – آن گاه یک پنجم (خمس) کل غنایم برآورد شده، به حکومت پرداخت می شد.

چهار – سـپس بقیه اموال بین جنگ جویان تقسیم می شـد. البته در این میان، اسب سواران در مقایسه با پیاده ها سـهم بیشتری داشتند؛ زیرا اسب در آن زمان به وسیله افراد و نه حکومت به جنگ آورده می شد. (۲)

پنـج – به زنـان همراه لشـکر سـهمی از غنـایم تعلق نمی گرفت، اما در بعضـی مواقع مقـداری از غنایم را با عنوان «نَفل» ؛ «زیاد آمده» به آنها می دادند، چنان که پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله) چنین کرد. (۳)

شش – حضـرت علی (علیه السلام) حتی برای فرزندانی که در سرزمین دشمن و هنگام جنگ متولد می شدند، سهمی قرار می داد. (۴)

هفت – اسـیرانی که در جنگ به اسارت مسـلمانان در می آمدند، رئیس حکومت اسـلامی اختیار داشت که با آنها یکی از سه عمـل زیر را انجـام دهـد: یا بر آنها منّت گذاشـته و آزادشان نمایـد یا در مقابل گرفتن مالی از خویشانشان که به عنوان «فـدیه» مشـهور بود، آنان را آزاد کند و یا آنکه آنها را به عنوان برده محسوب کند که در این هنگام جزء غنایم جنگی شـمرده شده و در تقسیـم لحاظ می شدند. (۵)امـا در مواردی که جنگ با مسـلمانان بود، غیر از سـلاح های جنگی میـدان جنگ، بقیه اموال آنها

۱– وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۸۵.

۲– وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۷۹.

۳– وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۸۶.

۴– وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۸۷.

۵– وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۵۳.

غنایم جنگی تلقی نمی شد، چنان که حضرت علی (علیه السلام) غنایم جنگ جمل را تقسیم نکرد. (۱)

ک) پرچم

معمولاً در جنگ های زمان مورد بحث، از دو گونه پرچم اصلی و پرچم های فرعی استفاده می شد.

پرچم اصلی، پرچم بزرگی بود. دلیل نامگذاری آن به این نام این بود که معمولاً در مواقع عادی پیچیده می شد. معمولاً این پرچم به دست فرمانده لشکر یا کسی که منصوب از طرف او بود، داده می شد و غالباً افراد بسیار شجاع و متعهد برای گرفتن لواء، انتخاب می شدند؛ زیرا برپایی لواء، نشانه صبر و استقامت لشکریان و سرنگونی آن، علامت شکست لشکر بود، ازاین رو هنگامی که علمدار به شهادت می رسید، فوراً فرد دیگری علم را بر دوش می گرفت. رنگ لواء در زمان مورد بحث، همانند لواءهای پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) سفید و محل استقرار آن در قلب لشکر بود. در بعضی مواقع، روی لواء مکتوباتی بود، چنان که روی یکی از لواءهای پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله) «لا اله الا الله، محمد رسول الله» نوشته شده بود.

پرچم های فرعی که پرچم های کوچک تری بود، برای شناسایی واحدها و قبایل مختلف در جنگ به کار می رفت که به آن «رایت» می گفتند. هر قبیله، رایتی مخصوص به خود داشت، چنان که نقل شده است که تعداد این گونه پرچم ها در جنگ های پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به هفتاد عدد می رسید. رنگ این گونه پرچم ها متفاوت بود و انتخاب رنگ در اختیار قبایل بود که رنگ مخصوص یا ترکیبی از رنگ ها را انتخاب می کردند. البته بیشتر مواقع، رنگ سفید را بر می گزیدند. همچنین شکل این گونه پرچم ها متفاوت بود؛ بعضی به شکل مربع و بعضی به اشکال دیگر و نیز در وسط بعضی از این گونه پرچم ها، هلال هایی دیده می شد. این گونه پرچم ها زمینه

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۵۸.

شناسایی موقعیت قبایل مختلف، آگاهی از مقدار جدیت قبایل مختلف در جنگ و. . . را برای فرمانده لشکر فراهم می کرد. (۱)

ل) واحدهای تشکیل دهنده سپاه

اشاره

سپاه اسلام، به خصوص در دوران خلفای راشدین و معاویه و نیز بعد از آن، که مسلمانان با سپاه های ایرانی و روم آشنا شدند، معمولاً از واحدهای زیر تشکیل می شد:

یک – پیاده نظام (رجّاله)

این واحد، قسمت اصلی سپاه را تشکیل می داد و وظیفه جنگ تن به تن با دشمن و شکستن سد سپاه دشمن را به عهده داشت. همچنین در کمینِ سواران دشمن نشستن و قطع کردن پای اسب هایشان یا فراری دادن اسبان دشمن از وظایف دیگر پیاده نظام بود. نگهبانی از مواضع سپاه نیز یکی دیگر از وظایف این واحد بود. معمولاً فرمانده پیاده نظام، سوار بر اسب بود تا بهتر بتواند بر افراد واحد خود نظارت داشته باشد. پیاده نظام سپاه اسلام در فتوحات جرأت و شجاعت فوق العاده ای از خود نشان می دادند، در حالی که در همین زمان پیاده نظام سپاه های روم و ایران دچار رعب و وحشت بودند و برای آنکه از صحنه نبرد نگریزند، دسته دسته آنها را با زنجیرهای آهنین، محکم به هم بسته بودند. (۲)شبیه این روش در جنگ صفین هم اتفاق افتاد؛ زیرا سپاهیان شام قبل از پیش آمدن ماجرای حکمیت، وقتی با شجاعت فراوان سپاه عراق روبه رو شدند، عده ای از پیاده نظام سپاه شام را با عمامه ها به هم بسته بودند که تعداد صف های با عمامه به هم بسته شده، پنج صف بود. (۳)

۱- ر. ک: مجله المؤرخ العربی، «اللواء و الرایه فی التاریخ العربی الاسلامی» ، محمد جاسم حماری مشهدانی، ش ۳۹، صص ۱۲۱ - ۱۲۷.

۲- تنظیمات الجیش العربی، صص ۱۲۱ و ۱۲۲.

۳- تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۷.

معمولاً ـ پیاده نظام برای حفظ خود، از زره و کلاه خود استفاده می کردند و در بعضی مواقع روی زره، قباهای بلندی می پوشیدند. (۱)

دو – سواره نظام (خیّاله، فُرسان)

اشاره

در زمان مورد بحث، معمولاً سواره نظام را اسب سواران تشکیل می دادند و از آنجا که اسلام سهم بیشتری از غنایم برای اسب سوار در نظر گرفته بود، مردم تمایل زیادی به نگهداری اسب و ورود در سواره نظام داشتند. خلفای راشدین نیز اهمیت فراوانی به اسب می دادند، به گونه ای که بعضی از آنها در هر شهری چهار هزار اسب را نگهداری می کردند که در مواقع لزوم از آنها استفاده شود. وظایف سواره نظام عبارت بود از:

اول – حمله

مهم ترین وظیفه اسب سوار، حمله به سپاه دشمن بود. معمولاً در سپاه مسلمانان، سواره نظام در قسمت های جناح، یعنی طرف راست و چپ (میمنه و میسره) به کار گرفته می شد که این عمل به آزادی بیشتر اسب سواران و قدرت مانور فراوان تر آنها منجر می شد، در حالی که در سپاه های ایران و روم از سواره نظام در صفوف جلویی استفاده می کردند. اما سواره نظام سپاه اسلام هنگام حمله، به دو جناح سپاه دشمن حمله می کرد و به پیش می رفت و معطّل دفاع نمی شد و این وظیفه را به پیاده نظام که در عقب او حرکت می کرد، می سپرد.

دوم – تعقیب و گریز

معمولاً عده ای از سواره نظام را به عنوان واحد احتیاط برای تعقیب و گریز دشمن نگهداری می کردند تا هنگامی که سواره نظام حمله نمود و دشمن رو به فرار گذاشت، آن واحد به تعقیب آنها بپردازد؛ زیرا واحد قبلی معمولاً از نفس

۱- تنظیمات الجیش العربی، ص ۱۲۳.

افتاده بود. معمولاً این عده از سواره نظام، اسبانی عریان، یعنی بدون تِجْفاف و زره داشتند.

سوم – جمع آوری اطلاعات

معمولاً عده ای از اسب سواران در جلو سپاه حرکت کرده و از وضعیت سپاه دشمن اطلاع کسب می نمودند.

چهارم – پشتیبانی

عده ای از سواره نظام در نقاط استراتژیک مستقر شده و وظیفه حمایت و پشتیبانی از سپاه خودی و قطع کمک رسانی به سپاه دشمن را به عهده داشتند.

سواره نظام از انواع سلاح های سبک، مانند انواع شمشیر، انواع نیزه و تیر و کمان استفاده می کردند. (۱)همچنین شیوه سوار شدن آنها بر اسب بنابر عادت عرب، این گونه بود که از رکاب استفاده نمی نمودند؛ زیرا آن را باعث سستی سوارکار می دانستند، مثلاً در باره اسب سواری عمر چنین نقل شده که او با دست راستش گوش چپ اسب خود را می گرفت و آن گاه با تمام بدن روی اسب می پرید. (۲)اما پس از چندی به علت درگیری های سخت سپاه اسلام با ایران و روم و عدم کارآزمودگی بسیاری از سواران، ناچار رکاب های چوبی ساختند که پس از مدتی این رکاب ها به رکاب های آهنین تبدیل شد؛ زیرا رکاب های چوبی معمولاً در جنگ ها قطع می شد و پای سوارکار بدون تکیه گاه می ماند. (۳)

سه – تیراندازان (رُماه، نَشّابون)

عرب ها از قدیم الایام به تیراندازی اهمیت وافری می دادند و در فتوحات، عده ای از تیراندازان ماهر، واحدی به نام «رمات» را تشکیل می دادند. تیراندازان در

۱- تنظیمات الجیش العربی، صص ۱۱۴ – ۱۲۰.

۲- البیان و التبیین، ج ۳، ص ۱۷.

۳- تنظیمات الجیش العربی، ص ۱۲۱.

مواقع بسیاری برای هدف قرار دادن دشمن و نیز حفظ مناطق استراتژیک، از بالای برج ها استفاده فراوان می نمودند. (۱)خالد بن ولید هنگام محاصره انبار به واحد تیراندازان دستور داد که چشمان افراد را هدف بگیرند و چنان شد که در یک نوبت تیراندازی، هزار چشم از افراد دشمن مورد اصابت قرار گرفت و ازاین رو آن واقعه به نام «ذات العیون؛ واقعه چشم ها» معروف شد.

معمولاً- جنگ ها با تیراندازی شروع می شد و عمده خسارت ها از این راه ایجاد می شد، چنان که در جنگ کربلا، عده زیادی از سپاه امام حسین (علیه السلام) به وسیله تیراندازی سپاه کوفه به شهادت رسیدند.

چهار – کارگران (فَعَلَه)

کار این واحد، باز نمودن راه ها، نصب پل ها، کندن چاه ها و. . . بود که در مواقع لزوم به کار گرفته می شدند. بیشتر افراد این گروه را افراد رومی و ایرانی که به اسارت در آمده بودند تشکیل می دادند.

پنج – واحد خدمات (تدارکات)

کارهایی همانند آماده نمودن غذا و آب، نقل و انتقال کالاها و مهمات جنگی، نصب خیمه ها، برپایی اردوگاه ها و حفاظت از آنها، انتقال مجروحان به عقب، دفن شهیدان و. . . به عهده این گروه بود. معمولاً- این واحد برای نقل و انتقال، از شتر استفاده می کردند و در مناطق کوهستانی قاطر را به کار می گرفتند.

برید نیز که پیش از این از آن یاد شد، در این واحد مشغول به کار بود که در بعضی مواقع برای رساندن کمک های سریع از آن استفاده می کردند.

گروه پزشکان را نیز می توان در این واحد جای داد. آنها همراه خود وسایل پزشکی، جراحی، خیمه های مخصوص و پرستاران را داشتند. برانکاردی که در این

۱- تنظیمات الجیش العربی، ص ۱۲۴.

زمـان مورد اسـتفاده می شـد، معمولاًـ از یک قطعه پوست یا پارچه بود که بین دو چوب بسـته می شـد و دو مرد اطراف آن را گرفته و حمل می کردند.

گروه قاریـان قرآن و قُصّاص (قصه گوهـا) را که بـا تلاـوت آیات قرآن و یادآوری داسـتان های حماسـی عرب، لشـکریان را تهییـج می نمودنـد نیز می توان جزء این واحـد دانست گرچه در آن زمان هنوز این عـده واحد منظمی را تشکیل نداده بودند. (۱)

م) مراحل جنگ

اشاره

مراحل قبل از جنگ را می توان به جمع نیرو، حرکت به سوی دشمن، استقرار در لشکرگاه، آمادگی های قبل از جنگ، شروع جنگ و تدابیر دفاعی تقسیم کرد:

یک - جمع نیرو

جمع نیرو به وسـیله اعلاـن جنـگ در شـهر و نیز ارسـال نـامه به شـهرهای دیگر برای امـدادرسانی صورت می گرفت که بحث مفصل آن در اعلان جنگ و سربازگیری گذشت.

دو - حرکت به سوی دشمن

یکی از مهم ترین اصولی که هنگام حرکت سپاه به سوی دشـمن به آن توجه می شد، فرسـتادن گروهی از لشـکریان به عنوان طلیعه سـپاه برای جمع آوری اطلاعات و برداشـتن موانع جزئی از سـر راه سـپاه اصلی بود که این واحد همیشه به وسیله پیک با عقبه، یعنی سـپاه اصـلی در ارتباط بود. واحـد طلیعه از افراد برگزیـده و سوارکاران شـجاع و ماهر در جنگ تشـکیل می شـد و فرمانده این واحد، فردی شجاع، مورد اطمینان، جسور و محتاط بود.

اسـبان این واحد می بایست اسب هایی زین کرده، سالم، با نعل های خوب و تندرو باشد؛ زیرا سرعت عمل در مورد این واحد بسیار مهم بود. معمولاً در واحد

۱- تنظیمات الجیش العربی، صص ۱۲۹ - ۱۳۲.

طلیعه از اسب های ماده استفاده می شد؛ زیرا این گونه اسب ها، سرعت بیشتر و استقامت فراوان تری داشتند.

معمولاً- اسلحه این واحد، تیر و کمان بود که هر تیرانداز بین ده تا بیست تیر با خود حمل می کرد؛ زیرا این واحد غالباً از نزدیک با دشمن روبه رو نمی شد تا احتیاج به شمشیر و نیزه داشته باشد.

مهم ترین وظیفه طلیعه به دست آوردن اطلاعات از دشمن، تحرکات او و مقدار توان و نیروی او بود. همچنین کشف کمین های دشمن، اصلاح راه ها به وسیله بعضی از کارگران، قطع درختان، نصب پل و هموارکردن راه ها از دیگر وظایف طلیعه بود.

معمولاً- این واحد از درگیری با طلیعه دشمن اجتناب می کرد، ازاین رو به گونه ای حرکت می کرد که غبار ایجاد نکند تا طلیعه دشمن از وجود او مطلع نشود. هنگامی که صعود به ارتفاعی ضروری بود، عده ای صعود کرده و عده ای از آنها مواظبت و حمایت می نمودند. همچنین این واحد باید به مقداری پیشروی می کردند که بیش از دو سوم راه بین عقبه و بین سپاه دشمن نباشند و نیز هنگام حرکت باید به طرف راست و چپ خود توجه می کردند.

معمولاً علایمی به عنوان رمز بین پیک طلیعه و بین فرمانده اصلی لشکر وجود داشت که باعث سرعت انتقال خبر به فرمانده می شد، مثل اینکه پایین آمدن پیک از اسب، نشانه استقرار دشمن و حرکت پیک به سمتی، نشانه حرکت دشمن به آن سمت بود. از این علایم در حالات فوق العاده استفاده می شد.

اما افراد واحدهای دیگر سپاه معمولاً- از همراه بردن اشیای غیر ضروری که وزن سنگین و کارآیی کمی داشت، دوری می گزیدند و سعی می کردند وسایلی را همراه خود ببرند که وزن سبک وکارآیی فراوانی داشته باشد. البته همراه بردن آب در همه حال واجب بود، حتی اگر در کنار نهر آب بودند. هنگام حرکت، توان ضعیف ترین افراد لشکر در نظر گرفته می شد و بر اساس آن برنامه ریزی صورت می گرفت. اما

چگونگی حرکت سپاه به این شکل بود که طلیعه در مرکز جاده و در جلو حرکت می کرد و در پشت آن میمنه و میسره در دو طرف جاده در سمت راست و چپ طلیعه حرکت می کردند و آن گاه قسمت عقبی سپاه که با نام «ساقه» نامیده می شد، برای پشتیبانی سپاه در همه اطراف حرکت می کرد. البته به منظور غافل گیر نشدن سپاه از پشت، واحد ساقه را با افراد شجاع و سوارکاران ماهر تقویت می نمودند. معمولاً فرماندهان سپاه و تشکیلات اداری سپاه در وسط لشکر بودند، به گونه ای که همه قسمت ها به آنها دسترسی داشتند. (۱)

سه – استقرار در لشکرگاه

در مورد زمینی که می خواستند در آن فرود آیند، به چند نکته توجه داشتند:

اول – امنیت؛

دوم – فراوانی آب و دسترسی آسان به چراگاه برای چار پایان و وفور هیزم برای پخت وپز؛

سوم – وجود عوارض طبیعی زمین، مانند تپه ها، کوه ها و رودخانه ها که به عنوان موانعی در مقابل هجوم دشمن از آن استفاده می شد؛

چهارم – استقرار در کنار جاده به گونه ای که رسیدن کمک و قوای کمکی آسان تر باشد؛

پنجم – زمین محل استقرار به صورت دشت بسیار گسترده نباشد تا از یک طرف نگهبانی و حفاظت از آن مشکل نباشد و از سوی دیگر، دشمن به آسانی نتواند به آن حمله ور شود.

پس از استقرار، نگهبانانی برای محافظت از لشکرگاه تعیین می کردند و در صورتی که لشکر از پشت نیز امنیت نداشت، نگهبانانی برای آن قسمت نیز مشخص می کردند که این نگهبانان همگی به نوبت نگهبانی می دادند.

۱- تنظیمات الجیش العربی، صص ۱۷۱ و ۱۷۲.

استقرار سپاهیان در لشکرگاه به گونه ای بود که فرمانده کل و نیز فرماندهان پایین تر و نیز افراد سپاه به خوبی از محل استقرار گروه های مختلف آگاه بودند تا هم هماهنگی لازم از سوی فرماندهان صورت گیرد و هم نیروها به آسانی بتوانند واحد خود را پیدا نمایند و هم هنگام حمله دشمن وضعیت سپاه آشفته نشود.

یکی از اولین کارهایی که هنگام استقرار سپاه صورت می گرفت، حفاظت از لشکریان به منظور مقابله با هجوم ناگهانی دشمن بود که بدین منظور، خندقی به دور سپاه حفر می شد و در آن طرف خندق به سمت دشمن، خارهای سه پهلو (حَسَک) ریخته می شد تا سواران دشمن نتوانند به سپاه حمله آورند. (۱)

چهار – آمادگی های قبل از جنگ

آمادگی هایی که سپاه اسلام قبل از اقدام به حمله به آن مبادرت می کرد، عبارت بود از:

اول – جمع آوری اطلاعات دقیق از مقدار نیرو و توان دشمن؛

دوم – بررسی زمین میدان جنگ و برگزیدن بهترین مکان برای حمله؛

سوم – کشف کمین های دشمن و دور راندن آنها؛

چهارم – بررسی راه ها برای قطع کمک رسانی به دشمن؛

پنجم – تعیین محل قلب سپاه در مکانی بلند و در زمین سخت که خالی از غبار باشد تا فرمانده کل آسان تر بر صحنه مسلط باشد؛

ششم – جایگزین کردن واحدهای مختلف در مکان های مشخص؛

هفتم – استفاده بهینه از شرایط طبیعی، مانند قرار دادن خورشید و حرکت بادها در پشت؛

هشتم – استفاده از خطبا و قُصّاص (قصه گوها) و قاریان برای تشجیع سپاه؛

نهم – قرائت سوره انفال قبل از جنگ که این سنت را پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بعد از جنگ بدر بنیان نهاده بود.

۱– تنظیمات الجیش العربی، صص ۱۷۲ – ۱۸۱.

پنج – شروع جنگ

معمولاً جنگ به وسیله مبارزه طلبی پهلوانان دو طرف آغاز می شد که نمونه هایی از آن در جنگ های پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) ، حضرت علی (علیه السلام) و حتی امام حسین (علیه السلام) در کربلا گزارش شده است. این سنت تا پایان عصر اموی ادامه داشت. هدف عمده از این عمل، برانگیختن غیرت سپاه و تشویق آنان به جنگ بود. پس از آن، فرمان حمله از سوی یکی از دو طرف یا هر دو طرف صادر می شد که معمولاً در جنگ های اسلامی این فرمان به وسیله تکبیر یا تکان دادن پرچم همراه با تکبیر صورت می گرفت. (۱)در جریان کربلا، فرمان حمله عمومی از سوی عمر بن سعد با گفتن جمله: « یا خَیْلَ الله اِرْکِبی و بِالجَنَّهِ اِبْشِری » (۲)؛ «ای سواران خدا! سوار شوید و خود را به بهشت بشارت دهید» صادر شد.

حمله عمومی در بسیاری از موارد با حمله تیراندازان آغاز می شد که تعداد فراوانی از دشمن را به خاک می انداختند. پس از این مرحله، سپاهیان همراه با سکوت و آرامش به دشمن حمله نموده و جنگ تن به تن را آغاز می کردند. هنگامی که آثار شکست و عقب نشینی در صفوف دشمن هویدا می شد، مرحله دیگری از حمله که شدت بیشتری از مرحله قبل داشت و به آن حمله، «صوله و سَلّه» می گفتند، آغاز می شد؛ بدین ترتیب که با تکبیر بلندی همه افراد سپاه به سمت دشمن حمله می کردند. در بعضی مواقع، همانند جنگ قادسیه، به صف های عقبی دشمن حمله می کرد که این عمل، ترس فراوانی در صفوف دشمن ایجاد می نمود. (۳)

سپاهیان اسلام علاوه بر جنگیدن با دشمن در روز، شبانه نیز به آنها شبیخون می زدند. معمولاً شب های ظلمانی که در آن بادهای شدیدی می وزید، برای این

۱- تنظیمات الجیش العربی، صص ۱۸۳ و ۱۸۴.

۲- بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۹۱.

۳- تنظیمات الجیش العربی، صص ۱۸۴ - ۱۸۶.

عمل انتخاب می شد تا صداها و حرکات نیروها پوشیده بماند. افرادی که برای شرکت در شبیخون برگزیده می شدند معمولاً افرادی شجاع، ماهر و بااستقامت بودند. این افراد به دو قسمت تقسیم می شدند. بخشی از افراد، داخل اردوگاه دشمن شده و با بلندکردن تکبیر و ایجاد صداهای هول انگیز، رعب و هراس در دل لشکریان دشمن می افکندند و در همین هنگام بخش دوم که در بیرون اردوگاه کمین کرده بودند، افراد دشمن را که سراسیمه به هر طرف می دویدند، مورد هدف تیرهای خود قرار می دادند. در این هنگام گروه اول برای اینکه شناسایی نشوند به اطراف اردوگاه پراکنده می شدند و برای شناسایی همدیگر رمزهایی بین خود قرار داده بودند. (۱)

شش – تدابیر دفاعی

هنگامی که دشمن به سپاه حمله می کرد، سپاهیان در مکان های خود مستقر شده و صفوف خود را به هم فشرده می نمودند، آن گاه صفوف جلویی که معمولاً پیادگان بودند، نیزه های خود را در جلو دشمن می گرفتند، در حالی که به حالت هجوم به سمت دشمن در آمده بودند. پشت سر آنان، تیراندازان مستقر می شدند و هرگاه نیروهای دشمن به تیررس آنها می رسیدند، شروع به تیراندازی می نمودند. هنگامی که سپاه دشمن از تیرها جان سالم بدر برده و به صفوف سپاه نزدیک می شدند، نیزه داران با آنان به مبارزه تن به تن بر می خاستند. هنگامی که از شدت حمله دشمن کاسته می شد، مرحله دوم دفاع شروع می شد و آن اشاره به همه سپاهیان برای ضدحمله و وادار کردن دشمن به عقب نشینی بود. معمولاً در مواقع دفاع، لشکر را در تمام قسمت ها تقسیم می کردند.

هرگاه واحدی از سپاه با حمله غافل گیرانه دشمن روبه رو می شد، افراد آن واحد سه تکبیر می گفتند و در این هنگام مواضع افراد مهاجِم دشمن برای دیگر واحدها هویدا می شد. (۲)

۱- تنظیمات الجیش العربی، ص ۱۸۷.

۲- تنظیمات الجیش العربی، صص ۱۹۵ – ۱۹۹.

ن) درجات نظامی سپاه اسلام

اشاره

در اینجا ابتدا به درجات نظامی سپاه اسلام اشاره ای خواهیم داشت و از آنجا که بیشتر جنگ های زمان مورد بحث ما با ایران و روم بود، به درجات نظامی ارتش این دو کشور نیز اشاره خواهیم کرد.

یک – درجات نظامی سپاه اسلام

اشاره

درجات نظامی سپاه اسلام در زمان مورد بحث عبارت بود از:

اول – فرمانده کل سپاه (امیر الجیش)

در بعضی از جنگ ها، مثل برخی از جنگ های پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله) و جنگ های سه گانه حضرت علی (علیه السلام) فرمانده کل سپاه همان رئیس حکومت بود.

دوم – فرماندهان واحدهای اصلی (اُمَراء التعبیه)

منظور از این فرماندهان، فرماندهان بخش های اصلی سپاه، یعنی طلیعه، قلب، میمنه، میسره و ساقه (قسمت عقبی سپاه) می باشد.

سوم – فرمانده گردان (امیر الکُرْدُوس)

در بعضی از آرایش های جنگی، گردان هایی در بخش های اصلی تشکیل می شد که به آن «کُرْدُوس» می گفتند و تا هزار سرباز را در بر می گرفت. به فرماندهان این گردان ها «امیر الکردوس» می گفتند.

چهارم – قائد

معمولاً صد سرباز را در واحد خود داشت. به نظر می رسد که واحد قائد، زیرمجموعه «کُرْدوس» بود.

پنجم –خلیفه

معمولاً پنجاه سرباز را در واحد خود داشت.

ششم – عریف

معمولاً ده سرباز را زیر نظر خود داشت.

البته در بعضی مواقع وضعیت لشکر به گونه ای بود که درجات را نیز تغییر می داد. برای مثال، در فتوحاتی که به وسیله سعد بن ابی وقاص صورت می گرفت، از آنجا که او تمام لشکر خود را بر حسب قبایل به ده قسمت با عنوان «اَعشار» تقسیم کرده بود، رتبه ای به نام فرماندهان اَعشار (امراء الاعشار) در لشکر او تشکیل شده بود که هر کدام یک قسمت از ده قسمت را عهده دار بودند و از آنجا که در هر «عُشْر» قبایل مختلفی وجود داشت، درجه بعدی «اصحاب الرایات» ؛ «پرچمداران» بودند که فرماندهی قبیله های مختلف درون عُشر را بر عهده داشتند. (۱)

نظام اعشار بعدها به نظام اَسباع تبدیل شد؛ یعنی همه قبایل کوفه به هفت قسمت تقسیم شدند، لذا در جنگ های بعدی و همچنین جنگ های حضرت علی (علیه السلام) از فرماندهان اَسباع، سخن به میان آمده است. این نظام در زمان زیاد بن ابیه به نظام اَرباع تبدیل شد؛ یعنی همه شهرنشینان کوفه به چهار قسمت تقسیم شدند، ازاین رو در زمان زیاد و همچنین در جریان کربلا از فرماندهان اَرباع سخن به میان آمده است که تفصیل این نظامات در فصل هشتم خواهد آمد.

دو – درجات نظامی ایرانیان

معمولاًـ ساختار سپاه ایران عبارت بود از: طبقه اول که فرماندهان بزرگ سپاه آن را تشکیل می دادند و به رئیس آنان «میر میران» گفته می شد. چهار فرمانده بزرگ تحت فرمان میر میران انجام وظیفه می کردند که به هر کدام «سِپَهْبُد» (اِصْبَهْبُذ) می گفتند. هر سپهبد، رهبری چهار «مَرْزْبان» را به عهده داشت و تحت فرمان هر مرزبان چهار «سالار» انجام وظیفه می کردند. همچنین هر سالار تعداد فراوانی از افراد سواره نظام و پیاده نظام را رهبری می کرد. (شکل ۵)

۱- تنظیمات الجیش العربی، صص ۲۲۱ و ۲۲۲.

ص: ۳۹۷

سه – درجات نظامی روم

اشاره

درجات نظامی رومیان عبارت بود از:

اول – بِطْریق

معمولاً ریاست کل لشکر را بر عهده داشت.

دوم – طُومْرُخ

معمولاً پنج هزار سرباز در واحد خود داشت.

سوم – طُرَنْجار

هر طرنجار، هزار سرباز در اختیار داشت. بنابراین هر «طومرخ» پنج «طرنجار» در واحد خود داشت.

چهارم – قُومِسْ

هر قومس دویست سرباز در اختیار خود داشت.

پنجم – قَمْطَرُخ

صاحب این درجه تنها چهل سرباز را رهبری می کرد.

ششم – داقْرُخ

این درجه که پایین ترین درجه ارتش روم بود، به فرماندهی داده می شد که ده سرباز تحت فرمان داشت. (۱)

س) آرایش جنگی

اشاره

در این قسـمت، آرایش هـای مختلف جنگی عرب را که از آنهـا تعبیر به نظـام هـای جنگی می شود، از جاهلیت گرفته تا نظام های جنگی رایج در زمان مورد بحث، بررسی می نماییم. این نظام ها عبارت بود از:

۱- تنظیمات الجیش العربی، ص ۲۲۲.

یک – نظام کَرّ و فَرّ (هجوم و فرار)

از این نظام بیشتر در جنگ های محدود قبیله ای عرب در زمان جاهلیت استفاده می شد. در این نظام، جنگ جویان با تمام قوا به دشمن حمله می کردند و اگر دشمن شکست می خورد و پا به فرار می گذاشت با تمام قوا به تعقیب او می پرداختند، اما اگر در مقابل آنها ایستادگی کرده و آنها احساس ضعف می نمودند، به عقب نشینی پرداخته و پس از تجدید قوا دوباره حمله می کردند. و این حملات سلسله وار تا پیروزی یا شکست کامل ادامه داشت.

این نوع نظام به نام های «الرجَعْه بعد الجَوْلَه» ؛ «عقب نشینی بعد از جولان دادن» و نیز «الکَرّه بعد الفَرّه» ؛ «حمله بعد از فرار» نیز نامیده می شد.

در این نوع آرایش، رئیس قبیله در مرکز قرار داشت و تیره های مختلف با ترتیب معین در اطراف او می جنگیدند و برای رئیس، امکان مشاهده مقدار شجاعت تیره های مختلف وجود داشت.

یکی از مهم ترین سیاست های اعراب برای ایجاد انگیزه قوی برای جنگ جویان قبیله آن بود که فرزندان، زنان، حیوانات و اموال خود را همراه خود برده و در پشت جبهه قرار می دادند. از این عمل با عنوان «مَجْبوذه» ؛ «چیزهایی که کشش ایجاد می کند» ، یاد می شد، چرا که جنگ جویان پس از هر حمله به عقب برگشته و با دیدن حیوانات، اموال، زن و فرزند خود، با انگیزه بیشتری به دشمن حمله می کردند. از این نظام نیز بعد از ظهور اسلام در موارد محدودی استفاده می شد. (۱)

دو – نظام صَفّ (نظام زَحْف)

پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) در سال دوم ه. ق از این نظام برای اولین بار در جنگ بدر استفاده کردند. این نوع آرایش جنگی در حقیقت به وسیله تغییری که در نظام کرّ و فر داده شده بود، ایجاد گشت و آن از این قرار بود که مهاجمان فکر فرار را

۱– تنظیمات الجیش العربی، ص ۱۶۴؛ نظم التعبئه عند العرب، صص ۷ – ۸؛ تاریخ التمدن الاسلامی، ج ۱، ص ۱۹۹.

از مخیله خود بیرون می راندند و فقط به حمله می اندیشیدند. در این آرایش، مهاجمان، صفوفی همانند صفوف نماز تشکیل داده و به سمت دشمن حمله می کردند. در این نوع نظام، جای تک تک افراد مشخص می شد و هیچ کس بدون اجازه فرمانده خود حق تغییر مکان نداشت.

در روایات تاریخی چنین آمده است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در جنگ بدر پس از مرتب شدن صفوف، از آنها «سان» می دید و احیاناً آنها را با عصای خود منظم تر می کرد، در حالی که پیش از این، حضرت علی (علیه السلام) آنها را بسان درخت، در محل های خود گمارده بود. معمولاً در این نوع نظام، نیزه داران در صف اول قرار می گرفتند و به وسیله نیزه های خود، حمله دشمن را دفع می کردند. در صف دوم، تیراندازان قرار داشتند که، با تیراندازی در مواقع ضروری، نفرات دشمن را به خاک می نشاندند. شمشیرزنان هم در صف سوم مستقر بودند. در سمت چپ و راست صفوف نیز سواران قرار داشتند. البته ممکن بود در جنگ های مختلف طبق صلاحدید فرماندهان نظامی، محل استقرار واحدها به گونه های دیگر نیز باشد. برای مثال، سعد بن ابی وقاص در جنگ قادسیه، سواران را در صف اول، نیزه داران و شمشیرداران پیاده را در صف دوم و تیراندازان را در صف سوم قرار داد. همچنین ابوعبیده در جنگ با روم، سواران را در یک صف متشکل نکرد، بلکه آنها را بین صفوف دیگر پراکنده ساخت. در این نظام نیز در بعضی مواقع از فرزندان و زنان و حیوانات و اموال به عنوان «مجبوذه» استفاده می شد. از نظام صف تا سال ۱۲۸ه. ق که مروان بن محمد آن را الغا کرد، در بسیاری از جنگ ها استفاده می شد. (۱)این نظام، انواعی داشت که هنگام ذکر نظام خمیس به آن اشاره خواهد شد.

سه – نظام خمیس

اشاره

بعد از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و در جنگ های فتوحات (۱۴ه. ق) عرب ها با نظام خمیس آشنا شدند و تشکیلات سپاه را براساس آن منظم کردند. معمولاً از این نوع

۱- تنظیمات الجیش العربی، ص ۱۶۵؛ نظم التعبئه عند العرب، ص ۸.

آرایش هنگام حرکت سپاه یا مواقع دفاع و حتی گاهی هنگام هجوم استفاده می شد. (شکل ۶)

در این نوع آرایش، لشکر از پنج واحد از قرار زیر تشکیل می شد:

*

اول – طلیعه (مقدمه)

این واحد هنگام راه پیمایی سپاه با کیلومترها فاصله، در پیشاپیش سپاه حرکت می کرد و اخبار دشمن را به سپاه اصلی می رساند و همچنین در مواقع جنگ، جلوی سپاه مستقر می شد. (۱)به این واحد «مَنْصِر» نیز می گفتند که در کلمات حضرت علی (علیه السلام) به کار رفته است.

*

دوم – قلب

این واحد، عمده نیروی سپاه را در خود داشت و محل استقرار آن در وسط سپاه بود. فرمانده کل سپاه و نیز لواء در این قسمت قرار داشت. وظیفه قلب، کمک رسانی به دو طرف خود (میمنه و میسره) بود و به جز هنگام تعقیب دشمن، وقتی که رو به فرار می گذاشت، یا دفاع از خود، وقتی که دشمن به آن حمله می کرد، تحرکی از خود نشان نمی داد. (۲)

*

سوم – مَیْمَنه

این واحد در سمت راست قلب قرار داشت و محافظت از قسمت راست سپاه را به عهده می گرفت و هنگام حمله، به مَیسره (جناح چپ) دشمن حمله می کرد.

*

چهارم – مَیْسَره

این جناح در سمت چپ قلب واقع شده بود و محافظت از قسمت چپ سپاه را به عهده داشت. این جناح تا مجبور نمی شد

دست به حمله نمی زد.

۱- تاریخ التمدن الاسلامی، ج ۱، ص ۱۹۷؛ نظم التعبئه عند العرب، صص ۱۱ - ۱۳.

۲- نهج البلاغه، ترجمه فیض الاسلام، خطبه ۶۸.

*

پنجم – ساقه (مؤخره)

اشاره

این واحد که در پشت سپاه متمرکز می شد، علاوه بر عده ای جنگ جو، نیروهای اداری سپاه را نیز در خود جای می داد. (۱)

با این توضیحات می توان رایج ترین آرایش نظام خمیس را این گونه تصوّر کرد:

><نمایش تصویر

لغت «شُرْط الخمیس» که در زمان حضرت علی (علیه السلام) فراوان به کار می رفت نیز از همین نوع نظام گرفته شده است. در تعریف آن در زمان حضرت علی (علیه السلام) گفته اند که آنها چهل هزار نفر بودند و با حضرت علی (علیه السلام) بر مرگ بیعت نمودند. (۲)حضرت علی (علیه السلام) در جنگ نهروان از نوعی از این نظام بهره برد. (۳)ویژگی های این نظام عبارت بود از:

۱. تسلّط فرمانده بر نیروهای خود را بیشتر می کرد؛

۲. هجوم به دشمن را راحت تر می کرد؛

۳. حمایت از نیروهای حمله کننده در آن بیشتر بود. (۴)

این نوع آرایش را می توان به مشابه آرایش اصلی سپاه عرب دانست که در بعضی مواقع در آرایش های دیگر همانند نظام صَفّ و نظام کَرادیس، نیروهای سپاه با حفظ این آرایش منظم می شدند؛ بدین معنا که معمولاً در یک زمان، هم نظام صف و هم نظام خمیس در سپاه مورد استفاده قرار می گرفت و نیروهای سپاه در واحدهای پنج گانه خمیس، صفوف متراکمی را تشکیل می دادند. بعضی از انواع نظام صَفّ که در آن نیز از نوعی از آرایش خمیس استفاده شده بود، عبارت است از:

۱- نظم التعبئه عند العرب، صص ۱۱ و ۱۲.

۲- تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۱۲۱.

۳- تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۶۴.

۴- نظم التعبئه عند العرب، ص ۱۳.

o

صفّ مُسْتَوی

در این نوع آرایش که رایج ترین نظام صف بود، قسمت مقدمه وجود نداشت و دو جناح میمنه و میسره و نیز قلب در یک خط افقی قرار می گرفتند و واحد ساقه در قسمت عقب قرار داشت و به اصطلاح، شکل حرف T انگلیسی را ایجاد می کردند: (شکل ۷)

<>نمایش تصویر

صفّ هلالی

این نوع آرایش، شکل هلال را ایجاد می کرد؛ بدین ترتیب که قلب عقب تر از دو جناح میمنه و میسره واقع می شد. در این نوع آرایش، قلب در موقعیت قوی تری قرار می گرفت، اما دو جناح موقعیت ضعیفی داشتند، از این رو برای تقویت آنها واحدهایی از سواران در کنار آنها قرار می گرفتند. (شکل ۸)

صفّ مَعْطوف

در این نوع آرایش بر عکس صف هلالی، قلب جلوتر از دو جناح قرار می گرفت و مجموع آرایش، شکل پیکان را تداعی می کرد:

<>نمایش تصویر

معمولاً در این نوع آرایش در دو طرف قلب از دو گردان سواره نظام برای تقویت قلب استفاده می کردند. (۱)

۱- نظم التعبئه عند العرب، ص ۱۰؛ تنظیمات الجیش العربی، ص ۱۶۸.

گفتنی است آرایش های دیگری نیز در تاریخ مضبوط است که کاربرد آن در زمان مورد بحث معلوم نیست. (شکل۹)

چهار – نظام کرادیس

کرادیس جمع کُردُوس است که از کلمه یونـانی koortis اشـتقاق یافته و می توان آن را معادل گردان فارسـی و کُتلَه عربی دانست. در این نوع آرایش که عرب ها آن را از رومیان فرا گرفتند، کل سپاه به گردان های متعدد تقسیم می شد و هر گردان گنجایش هزار نفر را با فرمانـده ای جـداگانه داشت. به فرمانده گردان «امیر الکُردوس» می گفتند و بین گردان ها فاصـله های مناسبی ایجاد می کردنـد. هر گردان خود به ده قسـمت کوچک تر تقسـیم می شـد که فرمانـدهی هر کـدام از این ده واحـد را شخصـی با عنوان «قائـد» به عهده داشت. همچنین هر قائد، ده عریف (دسـته های ده نفری) را رهبری می کرد. این نوع آرایش جنگی در اسـلام برای اولین بار از سوی خالـد بن ولیـد در جنگ هایش با رومیان اجرا شـد. خالد در این جنگ ها سـپاه چهل هزار نفری خود را در قـالب چهل کردوس نظم داده بود. پس از آن در جنگ های مختلف، از این نوع آرایش نظامی اسـتفاده شـد تا آنکه در سال ۱۲۸ه. ق رسـماً نظـام صف ملغی و نظام کرادیس جایگزین آن شـد. برخی از علل روی آوردن سـپاهیان اسلام از صف به این نوع نظام، عبارت است از:

یک – در این نوع نظام از آنجا که افراد در واحدهای کوچک تری قرار می گرفتند، بهتر می توانستند یکدیگر را بشناسند؛

دو – نظم دادن به سپاه و کنترل آن در این نوع نظام بهتر انجام می گرفت؛

سه – ارتباط میان واحدهای مختلف با یکدیگر و با فرماندهی کل آسان تر بود؛

چهار – این نظام، به خصوص در جنگ های اسلام و روم، به سبب مشابهت با نظام دشمن کارآمدتر بود.

در بعضـی از مواقع این نظام با نظام خمیس آمیخته می شد؛ بدین ترتیب که پنج قسـمت لشکر هر یک از چند گردان با عنوان کردوس تشـکیل می شـد که در این هنگام هر جناح، خود فرماندهی جداگانه داشت که رتبه آن از «امیر الکردوس» بالاتر بود و با عنوان «امیر التعبیه» از او یاد می شد. (۱)

گفته می شود عمر بن سعد در جریـان جنـگ کربلاـ از این نوع آرایش اسـتفاده کرد، در حالی که امام حسـین (علیه السـلام) آرایش جنگی خود را به علت کمی نفرات، از نوع صفّ انتخاب نمود. از آنجا که معمولاً این نوع نظام در جنگ های سنگین مورد اسـتفاده قرار می گرفت، انتخـاب آن را از سوی عمر بن سـعد در حادثه کربلا می توان نشانه رعب و هراس لشـکر کوفه دانست. (۲)

ع) جاسوسی

جاسوسی یکی از امور مهم زمان مورد بحث، چه در هنگام جنگ، چه برای اداره مملکت و چه برای اطلاع از اخبار دشمن در زمان صـلح بود. سابقه این امر در اسـلام به جنگ بدر برمی گشت که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) برای اطلاع از وضعیت دشـمن، قبل از جنگ دو جاسوس به سـمت آنها فرستاد. (۳)در جنگ احد نیز از جاسوسان دشـمن در میان مسـلمانان سخن به میان آمـده است. (۴)در جنـگ هـای فتوحـات، عمر به سـعد بن ابی وقاص دسـتور می دهـد که جاسوسانی برای خبرگیری از دشمن به سمت آنها بفرستد. (۵)

حضرت علی (علیه السلام) هنگام حکومت خود اهمیت فراوانی به این امر داد و جاسوسانی در سرتاسر مملکت برای خبرگیری از اوضاع مملکت تعیین کرد،

۱- تاریخ التمدن الاسـلامی، ج ۱، ص ۱۹۷؛ تنظیمات الجیش العربی، صـص ۱۶۸و ۱۶۹؛ نظم التعبئه عند العرب، صـص ۱۰ و ۱۱؛ بطل العلقمی، ج ۳، ص ۱۰۶.

۲- بطل العلقمی، ج ۳، ص ۱۰۷.

۳- بحارالانوار ج ۱۹، صص ۲۴۶ و ۳۲۸.

۴- بحارالانوار، ج ۲۰، ص ۱۲۵.

۵- تنظیمات الجیش العربی، ص ۱۳۶.

چنـان که در موردی از اطلاعـات رسـیده از جـاسوس خود در مغرب یاد می کنـد. (۱)علاـوه بر آن به فرمانـدهان خود همانند مالک اشتر دسـتور می داد که جاسوسانی از افراد راست گو و با وفا انتخاب کننـد تا خبرهای نقاط مختلف تحت حکومتش را به او برساننـد و او را از خیانت زیر دسـتانش آگاه نمایند. (۲)همچنین هنگامی که عـده ای از خوارج فرار نموده و در سرتاسـر مملکت پراکنده شدند، آن حضـرت طی نامه ای از تمام فرمانداران خود خواست تا به وسیله جاسوسان، اخبار آنها را به دست آورند. (۳)متقابلاً دشمنان آن حضرت مانند معاویه نیز جاسوسانی به میان سپاه حضرت علی (علیه السلام) می فرستادند. (۴)در سال ۶۰ه. ق نیز عبیدالله بن زیاد به وسیله جاسوسان خود توانست نهضت مسلم بن عقیل را به شکست بکشاند. (۵)

جاسوسان می بایست شرایط زیر را داشته باشند:

یک - مورد اطمینان و راست گو باشند، چنان که حضرت علی (علیه السلام) نیز به آن اشاره فرمود؛

دو - باوفا و متعهد باشند تا مبادا به دشمن بپیوندند، چنان که حضرت علی (علیه السلام) به این شرایط نیز اشاره فرمود؛

سه - راز نگهدار باشند تا مبادا اسرار را برای غیر اهلش بازگو کنند؛

چهار - از منطقه محل مأموریت خود شناخت کافی داشته باشند و نیز زبان آنها را به خوبی بدانند؛

پنج - هنگام شکنجه پایدار بمانند و اسرار را فاش نسازند. (۶)

۱- نهج البلاغه، نامه ۳۳.

۲- نهج البلاغه، نامه ۵۳.

۳- بحارالانوار، ج ۳۳، ص ۴۰۷.

۴- بحارالانوار، ج ۵۸، ص ۲۳۱.

۵- بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۵۹.

۶- تنظیمات الجیش العربی، ص ۱۳۸.

۵. پخت وپز

الف) طریقه آتش روشن کردن

معمولاً برای روشن کردن آتش از سـنگ چخماق که با به هم زدن آن، جرقه از آن تولید می شود، استفاده می کردند. به این آتش زنه ها «قَدّاح» ، «زِناد» و «زَنَد» می گفتند. حضرت علی (علیه السلام) در بعضی از خطبه های خود به این موارد اشاره می کند. (۱)نیز در روایات تاریخی چنین آمده است که زبیر در زمان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) برای آتش روشن کردن از «زندی» که نزدیک سینه اش پنهان می کرد، استفاده می نمود. (۲)همچنین در بعضی از عبارات، کلمه سنگ کبریت به عنوان سنگی که خیلی زود مشتعل می شـود، آمـده است. (۳)نیز در عبـارتی طریقه آتش روشن کردن به وسـیله مـالش چوبی با سـر عصا بیان شده است. (۴)

اما مواردی که در زمان مورد بحث به عنوان مواد قابل اشتعال کاربر داشته، عبارت است از:

یک – هیزم: عرب به آن حَطَب می گوید. در بعضـی از نصوص از «حَطّابون؛ هیزم کش ها» یاد شده است که بر وجود شـغلی با این عنوان دلالت می کند. (۵)در روایات درباره حضرت علی (علیه السلام) چنین وارد شده است که خود به حمل هیزم می پرداخت. (۶)

دو – شاخه های درخت خرما: به آن «سَعَف» و «شِمْراخ» می گفتند. (۷)

سه – بوته نی: به آن قَصَب می گفتند. (۸)

۱- نهج البلاغه، خطبه ۳۵ و ۱۰۷.
۲- بحارالانوار، ج ۲۱، ص ۳۳.
۳- بحارالانوار، ج ۱۷، ص ۲۱۷.
۴- البیان و التبیین، ج ۳، ص ۳۲.
۵- بحارالانوار، ج ۲۰، ص ۱۰۹؛ ج ۲۲، ص ۳۲۰.
۶- بحارالانوار، ج ۴۱، ص ۱۳۱.
۷- بحارالانوار، ج ۴۲، ص ۴۸.
۸- بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۵۱.

چهار – فضله حیوانات حلال گوشت.

پنج – کاه: عرب به آن «تِبن» می گوید.

شش – سنگ کبریت. (۱)

هفت – نفت (نفط) : در برخی از گزارش ها چنین آمده است که برای سوزاندن عبدالرحمان بن ملجم، قاتل حضرت علی (علیه السلام) از نفت استفاده شد. (۲)

ب) پختن غذا

در بخش معماری هنگام تشریح وضعیت دارالاماره از وجود مطبخ در آن یاد شد که بر اختصاص محلی به آشپزخانه در ساختمان قصر دلالت می کند. اما از وجود مطبخ در خانه های مردم نشانی به دست نیامد. در بعضی از روایات تاریخی به وجود «کانون» ؛ «آتشدان» مدت کمی پس از زمان مورد بحث اشاره شده است (۳)، اما عبارتی که بر وجود «مَوْقِد» به معنای اجاق یا «مِنْصَبّ» به معنای سه پایه ای که دیگ غذا را روی آن می گذارند، دلالت کند، مشاهده نشد. در باره چگونگی غذا پختن حضرت فاطمه (علیها السلام) در روایات چنین آمده است که آن قدر آتش زیر دیگ روشن نمود که لباس هایش سیاه شد. (۴)شاید از اینجا و از موارد دیگر بتوان استفاده کرد که معمولاً پایه هایی از سنگ یا فلزات برای گذاشتن دیگ روی آن استفاده می کرده اند. اما ظروفی که در آن غذا می پختند در بخش ظروف به آنها اشاره خواهد شد.

ج) پختن نان

عرب به نان «خُبْز» می گوید. مراحل پخت آن، همچون امروز عبارت از آسیاب کردن گندم یا جو، خمیر نمودن آن و سپس پختن آن بوده است. از

۱- بحارالانوار، ج ۱۷، ص ۲۱۷.
۲- ترجمه الامام علی (علیه السلام) ، ج ۳، ص ۳۰۱.
۳- ترجمه الامام علی (علیه السلام) ، ج ۴۵، صص ۳۰۱ و ۳۱۱.
۴- ترجمه الامام علی (علیه السلام) ، ج ۴۳، ص ۸۲.

داستان های مربوط به زندگی حضرت فاطمه (علیها السلام) چنین بر می آید که در آن زمان، آسیاب های دستی کوچک در خانه ها برای آرد نمودن گندم وجود داشته است. (۱)در بعضی از موارد، نخاله های گندم غربال نمی شد و بر نانی که از این آرد به عمل می آمد «اَلْخُبْزُ السَّمراء» می گفتند. (۲)چنان که اشاره شد، معمولاً نان از دو غله گندم و جو به عمل می آمد. (۳)غالباً نان به شکل دایره ای و گرد تهیه می شد و به نان دایره ای شکل، «قرص» و «رغیف» می گفتند. (۴)در حدیثی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) چنین وارد شده است که گرده نان (رغیف ها) را کوچک بگیرید تا برکت آن زیادتر شود. (۵)

محل پختن نان «تَنُّور» بود که در روایات تاریخی فراوانی وجود آن در زمان مورد بحث و حتی قبل از آن اثبات شده است. (۶)به عصا یا تکه چوبی که به وسیله آن آتش تنور را به هم می زدند «مِفْأَدْ» و «مُحِرْاك» می گفتند. (۷)

در بعضی از روایات از حکم پاره کردن نان به وسیله چاقو سخن به میان آمده است که بر ماندن نان و سفت شدن آن دلالت می نماید. (۸)

حضرت علی (علیه السلام) در یکی از عبارت های خود از «خَبّاز» ؛ «نانوا» و محل نان پختن او «مَخْبَز» سخن می گوید ۹که بر وجود شغلی در آن زمان با این عنوان دلالت می نماید؛ یعنی می توان استفاده کرد که همه مردم نان خود را در خانه نمی پختند یا دست کم بعضی از مواقع برای خریدن نان تازه به «خَبّاز» مراجعه می کردند.

۱- ترجمه الامام علی (علیه السلام) ، ج ۴۳، ص ۱۵۱.

۲- ترجمه الامام علی (علیه السلام)، ج ۴، ص ۳۲۶.

۳- ترجمه الامام علی (علیه السلام)، ج ۳۵، ص ۲۳۹.

۴- ترجمه الامام علی (علیه السلام)، ج ۳۷، ص ۱۰۲؛ ج ۲۲، ص ۳۹۸.

۵- ترجمه الامام علی (علیه السلام)، ج ۶۶، ص ۲۷۲.

۶- ترجمه الامام علی (علیه السلام)، ج ۱۸، ص ۳۶؛ ج ۲۰، صص ۲۲۱ و ۲۱۳؛ ج ۴۰، ص ۳۱۲؛ ج ۴۱، ص ۵۲.

۷- البیان و التبیین، ج ۳، ص ۴۶.

۸- بحارالانوار، ج ۶۶، ص ۲۷۱.

۶. سیر و سفر و تفرّج

الف) آداب سفر

اشاره

بعضی از آداب سفر که از زبان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و حضرت علی (علیه السلام) بیان شده یا در روایات تاریخی آمده، عبارت است از:

یک – انتخاب همراه مناسب

در روایات، تنها سفر کردن مذموم شمرده شده است (۱)و انتخاب رفیق مناسب یکی از مهم ترین کارهای سفر بوده است. در این مورد حضرت علی (علیه السلام) می فرماید: «سراغ رفیق را زودتر از طریق (راه) بگیرید» . (۲)پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) خطاب به اصحابش می فرمود: «هر کس بدخلق است ما را در سفرمان همراهی نکند» . (۳)در بعضی روایات، تعداد مناسب افراد برای سفر کردن چهار نفر ذکر شده است. (۴)

دو – برداشتن وسایل شخصی ضروری

علاوه بر تهیه زاد و توشه سفر، همراه بردن وسایل شخصی ضروری نیز سفارش شده است. طبق بعضی روایات، وسایلی که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) همیشه در سفرهای خود، همراه می برد، عبارت بود از: شیشه روغن که برای مالیدن موهایش استفاده می کرد و احیاناً عطر نیز در آن ریخته می شد، سرمه دان، قیچی، آینه، مسواک، شانه، نخ و سوزن، درفش کفش دوزی و تسمه (تازیانه) . (۵)

سه – برداشتن عصا

همراه داشتن عصا در سفر، یکی دیگر از آداب سفر بود که عرب ها به آن تقید داشتند و در کارهای فراوانی، همانند آویزان کردن زاد و توشه مختصر بر آن، استفاده به جای تازیانه

۱- بحارالانوار، ج ۷۶، ص ۲۲۷.

۲- بحارالانوار، ج ۷۶، ص ۲۲۹.

۳- بحارالانوار، ج ۷۶، ص ۲۷۳.

۴- بحارالانوار، ج ۷۶، ص ۲۲۸.

۵- بحارالانوار، ج ۷۶، ج ۱۳، ص ۲۳۲؛ ج ۱۸، ص ۲۳۵؛ ج ۲۱، ص ۲۳۹.

برای چارپایـان، تکیـه دادن و. . . از آن بهره می برنـد. (۱)در روایـات نیز به برداشـتن عصـا، به خصوص عصایی که از چوب درخت بادام تهیه شده باشد، سفارش شده است. (۲)

چهار – یاد خدا نمودن

خوانـدن دو رکعت نمـاز قبـل از مسافرت (۳)و خوانـدن یـازده مرتبه سوره توحیـد، از زبـان پیـامبر اکرم (صـلی الله علیه و آله) سفارش شده است. (۴)

پنج – صدقه دادن

معصومان (علیهم السلام) صدقه دادن قبل از سفر را برای رفع بلا توصیه فرموده اند. (۵)

شش – بدرقه مسافر

روایات فراوانی در مورد بدرقه مسافر و کیفیت آن وارد شده است. (۶)

هفت – مروّت و جوانمردی در سفر

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) از سه چیز با عنوان مروت در سفر یاد می کند:

۱. بذل زاد و توشه به همسفران، ۲. خوش اخلاقی در سفر، ۳. شوخی نمودن در سفر در صورتی که به گناه کشانده نشود. (۷)

هشت – شعر و آواز خواندن در سفر

پیـامبر اکرم (صـلی الله علیه و آله) می فرمایـد: «شـعر و آواز خوانـدن در سـفر (حُـِدی) مـادامی که در آن مسائل خلاف شـرع نباشد، زاد و توشه مسافر است» . (۸)بدیهی است این مسئله، طول سفر را بر او هموار کند.

۱- البیان و التبیین، ج ۳، ص ۴۶.

۲- بحارالانوار، ج ۷۶، ص ۲۳۴ – ۲۳۹.

۳- بحارالانوار، ج ۲۷، ص ۲۴۴.

۴- بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۲۴۲.

۵- بحارالانوار، ج ۷۶، ص ۲۳۱.

۶- بحارالانوار، ج ۷۶، ص ۲۸۰.

۷- بحارالانوار، ج ۷۶، ص ۲۶۶.

۸- بحارالانوار، ج ۷۶، صص ۲۶۸ و ۲۷۴.

نُه – مسئولیت به عهده گرفتن در سفر

در یکی از سفرها پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) دستور کشتن گوسفندی را برای پختن غذا صادر فرمود: اصحاب، هر کدام به کاری مشغول شدند و پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) هم فرمود: من هیزم جمع می کنم. وقتی اصحاب اصرار کردند که خود این کار را انجام دهند، پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «خداوند ناخوش می دارد بنده اش را وقتی با همراهانش باشد و تنهایی گزیند (و کاری انجام ندهد) » . (۱)

ده – سوغات آوردن از سفر

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می فرماید: «هرگاه از سفر برگشتید، برای خانواده خود سوغات بیاورید، اگر چه یک سنگ باشد» . (۲)

یازده – مصافحه و معانقه با مسافر

این دو عمل در زمان رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) بین اصحاب شایع بود و خود آن حضرت با جعفر بن ابی طالب (علیه السلام) که از حبشه برگشته بود، معانقه نمود و او را به سینه اش چسبانید و بین دو چشمش را بوسه زد. (۳)

ب) وسایل حمل و نقل

حیواناتی که در حمل و نقل از آنها استفاده می شد، عبارت بود از: الاغ، قاطر، اسب و شتر.

معمولاً از الاغ در مسافت های کوتاه و درون شهری استفاده می شد و در بعضی از کاروان های بین شهری نیز افراد کم بضاعت از آن استفاده می کردند.

قاطر برای حمل بارهای سنگین و نیز مسافرت های بین شهری مورد استفاده فراوان قرار می گرفت. حضرت علی (علیه السلام) حتی در جنگ ها نیز از قاطر سفید خود که

۱- بحارالانوار، ج ۷۶، ص ۲۷۳.

۲- بحارالانوار، ج ۷۶، ص ۲۸۳.

۳- بحارالانوار، ج ۷۶، ص ۲۸۳.

«دُلْدُل» نام داشت، استفاده می کرد و وقتی از او می خواستند که از اسب استفاده کند، می فرمود:

اسب برای تعقیب دشمن و فرار مناسب است و من هیچ گاه دشمنی را که پشت به جنگ کرده تعقیب نمی نمایم و هیچ گاه در جنگ از روبه روی دشمن فرار نمی کنم. (۱)

و اما اسب - چنان که از مباحث گذشته روشن شد - در پشت جبهه و نیز در سفرهای جنگی و جنگ کاربرد فراوان داشت.

شتر وسیله اصلی حمل و نقل و مسافرت های بین شهری به حساب می آمد و معمولاً قافله ها و نیز مسافران تک رو از این حیوان بردبار و پر تحمل در مسافرت های خود استفاده می کردند.

خالد بن صفوان در عبارتی به طور کلی چگونگی استفاده از این چهار نوع حیوان را این چنین بیان می کند:

شتر برای پیمودن مسافت های دور، قاطر برای بردن بارهای سنگین، اسب برذَوْن (اسب تاتاری) برای تجمل و تن آسایی، الاغ برای کارهای روزمره و اسب معمولی برای حمله و فرار در جنگ مورد استفاده قرار می گیرد. (۲)

معمولاً ـ در مسافرت های راه دور، بر پشت شتر یا قاطر، کجاوه می بستند که عرب به آن مَحْمِل یا هودَج می گفتند و آن عبارت بود از دو اطاقک چوبین روباز با سایبان که آنها را در طرفین شتر یا استر می بستند و در هر اطاقک، مسافری می نشست. (۳)معمولاً شخصیت ها، ثروتمندان و زنان از کجاوه استفاده می کردند. در باره کجاوه شتر عایشه در روز جنگ جمل چنین آمده است که اطاقک آن از صفحه های آهنین تهیه شده بود. البته این نوع طرز ساخت، مخصوص جنگ بوده است. (۴)

۱- بحارالانوار، ج ۴۲، ص ۵۹.

۲- التنظیمات الاجتماعیه و الاقتصادیه فی البصره فی القرن الاول الهجری، ص ۲۰.

۳- فرهنگ فارسی معین، ج ۳، ص ۲۹۱۱.

۴- الاخبار الطوال، ص ۱۴۹.

معمولاًـ روی شتر، الاـغ و قاطری که برای محل مسافر از آن استفاده می شد، پالان می انداختند که به آن «رَحل» یا «وطاء» گفتند، اما روی اسب، زین می نهادند که به آن «سَرج» می گفتند. (۱)

در بعضی مواقع برای اذیت کردن مسافر، مانند مسافران تبعیدی و اسیران، از شتر بدون پالان استفاده می کردند، چنان که عثمان به منظور اذیت کردن ابوذر به معاویه چنین نگاشت که او را با شتر بدون پالان روانه مدینه سازد. (۲)همچنین اسیران کربلا را با چنین شترانی به شام منتقل کردند. (۳)

گفتنی است که از وسایل چرخ دار، مانند گاری و کالسکه در زمان مورد بحث، یاد نشده است.

۷. وسایل روشنایی

اشاره

بعضی از وسایل روشنایی که می توان وجود آنها را در زمان مورد بحث به وسیله روایات مختلف اثبات کرد، عبارت است از:

الف) سِراج (مصباح)

به نظر می رسد این دو لغت یک مصداق داشته اند که به معنای چراغ می باشد. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) طی سفارش به مردم می فرماید: «شب، هنگام خواب چراغ های خود را خاموش کنید (و بخوابید) تا مبادا موش خانه را بر اهلش آتش زند» (۴) .

چگونگی آتش زدن موش از این قرار بوده است که فتیله چراغ را می کشیده و با خود می برده و بدین ترتیب، آتش به همه جا سرایت می کرده است. این مطلب در روایتی دیگر مربوط به زمان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) وارد شده است. (۵)

۱- مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۱۳؛ تاریخ التمدن الاسلامی، ج ۳، ص ۵۴.

۲- تاریخ التمدن الاسلامی، ج ۳، ص ۵۴.

۳- مقتل الحسین (علیه السلام) ، مقرّم، ص ۳۱۶.

۴- بحارالانوار، ج ۷۶، ص ۱۶۲.

۵- بحارالانوار، ج ۷۶، ص ۱۶۲.

همچنین عمر نیز در دوران خلافت خود چنین سفارشی به مردم می کند و دلیل آن را برده شدن فتیله چراغ روی سقف خانه و آتش سوزی سقف ساخته شده از چوب و شاخه های خرما ذکر می کند. (۱)

از این روایات به دست می آید که معمولاً در چراغ ها فتیله ای بلند به کار می رفت که احتمالاً حفاظ مناسب نداشت، ازاین رو امکان دسترسی موش به آن فراهم بود. همچنین معمولاً ماده مشتعل در این گونه چراغ ها روغن زیتون بود. این مطلب را می توان از آیه ۳۵ سوره نور نیز به دست آورد. همچنین از این آیه می توان به شناخته شده بودن نوع پیشرفته ای از چراغ نزد اعراب پی برد که برای روشن شدن مطلب، ترجمه آیه آورده می شود:

خدا نور آسمان ها و زمین است، مَثَل نور خداوند همانند چراغ دانی است که در آن چراغی پرفروغ باشد و آن چراغ در حبابی قرار گیرد؛ حبابی شفاف و درخشنده همچون ستاره ای درخشان. این چراغ با روغنی افروخته می شود که از درخت پربرکت زیتون گرفته شده که نه شرقی است و نه غربی (روغنش آنچنان صاف و خالص است که) نزدیک است بدون تماس با شعله آتش، شعله ور شود.

از این آیه می توان شناخته شده بودن چراغ دان و شیشه چراغ را برای اعراب آن زمان استفاده نمود.

ب) قندیل

قندیل نیز نوعی چراغ بود و احتمالاً لغتی لاتینی است و به نوع خاصی از چراغ که معمولاً به سقف می آویختند، گفته می شد. (۲)این لغت در زمان حضرت خدیجه (علیها السلام) همسر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به کار رفته است (۳)و این شناخته شده بودن آن

۱- تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۲۷۴.

۲- فرهنگ فارسی معین، ج ۲، ص ۲۷۳۴.

۳- بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۲۵.

را نزد عرب ها روشن می سازد. سربازان عبیدالله بن زیاد پس از پایان خیزش نهضت مسلم بن عقیل، به وسیله قندیل ها به جست وجوی زوایای مسجد پرداختند. (۱)

ج) شمع

از این وسیله روشنایی در جنگ صفین، آن هم در سپاه شام یاد شده است. (۲)همچنین از استفاده ابن زیاد از این وسیله روشنایی، همراه قنادیل یاد شده است. و از برخی عبارت ها چنین برمی آید که شمع ها شمعدان نیز داشته اند. (۳)

د) حرادیّ

حرادی جمع حُردی لغتی نبتی است و به پشته های نی گفته می شود. (۴)در بعضی عبارت ها به صورت «هرادی» آمده، اما غلط است. (۵)

استفاده از این وسیله چنان بود که دسته های نی را به هم می پیچدند و آن را به وسیله چوب حمل می کردند که حالتی شبیه مشعل داشت یا در بعضی موارد آنها را در ظرفی قرار داده و به وسیله طناب آویزان می کردند، چنان که سربازان عبیدالله بن زیاد پس از خاموش شدن نهضت مسلم بن عقیل این چنین از این وسیله استفاده کردند. (۶)به نظر می رسد این لغت با ترکیب «اَطْنانُ القَصَب» که به معنای پشته های نی می باشد (۷)، در مصداق یکی بوده اند.

۱- تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۸۸.

۲- بحارالانوار، ج ۳۲، ص ۴۵۸.

۳- تجارب الامم، ج ۳، ص ۲۴۰.

۴- لسان العرب، ج ۳، ص ۱۱۳.

۵- تجارب الامم، ج ۲، ص ۱۲۸؛ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۳۶۷؛ کوفه پیدایش شهر اسلامی، ص ۳۶۲.

۶- تاریخ الطبری، ج ۴، صص ۲۸۹ و ۲۹۴.

۷- تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۸۸.

۸. ظروف

اشاره

از بعضـی ظروف، به خصوص ظروف سـفالین، هنگام بررسـی نتایج به دست آمده از باستان شناسی های قصر دارالاماره سخن راندیم، در اینجا ظروفی را که در زمان تاریخی مورد بحث از آنها یاد شده، طبق حروف الفبا توضیح می دهیم:

الف) ابریق

از این لفظ در قرآن یاد شده (۱)و به معنای «آبریز» است. ابریق، ظرفی بود که دسته و لوله و گوشه داشت و برای شستن دست و صورت مورد استفاده قرار می گرفت. (۲)

ب) اِداوَه

ظرفی بود که به عنوان آفتابه از آن استفاده می شد. (۳)گفتنی است ضمن وسایل ساده زندگی جناب سلمان فارسی از آن یاد شده است. (۴)

ج) بُرْمَه

برمه به معنای دیگ سنگی می باشد. (۵)از این ظرف در زمان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) یاد شده است. (۶)

د) تَوْر

جمع آن اترار است. (۷)تور، ظرف بزرگ روبـازی بود که از روی یـا سـنگ ساخته می شـد و برای وضو گرفتن یا آب دادن حیوانات مورد استفاده قرار می گرفت. از

۱- ر. ک: واقعه: ۱۸.

۲- فرهنگ فارسی معین، ج ۱، ص ۱۳۵.

۳- لسان العرب، ج ۱، ص ۱۰۰؛ البیان و التبیین، ج ۲، ص ۳۱۵.

۴- مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۱۵.

۵- لسان العرب، ج ۱، ص ۳۹۲.

۶- بحارالانوار، ج ۶۶، ص ۲۸۷.

۷- لسان العرب، ج ۲، ص ۶۳.

این ظرف هنگام ملاقات لشکر حرّ با امام حسین (علیه السلام) و یارانش یاد شده و گفته شده است که اسب های لشکر حرّ از این نوع ظرف آب می نوشیدند. (۱)

ه) جِراب

ظرفی بود که از پوست گوسفند تهیه می شد و در آن از چیزهای خشک نگهداری می کردند. (۲)درباره حضرت علی (علیه السلام) چنین نقل شده است که غلاّت او را در جراب از مدینه به کوفه حمل می کردند. (۳)ترجمه فارسی جراب، «انبان» است.

و) جَرَّه

کوزه ای سفالین بود که در فارسی به آن «سبو» می گویند. در لیست جهیزیه حضرت زهرا (علیها السلام) از «جَرَّ خضراء» ؛ «سبوی سبز» یاد شده است. (۴)

ز) جَفْنَه

جفنه، کاسه بزرگی بود که در آن غذا می خوردند. (۵)در برخی نوشته ها بزرگ ترین کاسه دانسته شده است. (۶)امام حسین (علیه السلام) در شب عاشورا از این نوع کاسه به عنوان ظرف مشک استفاده کرد. (۷)

ح) دَلْو

ظرفی بود که معمولاً برای کشیدن آب چاه از آن استفاده می شد. (۸)

۱- تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۰۲.

۲- لِسان العرب، ج ۲، ص ۲۲۸.

۳- ترجمه الامام علی (علیه السلام) ، ج ۳، ص ۱۸۸.

۴- بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۳۰.

۵- لسان العرب، ج ۲، ص ۳۱۱.

۶- بحارالانوار، ج ۶۶، ص ۸۷.

۷- تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۲۱.

۸- لسان العرب، ج ۳، ص ۳۹۷.

ط) زِکْوَه

ظرفی کوچک بود که از پوست حیوانات ساخته می شد و برای نوشیدن آب مورد استفاده قرار می گرفت. (۱)در فارسی معادل «جام آبخوری کوچک» می باشد. از این ظرف نیز در وسایل مختصر سلمان فارسی یاد شده است. (۲)

ی) زِقّ

ظرفی بود از پوست حیوانات که پس از زدودن مو و پشم آن تهیه می شد و برای حمل و نقل مایعات، همانند شراب و عسل مورد استفاده قرار می گرفت. (۳)از این ظرف در زمان حضرت علی (علیه السلام) در حالی که پر از عسل بوده، یاد شده است. (۴)

ک) سطیحه

این لفظ در مورد مشکی به کار می رفت که از دو قطعه پوست که در مقابل هم قرار می گرفتند، تهیه می شد. این ظرف در زمان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) وجود داشته است. (۵)

ل) شَنّ

شنّ که همان مشک فارسی است، از پوست گوسفند تهیه و برای نگهداری آب یا موادی، همچون ماست و دوغ از آن استفاده می شد. (۶)از این ظرف نیز در جهیزیه حضرت زهرا (علیها السلام) یاد شده و مصرف آن را برای آب معین کرده اند. (۷)

۱- لسان العرب، ج ۵، ص ۳۰۷.

۲- مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۱۵.

۳- لسان العرب، ج ۶، ص ۶۰.

۴- ترجمه الامام علی (علیه السلام) ، ج ۳، ص ۱۸۴.

۵- لسان العرب، ج ۶، ص ۲۵۶.

۶- لسان العرب، ج ۷، ص ۲۱۸.

۷- بحارالانوار، ج ۴۲، ص ۱۳۰.

م) صَحْفَه

کاسه ای بزرگ بود که غذای داخل آن دست کم پنج نفر را سیر می کرد. (۱)امام حسین (علیه السلام) در شب عاشورا از این ظرف به عنوان ظرف محتوی مُشک و نوره، استفاده کرد. (۲)همچنین این ظرف در زمان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) کاربرد فراوان داشت. (۳)

ن) طَست (طشت)

جمع آن طساس است. این لغت که معادل تشت و لگن فارسی است، معمولاً از روی ساخته می شد. از این ظرف در جریان آب دادن امام حسین (علیه السلام) به حرّ و همراهان و اسبانشان یاد شده است. (۴)

س) ظَبْیَه

نوعی انبان کوچک بوده که معمولاً از پوست آهو که در عربی به آن ظَبْی می گویند، تهیه می شد. (۵)از این ظرف در زمان حضرت علی (علیه السلام) یاد شده است. (۶)

ع) عُکَّه

معمولاً به مشکی که از آن برای نگهداری روغن استفاده می کردند، عکّه گفته می شد. (۷)از این ظرف در زمان عمر یاد شده است. (۸)

۱- لسان العرب ج ۷، ص ۲۹۱.

۲- تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۲۱.

۳- بحارالانوار، ج ۶۶، ص ۳۵۵.

۴- لسان العرب، ج ۸، ص ۱۶۱؛ تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۰۲.

۵- لسان العرب، ج۸، ص ۲۴۸.

۶- ترجمه الامام علی (علیه السلام) ، ج ۳، ص ۱۹۸.

۷- لسان العرب، ج ۹، ص ۳۴۳.

۸- تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۲۷۹.

ف) قارُورَه

جمع این کلمه قواریر می باشد که در قرآن استعمال شده است. (۱)قاروره به معنای ظرف شیشه ای کوچک مدوّر می باشد. (۲)معمولاً از این نوع ظرف برای نگهداری عطر در زمان مورد بحث استفاده می شد. (۳)

ص) قَدَح

کاسه ای بزرگ بود. از این ظرف در جریان شهادت عمار یاسر (رحمه الله) در جنگ صفین با این توصیف که حلقه (دسته ای) قرمز داشته، یاد شده است. (۴)

ق) قِدْر

به معنای دیگ است. قدر از سنگ یا فلز مس و روی ساخته می شد. از این ظرف در روایات تاریخی بسیار یاد شده است، از جمله در جریان خانه داری حضرت زهرا (علیها السلام) و غذاپختن ایشان از آن یاد شده است. (۵)

ر) قِرْبَه

مشکی بود که معمولاً برای نگهداری شیر از آن استفاده می کردند. در باره عمر چنین آمده است که در دوران خلافتش خود «قربه اش» را بر دوش می کشید. (۶)همچنین از این ظرف در سپاه امام حسین (علیه السلام) یاد شده است. (۷)

۱- ر. ک: نمل: ۴۴؛ انسان: ۱۵ و ۱۶.

۲- فرهنگ فارسی معین، ج ۲، ص ۲۶۱۱.

۳- ترجمه الامام علی (علیه السلام) ، ج ۳، ص ۱۸۴.

۴- تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۷.

۵- بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۸۲.

۶- مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۱۴.

۷- تجارب الامم، ج ۲، ص ۵۹.

ش) قَش (قَشه)

قسه در لغت به معنای مشک کوچک آمده است. (۱)از این لغت در جریان شهادت عمار در جنگ صفین یاد شده است. (۲)

ت) قَصْعَه

قصعه که جمع آن قِصاع می باشد، کاسه ای بزرگ بود که غذای آن دست کم ده نفر را سیر می کرد. (۳)از این ظرف در زمان امام علی (علیه السلام) (۴)و امام حسین (علیه السلام) یاد شده است. (۵)

ث) قَعْب

کاسه ای کوچک و ساخته شده از چوب یا سفال بود که برای سیراب کردن یک تا سه نفر کافی بود. (۶)از این کاسه در زمان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) (۷)و نیز در جهیزیه حضرت زهرا (علیها السلام) (۸)یاد شده و در هر دو مورد، ظرف شیر معرفی شده است.

خ) قُلَّه

به کوزه کوچک و بزرگ می گفتند. (۹)از این واژه هنگام آب دادن مسلم در قصر عبیدالله استفاده شده (۱۰)و با عنوان «قلّه بارِدَه» ؛ «کوزه سرد» از آن یاد شده است که احتمالاً آب را سرد نگه می داشت.

۱- لسان العرب، ج ۱۱، ص ۱۵۸.

۲- مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۹۱.

۳- لسان العرب، ج ۷، ص ۲۹۱.

۴- ترجمه الامام علی (علیه السلام) ، ج ۳، ص ۱۸۷.

۵- تجارب الامم، ج ۲، ص ۵۹؛ تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۰۲.

۶- لسان العرب، ج ۱۱، ص ۲۳۵.

۷- بحارالانوار، ج ۶۶، ص ۳۵۵.

۸- بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۳۰.

۹- لسان العرب، ج ۱۱، ص ۲۸۸.

۱۰- مروج الذهب، ج ۳، ص ۶۸؛ بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۵۵.

ذ) قَوْصَرَه

به معنای جوال خرما و به ظرفی گفته می شـد که از برگ خرما می ساختنـد. (۱)در فارسی معادل لفظ «زنبیل خرما» می باشد. (۲)از این لفظ در زمان حضرت علی (علیه السلام) یاد شده است. (۳)

ض) كَأْس

این لفظ به معنای کاسه، جام و پیاله می باشد و در قرآن نیز استعمال شده است. (۴)

ظ) كُوب

به معنـای کوزه بـدون دسـته است و در شـرح حـال جـاهلیت از آن یاد شـده است. (۵)در قرآن نیز این لفـظ به صـورت جمع، «اکواب» به کار رفته است. (۶)

غ) كَوْز

به معنای مطلق کوزه است که معمولاً از سـفال ساخته می شد و برای خنک نگهداشتن آب مورد استفاده قرار می گرفت. جمع آن «کیزان» می باشـد که در مورد جهیزیه حضـرت زهرا (علیهـا السـلام) ، لغت «کیزان خَزَف» ؛ «کوزه هـای سـفالین» ، به کار رفته است. (۷)در بخش معماری تصویر بعضی از کوزه های به دست آمده از حفاری های دارالاماره آمده است.

۱- لسان العرب، ج ۱۱، ص ۱۸۹.

۲- فرهنگ فارسی معین، ج ۲، ص ۲۷۴۷.

۳- ترجمه الامام علی (علیه السلام) ، ج ۳، ص ۱۸۶.

۴- ر. ك: صافات: ۴۵؛ واقعه: ۱۸؛ انسان: ۵؛ طور: ۲۳؛ انسان: ۱۷؛ نباء: ۳۴.

۵- المفصل فی التاریخ قبل الاسلام، ج ۷، ص ۵۶۵.

۶- ر. ك: زخرف: ۷۱؛ واقعه: ۱۸؛ انسان: ۱۵؛ غاشیه: ۱۴.

۷- بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۳۰.

اب) مِخْضَب

ظرف بزرگی هماننـد طشت و لگن بود که زنان در رختشویی از آن اسـتفاده می کردند. (۱)این ظرف نیز در جهیزیه حضرت زهرا (علیها السلام) وجود داشت. (۲)

اج) مِزْوَد (مِزْوَدَه)

ظرفی بود که مسافر، توشه و زاد خود را در آن می نهاد. (۳)از این ظرف در زمان عمر یاد شده است. (۴)

اد) مزاده

به معنای مشک آب که معمولاً از دو و نیم یا سه قطعه پوست ساخته می شـد. در زمان پیامبر اکرم (صـلی الله علیه و آله) نیز از آن استفاده می شد. (۵)

اه) مَسْک

این لغت همـان مشـک فارسـی است. لغت مسـک ابتـدا به معنـای هر نوع پوست حیوانی بود، امـا بعـدها به ظرف هـایی که از پوست حیوانات می ساختند گفته شد. (۶)این لغت در زمان مورد بحث بسیار به کار می رفت.

او) مِطْهَرَه

مطهره در لغت به معنای ظرفی که با آن وضو و طهارت می گیرند، استعمال شده است که همان معنای آفتابه فارسی را تداعی می کند. (۷)از این لفظ در بیان اثاثیه

۱- لسان العرب، ج ۴، ص ۱۱۸.

۲- بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۳۰.

۳- لسان العرب، ج ۶، ص ۱۱۰.

۴- تاریخ تمدن الاسلامی، ج ۲، ص ۲۶۸.

۵- لسان العرب، ج ۶، ص ۱۲۲.

۶- لسان العرب، ج ۱۳، ص ۱۰۶.

۷- لسان العرب، ج ۸، ص ۲۱۱.

مختصر سلمان فارسی یاد شده است. (۱)همچنین هنگام یاد کرد از جهیزیه حضرت زهرا (علیها السلام) عنوان «مِطْهَر مُزَفَّته» ؛ «آفتابه قیراندود شده» ، به کار رفته است. (۲)

از) مِکْتَلْ

زنبیل بزرگی بود که در آن خرما و انگور حمل می شد. این ظرف در زمان پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله) نیز کاربرد داشت. (۳)

اح) مِهْراس

هَرْس به معنای کوبیدن می باشد و مهراس ظرفی سنگی بود که در آن گندم، جو و. . . را می کوبیدند. در فارسی به آن «هاون» می گویند. در زمان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و حضرت علی (علیه السلام) در بعضی اوقات به عنوان ظرف آب وضو از آن استفاده می کردند. (۴)

۹. دوستی

قبل از ظهور اسلام مبنای اصلی دوستی بین عرب ها، از چارچوب دوستی های درون قبیله ای کمتر فراتر می رفت و تعصب قبیله ای یگانه محوری بود که افراد را به هم پیوند می داد. این تعصب به گونه ای قوی بود که افراد یک قبیله تا پای جان برای حفظ آن تلاش می کردند و حتی اگر فردی از قبیله ای نسبت به فردی از قبیله دیگر جنایتی می کرد، از او در مقابل قبیله دیگر حمایت می کردند؛ بدین ترتیب که ابتدا حاضر به پرداخت خون بهای مقتول می شدند و در صورت عدم رضایت قبیله دیگر، کار به جنگ و خون ریزی می کشید، چنان که بسیاری از جنگ های جاهلیت به همین سبب اتفاق افتاد. تعصبات قبیله ای برای فرد خارجی که به قبیله ملحق می شد و با نام «حلیف» و «مولا» از او یاد می شد نیز اجرا می گشت.

۱- مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۱۵.

۲- بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۳۰.

۳- لسان العرب، ج ۱۲، ص ۳۰.

۴- لسان العرب، ج ۱۵، ص ۷۵.

اسلام با ظهور خود چارچوب قبیله ای را در نوردید و با شعار إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ ؛ «مؤمنان برادر یک دیگرند» (حجرات: ۱۰) ، محوری عمیق تر و بالاتر برای دوستی انتخاب کرد که آن همانا ایمان به خدا و دین اسلام بود. بارزترین مصداق این نوع دوستی را می توان در عقد پیمان اخوّت بین مؤمنان در سال های اولیه استقرار پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله) در مدینه مشاهده کرد که آن حضرت افراد مسلمان را از قبایل مختلف با یکدیگر برادر نمود و بدین ترتیب، دوستی های والایی، همچون دوستی بین ابوذر و سلمان پدید آمد.

اما با وفات پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) دوباره دوستی ها و تعصبات قبیله ای مبنای روابط افراد شد و این امر به خصوص با روی کار آمدن امویان در زمان عثمان و نیز در زمان معاویه شدت بیشتری به خود گرفت، گرچه دوستی ها بر مبنای محور اسلام و ایمان کاملاً از بین نرفت. بنابراین در زمان مورد بحث می توان هر دو نوع دوستی را تصور کرد که در زمان های مختلف شدت و ضعف در آنها پدید می آمد.

برای مثال، اگر به ترکیب سپاه امام حسین (علیه السلام) در روز عاشورا بنگریم، مشاهده خواهیم کرد که رابطه افراد با یکدیگر بر حول محور اسلام و دفاع از آن به رهبری اهل بیت می باشد و تنها چیزی که به چشم نمی خورد، تعصبات قبیله ای است، اما در سپاه عمر بن سعد تشکّل افراد بر مبنای قبیله ای و دوستی آنها نیز بر همین مبناست.

به هر حال اسلام برای اصل مسئله دوستی و نیز مبنای دوستی (ایمان به خدا و اسلام) اهمیت فراوانی قائل شده است. این نکته را می توان از فراوانی الفاظ به کار رفته در روایات برای انواع دوستی و آشنایی دریافت؛ الفاظی همانند «رفیق» ، «صَدیق» ، «حَبیب» ، «جَلیس» ، «صاحب» ، «أخ» ، «خلیل» ، «اَنیس» ، «قَرین» ، «خَدین» و «وَدید» که در مورد مراتب مختلف دوستی و رفاقت به کار رفته است. همچنین روایات فراوانی در مورد لزوم دوستی و اهمیت آن، حقوق دوستان، کیفیت رفتار با دوستان، انواع دوست، کسانی که نباید با آنها دوست شد، دوستی در راه خدا و. . .

از زبـان پیـامبر اکرم (صـلی الله علیه و آله) و حضـرت علی (علیه السـلام) وارد شـده است (۱)که به طور مسـلم بسـیاری از این روایات به گوش مردم زمان مورد بحث در کوفه رسیده است.

در اینجـا از میـان آن همه روایات، تنها برخی از سـفارش های حضـرت علی (علیه السـلام) به فرزنـد دلبنـدش امام حسن (علیه السلام) در باب دوستی که بعد از بازگشت از جنگ صفین آنها را بیان فرمود، یادآور می شویم:

ای پسرکم! خود را بر آن وادار که هرگاه برادرت با تو قطع رابطه نمود تو به او بپیوندی و هنگام دوری نمودن او با او مهربانی و دوستی نمـایی و هنگام بخل او بخشـش نمایی و هنگام دوری نمودن او، خود را به او نزدیک کنی و هنگام درشتی نمودنش با او نرمی کنی و هنگام بـدکاری او، او را معـذور بدانی. و (طوری رفتار کنی) که انگار تو او را بنده و او بر تو صاحب نعمت است. و بپرهیز از اینکه این گونه رفتارها را در غیر مکان خود و یا در مورد کسانی که لیاقت ندارند، به جا آوری.

با دشـمنِ دوسـتت دوستی مکن که در این هنگام با دوست خود دشـمنی کرده ای، و خیرخواهی خالص در باره برادرت داشته باش، خواه خیرخواهی و نصـیحت تو (نزد او) خوب باشد یابد. . . و اگر خواستی با دوست خود (برادر خود) قطع رابطه نمایی، پس جای مقداری از دوستیت را باقی بگذار که آن دوست بتواند به آن بازگردد. . . (۲)

۱۰. آرایش ظاهری زنان و مردان

اشاره

اسـلام اهمیت فراوانی به آرایش هـای مشـروع زنـان و مردان داده است و در احـادیث فراوانی که در آنهـا عنوان های «حلیه» ، «زینت» ، «تجمّل» به کار رفته، انواع زینت ها و موارد مشروع آن بیان شده است. بنابراین، استفاده مسلمانان عموماً و

۱- به عنوان مثال، ر. ک: بحارالانوار، ج ۷۴، صص ۱۵۷ - ۲۸۲.

۲- نهج البلاغه، نامه ۳۱.

مسلمانان کوفه در زمان مورد بحث از انواع آرایش ها امری طبیعی می نماید، گرچه در بعضی موارد از مقدار مشروع آن تجاوز می کردند.

در اینجا ابتدا به ذکر آرایش های مشترک زنان و مردان پرداخته و آن گاه موارد اختصاصی هر یک ذکر خواهد شد:

الف) آرایش ها و زینت های مشترک زنان و مردان

اشاره

زینت هایی که در زمان مورد بحث به عنوان مواد زینتی مشترک از آن استفاده می شد، عبارت بود از:

یک - استعمال بوهای خوش

اشاره

در زمان مورد بحث زنان و مردان برای خوشبو نمودن خود از موارد مختلفی استفاده می کردند که عبارت بود از:

اول - عطر

در فصل های گذشته، مانند فصل اول و فصل چهارم به این ماده خوشبو کننده و نیز انواع گل هایی که از آن عطر می گرفتند، اشاره شد. در اینجا فقط از نوعی عطر با نام «بان» یاد می شود که در زمان مورد بحث به آن اشاره شده است. (۱)این عطر از گیاهی به نام گیاه «بان» گرفته می شد. این گیاه برگ هایی مرکب، همانند برگ اقاقی و گل هایی سفید و قرمز دارد و گل های آن به شکل خوشه در انتهای ساقه قرار دارند. (۲)

دوم - گیاهان خوشبو

بعضی از این گیاهان خوشبو عبارت بودند از:

۱- وسائل الشیعه، ج ۱، صص ۴۴۰ - ۴۴۴؛ بحارالانوار، ج ۴، ص ۱۲۸.

۲- فرهنگ فارسی معین، ج ۱، ص ۴۶۹.

۱. سُنْبُل (۱): گیاهی است با جام و کاسه رنگین و گل های بنفش خوشه ای دارد و چون زود گل می دهد وگلش زیبا و خوش رنگ و خوش بوست، مورد توجه بوده و جزء گیاهان مرغوب زینتی است. (۲)

۲. قُرُنْفُل (۳): گیاهی است یک ساله با برگ های کشیده و گل های قرمز یا صورتی و گل های آن به صورت دسته ای در انتهای ساقه قرار دارد. (۴)

۳. زعفران. (۵)

۴. مُشک (۶): در روایت وارد شده که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) از مشک استفاده فراوان می کرد. (۷)

۵. عَنْبَر. (۸)

دو – استعمال روغن های مختلف

اشاره

ظاهراً استعمال روغن به منظور نرم نگهداشتن مو و پوست بوده است، گرچه در بعضی موارد به منظور استفاده از بوی خوش آن نیز استعمال می شده است.

بعضی از این روغن ها عبارت بودند از:

اول – روغن بنفشه

در روایت آمده است که حضرت علی (علیه السلام) از این روغن استفاده می کرد (۹)و نیز پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به استعمال آن سفارش می نمود. (۱۰)

۱- بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۰۲.

۲- فرهنگ فارسی معین ج ۲، ص ۱۹۲۶.

۳- بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۰۲.

۴- فرهنگ فارسی معین، ج ۲، ص ۲۶۶۷.

۵- الحیاه الاجتماعیه، ص ۶۷.

۶- بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۲۴۸.

۷- وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۴۴۵.

۸- بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۲۴۸؛ الحیاه الاجتماعیه، ص ۶۹.

۹- وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۴۵۱.

۱۰- وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۴۵۶.

دوم – روغن بان

حضرت علی (علیه السلام) مردم را به استعمال این روغن توصیه می فرمود. (۱)

سوم – روغن زَنْبَق (زنبه)

این روغن از گیاهی که گل های رنگین معطر و به رنگ آبی و بنفش و زرد و ساقه ای ساده داشت، گرفته می شد. (۲)استعمال این روغن از سوی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) سفارش شده است. (۳)

چهارم – روغن کُنجد

در روایت چنین آمده است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) هر گاه دچار سر درد می شد از این روغن استفاده می کرد. (۴)البته این روایت، استعمال دارویی آن را مشخص می کند.

سه – استعمال رنگ ها

اشاره

بعضی از موادی که برای رنگ کردن مو و پوست مورد استفاده قرار می گرفت عبارت بود از:

اول – حناء

از این ماده برای رنگ قرمز و خرمایی استفاده می کردند. (۵)

دوم – وَسْمَه (کَتْم)

وسمه گیاهی است دو ساله که ارتفاعش تا یک متر می رسد و گل های زرد رنگی دارد. در برگ های این گیاه، ماده رنگ کننده ای وجود دارد که رنگ سبز مایل

۱- وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۴۵۸.

۲- فرهنگ فارسی معین، ج ۲، ص ۱۷۴۹.

۳- وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۴۵۸.

۴- وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۴۵۹.

۵- وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۴۰۶.

به آبی تولید می کند. (۱)استعمال این ماده رنگ کننده در روایات، به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و امام حسین (علیه السلام) نسبت داده شده است. (۲)

در روایت چنین آمده است که امام حسین (علیه السلام) هنگام شهادت، به وسیله وسمه خضاب کرده بود. (۳)در بعضی روایات، خضاب نمودن با رنگ های مشکی و زرد نیز توصیه شده است (۴)، گرچه ماده تولیدکننده آن مشخص نشده است. البته در بعضی از نوشته ها از زعفران برای تولید رنگ زرد و از کبریت برای تولید رنگ سفید یاد شده است. (۵)در بعضی از کتاب های تاریخی در باره جریر بن عبدالله بَجَلی که در زمان حضرت علی (علیه السلام) و پس از آن می زیسته، آمده است که به وسیله زعفران خضاب می کرد. (۶)همچنین در باره عمر بن خطاب چنین وارد شده که ریش خود را با رنگ زرد، و سر خود را با حناء خضاب می کرد. (۷)

چهار – سرمه کشیدن

اشاره

سرمه کشیدن به چشم ها اختصاص به زنان نداشته، بلکه مردان نیز چنین می کردند، چنان که در روایات آمده است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) هر شب سرمه می کشید و سرمه او نوعی سرمه با عنوان «اَثْمَد» بود. (۸)

پنج – آرایش موها

شانه نمودن موها معمول ترین آرایش موها بود که در روایتی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) مردم را به فراوان شانه نمودن موها سفارش می کرد. (۹)در روایات به بعضی از

۱- فرهنگ فارسی معین، ج ۲، ص ۵۰۲۶.

۲- وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۴۰۶.

۳- وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۴۰۷.

۴- وسائل الشیعه، ج ۱، صص ۴۰۴ - ۴۰۵.

۵- تاریخ التمدن الاسلامی، ج ۵، ص ۶۱۰.

۶- المعارف، ص ۲۴۸.

۷- تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۲۶۸.

۸- وسائل الشیعه، ج ۱، صص ۴۱۱ و ۴۱۳.

۹- وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۴۲۵.

انواع شانه ها مانند شانه هایی که از عاج یا استخوان فیل تهیه می شد، اشاره شده است. (۱)

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در حدیثی خطاب به مردم می فرماید: «هر کس از مردان مو دارد یا باید به خوبی از آن مواظبت نماید (و آن را زیبا نگه دارد) یا آنکه آن را بچیند» . (۲)

زنان در بسیاری اوقات موهای خود را می بافتند که به موهای بافته شده «غَدایر» می گفتند. (۳)مردها نیز گاهی چنین می کردند، چنان که در باره هانی بن عروه چنین وارد شده است که موهای بافته ای در دو طرف سر خود داشت که عبیدالله بن زیاد آنها را در دست گرفته و با چوب به صورتش می زد. (۴)گاهی نیز مردان و کودکان قسمتی از موی را که نزدیک پیشانی بود، باقی گذاشته و بقیه را می تراشیدند که به آن «قُصَیص» می گفتند. گاهی همچنین قسمتی را در وسط سر باقی گذاشته و بقیه را می تراشیدند یا آنکه کوتاه می کردند که به آن «قُنْزُع» می گفتند. حضرت علی (علیه السلام) در دوران حکومت خود، از هر دو عمل منع فرمود. (۵)

ب) زینت ها و آرایش های اختصاصی زنان

یکی از مهم ترین زینت های زنان پوشیدن لباس های حریر و ابریشم و لباس های زیبا بود. همچنین زنان از طلا و فلزهای قیمتی مختلف در انواع و شکل های متفاوت استفاده می کردند که به بعضی از آنها اشاره می شود:

یک - گردن بند: به آن «قلاده» می گفتند و جمع آن «قَلائد» می باشد. همچنین گردن بندهایی از مهره ها می ساختند که به آن «عقود» می گفتند.

دو - النگو: به آن «سِوار» می گفتند و جمع آن «أسْوِرَه» می باشد. همچنین لغت

«قُلْب» را نیز در این مورد به کار می برند.

۱- وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۴۲۷.

۲- وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۴۳۲.

۳- التنظیمات الاجتماعیه و الاقتصادیه فی البصره، ص ۱۹۹.

۴- تجارب الامم، ج ۲، ص ۴۷.

۵- وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۳۴.

سه – دُمْلُج: به بازوبند و دست بند، هر دو گفته می شود. (۱)

در جریان کربلا چنین گفته شده است که فاطمه (علیها السلام) دختر امام حسین (علیه السلام) ، دملج و النگو داشت که از او گرفتند. (۲)به دست بند «مِعْضَد» نیز می گفتند.

چهار – گوشواره: به آن «قُرْط» و «رَعْثَه» می گفتند. (۳)در تاریخ چنین آمده است که پسرکی از لشکر امام حسین (علیه السلام) دو گوشواره نقره در گوشش بود (۴)که از اینجا می توان استنباط کرد که استفاده از گوشواره غیر از جنس طلا برای پسران کوچک نیز مرسوم بود.

پنج – خلخال: حلقه ای بود که زنان به مچ پای خود آویزان می کردند و در فارسی به آن «پای برنجن» می گویند. (۵)

شش – همچنین النگوهایی از جنس عاج یا گوش ماهی یا شاخ حیوانات درست می کردند که به آن «مَسَکه» می گفتند. (۶)

در بعضی نوشته ها از زبان حضرت علی (علیه السلام) چنین نقل شده است که تمام زیبایی زن در کفش اوست (۷)که احتمالاً بر وجود کفش های زینتی زنان در زمان مورد بحث دلالت می کند.

ج) زینت ها و آرایش های اختصاصی مردان

مهم ترین و رایج ترین زینت مردان انگشتر بود که در تاریخ سخن از انگشترهای مختلف مردم زمان مورد بحث به میان آمده است. به انگشتر «خاتم» و به انگشتر

دست نمودن «تَخَتُّم» می گفتند. مسلمانان طبق سنت اسلامی که از زمان

۱- الحیاه الاجتماعیه، ص ۶۹؛ جمهره خطب العرب، ج ۲، ص ۴۲۸؛ بحارالانوار، ج ۱۰۴، ص ۳۶.

۲- تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۵۴.

۳- الحیاه الاجتماعیه، ص ۶۹؛ جمهره خطب العرب، ج ۲، ص ۴۲۸، بحارالانوار، ج ۱۰۴، ص ۳۶.

۴- تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۴۳.

۵- فرهنگ فارسی معین، ج ۱، ص ۱۴۳۴.

۶- لسان العرب، ج ۱۳، ص ۱۰۶.

۷- البیان و التبیین، ج ۳، ص ۶۸.

پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله) به جای مانده بود، از انگشتان دست راست برای گذاشتن انگشتر استفاده می کردند. (۱)گفته شده است اولین کسی که انگشتر به دست چپ گذاشت، معاویه بود. این عمل تا زمان عباسیان در مملکت رواج داشت. (۲)

در باره انگشتر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) چنین گفته شده است که حلقه آن از نقره و نگین آن به رنگ مشکی بود. (۳)در باره حضرت علی (علیه السلام) نیز چنین آمده است که چهار انگشتر داشت که نگین های سه عدد از یاقوت، فیروزه و عقیق ساخته شده بود و انگشتر چهارم از آهن چینی (کشور چین) به عمل آمده بود. (۴)انگشتر ابن مسعود نیز از آهن بود. (۵)در باره نقش نگین انگشتر شریح قاضی چنین گفته شده است که روی آن شیری بین دو درخت تصویر شده بود. (۶)

گفتنی است در باره عثمان بن عفان چنین وارد شده که دندان های خود را با طلا می بست. (۷)این سخن در باره هیچ یک از زنان زمان مورد بحث یافت نشد. البته این نوع زینت به ثروتمندانی، همچون عثمان اختصاص داشت.

سخن آخر در باره زینت های مردان آنکه از حضرت علی (علیه السلام) چنین نقل شده است: «تَمامُ جَمالِ الرَّجُلِ فی کُمَّتِهِ » (۸)؛ «تمام زیبایی مرد در کلاه گرد اوست» .

شاید از این فرموده حضرت بتوان وجود کلاه های مخصوص زینتی را در زمان

مورد بحث استفاده کرد.

۱- بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۱۲۲؛ ج ۴۲، ص ۶۲.

۲- بحارالانوار، ج ۴۲، ص ۶۲.

۳- بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۱۲۳.

۴- بحارالانوار، ج ۴۲، ص ۶۱؛ وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۳۵.

۵- المعارف، ص ۲۴۹.

۶- اخبار القضاه، ج ۲، ص ۲۱۹.

۷- المعارف، ص ۱۹.

۸- البیان و التبیین، ج ۳، ص ۶۸.

۱۱. مجالس عمومی و گردهمایی ها

از لابه لای روایات تاریخی چنین بر می آید که به مناسبت های مختلف در کوفه مجالسی در مکان های متفاوت تشکیل می شد. ظاهراً غرب کوفه به عنوان محلی که اشراف و مردم کوفه به آن محل می رفتند و مجالسی تشکیل می داده و به شعرخوانی و مفاخره و مناظره می پرداختند، معرفی شده است. (۱)همچنین از صحاری و جبّانات به عنوان محل هایی برای برگزاری جشن ها، دیدار آشنایان و استراحت افراد یاد شده است. (۲)

از برخی گزارش ها می توان چنین استفاده کرد که مردم کوفه سر گذر بازارها اجتماع می کردند، چنان که گفته شده است که حضرت علی (علیه السلام) خطاب به یکی از یاران خود به نام حارث هَمْدانی نامه ای می نگارد و از جمله از او می خواهد که از نشستن در سر گذر بازارها خودداری کند؛ زیرا آن مکان ها محل های حضور شیطان و پیشامد فتنه و تباه کاری است. (۳)

همچنین آن حضرت (علیه السلام) در خطبه های خود خطاب به کوفیان در چند مورد از مجالس آنان یاد می کند. برای مثال، در مقام توبیخ آنان به علت سرباز زدنشان از جنگ می فرماید:

در مجالس (که دور هم نشسته اید) چنین و چنان می گویید (لاف زده و گزاف بسیار می گویید و اظهار دلیری و مردانگی می نمایید) و چون وقت جنگیدن با دشمن پیش آید، می گویید: «حیدی حَیاد» (۴)؛ «ای جنگ از ما دور شو!»

همچنین در همین مقام می فرماید:

و شما را بر جهاد تباه کاران (اهل شام) ترغیب می کنم، [و درحالی که] سخنم به آخر نرسیده، همه شما را مانند پراکندگی فرزندان سبا، پراکنده

۱- تاریخ التمدن الاسلامی، ج ۴، ص ۳۴۴؛ تاریخ الآداب اللغه العربیه، ج ۱، ص ۲۰۶.

۲- کوفه پیدایش شهر اسلامی، صص ۳۵۲ - ۳۵۳.

۳- نهج البلاغه، صبحی صالح، نامه ۶۹.

۴- نهج البلاغه، خطبه ۲۹.

می بینم، به محافل خود باز می گردید و یکدیگر را به پندهای خویش گول می زنید. (۱)

از این کلام می توان استمرار مجالس کوفیان را استنباط کرد. همچنین در فرمایشی دیگر از حضرت علی (علیه السلام) به مجالس کوفیان در حالی که در آن چهارزانو و به صورت حلقه وار نشسته اند، اشاره شده است. (۲)

در باره ابن ملجم چنین گفته شده است که او پس از نماز صبح تا برآمدن روز در مجلس «تَیم الرّباب» می نشست. (۳)این سخن بر وجود مجالس متعدد از سوی طوایف مختلف و نیز زمان آن دلالت دارد که ظاهراً با برآمدن روز و گرم شدن هوا متفرق می شدند.

عبیدالله بن زیاد هنگامی که دستور احضار هانی بن عروه را صادر می کند، می گوید: «شنیده ام که او در تمام روز در خانه اش می نشیند» (۴)(و مردم دور او جمع می شوند) . از این سخن می توان وجود مجالس متفرقه کنار خانه بعضی از شخصیت های بزرگ کوفه را اثبات کرد. همچنین با استفاده از سفارش پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله) مبنی بر ولیمه دادن در عروسی (عِرس) ، ختنه سوران (عِذار) ، خانه نو خریدن (وِکار) ، تولد فرزند (خُرس) و برگشت مسافر (رِکاز) از مکه (۵)می توان وجود چنین مجالسی را در این زمان ها ثابت کرد. همچنین با توجه به اهمیتی که اسلام برای اعیاد فطر و قربان در نظر گرفته است می توان شادی ها و گردهمایی های مردم را در این روزها تصور کرد. نکته دیگر اینکه با توجه به

اختلاط ایرانیان با کوفیان در آن زمان و رسوخ بعضی از رسوم ایرانیان بین اعراب، جشن های عید نوروز و مهرگان نیز در بین کوفیان معمول شده بود. (۶)

۱- نهج البلاغه، خطبه ۹۶.

۲- بحارالانوار، ج ۳۴، ص ۱۳۵.

۳- الاخبار الطوال، ص ۲۱۴.

۴- الاخبار الطوال، ۲۳۶.

۵- وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۳۵۴؛ ج ۱۴، ص ۶۵.

۶- الحیاه الاجتماعیه، ص ۱۲۴.

۱۲. سرگرمی و ورزش

در بخش تعلیم جنگاوران، به مسابقات اسب سواری و تیراندازی به عنوان یک تعلیم اشاره شد که در اینجا می توان آن را نیز به عنوان یک سرگرمی و ورزش تصور کرد. همچنین در فصل اول هنگام شمردن حیوانات کوفه، به وجود ماهی های مختلف در بازار کوفه اشاره شد که از اینجا می توان به وجود صید و صیادی در رودخانه فرات، چه به عنوان یک شغل و چه به عنوان یک سرگرمی، دست یافت. همچنین وجود رودخانه فرات در کنار کوفه، شنا را به عنوان یک سرگرمی و ورزش برای اهل این شهر رایج کرده بود، چنان که تاریخ قضاوت های حضرت علی (علیه السلام) گوشه هایی از حوادث مربوط به شنا را برای ما بیان می کند. (۱)همچنین در بعضی از روایات تاریخی، از لعب و بازی با آلات موسیقی - در فصل پنجم در قسمت موسیقی به وجود بعضی از آلات موسیقی در کوفه اشاره شد - سخن به میان آمده است که البته مراد سرگرمی می باشد. (۲)

همچنین با بررسی روایات تاریخی در می یابیم که مردم آن زمان با وسیله ای به نام «کُرَّه» ؛ «جسمی گرد، همانند توپ» که کودکان با آن بازی می کردند، آشنا بودند. (۳)همین طور در روایاتی به نقل از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) ، از بازی های شطرنج، نَرْد (نردشیر) و اربع عشر نهی شده است که می توان از آنها شناخته شده بودن این بازی ها را برای مردم زمان مورد بحث استفاده کرد. (۴)توضیح آنکه به شطرنج، شاهین و

سترنگ نیز می گفتند (۵)و گاهی نیز در روایات از آن با عنوان «اِسْتَرْنَق» یاد شده است. (۶)

۱- بحارالانوار، ج ۴۰، ص ۲۶۵؛ ج ۱۰۴، صص ۳۹۴ و ۳۹۵.

۲- بحارالانوار، ج ۴۲، ص ۲۷۳.

۳- بحارالانوار، ج ۱۱، ص ۲۸۸؛ ج ۳۲، ص ۲۰۸.

۴- بحارالانوار، ج ۷۶، ص ۳۵۶؛ ج ۷۹، صص ۲۳۱، ۲۳۶ و ۲۳۸.

۵- بحارالانوار، ج ۷۹، ص ۲۳۳.

۶- بحارالانوار، ج ۷۹، ص ۲۳۷.

نَرْد یکی دیگر از بازی ها و سرگرمی های این دوره بود که اختراع آن را به بوذرجمهر یا اردشیر بابکان نسبت می دهند. در کتاب های لغت در باره تعریف نرد چنین آمده است:

نوعی بازی که به وسیله دو طاس (کعبتین) و سی مهره (پانزده مهره سفید و پانزده مهره سیاه) روی تخته (تخته نَرد) یا صفحه ای مقوایی انجام می شود؛ بدین طریق که هر یک از طرفین بازی، مهره های خود را که پانزده عدد است، (یک طرف سیاه و طرف دیگر سفید) روی تخته می چینند و سپس به نوبت، طاس ها را می اندازند و مجموع خانه های دو طاس را مأخذ قرار می دهند و طبق همان شماره، مهره های خویش را به راست یا چپ (طبق چیدن مهره ها) حرکت می دهند. این کار آن قدر ادامه می یابد تا همه مهره ها در شش خانه متصل آخری جمع شود. پس از آن، مهره ها را طبق شماره خال های طاس از تخته نَرد خارج می کنند. هرکدام از طرفین که تمام مهره های خود را زودتر خارج کند، برنده یک دست شناخته می شود و اگر همه مهره های یک حریف خارج شود و حریف حتی یک مهره هم خارج نکرده باشد، دو دست به نفع برنده حساب می شود. معمولاً دور بازی پنج دست است. (۱)

سرگرمی و بازی دیگر، اربعه عشر بود. این لغت به معنای چهارده می باشد و در فارسی به آن «سه در» و «سه پر» می گویند که در عربی به «سِدَّر» تبدیل شده است. (۲)به نظر می رسد با توصیفاتی که از آن شده، همان بازی «بیست و چهار خط» معروف در فارسی است که آن را روی زمین یا تخته ای مانند شکل زیر می کشیدند:

><نمایش تصویر

۱- فرهنگ فارسی معین، ج ۴، ص ۴۷۰۰.

۲- بحارالانوار، ج ۷۶، ص ۸؛ ج ۷۳، ص ۲۳۱.

در این بازی دو طرف با ریگ هایی به بازی می پردازند و تعداد ریگ های هر طرف ممکن است سه یا هفت یا دوازده ریگ باشد.

و گاهی ممکن است به شکل زیر نیز گفته شود (۱):

><نمایش تصویر

در فارسی عامیانه به این بازی ها «دوز بازی» می گویند.

البته باید توجه داشت که از نهی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نمی توان رواج این بازی ها را در کوفه استفاده کرد، چنان که نگارنده به هیچ روایت تاریخی که بر وجود بازی اخیر در کوفه دلالت کند، برخورد ننموده است. البته طبق یک نقل تاریخی که به قضاوت های حضرت علی (علیه السلام) مربوط می شود، بعضی در زمان حکومت حضرت علی (علیه السلام) در کوفه، شطرنج بازی می کردند. (۲)همچنین در باره یزید بن معاویه نقل شده که هنگام حضور سر مبارک امام حسین (علیه السلام) در کاخ شام، شطرنج بازی می کرد. (۳)

بازی دیگری که شناخته شده بودن آن نزد مردم زمان مورد بحث ثابت شده

است، بازی «مَداحی» است که درباره کودکی امام حسن (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام) چنین نقل شده است که آنها با بچه ها این بازی را انجام می دادند. (۴)این لغت، جمع «مِدْحاه» به معنای ریگ است. طریقه این بازی که معمولاً کودکان انجام می دادند،

۱- القاموس المحیط، ج ۳، ص ۲۷۶.

۲- قضاوت های حضرت علی (علیه السلام) ، ص ۱۸۴.

۳- بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۷۶.

۴- الطبقات الکبری، ترجمه الامام الحسن (علیه السلام) ، ج ۱، ص ۲۹۴؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۸۳.

آن بود که گودال هایی می کندند و هر یک از کودکان سنگ هایی ریگ مانند بر می گرفتند و به سمت گودال پرتاب می نمودند و هر کس سنگش داخل گودال می رفت، برنده می شد و طرف مقابل باید او را به پشت می گرفت و سواری می داد. (۱)

اما دو بازی که می توان رواج آن دو را به وسیله یک روایت تاریخی اثبات کرد، «جُلاهَق» و «کبوتربازی» است. در روایتی چنین نقل شده است که امام حسین (علیه السلام) از یکی از کوفیان پرسید: جوانان کوفه چه می کنند؟ او جواب داد: جوانانِ موالی به رباخواری مشغول اند و جوانان عرب به کبوتربازی و جلاهق بازی سرگرم اند. (۲)

جلاهق، مترادف «کمان گرومه» ؛ «قلاب سنگ فارسی» است که کودکان به وسیله طناب و حلقه ای، سنگ پرتاب می کنند. (۳)و شاید از این وسیله برای شکار پرندگان کوچک نیز استفاده می شد. در یک روایت تاریخی چنین آمده است که این دو بازی در سال ۳۵ه. ق در زمان حکومت عثمان در میان عرب رواج یافته بود. (۴)حضرت علی (علیه السلام) در روایتی جلاهق را مذموم شمرده و آن را از سنت های قوم لوط که در میان مسلمانان رواج یافته، معرفی کرده است. (۵)

۱۳. آداب و رسوم مجالس خلفا و امرا

اشاره

مجالس پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و پس از وی ابوبکر و عمر و حضرت علی (علیه السلام) و نیز تا حدودی عثمان، بسیار ساده و بی آلایش بود، به گونه ای که هرکس می توانست بر

آنها وارد شود و خواسته یا سؤال خود را مطرح کند.

در باره مجلس پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) چنین وارد شده است که ایشان به گونه ای در میان اصحاب و یاران خود می نشست که تازه واردی که آن حضرت (صلی الله علیه و آله) را نمی شناخت، نمی توانست او را از محل نشستن اش بشناسد. نیز در تاریخ می خوانیم

۱- لسان العرب، ج ۴، ص ۳۴.

۲- فضل الکوفه و اهلها، ص ۱۲۳.

۳- فرهنگ فارسی معین، ج ۲، ص ۱۲۳۶.

۴- تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۴۲۷.

۵- وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۳۶۹.

که وقتی هُرمزان، سردار ایرانی را به مدینه آوردند، عمر در مسجد به خواب رفته بود. (۱)البته در بعضی از روایات تاریخی به وجود «آذن» ؛ «اذن دهنده» اشاره شده است (۲)که ظاهراً برای عدم مزاحمت در اوقات فراغت یا برای منع ازدحام از او استفاده می کردند. گفتنی است که از چنین شخصی برای حضرت علی (علیه السلام) بعد از جنگ جمل نیز یاد شده است. (۳)

در باره کیفیت ورود بر خلیفه در عصر راشدین چنین گفته شده است که هر کس قصد دیدار خلیفه را داشت، دم در می ایستاد و می گفت: « اَلسَّلامُ عَلَیکُم ءَأدْخُلُ » ؛ «درود بر شما! آیا داخل شوم؟» و در صورت عدم اجازه، تا سه بار آن را تکرار می کرد و اگر بعد از بار سوم جوابی به او داده نمی شد، بر می گشت. اما در زمان پادشاهی معاویه در شام و زمان امارت زیاد بن ابیه، سادگی مجالس سابق از بین رفت و آنها قوانین و مقرراتی برای ورود در مجالس خود وضع نمودند. (۴)در اینجا به بعضی از این آداب و رسوم و مقررات اشاره می کنیم:

الف) دربان (حاجب)

مقام دربان و حاجب را می توان مقامی همانند رئیس دفتر امروزی به حساب آورد. در زمان معاویه، دربان هنگام فراوانی تقاضا، اهل بیت ها و خانواده های معروف را مقدم می داشت و پس از آن، ملاک برتری، سن و

سال متقاضی دیدار بود و در رتبه بعد، اهل علم و ادب را مقدم می داشت. به این قاعده در زمان های بعد نیز عمل می شد. (۵)اما بعضی از افراد همیشه و در همه حال می توانستند بر خلیفه و امیر داخل شوند، چنان که زیاد بن ابیه خطاب به دربان خود می گفت: «من حجابت و دربانی سرای خود را به

۱- تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۱۸۲.
۲- تاریخ التمدن الاسلامی، ج ۱، ص ۶۶۸.
۳- مروج الذهب، ج ۳، ص ۴۷.
۴- تاریخ التمدن الاسلامی، ج ۳، ص ۲۵۱.
۵- العقد الفرید، ج ۱، ص ۶۷؛ تاریخ التمدن الاسلامی، ج ۱، ص ۲۵۱؛ ج ۵، ص ۶۶۸.

تو سپردم، اما باید به چهار دسته هر وقت خواستند اجازه دخول دهی: اول، مؤذن که وقت نماز را اعلام می کند. دوم، پاسبان شب، چه خبر خوب داشته باشد و چه خبر بد. سوم، فرستاده و رسول از سوی مرزها که اگر لحظه ای خبر او دیرتر به من رسد، ممکن است باعث خرابی کار یک سال شود، پس او را نزد من بفرست اگر چه من در لحاف خود خوابیده باشم. چهارم، مسئول غذاست که اگر دیرتر بر من وارد شود، باید دوباره غذا را گرم کند و این باعث فساد غذا خواهد شد» . (۱)

ب) اذن دخول

پس از اجازه دربان، وارد شونده از صاحب مجلس، یعنی خلیفه یا امیر نیز اذن دخول می گرفت، چنان که محمد بن اشعث هنگامی که خواست مسلم را بر عبیدالله وارد کند، اذن دخول خواست. (۲)

ج) کیفیت ورود در مجلس

پس از دخول و ورود در مجلس، نوبت به آداب ورود در مجلس می رسید. در زمان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و خلفای راشدین وارد بر مجلس، بر صاحب مجلس سلام ساده ای با گفتن عبارت «السلام علیک» می نمود و گاهی کنیه خلیفه یا امیر را به آن اضافه می کرد. هنگام سلام بر خلفا عنوان

«امیرالمؤمنین» نیز به آن اضافه می شد. در جواب، «علیک السلام» یا با اضافه «و رحم الله و برکاته» را می شنید. البته پس از آشنا شدن با آداب و رسوم ایرانیان و دیگر عجم ها، آداب سلام نمودن و ورود در مجلس تغییر یافت.

اولین بار مغیره بن شعبه حاکم کوفه دستور داد که بر او با عبارت «السلام علیک ایها الامیر و رحمه الله و برکاته » سلام نمایند. پس از آن بوسیدن دست امیر یا

۱- تاریخ التمدن الاسلامی، ج ۱، ص ۲۵۱.

۲- تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۸۰.

سلطان نیز به آداب مجلس افزوده شد و بعدها به جای بوسیدن دست، آستین آنها را می بوسیدند. (۱)

نکته دیگر اینکه در زمان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و خلفای راشدین، در مجلس خلفا و امرا دیگران با همدیگر صحبت می کردند و گاهی تازه وارد بر اطرافیان نیز سلام و با آنها احوال پرسی می کرد. اما اولین بار، زیاد دستور داد که هیچ کس حق ندارد بر کسی که روبه روی صاحب مجلس ایستاده، سلام کند و بعدها صحبت کردن در حضور خلیفه را به طور کلی ممنوع کردند. (۲)

د) تجمّلات مجلس

تجملات مجلس همانند نهادن کرسی (صندلی) و تخت و نشستن امیر یا سلطان بر آن، آویختن پرده های رنگارنگ و زیبا، گذاشتن متکّاها با نقش های مختلف و انداختن فرش ها در مجلس، از زمان زیاد و معاویه شروع شد. گفته شده است که اولین بار معاویه تخت را در مجلس خود آورد، در حالی که خلفا قبل از او روی زمین می نشستند. (۳)

ه) پاسبان در مجلس

حضور پاسبان و نگهبان در مجلس، همراه با سلاح های آماده نیز از زمان زیاد و معاویه شروع شد. (۴)

در باره زیاد گفته شده است که اولین بار در زمان حکومتش در بصره در سال

۴۵ه. ق هنگامی که در کوچه و خیابان راه می رفت، پاسبانان در پیشاپیش او و همراهش با نیزه و تازیانه و عمود، او را اسکورت می کردند. (۵)همچنین او پانصد نگهبان شخصی داشت که از خود و قصرش محافظت می کردند. (۶)احتمالاً همین رویه را در کوفه معمول می داشت. معاویه نیز پس از ماجرای ترورش در سال

۱- تاریخ التمدن الاسلامی، ج ۵، ص ۶۶۹.

۲- تاریخ التمدن الاسلامی، ج ۵، ص ۶۷۱.

۳- تاریخ التمدن الاسلامی، ج ۵، صص ۶۴۱ و ۶۶۷.

۴- التنظیمات الاجتماعیه، ص ۱۴۰.

۵- تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۱۶۹.

۶- تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۱۶۹.

۴۰ه. ق در مسجد شام، برای خود محل محفوظی در محراب با عنوان «مَقْصوره» تهیه کرد که در آنجا به نماز می ایستاد و پاسبانان از او محافظت می کردند. (۱)

و) مرخص شدن از مجلس

پس از مرسوم شدن مقررات در مجالس، پادشاهان اسلامی و امرا علامتی را وضع نمودند که ابراز آن، نشانه تمایلشان برای بیرون رفتن حاضران از مجلس بود. برای مثال، هرگاه معاویه می گفت: «اِذا شِئتُم» ؛ «اگر می خواهید» یا «العِزَّةُ لله» نشانه آن بود که به حاضران دستور ترک مجلس را می دهد. همین طور یزید با عبارت «عَلی برکه الله» از حاضران می خواست که مجلس را ترک کنند. در این زمان هر کس می خواست از مجلس خارج شود، نبایستی پشت به صاحب مجلس می کرد، بلکه باید آن قدر عقب عقب می رفت تا از دید صاحب مجلس پنهان شود. (۲)

۱۴. لباس پوشیدن و حجاب

اشاره

این بخش را در دو قسمت پارچه ها و لباس ها بررسی می کنیم:

الف) پارچه ها

یک – مواد پارچه ها

مواد پارچه ها عبارت بود از: ۱. پوست حیوانات، ۲. مو، پشم و کرک حیواناتی،

همچون گوسفند و شتر، ۳. ابریشم، ۴. پنبه، ۵. کتان. هنگام ذکر پارچه ها و لباس ها به توضیح این مواد خواهیم پرداخت.

دو – نام پارچه ها

اشاره

پارچه های مختلفی که در آن زمان از آنها استفاده می شد یا دست کم برای مردم آن زمان شناخته شده بود، عبارت است از:

۱- تاریخ التمدن الاسلامی، ج ۵، ص ۶۶۷.

۲- تاریخ التمدن الاسلامی، ج ۵، ص ۶۷۴.

اول – اِسْتَبْرَق

از این نوع پارچه در چند مورد در قرآن کریم یاد شده است. (۱)طبق گفته لغویان اصل آن، لغت فارسی «اِسْتَفْرَه» یا لغت های «اِسْتَبَرَک» ، «سِتَبْرَک» و «سِتَبْر» می باشد که به معنای محکم و غلیظ و ضخیم است. این نوع پارچه ضخیم، از ابریشم و حریر به عمل می آمد. (۲)

دوم – بَزّ

بَزّ برای مطلق پـارچه به کار می رود، ازاین رو به پارچه فروش، بزاز می گوینـد. البته گاهی به نوعی پارچه پنبه ای گران قیمت نیز گفته می شد. (۳)

سوم – حریر

از این نوع پارچه نیز در قرآن کریم یاد شـده است. (۴)این نوع پارچه از ابریشم به عمل می آمـده است. (۵)در اسلام پوشیدن لباس های به عمل آمده از حریر برای مردان حرام و برای زنان مجاز شمرده شده است. (۶)

چهارم – خَزّ

خز پـارچه ای بود که از ابریشم خـالص یـا از پشم و ابریشم و یا پنبه به عمل می آمـد و در لباس های مختلف، همچون جُبّه به کار می رفت. (۷)بعضی گفته اند که خَزّ از کُرْک خَزّ، یعنی خرگوش نر نیز به عمل می آمده است. (۸)

۱– ر. ک: کهف: ۳۱؛ دخان: ۵۳؛ الرحمن: ۵۴؛ انسان: ۲۱.

۲– لسان العرب، ج ۱، ص ۱۳۹؛ فرهنگ فارسی معین، ج ۱، ص ۲۴۱.

۳– تاریخ التمدن الاسلامی، ج ۵، ص ۶۳۹.

۴– ر. ک: حج: ۲۳؛ فاطر: ۳۳؛ انسان: ۱۲.

۵– لسان العرب، ج ۳، ص ۱۱۹.

۶– وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۲۷۶.

۷– لسان العرب، ج ۴، ص ۸۱؛ و نیز ر. ک: مجله سومر، «صور من البسه العرب فی العصر الجاهلی» ، عبدالعزیز حمید صالح، ج ۳۸، ص ۱۵۹.

۸– تاریخ التمدن الاسلامی، ج ۵، ص ۶۳۹.

به نظر می رسد با توجه به آنکه امام حسین (علیه السلام) از جُبّه خَزّ نیز استفاده می کرد (۱)، بعضی از انواع خَزّ از ابریشم خالص تهیه نمی شد تا حرام باشد. (۲)نوعی خَزّ با عنوان خَزّ «اَدْکَنْ» یا خَزّ «دَکْناء» که خز مایل به سیاه رنگ بود (۳)، بسیار کاربرد داشت و به خصوص بزرگان از آن استفاده می کردند.

پنجم – دیباج

این لغت که از کلمه فارسی «دیبا» گرفته شده، نوعی پارچه ابریشمی رنگین است. (۴)گفته شده است، زیاد بن ابیه اولین کسی بود که در اسلام قبایی با پارچه دیباج پوشید. (۵)در جوامع روایی شیعه به نقل از پیامبر گرامی اسلام، از پوشیدن لباسی که از این نوع پارچه تهیه شده، نهی شده است. (۶)

ششم – رَفْرَفْ

این لفظ نیز در قرآن کریم وارد شده است. (۷)بعضی معنای آن را نوعی دیبای نازک دانسته اند. (۸)گفته می شود در احادیث پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) احادیثی

که از بعضی از لباس های به عمل آمده از رفرف در آن سخن به میان آمده باشد، وجود دارد. (۹)

هفتم – سُنْدُس

نام این پارچه نیز در قرآن وارد شده است. (۱۰)سندس به پارچه ای گفته می شد که از ابریشم نازک به عمل آمده باشد. از این نوع پارچه در زمان

۱- تجارب الامم، ج ۲، ص ۷۲؛ مقتل الحسین (علیه السلام) ، مقرّم، ص ۲۷۱.

۲- تاریخ التمدن الاسلامی، ج ۵، ص ۶۰۹.

۳- مقتل الحسین (علیه السلام) ، مقرّم، ص ۲۷۱.

۴- لسان العرب، ج ۴، ص ۲۷۸؛ فرهنگ فارسی معین، ج ۲، ص ۱۵۸۹.

۵- تاریخ التمدن الاسلامی، ج ۵، ص ۶۰۹.

۶- وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۲۷۶.

۷- ر. ک: الرحمن: ۷۶.

۸- فرهنگ فارسی معین، ج ۲، ص ۱۶۶۴.

۹- التنظیمات الاجتماعیه، ص ۱۸۸.

۱۰- ر. ک: کهف: ۳۱؛ دخان: ۵۳؛ انسان: ۲۱.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نیز یاد شـده است. (۱)در فارسـی آن را به حریر لطیف ترجمه کرده انـد. (۲)در باره زیاد بن ابیه چنین آمده است که قبایی می پوشید که از پارچه سندس تهیه شده بود. (۳)

هشتم – قِبْطیّه

به پارچه های نازک و سـفید تهیه شده از کتان، قبطیه می گفتند که معمولاً از مصـر وارد می شد. (۴)کتان گیاهی است با گل لاجوردی که پوست آن را مانند پنبه می ریسند و از آن جامه می بافند.

نهم – قَزّ

این لغت از فارسـی «کژ» یا «کـج» گرفته شده و به معنای ابریشم است. (۵)پیش از این نیز گفته شـد که پیامبر گرامی اسـلام از پوشیدن لباسی که از ابریشم تهیه شده، نهی فرموده است. (۶)در عربی به ابریشم «دِمَقْس» و

«دِقَمْس» نیز می گویند. (۷)

دهم – کتان

از کتان گاهی نیز به عنوان پارچه یاد شده است که به پارچه های براق و مرغوب تهیه شده از این ماده، کتان می گفتند. (۸)

۱– لسان العرب، ج ۶، ص ۳۹۰؛ الحیاه الاجتماعیه، ص ۱۸۸.

۲– فرهنگ فارسی معین، ج ۲، ص ۱۹۳۰.

۳– تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۱۹۰.

۴– صور من البسه العرب، ص ۱۶۰.

۵– لسان العرب، ج ۱۱، ص ۱۵۲؛ فرهنگ فارسی معین، ج ۲، ص ۲۶۷۱.

۶– وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۲۷۶.

۷– لسان العرب، ج ۴، ص ۴۰۶.

۸– صور من البسه العرب، ص ۱۶۰؛ فرهنگ فارسی معین، ج ۳، ص ۲۹۰۲.

یازدهم – کَرْباس

کرباس نوعی پارچه بود که از پنبه سفید و ارزان قیمت به عمل می آمد و با آن، لباس های ساده و ارزان قیمتی تهیه می کردند. (۱)عرب های ساده زیست در دوران جاهلیت و نیز در صدر اسلام، بیشتر لباس های خود را از این پارچه تهیه می کردند. (۲)در روایت چنین آمده است که حضرت علی (علیه السلام) در لباس کرباس ضربت خورده، به شهادت رسید. (۳)

دوازدهم – مُعَلَّم

به پارچه ای گفته می شد که روی آن رسومی کشیده شده بود. (۴)

سیزدهم – مُنَیّر

به پارچه ای که از دو پود بافته شده بود، منیر می گفتند. همچنین به پارچه های حاشیه دار نیز گفته می شد. (۵)

چهاردهم – وَشی

به پارچه هایی گفته می شد که با نخ هایی غیر از رنگ اصلی پارچه، منقش شده و نگاربندی می شد. این نخ ها در بعضی موارد در لباس ثروتمندان طلاکاری شده بود که به این نوع پارچه ها «زربفت» نیز می گفتند. (۶)با راه یافتن تجمّلات در بین عرب ها، پوشیدن لباس های به عمل آمده از این نوع پارچه در میان ثروتمندان و سیاست مداران رایج شد. (۷)

۱- لسان العرب، ج ۱۲، ص ۶۰؛ فرهنگ فارسی معین، ج ۳، ص ۲۹۳۲.

۲- تاریخ التمدن الاسلامی، ج ۵، ص ۶۳۹.

۳- وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۳۶۵.

۴- لسان العرب، ج ۹، ص ۳۷۲؛ تاریخ التمدن الاسلامی، ج ۵، ص ۶۳۹.

۵- لسان العرب ج ۱۴، ص ۳۴۷.

۶- لسان العرب ج ۱۵، ص ۳۱۵؛ فرهنگ فارسی معین، ج ۴، ص ۵۰۳۲؛ صور من البسه العرب، ص ۱۵۹.

۷- تاریخ التمدن الاسلامی، ج ۵، ص ۶۰۹؛ التنظیمات الاجتماعیه، ص ۱۹۶.

ب) لباس ها

اشاره

قبل از پرداختن به لباس های زمان مورد بحث، ابتدا در باره کیفیت پوشش در مقاطع مختلف این دوره را ذکر نماییم.

به طور کلی لباس های عرب در دوران جاهلیت و صدر اسلام، هم از نظر جنس پارچه و هم به لحاظ کیفیت تهیه، بسیار ساده بود، چنان که آنها اصولاً از بعضی از انواع پوشش ها، مانند قبا و شلوار (سِرْوال) شناختی نداشتند و این دو لباس بعد از فتوحات و به واسطه معاشرت با ایرانیان در بین آنان رواج یافت.

لباس معمولی اعراب در آن زمان عبارت بود از: عمامه، عبا، پیراهن (قمیص) ، بُرد، حُلَّه، اِزار و شَمْلَه که توضیحات آنها خواهد آمد، معمولاً پوشش آنها از پایین زانو تجاوز نمی کرد و همین مقدار پوشش یا به وسیله پیراهن (قمیص) انجام می گرفت و یا به وسیله اِزار. (۱)آنان از وصله زدن مکرّر لباس های خود نیز ابایی نداشتند، چنان که در باره عمر خلیفه دوم چنین نقل شده است که حتی در دوران حکومت خود با پیراهن وصله دار که تا نیمه پاهای او را پوشانده بود، در بازارها قدم می زد و به امر و نهی می پرداخت. (۲)

تجمّل گرایی در پوشش به طور کلی و عمومی از دوره عثمان شروع شد، گرچه قبل از آن معاویه در شام به تجمّل گرایی در همه ابعاد زندگی خود و از جمله در لباس روی آورده بود.

با کم رنگ تر شدن فتوحات، مردم کوفه نیز در زمان بنی امیه به تجمّل گرایی روی آوردند و زنان و مردان آن، لباس هایی نگارین و از جنس های عالی، مانند حریر، دیباج و. . . پدید آورده و می پوشیدند. همچنین لباس هایی به تقلید از ایرانیان و رومیان می پوشیدند که تا قبل از آن نمی پوشیدند. (۳)

۱- المفصّل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، ج ۵، ص ۴۵۲؛ تاریخ التمدن الاسلامی، ج ۵، ص ۶۰۸؛ الحیاه الاجتماعیه، ص ۶۱.
۲- مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۱۳؛ تاریخ التمدن الاسلامی، ج ۵، ص ۶۳۹.
۳- تاریخ التمدن الاسلامی، ج ۵، ص ۶۰۹.

در بعضـی از نوشـته هـا چنیـن آمـده اسـت که در این دوران، لبـاس اهـل ذمّه، یعنی مسـیحیان، یهودیـان و مجوسـیان بـا لبـاس مسـلمانان تفاوت داشت؛ زیرا لباس آنان عموماً از پیراهن و شـلوار تشکیل می شد. و از گذاشتن عمامه و قَلَنْسُوَه بر سر خود باز داشـته شـده بودنـد، هم چنان که به آنها اجازه پوشـیدن لباس های تهیه شـده از خزّ را نمی دادند. همین طور پوشـیدن قبا برای آنها ممنوع بود؛ زیرا این نوع لباس ها مخصوص طبقه اشـراف کوفه بود. همچنین به آنها اجازه به پا کردن نعلین را نمی دادند. (۱)

در اینجـا برای شـناساندن لبـاس هـای معمول در زمان مورد بحث که اغلب از شواهـد تاریخی به دست آمـده است، آنها را در چهار قسـمت پوشـش سر، پوشش بدن، پوشش پایین بدن و پوشش کف پا بررسی می کنیم، بدون آنکه بین لباس های مردان و زنان تفکیک ایجاد نماییم. البته در موردی که لباسی مخصوص زنان باشد، یادآور خواهیم شد.

یک – پوشش سر

اشاره

لباس هایی که در مورد پوشش سر به کار می رفت عبارت بود از:

اول – عِمامَه

اشاره

عِمامه مهم ترین پوشـش سـر نزد اعراب بود که اصولاً علامت عرب بودن شخص به حساب می آمد، چنان که احنف بن قیس می گفت (۲): «عرب مـادامی که عمامه بر سـر گـذارده عرب است» . (۳)در کلاـم عُمر از عمامه به عنوان تاج عرب یاد شـده است. (۴)پیامبر گرامی اسلام نیز در سخنی، از نوعی عمامه بستن با عنوان «تاج فرشتگان» یاد می کند. (۵)

۱- الحیاه الاجتماعیه، ص ۱۰۸.

۲- برای اطلاع بیشتر، ر. ک: المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، ج ۵، صص ۴۸ – ۵۰.

۳- تاریخ التمدن الاسلامی، ج ۵، ص ۶۰۹.

۴- البیان و التبیین، ج ۳، ص ۶۷.

۵- بحارالانوار، ج ۴۲، ص ۶۹؛ وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۳۷۷.

معمولاً ـ پارچه عمامه به صورت یک دست بود و بر حسب نوع عمامه، طول و عرض ثابتی داشت. (۱)معمولاً جنس پارچه عمامه از پنبه بود که بعدها از خزّ نیز تهیه می شد. (۲)

معمولاً عمامه نزد عرب رنگ مشخصی نداشت و به رنگ های مختلفی، همانند مشکی، سفید، قرمز، زرد و حتی رنگارنگ تهیه می شد (۳)، چنان که در جنگ جمل، هنگام توصیف عمامه های سپاهیان حضرت علی (علیه السلام) از عمامه هایی با رنگ های مشکی و زرد یاد شده است. (۴)همچنین گفته شده است که سپاهیان معاویه در جنگ صفین، عمامه هایی با رنگ سبز و تهیه شده از حریر بر سر داشتند. (۵)

کیفیت بستن عمامه

در روایات تاریخی انواع مختلفی برای بستن عمامه ذکر شده است. برای مثال، در روایات آمده است هنگامی که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) عمامه برای حضرت علی (علیه السلام) بست (انتهای آن را به صورت حلقه ای) در جلوی سینه قرار داد و سپس آن را به پشت

او برده و به اندازه چهار انگشت در پشت سر او رها کرد و فرمود: «تاج های فرشتگان این چنین است» . (۶)نیز در باره پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) چنین نقل شده است که عمامه خود را بر سر می بست و انتهای آن را از پشت سر بین دو شانه خود رها می کرد. (۷)

نوعی از عمامه بستن نیز به نام «تَحَنُّک» (تَحْتُ الْحَنَک بستن) معروف بود و آن بدین صورت بود که پیچی از عمامه را از زیر چانه گذرانده و به سر می پیچیدند تا عمامه محکم تر شود. اصل این عمل را به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نسبت می دهند. (۸)

۱- صور من البسه العرب، ص ۱۵۷.

۲- ارشاد اهل القبله، ص ۷۳؛ التنظیمات الاجتماعیه، ص ۱۹۰.

۳- التنظیمات الاجتماعیه، ص ۱۹۰.

۴- مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۶۸.

۵- مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۹۰.

۶- بحارالانوار، ج ۴۲، ص ۶۹؛ وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۳۷۷.

۷- صور من البسه العرب، ص ۱۵۷.

۸- صور من البسه العرب، ص ۱۵۷.

«اِعْتِجار» طریقه دیگر عمامه بستن بود و آن بستن عمامه بدون تحنک و بدون رها کردن قسمتی از آن بود. (۱)همچنین در بعضی عبارت ها از نوعی عمامه بستن با عنوان «قَفْداء» یاد شده است که عمامه را در پشت سر، گره می زدند، چنان که در باره عمامه مُصْعَب بن زُبَیر چنین نقل شده است. (۲)

دورهای عمامه نیز متفاوت بود (۳)؛ چنان که در باره شُرَیح قاضی چنین نقل شده است که عمامه خود را با یک دور می بست. (۴)البته در این هنگام به دستار شبیه تر بود تا به عمامه.

عرب ها از عمامه استفاده های دیگری نیز می کردند، چنان که در بعضی از جنگ ها به عنوان «لِواء» از آن بهره می بردند یا هنگام شدت معرکه آن را به کمر خود می بستند. (۵)ابوالأسود دُئلی در کلام معروفی فایده های عمامه را این چنین می شمرد:

عمامه سپری است در جنگ و پوششی است از آفتاب و گرم کننده ای است هنگام سرما، و باعث وقار است در مجلس ها، و موجب بلند قد نموده شدن انسان

می گردد و بدن انسان را بزرگ جلوه می دهد و در هر حال، عادتی از عادات عرب است. (۶)

گفتنی است که بعضی عمامه ها برای خود شهرتی به دست آورده و نام مخصوصی داشتند، چنان که گفته اند که نام عمامه پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) «سَحاب» بود. (۷)در بعضی از نوشته ها اسامی دیگری، هم چون عصابه، مِغْطَعَه، مِعْجَر، مِشْوَد و کَوّارَه برای عمامه ذکر شده است. (۸)

۱- لسان العرب، ج ۹، ص ۵۶.

۲- البیان و التبیین، ج ۳، ص ۷۱.

۳- لسان العرب ج ۹، ص ۴۰۴.

۴- اخبار القضاه، ج ۲، ص ۲۱۳.

۵- البیان و التبیین ج ۳، ص ۷۲.

۶- البیان و التبیین ج ۳، ص ۶۹.

۷- وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۳۸۰.

۸- المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، ج ۵، ص ۵۰.

نکته پایانی اینکه عرب ها در بسیاری از مواقع، زیر عمامه از انواع کلاه ها و عرقچین ها استفاده می کردند. (۱)

دوم – بُرْنُس

در لغت به هر لباسی که کلاه آن به آن متصل است (۲)(لباس کلاه دار) برنس گفته می شود. البته در بعضی مواقع تنها در باره کلاه به کار می رود که می توان آن را به شب کلاه ترجمه کرد. که کلاهی دراز و بزرگ تر از عرقچین بوده است. در باره عُمر چنین نقل شده است که هنگام ملاقات با هرمزان، سردار ایرانی روی بُرنس خود خوابیده بود که در اینجا بُرنس در معنای اول خود به کار رفته است. (۳)همچنین در باره شُریح چنین آمده است که عمامه خود را روی بُرنس می بست (۴)که شاید مراد معنای دوم آن باشد. در مورد امام حسین (علیه السلام) چنین نقل شده است که آن حضرت قبل از شهادت، بُرنسی از جنس خزّ بر سر داشت (۵)که احتمال هر دو معنا را می دهد.

بعضی بُرنس را لفظی یونانی و گرفته شده از لغت ویروس (virros(که به معنای لباسی است با آستین های بلند و کلاه دار که روی لباس ها می پوشیدند، دانسته اند. (۶)

سوم – قَلَنْسُوَه

این لباس، شبیه بُرنس بود که فقط در سر از آن استفاده می شد. (۷)می توان قلنسوه را به شب کلاه یا کلاه دراز ترجمه کرد. بعضی آن را برگرفته از لغت لاتینی کالانتیکا (calantica(که نوعی پوشش سر بوده، دانسته اند. (۸)

۱- مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۶۸؛ فرهنگ البسه مسلمانان، ص ۲۸۸.

۲- لسان العرب، ج ۱، ص ۳۹۳؛ فرهنگ البسه مسلمانان، ص ۷۱.

۳- تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۱۸۳.

۴- اخبار القضاه، ج ۲، ص ۲۱۸.

۵- الاخبار الطوال، ص ۲۵۸؛ تجارب الامم، ج ۲، ص ۷۲.

۶- المفصل فی تاریخ العرب، ج ۵، ص ۵۳.

۷- لسان العرب، ج ۱۱، ص ۲۷۹؛ فرهنگ البسه مسلمانان، ص ۳۴۴.

۸- المفصّل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، ج ۵، ص ۵۱.

به هرحال، این پوشش در زمان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و حتی قبل از آن رواج داشت و بسیاری از مردم عمامه های خود را روی قَلَنْسُوَه می بستند. (۱)در بسیاری از روایت های تاریخی از قَلَنْسُوَه هایی به رنگ سفید یاد شده است (۲)که شاید بتوان گفت بیشتر، از این رنگ برای قَلَنْسُوَه استفاده می کردند.

درباره امام حسین (علیه السلام) چنین نقل شده است که وقتی ضربه ای به سر آن حضرت وارد شد و بُرنس او خونین شد، بُرنس را در آورده و قَلَنْسُوَه ای به جای آن بر سر گذاشت. (۳)همین طور در باره پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) چنین نقل شده است که آن حضرت زیر عمامه خود از قَلَنْسُوَه یمنی سفید رنگ با آستر که در زیر آن، پنبه نهاده شده بود و دو گوش داشت، استفاده می کرد. (۴)

چهارم – کوفیه و عِقال

کوفیه همان چفیه امروزی است که در کوفه تولید می شد و به دور سر می بستند

و عِقال بندی نیز روی آن می بستند. (۵)وجود این دو در زمان مورد بحث معلوم نیست.

پنجم – بُرْقَعْ

پوشیه ای بود که زنان عرب روی صورت خود می زدند و فقط جای دو چشم باز بود. (۶)روایت تاریخی که در آن، این لفظ در زمان مورد بحث به کار رفته باشد، مشاهده نشد.

بعضی برقع را این گونه تعریف کرده اند: برقع پرده ای است که چهره را از نقطه مبدأ بینی می پوشاند و از اطراف و روی پیشانی به سربند متصل می شود. برقع از

۱- صور من البسه العرب، ص ۱۵۸.

۲- مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۶۸.

۳- تجارب الامم، ج ۲، ص ۷۲؛ الاخبار الطوال، ص ۲۵۸.

۴- وسائل الشیعه، ج ۳، صص ۳۷۸ - ۳۸۰، حدیث ۲؛ فرهنگ البسه مسلمانان، ص ۳۶۷.

۵- صور من البسه العرب، ص ۱۵۸؛ فرهنگ البسه مسلمانان، ص ۲۸۶.

۶- لسان العرب، ج ۱، ص ۳۸۶؛ فرهنگ البسه مسلمانان، ص ۶۲.

قطعه پارچه ای از جنسی مانند کتان درست شده و به شکل چهره انسان به عمل آمده و گاهی تا روی زانوها می رسد. (۱)البته معلوم نیست که از این نوع در چه زمانی استفاده می شده است.

ششم – نِقاب

این پوشش مانند بُرقع بود. (۲)در داستان قُطامه و ابن ملجم از آن یاد شده است. (۳)

هفتم – خِمار

از این نوع پوشش سر که مخصوص زنان بود در قرآن کریم یاد شده است. (۴)در تعریف آن چنین آمده است: نوعی پوشش زنان بود که قسمت جلو گردن، چانه و دهان را به هم می پوشاند و روی فرق سر به هم متصل می شد و گاهی دو انتهای آن را پس از پوشاندن سر، روی سینه می انداختند. (۵)در فارسی می توان آن را به

روبند و روسری ترجمه کرد. (۶)در لیست جهیزیه حضرت زهرا (علیها السلام) خِماری به قیمت چهار درهم ذکر شده است. (۷)

هشتم – مِعْجَر

نوعی پوشش سر و بزرگ تر از مِقْنَعَه بود که زنان دور سر خود می پیچیدند. (۸)در فارسی می توان آن را به چارقد و روسری ترجمه کرد. (۹)گفتنی است این لغت در یکی از اشعار عایشه که در مراسم عروسی حضرت فاطمه (علیها السلام) می خواند، به عنوان

۱- فرهنگ البسه مسلمانان، ص ۶۳.

۲- لسان العرب، ج ۱۴، ص ۲۵۱؛ فرهنگ البسه مسلمانان، ص ۳۶۸.

۳- بحارالانوار، ج ۱۴، ص ۲۶۴.

۴- ر. ک: نور: ۳۱.

۵- فرهنگ البسه مسلمانان، ص ۱۶۱.

۶- فرهنگ فارسی معین، ج ۱، ص ۱۴۳۹.

۷- بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۹۴.

۸- لسان العرب، ج ۹، ص ۵۶؛ فرهنگ البسه مسلمانان، ص ۲۸۰.

۹- فرهنگ فارسی معین، ج ۳، ص ۴۲۲۲.

پوشـش زن اسـتعمال شده است. مصرع شعر چنین است: «یا نِسْوَه اُسْتُرْنَ بِالْمَعاجِرِ» (۱)؛ «ای زنان با معجرها خود را بپوشانیـد» . البته این لغت به معنای نوعی لباس نیز آمده است. (۲)

نُهم – قِناع و مِقْنَعَه

مقنعه نوعی پوشـش سر و مخصوص زنان بود که با آن سـر و محاسن خود را می پوشاندند. در لغت چنین آمده است که قِناع از مقنعه بزرگ تر بـوده است. (۳)بعضـی از مشـتقات قِناع مانند منقّنع در باره مردان نیز به کار رفته است، چنان که اسـتفاده از آن به پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله) نیز نسبت داده شده است. (۴)

در بـاره پوشـش زنـان در زمان پیامبر اکرم (صـلی الله علیه و آله) قبل از دسـتور حجاب، چنین آمـده است که زنان مقنعه های خود را پشت گوش خود می انداختند. (۵)در روایتی نیز از

قِناع حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) سخن به میان آمده است. (۶)

دهم – لِثام

لثام را قطعه پارچه ای معرفی کرده اند که مرد عرب برای پوشاندن قسـمت زیرین چهره خود از آن اسـتفاده می کرد تا شناخته نشود. (۷)با اسـتفاده از کتاب های لغت می توان دریافت که این نوع پوشش، پوشش مستقلی نبوده است، بلکه مردان با عمامه و زنان با مقنعه خود، قسمت زیرین چهره خود تا بینی را می پوشاندند و به این عمل، لثام می گفتند. (۸)

۱- بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۱۵.

۲- لسان العرب ج ۹، ص ۵۶.

۳- لسان العرب، ج ۱۱، ص ۳۲۳؛ فرهنگ البسه مسلمانان، ص ۳۵۳.

۴- فرهنگ البسه مسلمانان، ص ۳۵۳.

۵- وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۳۹.

۶- وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۶۴.

۷- فرهنگ البسه مسلمانان، ص ۳۷۵.

۸- لسان العرب، ج ۱۲، ص ۲۳۵.

دو – پوشش بدن

اشاره

عرب ها برای پوشش بدن از لباس های مختلفی استفاده می کردند. گاهی برای پوشش قسمت پایین بدن (از کمر به پایین) نیز از پارچه های دوخته نشده استفاده می کردند. به هرحال، لباس هایی که برای پوشش بدن از آنها استفاده می شد، به ترتیب حروف الفبا عبارت بود از:

یکم – بَتّ

نوعی لباس ضخیم و تنگ بود که از کرک و پشم یا خزّ تهیه می شد. (۱)شکل آن مربّع و معمولاً رنگ آن سبز بود. (۲)غالباً اعراب صحرانشین از این نوع پوشش که به صورت یک پارچه و ندوخته بود استفاده می کردند و آن را به بدن خود می پیچیدند. در شعرهای قدیم آنها از این گونه پوشش یاد شده است. (۳)

دوم – بِجاد

بِجاد نیز نوعی پوشش یک پارچه و ندوخته به صورت خط خط بود که عرب ها، به خصوص در جاهلیت و در زمان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) از آن استفاده می کردند. (۴)

سوم – بُرْجُد

نوعی پوشش یک دست و ندوخته و ضخیم و درشت و راه راه بود که معمولاً از پشم قرمز رنگ تهیه می شد. (۵)

چهارم – بُرْد

در بعضی از نوشته ها این چنین معرفی شده است: قطعه پارچه پشمی دراز و ضخیمی بود که روزها برای پوشاندن بدن و شب ها به جای جامه خواب مورد

۱- فرهنگ البسه مسلمانان، ص ۵۲؛ صور من البسه العرب، صص ۱۵۳ - ۱۶۰.

۲- لسان العرب، ج ۱، ص ۳۰۸.

۳- صور من البسه العرب، ص ۱۵۴ و ۱۶۰.

۴- لسان العرب، ج ۱، ص ۳۱۷؛ فرهنگ البسه مسلمانان، ص ۵۳.

۵- فرهنگ البسه مسلمانان، ص ۵۶؛ صور من البسه العرب، صص ۱۵۳ و ۱۵۴.

استفاده قرار می گرفت. معمولاً رنگ آن قهوه ای یا خاکستری بود و ظاهراً در قدیم همیشه راه راه بود. (۱)گفتنی است از این نوع پوشش نیز به صورت یک دست و ندوخته استفاده می شد. (۲)و هم برای پوشش قسمت بالای بدن و هم پوشش قسمت پایین به کار می رفت، چنان که در باره عُمر چنین نقل شده است که دو بُرْد داشت که یکی را روی سر می پیچید و دیگری را روی بدن می انداخت. (۳)و نیز در باره حضرت علی (علیه السلام) نقل شده که از دو بُرْد خود به عنوان لنگ و رِداء (پوشش بالای بدن) استفاده می کرد. (۴)در لیست مهریه حضرت زهرا (علیها السلام) بُرْد نیز قرار داشت. (۵)

بُرْد در نقاط مختلفی از شبه جزیره عربستان تولید می شد و بُردهای یمانی، قطری و حضرمی مشهور بود و از همه مشهورتر، بُرد یمانی بود. بُرد در رنگ های مختلفی تولید می شد، چنان که گفته اند که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بردهایی به رنگ های سبز،

قرمز و مشکی داشت. (۶)

پنجم – بُرْدَه

بُرْدَه غیر از بُرد بوده؛ زیرا در کتاب های لغت، پوششی ریشه دار که معمولاً از پشم به عمل می آمده و عرب آن را به خود می پیچید، معرفی شده است. (۷)در بعضی از تعریف ها شکل آن را مربع و رنگ آن را سفید معین کرده اند. بُرده نیز گاهی برای پوشش قسمت پایین بدن و به عنوان لنگ مورد استفاده قرار می گرفت. (۸)در باره امام حسین (علیه السلام) چنین نقل شده است که در روز عاشورا، بُرده پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را به خود پیچیده بود. (۹)

۱- فرهنگ البسه مسلمانان، ص ۵۷.

۲- صور من البسه العرب، ص ۱۵۳.

۳- تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۲۷۱.

۴- ترجمه الامام علی (علیه السلام) ، ج ۳، ص ۱۹۳.

۵- بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۱۳.

۶- صور من البسه العرب، ص ۱۵۴.

۷- لسان العرب، ج ۱، ص ۳۶۸؛ صور من البسه العرب، ص ۱۵۴.

۸- صور من البسه العرب، ص ۱۵۴.

۹- مقتل الحسین (علیه السلام) مقرّم، ص ۲۷۱.

ششم – ثَوب قِطْری

ثوب به معنای مطلق لباس می باشد، اما در زمان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نوعی ثوب با عنوان ثوب قطری بود (۱)که در قَطَر تولید می شد و لباسی ضخیم و قرمز رنگ و با حاشیه بود. (۲)

هفتم – جُبَّه

لباسی دوخته بود که سرتاسر بدن را تا روی پاها دربر می گرفت. این لباس که آستین هم داشت، جلوی آن باز بود و با دکمه هایی بسته می شد. (۳)این لباس برای مردم جاهلیت شناخته شده بود (۴)و در زمان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نیز ثروتمندان بسیار از آن استفاده می کردند. در آن زمان، جُبّه های یمنی بسیار مشهور بود. همچنین نوعی جُبّ به نام جُبّه های شامی وجود داشت که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) از آن استفاده می کرد و

آستین های تنگی داشت. (۵)

معمولاً جُبّه از پارچه های پشمی، پنبه ای، کتانی و بعدها از پارچه های خزّ و حریر تولید می شد. معمولاً این نوع لباس، روی لباس های دیگر پوشیده می شد. (۶)در باره امام حسین (علیه السلام) چنین آمده است که آن حضرت در روز عاشورا جُبّه خزّ مایل به سیاه دربرداشت. (۷)

هشتم – جلْباب

این لغت در قرآن کریم به صورت جمع، یعنی «جَلابیب» به کار رفته است. (۸)و در تفاسیر آن را به لباسی که همه بدن زن را می پوشاند یا خِماری که سر و صورت

۱- بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۴۱.

۲- معجم البلدان، ج ۴، ص ۳۷۳.

۳- صور من البسه العرب، ص ۱۵۴.

۴- المفصّل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، ج ۵، ص ۵۲.

۵- فرهنگ البسه مسلمانان، ص ۱۰۳.

۶- فرهنگ فارسی معین، ج ۳، ص ۱۲۱۶.

۷- وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۲۶۴.

۸- ر. ك: احزاب: ۵۹.

او را می پوشاند، تعریف کرده اند. (۱)طبق معنای اول، پوششی شبیه چادر برای زنان بوده است. در لغت نیز علاوه بر دو معنای فوق، معانی دیگری، همچون پیراهن و ملحفه برای آن ذکر شده است. (۲)این کلمه در بعضی از نوشته های مستشرقان، این چنین معنا شده است: «چادر بزرگی که زنان در شرق هنگام بیرون شدن از خانه سر تا پای خود را در آن می پوشانند» . (۳)ابن عباس، مفسّر کبیر قرآن این لغت را به معنای پوششی که از سر تا پای زن را می پوشاند، تفسیر کرده است که بر وجود نوعی چادر در آن زمان دلالت می کند. (۴)

نهم – حِبَرَه (حَبَرَه)

نوعی از بُردهای یمنی بوده که در آن خطوط سیاه و سفید فراوان یافت

می شد. (۵)در روایتی از طریق اهل سنت چنین آمده است که محبوب ترین لباس نزد پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله) بُرد حِبره بوده است. (۶)بُرد حِبْری از انواع فاخر بُرد به شمار می رفت. در بعضی از نوشته ها تعریف دیگری برای حِبره آمده است: حِبره، بُرد یمنی بافته شده از کتان یا پنبه بوده و معمولاً رنگ قرمز مایل به سیاه داشته است. (۷)

دهم – حُلّه

عرب این لغت را فقط برای دو یا سه قطعه لباس، همانند پیراهن و رِداء و عمامه یا اِزار (پوشش پایین بدن) به کار می برد. بعضی هم گفته اند که در صورتی به کار می برد

۱- الکشاف، ج ۳، ص ۵۵۹؛ المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۶، ص ۳۳۹.

۲- لسان العرب، ج ۲، ص ۳۱۶.

۳- فرهنگ البسه مسلمانان، ص ۱۱۷.

۴- الکشاف، ج ۳، ص ۵۵۹.

۵- لسان العرب، ج ۳، ص ۱۶.

۶- صور من البسه العرب، ص ۱۵۴.

۷- الحیاه الاجتماعیه، ص ۶۱.

که لباس ها از یک جنس باشند. (۱)بنابراین، هیچ گاه به یک لباس، حُلّه نمی گفتند. این دو قطعه لباس ممکن بود، هرکدام یک پارچه و نَدوخته، مانند رِداء باشند یا دوخته، مانند پیراهن باشند. در روایات تاریخی چنین آمده است که حضرت علی (علیه السلام) از حُلّه استفاده می کرد. (۲)حُلّه های نجرانی و یمنی مشهورترین حُلّه ها بود. (۳)

یازدهم – خمیصه

در لغت به معنای پوششی سیاه رنگ و مربع شکل که دو طرف آن حاشیه ای با رنگ غیر از رنگ متن داشته، آمده است. (۴)در باره پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) گفته شده که خمیصه ای مشکی داشت. (۵)در باره حضرت علی (علیه السلام) نیز نقل شده است که

خمیصه ای دارابجردی (دارابجرد نام شهری در ایران بود) داشت. (۶)طبق بعضی از نوشته ها این لباس برای مردم جاهلیت نیز شناخته شده بود. (۷)

دوازدهم – دِثار

به هر نوع لباس رویی که روی لباس های زیرین می پوشیدند گفته می شد. معمولاً عرب ها برای گرم شدن از دثار استفاده می کردند. لغت مُدَّثِّر که در قرآن کریم به کار رفته، از همین ریشه است. در مقابل «دِثار» ، «شِعار» قرار دارد و به لباس زیرین که روی پوست و موی بدن (شَعْر) پوشیده می شد، می گفتند. (۸)

دو کلمه دثار و شعار در خطبه امام حسین (علیه السلام) در کوفه پیش از عاشورا به کار رفته است. (۹)

۱- لسان العرب، ج ۳، ص ۳۰۲.

۲- ترجمه الامام علی (علیه السلام) ، ج ۳، ص ۲۴۶.

۳- التنظیمات الاجتماعیه، ص ۱۸۸.

۴- لسان العرب، ج ۵، ص ۲۱۹؛ فرهنگ البسه مسلمانان، ص ۱۶۲.

۵- صور من البسه العرب قبل الاسلام، ص ۱۵۵.

۶- ترجمه الامام علی (علیه السلام) ، ج ۳، ص ۱۸۱.

۷- المفصّل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، ج ۵، ص ۵۳.

۸- لسان العرب ج ۴، ص ۲۹۰.

۹- جمهره خطب العرب، ج ۱، ص ۳۰۱.

سیزدهم – دُرّاعَه و مِدْرَع

این دو کلمه برای دو نـوع جُبّه که جلوی آن بـاز بود و از پشم تهیه می شـد، به کـار می رفت. (۱)گفته شده است اولین کسی که دُراعه های سـیاه رنگ پوشید، مختار ثقفی بود. (۲)نیز پوشـیدن دُراعه مشکی به امام زین العابدین (علیه السلام) نیز نسبت داده شده است. (۳)در بعضـی از نوشـته ها دُراعه به عنوان لباس اهل روم معرفی شـده است که بر وارداتی بودن این نوع لباس دلالت می کند. (۴)

چهاردهم – رِداء

رِداء به هر نوعِ پوشش یک دست و ندوخته گفته می شد که برای پوشاندن

قسمت بالای بدن از آن استفاده می شد و معمولاً آن را روی شانه ای می انداختند و یک طرف آن را از زیر گردن رد کرده و به روی شانه دیگر می افکندند. (۵)این پوشش در زمان جاهلیت نیز کاربرد داشت. (۶)این لفظ در زمان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نیز کـاربرد فراوان داشت و آن را در مقابـل اِزار، برای پوشـش قسـمت پایین بـدن به کار می برنـد. (۷)در روایتی چنین آمده است که ردایی که حضـرت علی (علیه السلام) استفاده می کرد از جلو تا روی سینه و از پشت تا پایین کمر، امتداد داشت. (۸)

پانزدهم – رَیْطَه

به لبـاس رویی که به صورت یک پارچه و نـدوخته بود، گفته می شـد. از این نوع لباس در زمان مورد بحث اسـتفاده می شـد. (۹)

۱- لسان العرب، ج ۴، ص ۳۳۱.

۲- تاریخ التمدن الاسلامی، ج ۵، ص ۶۰۹.

۳- وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۳۶۱.

۴- صور من البسه العرب، صص ۱۵۲ و ۱۵۶.

۵- لسان العرب ج ۵، ص ۱۹۶.

۶- المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، ج ۵، ص ۵۳.

۷- صور من البسه العرب، ص ۱۵۳.

۸- وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۳۶۶.

۹- لسان العرب، ج ۵، ص ۳۹۰؛ فرهنگ البسه مسلمانان، ص ۱۸۲.

شانزدهم – سابِریّ

به هر لبـاس نازک، سابری گفته می شـد. پوشـنده این لباس حالتی بین عریان و شـخص پوشـیده داشت. این نوع لباس یکی از بهترین انواع لبـاس بود و متقاضـیان فراوانی داشت. در بعضـی روایـات تـاریخی چنین آمـده است که ابن عباس را با این لباس مشاهده کرده اند. (۱)

هفدهم – ساج

نوعی جـامه سبز رنگ یا به رنگ مشـکی بود که آن را به دوش می انداختنـد. (۲)بعضـی گفته اند که از این نوع لباس هنگام خواب به عنوان لباس خواب استفاده

می شد. (۳)در روایات شیعه پوشیدن این لباس به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نسبت داده شده است. (۴)

هجدهم – سُدوس

به هر نوع لبـاس سبز رنـگ گفته می شـد. (۵)این نوع لبـاس هـا بـا شـروع تجمّـل گرایی در کوفه رواج یافت و به عنوان لباس خواب مورد استفاده قرار می گرفت. (۶)

نوزدهم – سِرْبال

این لغت که به صـورت جمع، یعنی «سَـرابیل» در قرآن به کـار رفته (۷)، به معنـای پیراهن یـا هر نوع لباس است. (۸)عثمان در کلمات خود از این لغت استفاده کرده

۱- لسان العرب، ج ۶، ص ۱۵۱؛ الحیاه الاجتماعیه، ص ۶۱.

۲- فرهنگ البسه مسلمانان، ص ۲۰۱.

۳- الحیاه الاجتماعیه، ص ۶۲.

۴- وسائل الشیعه ج ۳، ص ۳۴۷.

۵- لسان العرب، ج ۶، ص ۲۱۵؛ فرهنگ البسه مسلمانان، ص ۱۹۲.

۶- الحیاه الاجتماعیه، ص ۶۲.

۷- ر. ک: نحل: ۸۱؛ ابراهیم: ۵۰.

٨- لسان العرب، ج ۶، ص ۲۲۸.

است، آنجا که او از خلافت به عنوان «سِرْبالی» یاد می کند که خدا به او پوشانده است. (۱)

بیستم – شِعار

به هر نوع لباس زیرین گفته می شد. گفتنی است هنگام معرفی دِثار، در باره شعار نیز توضیحاتی داده شد.

بیست و یکم – شَمْلَه

نوعی پوشیدنی دوخته نشده بود که آن را به خود می پیچیدند. تفاوت آن با بُرده، این بود که در حاشیه بُرده، زینت هایی بافته می شد، اما شَمله، ساده و

یک پارچه بود. این نوع پوشش در زمان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) کاربرد فراوانی داشت. (۲)

بیست و دوم – طاق

طاق را طَیلَسان سبز رنگ معنا کرده اند. (۳)در روایات شیعه، پوشیدن این لباس به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نسبت داده شده است. (۴)همچنین در تاریخ چنین آمده است که حضرت علی (علیه السلام) از این نوع لباس استفاده می کرد. (۵)

بیست و سوم – طَیْلَسان

این لغت، عربی شده لغت فارسی «تالشان» است. (۶)طیلسان جامه گشاد و بلندی بود که روی سر و شانه ها و روی عمامه و قلنسوه و در دو طرف صورت و سینه یا فقط روی شانه ها می انداختند. (۷)عرب های جاهلی نیز این نوع لباس را لباسی فاخر

۱- تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۴۰۴.

۲- لسان العرب، ج ۷، ص ۲۰۲؛ فرهنگ البسه مسلمانان، ص ۲۲۱؛ صور من البسه العرب، ص ۱۵۴.

۳- لسان العرب، ج ۸، ص ۲۲۶؛ فرهنگ البسه مسلمانان، ص ۲۶۴.

۴- وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۳۴۷، ح ۱.

۵- تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۴۵۱.

۶- لسان العرب ج ۸، ص ۱۸۳؛ فرهنگ فارسی معین، ج ۲، ص ۲۲۷۵.

۷- فرهنگ البسه مسلمانان، ص ۲۶۴؛ صور من البسه العرب، ص ۱۵۵.

می شناختند و آن را در مناسبات مختلف، مانند مراسم حج و برپایی بازارها می پوشیدند. در جلوی بعضی از طیلسان ها دگمه هایی نیز تعبیه شده بود. معمولاً این نوع لباس یک پارچه و به صورت مستطیل شکل و با اندازه های متفاوت بود. (۱)در بعضی از نوشته ها، طیلسان به عنوان لباس خواب معرفی شده است. (۲)در روایات شیعه چنین آمده که امام سجاد (علیه السلام) طیلسانی آبی رنگ داشته است. (۳)

بیست و چهارم – عَباء (عَباءَه)

نوعی روپوش دوخته شده و جلوباز و بدون آستین یا با آستین های کوتاه

بود که عرب ها از آن بسیار استفاده می کردند. در نوع بدون آستین آن، دو سوراخ در دو طرف آن تعبیه شده بود که دست ها را از آن می گذراندند. معمولاً ـ عَباء از پشم تهیه و روی همه لباس ها پوشیده می شد. عرب ها از عَباء نیز استفاده های دیگری، همچون رختخواب یا اِزار می نمودند (۴)، حتی در بعضی موارد از آن به عنوان پول رایج استفاده می کردند. خالد بن ولید که در زمان عُمر با اهل انبار مصالحه کرد، مورد مصالحه، پرداخت چهارصد هزار درهم و هزار عَباء در هر سال بود. (۵)

بیست و پنجم – غِلالَه

در لغت به معنای لباس زیر آمده است. (۶)البته بعضی آن را به معنای پیراهن بسیار نازک زنانه که معمولاً زرد رنگ و بدن نما بود، ترجمه کرده اند. (۷)این کلمه درباره قطامه به کار رفته (۸)که با هر دو معنا سازگار است.

۱- صور من البسه العرب، ص ۱۵۵.

۲- الحیاه الاجتماعیه، ص ۶۲.

۳- وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۲۶۱.

۴- فرهنگ البسه مسلمانان، صص ۲۷۱ – ۲۷۵؛ صور من البسه العرب، ص ۱۵۶.

۵- صور من البسه العرب، ص ۱۵۶.

۶- لسان العرب، ج ۱۰، ص ۱۰۸.

۷- فرهنگ البسه مسلمانان، صص ۳۰۱ – ۳۰۳.

۸- بحارالانوار، ج ۴۲، ص ۲۷۳.

بیست و ششم – قَباء

قَباء را به لباس روی مردانه که به طور مورب از زیر بغل باز می شد، معنا نموده اند. (۱)این نوع لباس، مخصوص ایرانیان بود و عرب ها استفاده از آن را از ایرانیان گرفتند. (۲)طبق بعضی نوشته ها اعراب جاهلی از این نوع لباس استفاده می کردند. (۳)نیز گفته شده است که استفاده از این لباس در زمان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) معمول بوده است. حضرت علی (علیه السلام) ضمن شمردن سنت های قوم لوط که در میان مسلمانان

رواج پیدا کرده، باز گذاشتن دگمه های قباء را از آن جمله می داند (۴)که علاوه بر وجود دگمه برای قباء بر اصل استفاده از آن نیز دلالت می کند. با راه یافتن تجمّلات در میان عرب ها قباهایی از اجناس عالی تهیه می شد، چنان که گفته شده است که قبای زیاد، از جنس سُندس بود. (۵)و همین طور او را اولین کسی دانسته اند که قبای دیباج پوشید. (۶)

بیست و هفتم – قَسّی

نوعی لباس تهیه شده از کتان مخلوط با حریر بود که در روستایی از مصر با عنوان «قَسّ» ساخته می شد. (۷)پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و حضرت علی (علیه السلام) از پوشیدن این لباس نهی فرمودند. (۸)

بیست و هشتم – قَطیفَه

در لغت به معنای جامه رویی کُرک و ریشه دار یا هر پوششی که کرک و ریشه داشته باشد، معنا شده است. (۹)در میان جهیزیه حضرت زهرا (علیها السلام) نام قطیفه مشکی

۱- فرهنگ البسه مسلمانان، ص ۲۳۲.

۲- البیان و التبیین، ج ۳، ص ۱۳؛ صور من البسه العرب، ص ۱۵۲؛ تاریخ التمدن الاسلامی، ج ۵، ص۶۰۸.

۳- المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، ج ۵، ص ۵۴.

۴- وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۳۶۹.

۵- تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۱۹۰.

۶- تاریخ التمدن الاسلامی، ج ۵، ص ۶۰۹.

۷- لسان العرب، ج ۱۱، ص ۱۵۸.

۸- بحارالانوار، ج ۷۶، ص ۲۸۹.

۹- لسان العرب، ج ۱۱، ص ۲۲۹.

خیبری (قطیفه سوداء خیبریه) ذکر شده است. (۱)از این گزارش می توان محل تهیه بعضی از قطیفه ها را نیز دریافت. در باره حضرت علی (علیه السلام) نیز نقل شده است که قطیفه ای داشت. (۲)در باره امام حسین (علیه السلام) نیز نقل شده است که پس از شهادتش شخصی به نام قیس، قطیفه او را دزدید و به قیس قطیفه مشهور شد. (۳)

بیست و نهم – قَمیص

اشاره

به معنای پیراهن است و در قرآن چند مرتبه در داستان حضرت یوسف (علیه السلام) به کار رفته است. (۴)عرب ها از زمان های بسیار دور این لباس را می شناختند و از آن استفاده نموده و احیاناً در اشعار خود از آن یاد می کردند. (۵)همچنین از این لباس در زمان پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله) فراوان استفاده می شد و یکی از لباس های محبوب نزد آن حضرت بود. (۶)

قَمیص های عربی از چند تکه پارچه دوخته می شد و در بالای آن گریبانی تعبیه می کردند که به آن «جِیب» می گفتند و در بعضی موارد در جلوی آن دگمه هایی نصب می کردند که به وسیله آنها قَمیص باز و بسته می شد. همچنین قمیص دو آستین داشت که گاهی کوتاه و گاهی بلند تهیه می شد، اما معمولاً تا سر انگشتان می رسید. طریقه پوشیدن آن بدین گونه بود که آن را روی اِزار می پوشیدند نه آنکه قسمت پایین آن را در درون اِزار قرار دهند. (۷)

در باره حضرت علی (علیه السلام) چنین نقل شده است که هرگاه می خواست قَمیصی بخرد، آن را می پوشید و دستان خود را در آستین هایش قرار می داد و مقداری از

۱- بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۹۴.

۲- ترجمه الامام علی (علیه السلام) ، ج ۳، ص ۱۸۱.

۳- الاخبار الطوال، ص ۳۰۲.

۴- یوسف: ۱۸، ۲۵ – ۲۸ و ۹۳.

۵- المفصّل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، ج ۵، ص ۵۳؛ صور من البسه العرب، ص ۱۵۵.

۶- صور من البسه العرب، ص ۱۵۵.

۷- صور من البسه العرب، ص ۱۵۶.

آستین را که از سر انگشتان او بیرون می زد، کوتاه می کرد. همچنین در بعضی نقل ها آمده است که مقداری را که از مچ دست بلندتر بود، کوتاه می کرد. (۱)

از این روایات چنین بر می آید که در آن زمان، قَمیص هایی با آستین های دراز رواج داشته است. قَمیص از اجناس مختلفی، همانند پنبه و کرباس یا خزّ تهیه می شد (۲)؛ چنان که در روایتی وارد شده است که قَمیص حضرت علی (علیه السلام) از کرباس

بود. (۳)همچنین در نقلی تاریخی، جنس قَمیص امام حسین (علیه السلام) را در روز عاشورا خزّ گفته اند. (۴)گفتنی است که این نوع لباس به مردان اختصاص نداشت، چنان که در لیست جهیزیه حضرت فاطمه (علیها السلام) از قَمیصی با قیمت هفت درهم یاد شده است. (۵)

اما در باره اندازه قمیس در روایتی چنین آمده است که پیراهن حضرت علی (علیه السلام) بالای قوزک پا بوده است. (۶)در روایتی دیگری نیز اندازه آن تا نصف زانو دانسته شده است. (۷)اندازه قَمیص عُمر را نیز همین طور ذکر کرده اند. (۸)

در نقل های تاریخی انواع مختلفی برای قَمیص ذکر شده است که عبارت اند از:

*

قمیص اَنْبِجانی

از این نوع قَمیص در زمان حضرت علی (علیه السلام) یاد شده است که گفته اند آن حضرت دو قَمیص اَنبجانی و سَـنْبَلانی [سُـنْبُلانی] را هفت درهم خرید. (۹)این قمیص را منسوب به شهر «مَنْبَج» یا مکانی با نام «اَنبجان» دانسته اند. (۱۰)البته انبجانی (بدون

۱- ترجمه الامام علی (علیه السلام) ، ج ۳، صص ۱۹۰ - ۱۹۱.

۲- صور من البسه العرب، ص ۱۵۶.

۳- وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۳۶۵.

۴- تجارب الامم، ج ۲، ص ۷۲.

۵- بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۹۲.

۶- وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۳۶۶.

۷- ترجمه الامام علی (علیه السلام) ، ج ۳، ص ۱۹۱.

۸- تاریخ التمدن الاسلامی، ج ۵، ص ۶۳۹.

۹- ترجمه الامام علی (علیه السلام) ، ج ۳، ص ۱۹۱.

١٠- لسان العرب، ج ١، ص ٢٢٩.

مضاف) به نوعی پوشـش که از پشم تهیه شده و بدون حاشیه بود و ریشه و کرک داشت و بسیار درشت بافت و از ارزان ترین و پست ترین لباس ها بود نیز اطلاق می شـد. از این نوع آن در زمان پیامبراکرم (صـلی الله علیه و آله) اسـتفاده می شـد و خود حضرت هم می پوشید. (۱)

*

قَمیص سُنْبُلانی

نام این نوع قمیص نیز در زمان حضـرت علی (علیه السلام) ذکر شده است. گفته شده است آن حضرت قَمیص سنبلانی داشت که تا نصف زانوهایش می رسـید. (۲)اسـتفاده از این نوع قَمیص توسط سـلمان نیز گزارش شده است. (۳)خاطرنشان می شود که سُنبلان در کتاب های جغرافیایی نام یکی از دهات اصفهان و نیز یکی از شهرهای روم ذکر شده است. (۴)

*

قَمیص سُحُولی

ایـن قَمیص در روسـتایی در یمن که سُـحُول نـام داشـته، تهیه می شـده است. (۵)پیـامبراکرم (صـلی الله علیه و آله) از این نـوع قَمیص استفاده می کرد. (۶)گفتنی است که سُـحولی به معنای هر نوع لباس یمنی تهیه شده از پنبه سـفید نیز آمده است (۷)که در این صورت به قَمیص اختصاص ندارد. با این معنا در زمان پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله) نیز کاربرد داشته است. (۸)

*

۱- لسان العرب، ج ۱، ص ۲۲۹.

۲- ترجمه الامام علی (علیه السلام) ، ج ۳، ص ۱۹۱.

۳- لسان العرب، ج ۶، ص ۳۸۳.

۴- معجم البلدان، ج ۳، ص ۲۶۱.

۵- لسان العرب، ج ۶، ص ۱۹۶.

۶- صور من البسه العرب، ۱۵۵.

۷- فرهنگ البسه مسلمانان، ۳۴۹؛ الحیاه الاجتماعیه، ۶۱.

۸- لسان العرب، ج ۶، ص ۱۹۶.

قَمیص صُحاری

صُحار نام روستایی از روستاهای عُمّان بود که در آن قَمیص و نیز انواع دیگر لباس به عمل می آمد. (۱)پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) قَمیص صُحاری نیز داشت. (۲)

همچنین گفته شده است که آن حضرت را در دو لباس صُحاری کفن کردند. (۳)

*

قَمیص زابی

از این نوع قَمیص در زمان حکومت حضرت علی (علیه السلام) در کوفه یاد شده است. (۴)قمیص زابی، به نظر می رسد که منسوب به محل تهیه آن باشد. در کتاب های جغرافیایی نام مناطق متعددی دانسته شده است. (۵)

*

قَمیص هَرَوی

این نوع قَمیص منسوب به شهر هرات بوده است. در باره ابراهیم اشتر، سردار لشکر سپاه مختار در سال ۶۶ه. ق گفته شده است که قَمیص هِروی زرد رنگی پوشیده بود. (۶)

سی ام – کِساء (کِسْوَه)

در معنای عام به هر لباسی گفته می شد، اما در معنای خاص، به پارچه ای ضخیم و تهیه شده از پشم گفته می شد که به خود می پیچیدند. (۷)به همین معنای خاص در حدیث شریف کساء به کار رفته است. (۸)

۱- لسان العرب، ج ۷، ص ۲۹۰.

۲- صور من البسه العرب، ص ۱۵۵.

۳- لسان العرب، ج ۷، ص ۲۹۰.

۴- ترجمه الامام علی (علیه السلام) ، ج ۳، ص ۱۹۲.

۵- معجم البلدان، ج ۲، صص ۱۲۳ و ۱۲۴.

۶- الاخبار الطوال، ص ۲۹۴.

۷- فرهنگ البسه مسلمانان، ص ۳۶۰.

۸- بحارالانوار، ج ۲۵، صص ۲۱۳ و ۲۴۰.

سی و یکم – مُشْتَقَه

از لغت فارسی «مُشْتَه» گرفته شده و آن پوستین هایی با آستین های بلند بوده است. این نوع لباس برای مردم جاهلیت شناخته شده بود. (۱)همچنین پوشیدن این

نوع پوستین ها به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نیز نسبت داده شده است. (۲)بعدها این نوع لباس در میان اعراب رواج یافت. (۳)

سی و دوم – مِسْح

به معنای پوششی بود که از مو تهیه می شد و جمع آن «مُسُوح» می باشد. (۴)بعضی آن را لباس خشن سیاه رنگی دانسته اند که معمولاً از موی بز تهیه می شد و راهبان و صوفیان می پوشیدند. (۵)در بعضی نوشته ها نیز آن را لباسی که شکل و دوختی نامناسب داشته است، دانسته و گفته اند که معمولاً غلامان آن را می پوشیدند. (۶)

سی و سوم – مِطْرَف (مُطْرَف)

مطرف به معنای لباسی ندوخته و مربع شکل و تهیه شده از خزّ گفته می شد که در دو طرف آن، دو نشان گذاشته بودند. (۷)پوشیدن این نوع لباس به امام حسن (علیه السلام) (۸)و نیز زیاد بن ابیه (۹)نسبت داده شده است.

۱- لسان العرب ج ۱۳، ص ۹۸؛ المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، ج ۵، ص ۵۲.

۲- لسان العرب، ج ۱۳، ص ۹۸.

۳- التنظیمات الاجتماعیه، ص ۱۸۹.

۴- لسان العرب، ج ۱۳، ص ۱۰۱.

۵- صور من البسه العرب، ص ۱۵۹.

۶- فرهنگ البسه مسلمانان، ص ۳۸۱.

۷- لسان العرب، ج ۸، ص ۱۴۹.

۸- الاخبار الطوال، ۲۱۷.

۹- تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۱۶۹.

سی و چهارم – مُقَطَّعَه

به بُردهای نگارین و رنگارنگ گفته می شد. (۱)این نوع لباس در زمان نفوذ

تجمّلات در میان اعراب رواج یافت. (۲)در باره عبیدالله بن زیاد نقل شده است که مقطعه ای از مقطعات یمن پوشیده بود. (۳)

سی و پنجم – مُلاءَه

در لغت به همـان معنای «رَیطَه» آمـده است. (۴)بعضـی آن را این چنین تعریف کرده انـد: «یـک نوع روپوش سـفید و آبی که فقط مردان می پوشند» . (۵)البته این تعریف با توجه به مصادیق آن در قرن های متأخر تهیه شده است.

سی و ششم – مِلحَفَه

به هر لباسـی که به عنـوان «دِثـار» روی همه لبـاس هـا پوشـیده می شـد و از بُرد یـا از نـوع دیگر بود، گفته می شـد. (۶)درباره حضـرت علی (علیه السـلام) نقـل شـده است که خرمـای خریـداری شـده را در ملحفه خود حمل می کرد. (۷)«مِلْحَفَهٌ مُوَرَسّه» نوعی ملحفه بود که پارچه آن را با گیاه «اسپرگ» ؛ «ورس» به رنگ زرد یا قرمز ملوّن ساخته بودند. (۸)

سی و هفتم – نَمِرَه

به بُرده ای گفته می شـد که راه راه بود و از پشم به عمل می آمد. (۹)این لباس در جاهلیت نیز شناخته شده بود. (۱۰)پوشیدن این نوع لباس به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نیز نسبت داده شده است. (۱۱)

۱- لسان العرب، ج ۱۱، ص ۲۲۶.

۲- التنظیمات الاجتماعیه، ۱۸۹.

۳- مقتل ابی مخنف، ص ۲۸.

۴- لسان العرب، ج ۱۳، ص ۲۶۷.

۵- فرهنگ البسه مسلمانان، ص ۳۸۴.

۶- لسان العرب، ج ۱۲، ص ۲۵۰.

۷- ترجمه الامام علی (علیه السلام) ، ج ۳، ص ۲۰۰.

۸- فرهنگ البسه مسلمانان، ص ۳۷۶.

۹- لسان العرب، ج ۱۴، ص ۲۹۰.

۱۰- المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، ج ۴، ص ۵۴.

۱۱- فرهنگ البسه مسلمانان، ص ۴۰۰.

سی و هشتم – یَلْمَق

کلمه ای فارسی و به معنای قَباست. (۱)بعضی آن را به معنای قبای نَوپَر ترجمه کرده اند. (۲)فَرزدق پس از ملاقات با امام حسین (علیه السلام) در شعری که در توصیف آن حضرت می سراید یکی از لباس های ایشان را یلْمَق ذکر می کند. (۳)

سه – پوشش پایین بدن

اشاره

منظور از پوشش پایین بدن لباس هایی است که برای پوشاندن کمر تا روی پاها از آنها استفاده می شد. بنابراین، کفش و جوراب را نیز در این قسمت ذکر می نماییم. گفتنی است که بعضی از انواع ذکر شده در قسمت قبل در پوشش پایین بدن نیز استفاده می شد. اما لباس هایی که اختصاصاً در پوشش پایین بدن به کار می رفت، عبارت بود از:

یکم – اِزار (مِئزَر)

به هر نوع پارچه ندوخته و یک دست که در پوشش قسمت پایین بدن مورد استفاده قرار می گرفت، گفته می شد. در نقطه مقابل آن «رداء» قرار داشت که بالای بدن را می پوشاند. عرب به اِزار و رِداء، «ثَوْبان» ؛ «دو لباس» می گفت. ازار و رداء، حداقل پوشش معمولی عرب بود. در لغت «اِزار» و «مِئزَر» هر دو به یک معنا آمده است (۴)، اما بعضی از مستشرقان اصرار بر تفاوت این دو دارند. آنها مئزر را به نوعی زیرشلواری کوتاه ترجمه کرده اند. (۵)در فارسی اِزار را به معنای لُنگ ترجمه نموده اند. (۶)

۱- لسان العرب ج ۱۵، ص ۴۵۶.

۲- البیان و التبیین، ج ۳، ص ۳۸، پاورقی.

۳- الحسین فی طریقه الی الشهاده، ص ۲۸.

۴- لسان العرب، ج ۱، ص ۱۳۱؛ صور من البسه العرب، ص ۱۵۳.

۵- فرهنگ البسه مسلمانان، ص ۳۷.

۶- فرهنگ فارسی معین، ج ۱، ص ۲۱۱.

از اِزار در عصر جاهلیت و در زمان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فراوان سخن به میان آمده است. (۱)زنان نیز از آن استفاده می کردند. (۲)از بعضی روایات منقول از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و حضرت علی (علیه السلام) (۳)چنین استفاده می شود که بلند گرفتن اِزار به گونه ای که هنگام راه رفتن به روی زمین کشیده شود، عملی رایج از سوی متکبران بود که ایشان این عمل را مذموم شمرده و از آن نهی نموده اند. به این عمل اصطلاحاً «اِسْبال اِزار» یا «اِرخاء اِزار» ؛ «رها کردن اِزار» می گفتند. (۴)حد معمولی اِزار در روایات، بالای قوزک پا (کعبین) تعیین شده است. (۵)

در مقابل عمل اِسبال و اِرخاء، عمل «تَشْمیر اِزار» بود که به عمل بالا زدن اِزار تا نصف ساق پا می گفتند. معمولاً از این شیوه در جنگ ها برای راحت تر بودن کرّ و فرّ استفاده می کردند. (۶)از پوشیدن اِزار توسط حضرت علی (علیه السلام) (۷)و امام حسین (علیه السلام) در روز عاشورا (۸)نیز در روایات تاریخی یاد شده است.

دوم – تُبّان

همان «تُنبان» فارسی است که به عربی راه یافته و در کتاب های لغت عرب به شلوار کوچکی که یک وجب اندازه داشت و عورت را می پوشاند معنا شده است. (۹)در این صورت، معادل لغت «تُنُکه» می باشد. (۱۰)شاهد آن این است که گفته اند این نوع پوشش معمولاً مورد استفاده ملوانان (ملّاحان) قرار می گرفت (۱۱)و به سبب احتیاج به شنا از آن استفاده می کردند. از این نوع پوشش احیاناً در زمان

۱- المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، ج ۵، ص ۵۴؛ صور من البسه العرب، ص ۱۵۳.

۲- لسان العرب، ج ۱، ص ۱۳۱؛ وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۳۶۷؛ صور من البسه العرب، ص ۱۵۴.

۳- وسائل الشیعه، ج ۳، صص ۳۶۷ و ۳۶۹.

۴- وسائل الشیعه، ج ۳، صص ۳۶۷ و ۳۶۹.

۵- وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۳۶۷.

۶- صور من البسه العرب، ص ۱۵۳.

۷- تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۴۵۱.

۸- تجارب الامم، ج ۲، ص ۵۹.

۹- فرهنگ البسه مسلمانان، ص ۹۰؛ صور من البسه العرب، ص ۱۵۶.

۱۰- فرهنگ فارسی معین، ج ۱، صص ۱۱۴۷ و ۱۱۵۴ ذیل کلمه های مُتبان و تُنُکه.

۱۱- لسان العرب، ج ۲، ص ۱۹.

پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله) و عُمر استفاده می شده است، چنان که در روایتی از اهل سنت چنین آمده است که عمار با تُبّان نماز خواند. در روایت دیگری نیز چنین آمده است که عُمر مردی را دید که با پیراهن و تُبّان نماز می خواند. (۱)

ذیل حوادث عاشورا چنین آمده است که امام حسین (علیه السلام) پوششی خواست که در زیر همه لباس هایش بپوشد و به گونه ای باشد که دشمن پس از شهادتش در آن میلی پیدا نکند. بعضی از اصحاب تُبّان را به او پیشنهاد کردند، اما حضرت (علیه السلام) با بیان اینکه تُبّان لباس مذلّت و خواری است و برای من سزاوار نیست که آن را بپوشم، این پیشنهاد را رد کرد. (۲)

سوم – دِقْرارَه

به نظر می رسد دقراره، معادل تُبّان در عربی است. این لغت در شعرهای عرب نیز به کار رفته است. در کتاب های لغت آن را به شلوارهای کوچک بدون ساق و نیز تبّان ترجمه کرده اند. (۳)

چهارم – سَراویل

جمع «سِرْوالَه» یا «سِرْوال» است که همیشه در عربی به صورت جمع به کار رفته، اما معنای آن مفرد است. (۴)این کلمه، کلمه ای فارسی و به معنای شلوار است و در عربی به «سروال» تبدیل شده است. (۵)

در بعضی از نوشته ها سروال چنین توصیف شده است: سروال عبارت بود از پارچه های دوخته شده که به جای اِزار برای پوشش قسمت پایین بدن، از شکم به

۱– لسان العرب، ج ۲، ص ۱۹.

۲– تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۴۵.

۳– لسان العرب، ج ۴، ص ۳۷۷؛ فرهنگ البسه مسلمانان، ص ۱۷۴؛ صور من البسه العرب، ص ۱۵۶.

۴– لسان العرب، ج ۶، ص ۲۴۷؛ فرهنگ البسه مسلمانان، صص ۱۹۴ و ۱۹۵.

۵– البیان و التبیین، ج ۳، ص ۱۳؛ تاریخ التمدن الاسلامی، ج ۵، ص ۶۰۸؛ الحیاه الاجتماعیه، ص ۶۱.

پایین، مورد استفاده قرار می گرفت و دو ساق «پاچه» داشت که گاهی تا روی قوزک پا می رسید و با طنابی محکم می شد. (۱)

عرب ها قبل از برخورد با ایرانیان شناختی از آن نداشتند، اما هنگامی که با ایرانیان برخورد نموده و ملاحظه کردند که این نوع لباس به خوبی عورت و پایین تر از آن را می پوشاند، میل فراوانی به استفاده از آن پیدا کردند و بالاخره این لباس پس از آنکه لباس مخصوص ایرانیان و اهل ذمّه بود، در میان اعراب رواج یافت. (۲)

در گزارش های مربوط به حادثه کربلا چنین آمده است که امام حسین (علیه السلام) سراویل (شلوار) رنگی یمنی پوشید و قبل از پوشیدن، آن را پاره پاره کرد تا کسی به آن رغبت نکند، اما پس از شهادت آن حضرت، دشمن، حتی آن را نیز غارت کرد. (۳)

پنجم - فُوطَه

در بعضی از کتاب های لغت عربی به نوعی مِئزر (لُنگ) کوتاه و درشت باف گفته شده که از پشم بافته و از سِند (هند) آورده می شد. (۴)در بعضی نوشته ها نیز این نوع پوشش به عنوان پوشش مخصوص هندی ها معرفی شده است. (۵)در بعضی دیگر نیز آن را به نوعی پارچه هندی و لُنگ ترجمه کرده اند. (۶)گفتنی است روایتی تاریخی که مؤید استفاده این نوع پوشش در زمان مورد بحث باشد، یافت نشد.

ششم - مِرط

قطعه پارچه ای ندوخته و یک دست بود که از خزّ و پشم یا کتان به عمل می آمد و زنان از آن به عنوان اِزار و پوشاندن پایین بدن خود استفاده می کردند. از این نوع پوشش در زمان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فراوان سخن به میان آمده است. (۷)

۱- صور من البسه العرب، ص ۱۵۶.

۲- الحیاه الاجتماعیه، ص ۶۱.

۳- تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۴۵؛ تجارب الامم، ج ۲، ص ۷۳.

۴- لسان العرب، ج ۱۰، ص ۳۴۹.

۵- صور من البسه العرب، ص ۱۵۲.

۶- فرهنگ البسه مسلمانان، ص ۳۲۰ و ۳۲۱.

۷- لسان العرب، ج ۱۳، ص ۸۳؛ فرهنگ البسه مسلمانان، ص ۳۷۹.

هفتم – مِنْطَق، مِنْطَقه، نِطاق

به نظر می رسد هر سه لغت به یک معنا باشد و آن چیزی بوده است که به وسیله آن کمر خود را بستند. زنان نیز از این نوع پوشش استفاده می کردند، چنان که به اسماء، خواهر عایشه لقب «ذاتالنِّطاقَین» ؛ «صاحب دو نطاق» داده بودند؛ زیرا دو نطاق می بست. (۱)

چهار – پوشش کف پا

یکم – جَوْرَب

همان جوراب فارسی است، اما به نظر می رسد عرب ها به پارچه ای می گفتند که دور پاها می پیچیدند. معمولاً جورب از قطعات بزرگ پارچه های پشمی تهیه می شد. (۲)در روایات تاریخی چنین آمده است که در جنگ عبیدالله بن زیاد با اهل بخارا که در سال ۵۴ه. ق رخ داد، مسلمانان یک لِنگه جوراب نفیس و قیمتی به دست آوردند که دویست هزار درهم قیمت گذاری شد. (۳)

گفتنی است که از تعبیر لِنگه جوراب می توان به این نتیجه رسید که ایرانیان در آن زمان همانند امروز، جوراب را می پوشیدند نه آنکه مانند اعراب آن را به پای خود بپیچند.

دوم – حِذاء

همان نعل است که به معنای نوعی کفش می باشد (۴)و حَذّاء به معنای کفّاش است.

سوم – خُفّ

در لغت به قسمتی از کف پا که روی زمین قرار می گیرد گفته می شود. (۵)این لغت در عربی با لغت نعل تفاوت دارد؛ زیرا در حدیثی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) چنین می فرماید: «هر

۱– لسان العرب، ج ۱۴، ص ۱۸۹؛ فرهنگ البسه مسلمانان، ص ۲۹۴.

۲– لسان العرب، ج ۲۰، ص ۲۳۰؛ فرهنگ البسه مسلمانان، ص ۱۲۶.

۳– تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۲۱.

۴- لسان العرب، ج ۳، ص ۹۸.

۵- لسان العرب، ج ۳، ص ۹۸.

کس نعلین نیافت، خُفّ بپوشد» . (۱)در باره حضرت علی (علیه السلام) چنین نقل شده است که (تنها) در سفر، خُفّ می پوشید. (۲)این بدان معناست که در غیر سفر، نعل می پوشید.

طبق برخی گزارش ها گاهی اعراب در تابستان نیز خُفّ می پوشیدند و در مجالس رسمی حاضر می شدند. (۳)این عبارت می رساند که خُفّ به عنوان کفشی رسمی -برخلاف نعلین که کفش غیر رسمی بود - مورد استفاده قرار می گرفت و پوشیدن آن در تابستان امری غیر معمول بود. در عبارتی دیگر چنین آمده است که «یاران پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله) زنان خود را از پوشیدن خُفّ های قرمز و زرد باز می داشتند و می گفتند که این نوع پوشش، زینت آل فرعون بوده است» . (۴)در لغت چنین آمده است که خف درازتر از نعل بود. (۵)

از همه این موارد می توان نتیجه گرفت که ترجمه فارسی «خُفّ» همان «موزه» است (۶)و به معنای پاافزاری است که تا ساق پا و زیر زانو را فرا می گیرد و به آن چکمه (پوتین) نیز می گویند. (۷)البته بعضی نویسندگان موزه (موزج) را نوعی خُفّ دانسته اند. (۸)

چهارم – نَعل

بعضی نَعل را این چنین تعریف کرده اند: «نعل همان کفش سندل (صندل) است که از پوست خام شتر تهیه می شد و به وسیله دوبند که یکی از رو و وسط پا و دیگری از وسط انگشت بزرگ و انگشت دوم می گذرد، بسته می شد» . (۹)در روایات شیعه نعلین پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) چنین توصیف شده است: «نعلین پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله) پاشنه دار

۱- وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۳۸۹.

۲- وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۳۸۹.

۳- البیان و التبیین، ج ۳، ص ۷۷.

۴- البیان و التبیین، ج ۳، ص ۷۲.

۵- لسان العرب، ج ۱۴، ص ۲۰۷.

۶- فرهنگ البسه مسلمانان، ص ۱۴۸.

۷- فرهنگ فارسی معین، ج ۱، ص ۱۴۳۰؛ ج ۴، ص ۴۴۳۲، ذیل کلمه های خُفّ و موزه.

۸- المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، ج ۵، ص ۵۶.

۹- فرهنگ البسه مسلمانان، ص ۳۹۵.

و میان دار بود و روی آن از دو تسمه چرمی تشکیل شده بود و سرهایی نیز داشت. (۱)در بعضی دیگر از روایات، پوشیدن نوعی نعل با عنوان «سِبْتیه» که بدون مو بوده به آن حضرت نسبت داده شده است. (۲)در باره نعلین عُمر نیز چنین آمده است که از پوست درخت خرما تهیه شده بود. (۳)

به تسمه های چرمی یا غیر چرمی که روی نعل بسته می شد، «شِسْع» می گفتند. همچنین به حلقه های چرمی که در اطراف نَعل تعبیه شده بود و شِسْع از آن می گذشت، «زِمام» می گفتند. (۴)ظاهراً مراد از سرهای نعل پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) همین حلقه ها می باشد. شِسْع نعل به راحتی باز و بسته می شد و از بعضی روایات که مربوط به زمان های بعد می باشد، چنین استفاده می شود که مردم شِسْع های اضافی را در آستین های خود نگهداری می کردند تا هنگام پاره شدن شِسْع اصلی، از آنها استفاده کنند. (۵)زنان نیز از نعل استفاده می کردند. (۶)گفتنی است که این لغت (شسع) و مصادیق آن برای مردم جاهلیت نیز شناخته شده بود. (۷)

۱- وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۳۸۳.

۲- بحارالانوار، صص ۲۵۲ و ۲۵۶.

۳- تاریخ التمدن الاسلامی، ج ۵، ص ۶۳۹.

۴- لسان العرب، ج ۷، ص ۱۱۰.

۵- وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۳۸۴.

۶- البیان و التبیین، ج ۳، ص ۷۲.

۷- المفصّل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، ج ۵، ص ۵۵.

ص: ۴۷۹

فصل هفتم: نوع تغذیه

اشاره

۱. غذاها

الف) تاریخچه ای از غذای عرب

غذاهای عرب قبل از ظهور اسلام در نهایت سادگی تهیه می شد. در این دوره، موادی همانند گوشت که بیشتر از شتر تهیه می شد، شیر که آن نیز بیشتر از شتر به دست می آمد و مشتقاتی، همچون کره، پنیر و روغن داشت، خرما و بعضی از غلات، مواد اصلی غذاهای عرب را تشکیل می داد و با ترکیبات ساده ای بر سر سفره آنها گذاشته می شد. معمولاً طبقه متوسط و ثروتمند از این مواد غذایی استفاده می کردند. اما طبقه فقیر که بیشتر بیابان گرد و صحرانشین بودند، از ملخ، سوسمار، پوست پاره بریده شده از بینی شتر (قُرامه) ، قورباغه (قُرَّه) ، و شاخ حیوانات به عنوان مواد غذایی استفاده می نمودند. (۱)

سادگی غذایی عرب با ظهور اسلام و در زمان های پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) ، ابوبکر و بخشی از دوران خلافت عمر نیز محفوظ ماند. در بخش های آینده قسمتی از این سادگی را در غذاهای پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله) توضیح خواهیم داد. اما در زمان خلافت عُمر و طی کشورگشایی های اعراب که به فتح امپراطوری بزرگ ایران و تصرف بخشی از امپراطوری بزرگ روم منجر شد، عرب ها با انواع غذاهای تجمّلی و غیر تجملی مردم سرزمین های فتح شده آشنا شدند. البته در آغاز برخورد با غذاهای آنان و نیز

۱- تاریخ التمدن الاسلامی، ج ۵، ص ۶۰۶.

مواد غذایی مختلف، نیمه ای از سادگی خود را به نمایش می گذاشتند. برای مثال، در تاریخ چنین آمده است که عرب ها در یکی از فتوحات خود، به مقدار فراوانی «کافور» دست یافتند و آن را نمک انگاشتند، پس غذایی پخته و مقداری کافور در آن ریختند، اما غذا را بی نمک یافتند و تعجب کردند. مردی که ناظر ماجرا بود و کافور و ارزش آن را به خوبی می شناخت، پیش آمده و آن کافورها را با پیراهنی کهنه که بیش از دو درهم ارزش نداشت، مبادله کرد. نیز در جایی دیگر مقداری فراوان نان نازک یافتند و آن را کاغذی تصور کردند که می توان روی آن نوشت. همچنین در مکانی دیگر به برنج برخورد کردند و آن را غذایی مسموم انگاشتند. (۱)

اما با استقرار عرب ها در دو شهر کوفه و بصره و نیز دیگر شهرهای فتح شده و کم رنگ تر شدن فتوحات، تنوعات غذایی عجم ها به سرعت در میان عرب ها رایج شد و تقلید از ایرانیان در کوفه شیوع پیدا کرد و از انواع چاشنی ها در غذاهای خود استفاده کردند و در مراسمی، همچون مراسم اعیاد، عروسی، ختنه سوران ها و. . . به سراغ ایرانیان می رفتند تا طرز تهیه انواع غذاها و نیز آداب و رسوم مربوط به آنها را فرا گیرند. (۲)

این پدیده، به خصوص با به خلافت رسیدن عثمان در اواخر سال ۲۳ه. ق شدت گرفت؛ زیرا عثمان برخلاف عمر و ابوبکر ذاتاً فردی تجمل گرا بود و در زندگی و خورد و خوراک خود مانند افراد مرفه می زیست. در باره سفره عثمان بعد از خلافت چنین آمده است که هر شب نان تهیه شده از آرد سفید، و بره های کوچک پخته شده بر سر سفره او می نهادند، در حالی که عُمر هیچ گاه از آرد سبوس گرفته شده نمی خورد و از گوشت گوسفندان پیر استفاده می کرد. همچنین عثمان اولین حاکم اسلامی معرفی شده است که آرد بدون سبوس مصرف می کرد. (۳)

۱- تاریخ التمدن الاسلامی، ج ۵، ص ۶۰۶.

۲- تاریخ التمدن الاسلامی، ج ۵، ص ۶۳۷.

۳- تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۴۳۰.

پس از عثمان، حضرت علی (علیه السلام) گرچه خود از غذاهای ساده ای استفاده می کرد که به بخشی از آن اشاره خواهد شد، اما از نصوص تاریخی و روایی چنین برمی آید که تنوع غذایی در این زمان رشد خود را کرده بود و مردم به غذاهای غیر ساده روی آورده بودند، به گونه ای که رژیم غذایی حضرت علی (علیه السلام) را به عنوان یک پدیده خارق العاده به حساب می آوردند و از آن تعجب می کردند. (۱)

با روی کار آمدن بنی امیه که سرسلسله آنها فردی پُرخور و شکم باره هم چون معاویه بود که به شدت از تنوع غذایی ایرانیان تقلید می کرد (۲)، تنوع طلبی غذایی نیز بین مردم رشد فراوانی نمود و آثار این پدیده، به خصوص در کوفه که ایرانیان بسیاری را در خود جای داده بود، پدیدار شد، به گونه ای که زیاد بن ابیه، حاکم کوفه و بصره در سال های ۴۹ یا ۵۰-۵۳ه. ق مردم کوفه را مردمی با انواع غذاها یا مردمی پرخور معرفی می کند. (۳)در این زمان مردم، حتی از ایرانیان نیز در تنوع غذایی سبقت گرفتند. (۴)گفتنی است که عبیدالله بن زیاد نیز در تاریخ به عنوان فرمانداری با سفره رنگارنگ که در آن انواع مختلف غذاها موجود بوده معرفی شده است. (۵)

ب) وعده های غذایی عرب

از روایات و نصوص تاریخی چنین بر می آید که عرب ها در زمان مورد بحث بیش از دو وعده غذایی نداشتند که به آن «غذاء» و «عشاء» می گفتند. این همان «صبحانه» و «شام» فارسی است. (۶)از بعضی آیات قرآن (۷)طبق بعضی از تفاسیر (۸)نیز می توان تأییدی بر این مطلب آورد.

۱- ترجمه الامام علی، ج ۳، ص ۱۹۸.

۲- الحیاه الاجتماعیه، ص ۶۴.

۳- مختصر کتاب البلدان، ۱۵۶.

۴- تاریخ التمدن الاسلامی، ج ۵، ص ۶۳۷.

۵- الحیاه الاجتماعیه، ص ۶۴.

۶- بحارالانوار، ج ۶۶، ص ۳۴۰.

۷- مریم: ۶۲. در این آیه درباره بهشتیان می فرماید: وَ لَهُمْ رِزْقُهُمْ فِیها بُکْرَهً وَ عَشِیّاً ؛ «در رزق بهشتیان در بهشت هر صبح و شام برایشان فراهم است» .

۸- بحارالانوار، ج ۶۶، ص ۳۴۳، به نقل از: مجمع البیان.

در بعضـی از روایات پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) [(۱)]و حضرت علی (علیه السلام) [(۲)]اهمیت فراوانی به «عشاء» داده شده است و ترک آن را موجب وارد آمدن ضـررهای جسـمانی دانسـته اند. همچنین حضـرت علی (علیه السـلام) در روایتی به زود صبحانه خوردن سفارش می نماید و آن را باعث باقی ماندن صحت جسم می داند. [(۳)]در روایتی دیگر، هنگام شام انبیا را بعد از گـذشت ثلث اول شب که عرب به آن «عَتَمه» می گوید، می داند [(۴)]که از آن سفارش به شام خوردن در این زمان استفاده می شود. همچنین از جریـان تاریخی در باره عمر که گفته شـده است دسـتور می دهـد برای تعیین مقـدار رزق، سـی نفر را دو وعده از قرار صـبح و شام غذا بدهند تا مقدار خوراک هر فرد در ماه تعیین شود و حکومت آن را به مردم تحویل دهد [(۵)]، نیز می توان شاهدی بر تأیید این مطلب دانست.

ج) انواع غذاها

اشاره

انواع غـذاهایی که در زمـان مورد بحث و بلکه قبـل از آن در زمان پیامبر اکرم (صـلی الله علیه و آله) از آنها اسـتفاده می شـد، عبارت است از:

یک – غذاهای بدون اسم خاص

اشاره

منظور از این غذاها، غذاهایی است که به محتوای آنها بدون آنکه اسـمی خاص برای آن عنوان کرده باشند، اشاره شده است. این غذاها که عمدتاً از سیره پیامبر (صلی الله علیه و آله) و حضرت علی (علیه السلام) استخراج شده عبارت است از:

اول – غذاهای پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)

اشاره

غـذاهایی که طبق روایات مختلف پیامبر اکرم (صـلی الله علیه و آله) در اوقات مختلف مصـرف می نمود یا آن حضـرت به آن سفارش می کرد، از قرار زیر می باشد:

۱- بحارالانوار، ج ۶۶، صص ۳۴۳و ۳۴۶.

۲- بحارالانوار، ج ۶۶، ص ۳۴۳.

۳- بحارالانوار، ج ۶۶، ص ۳۴۱.

۴- بحارالانوار، ج ۶۶، ص ۳۴۲.

۵- فتوح البلدان، ص ۴۴۶.

*

نان و گوشت

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) طبق روایتی می فرماید: «هرگاه نان و گوشت برای شما آوردند، ابتدا نان را بخورید تا از گرسنگی تان کاسته شود و آن گاه گوشت را میل کنید» . (۱)همچنین در روایت دیگری چنین آمده است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) گاهی گوشت پخته شده و آب پز را با نان میل می فرمود و گاهی گوشت را به صورت کباب با نان تناول می کرد. در همین روایت، دوست داشتن کتف و ذراع گوسفند به آن حضرت نسبت داده شده است. (۲)

*

گوشت مرغ و پرندگان

تناول گوشت مرغ و پرندگانی که صید می شوند، به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نسبت داده شده است. (۳)البته آن حضرت خود به صید پرندگان نمی پرداخت، بلکه دیگران برای ایشان صید می کردند. (۴)در حدیثی دیگر، خوردن گوشت مرغ برای کمتر شدن غیظ و عصبانیت توصیه شده است. (۵)

*

نان و سرکه

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در روایتی سرکه را خورشی خوب معرفی کرده است. (۶)محتوای این روایت از حضرت علی (علیه السلام) نیز نقل شده است. (۷)

*

نان و روغن زیتون

روغن زیتون نیز از سوی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) خورشی خوب معرفی شده است. (۸)

۱- بحارالانوار، ج ۶۶، ص ۲۷۲.

۲- بحارالانوار، ج ۶۶، ص ۷۲.

۳- بحارالانوار، ج ۶۶، ص ۷۳.

۴- بحارالانوار، ج ۶۶، ص ۷۵.

۵- بحارالانوار، ج ۶۶، ص ۷۵.

۶- بحارالانوار، ج ۶۶، صص ۳۰۱ و ۳۰۶.

۷- بحارالانوار، ج ۶۶، ص ۳۰۵.

۸- بحارالانوار، ج ۶۶، ص ۳۰۴.

*

کره (زَبَد)

خوردن کره همراه با شیر و خرما به پیامبر گرامی اسلام نسبت داده شده است. (۱)

*

برنج

گفته شده است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بعد از گوشت، برنج را بهترین غذا معرفی کرده است. (۲)

دوم – غذاهای حضرت علی (علیه السلام)

اشاره

در این قسمت از تکرار غذاهای پیشین که به وسیله پیامبر گرامی اسلام نیز مصرف می شد، خودداری می نماییم. دیگر غذاها عبارت است از:

*

نان و شیر

از ام کلثوم دختر آن حضرت (علیه السلام) نقل شده است که در شب ضربت خوردن آن حضرت برای افطارش نان جو و شیر و نمک نرم شده برد که حضرت نمک و شیر را دو خورش دانست. (۳)

*

نان و خرما

تناول این غذا به صورت مکرر به آن حضرت نسبت داده شده است. (۴)

*

نان و انگور

نان و انگور (۵)

نان و خربزه یا کدو

در روایات لغت بطیخ آمده (۶)که به معنای خربزه و کدو ترجمه شده است.

۱- بحارالانوار، ج ۶۶، ص ۳۵۵.

۲- بحارالانوار، ج ۶۶، ص ۲۶۰.

۳- بحارالانوار، ج ۴۲، ص ۲۷۶.

۴- بحارالانوار، ج ۶۶، ص ۱۳۹.

۵- بحارالانوار، ج ۶۶، ص ۱۴۸.

۶- بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۲۴۴.

*

گوشت و ذرت

نکته ای که در اینجا باید به آن توجه داشت این است که به علت نزدیکی کوفه به فرات، یکی از غذاهای اصلی مردم این شهر را ماهی تشکیل می داد که در فصل اول و دوم به وجود بازار ماهی در کوفه و نیز انواع ماهی اشاره ای داشتیم. (۱)

دو – غذاهایی با اسم خاص

اشاره

غـذاهای مختلفی که در زمـان مـورد بحث اسم خـاص داشت و از منـابع روایی و تـاریخی می تـوان به آنهـا دست یـافت، طبق ترتیب حروف الفبا عبارت است از:

اول – بَکالَه (بَکیله)

نام غـذایی بود که از ترکیب سَویق (قاووت) ، خرما، روغن و مقداری کمی شـیر فراهم می آمد بدون آنکه پخته شود. (۲)این غذا نزد اعراب قبل از اسلام نیز شناخته شده بود. (۳)

دوم – تلبینَه (تَلبین)

غذایی بود که از آرد با سـبوس و عسل تهیه می شد و به سبب شباهت آن به شیر (لبن) از نظر سفیدی و لطافت، به آن تلبین یا تلبینه (شیری) می گفتند. (۴)پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله) این غذا را بسیار دوست داشت و می فرمود: «اگر بنا بود چیزی از مرگ جلوگیری کند، همین غذا می باشد» . (۵)

سوم – ثَرید

هرگاه نان را در آب غـذا خرد می کردند به آن «ثرید» می گفتند. (۶)و در فارسی به آن «تَرید» می گویند. ثرید ممکن بود از مواد مختلفی، همچون گوشت، روغن

۱- بحارالانوار، ج ۳۰، ص ۲۰.

۲- العقد الفريد، ج ۶، ص ۲۹۱؛ لسان العرب، ج ۱، ص ۴۷۴.

۳- تاريخ التمدن الاسلامى، ج ۵، ص ۶۰۶.

۴- لسان العرب، ج ۱۲، ص ۲۳۰.

۵- بحارالانوار، ج ۶۶، ص ۹۶.

۶- لسان العرب، ج ۲، ص ۹۰.

زیتون، خرما و حبوبات تهیه شود و گاهی به آن «مَریس» (اشکنه) نیز می گفتند. (۱)این غذا از سوی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) غذای عرب معرفی شده است. (۲)شب عروسی فاطمه (علیها السلام) و حضرت علی (علیه السلام) به وسیله ثرید از مردم پذیرایی کردند. (۳)تناول ثرید تهیه شده از نان و خرما و روغن زیتون به حضرت علی (علیه السلام) نسبت داده شده است. (۴)

چهارم – حریره

حریره غذایی بود که از آرد و شیر و روغن تهیه می شد. (۵)این غذا در زمان پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله) معمول بود. (۶)حضرت فاطمه (علیها السلام) در جریان حدیث کساء با این غذا از پیامبر (صلی الله علیه و آله) و حضرت علی و حسن و حسین (علیهم السلام) پذیرایی کرد. (۷)همچنین حضرت علی (علیه السلام) در کوفه از بعضی از میهمانان خود با این غذا پذیرایی می نمود. (۸)

پنجم – حَساء

غذایی بود که از آرد و آب و روغن به صورت پخته تهیه می شد و رقیق بود و حالتی مانند شوربا داشت. (۹)

ششم – خَیْس

غذایی بود مرکب از خرمای بَرْنی، کشک و روغن که هر سه را با هم مخلوط کرده و به شدت می کوبیدند تا هسته های خرما یکی یکی بیرون افتد، آن گاه آن را صاف و هموار کرده و می خوردند. در بعضی اوقات

۱– لسان العرب، ج ۱۳، ص ۷۸.

۲– بحارالانوار، ج ۶۶، ص ۸۳.

۳– بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۰۶.

۴– بحارالانوار، ج ۶۶، ص ۵۶؛ وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۸۳.

۵– لسان العرب، ج ۳، ص ۱۱۹.

۶– بحارالانوار، ج ۱۷، ص ۳۳۰.

۷– بحارالانوار، ج ۱۷، ص ۳۳۰؛ ج ۳۵، ص ۲۲۰.

۸– ترجمه الامام علی (علیه السلام) ، ج ۳، ص ۱۸۷.

۹– لسان العرب، ج ۳، ص ۱۸۰.

سویق (قاووت) را نیز با آن مخلوط می نمودند. (۱)پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) هنگام ازدواج با بعضی از زنان خود، این غـذا را به عنـوان ولیمه به مردم داد. (۲)همچنین خود آن حضـرت بارهـا از این غـذا میل می فرمود. (۳)در باره ولیمه حضرت زهرا (علیها السلام) نیز نام این غذا ذکر شده است.

هفتم – رَبیکَه

در باره این غذا نظرات مختلفی نقل شده است. بعضی آن را مخلوطی از کشک و خرما و روغن می دانند که رقیق تر از حیس تهیه می شد. بعضی شیره سفت را نیز از ترکیبات آن می دانند. (۴)برخی آن را غذایی می دانند که پس از مخلوط شدن خرما و گنـدم پخته می شد. (۵)و برخی گفته انـد که گاهی بر این طعام به عمل آمـده، آب می ریختنـد و به عنوان نوشیـدنی از آن اسـتفاده می کردند. (۶)ابوطـالب در اشـعار خود که خطـاب به پیـامبراکرم (صـلی الله علیه و آله) سـروده، از این غـذا یاد کرده است. (۷)

هشتم – رَغیده

برای تهیه این غذا ابتدا شیر را می جوشانیدند، سپس روی آن آرد می پاشیدند، آن گاه آن را به هم می زدند و پس از آماده شدن با لیسیدن آن را می خوردند. (۸)این نوع غذا در جاهلیت نیز معمول بود. (۹)

۱- لسان العرب، ج ۳، ص ۴۱۷.

۲- بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۱۹۰؛ ج ۳۲، ص ۳۴۷؛ وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۶۵.

۳- بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۲۴۴؛ ج ۴۴، ص ۱۸.

۴- لسان العرب، ج ۵، ص ۱۲۴.

۵- العقد الفرید، ج ۶، ص ۲۹۱.

۶- لسان العرب، ج ۵، ص ۱۲۴.

۷- بحارالانوار، ج ۳۵، ص ۶۴.

۸- لسان العرب، ج ۵، ص ۲۵۶؛ العقد الفرید، ج ۶، ص ۲۹۲.

۹- تاریخ التمدن الاسلامی، ج ۵، ص ۶۰۶.

نهم – رَهیده

تهیه این نوع غـذا عکس رغیـده بود؛ بدین ترتیب که شـیر را روی آرد گندم می ریختند که طبعاً آرد آن بیشتر بود. (۱)از این نوع غذا در جاهلیت استفاده می شد. (۲)

دهم – سَخینَه

نوعی شوربای به عمل آمده از آرد و روغن یا آرد و خرما بود که از حساء غلیظتر و از عصـیده، رقیق تر بود. (۳)از این غذا در جاهلیت نیز استفاده می شد. (۴)در جنگ صفین نیز از این غذا یاد شده است. (۵)

یازدهم – سِکْباج

این لغت از کلمه فارسـی (سِکْبا) که مرکب از «سک» به معنای سرکه و «باد \آبا» به معنای آش است، گرفته شده و به اصطلاح «آش سرکه» می باشد. این غذا آشی بود که از سرکه، گوشت، بلغور گندم و میوه خشک تهیه می شد. (۶)در روایات این غذا به عنوان غذای محبوب حضـرت علی (علیه السـلام) معرفی شده است که احتمالاً ساده تر تهیه می شد و شاید منحصر به همان سرکه و آرد بـود. (۷)در بعضـی از نوشـته ها این غـذا، غـذایی اشـرافی معرفی شده است که در آن آبگوشت و تکّه های پخته گوشت کبک می ریختند و از آن به عنوان «سَیدُ المَرَق» ؛ «رئیس و سرور آبگوشت ها» یاد می کردند. (۸)

۱- لسان العرب، ج ۵، ص ۳۴۰.

۲- تاریخ التمدن الاسلامی، ج ۵، ص ۶۰۶.

۳- لسان العرب، ج ۶، ص ۲۰۷؛ بحارالانوار، ج ۳۲، ص۵۲۶، پاورقی.

۴- العقد الفرید، ج ۶، ص ۲۹۲.

۵- بحارالانوار، ج ۳۲، ص ۵۱۶.

۶- فرهنگ فارسی معین، ج ۲، ص ۱۸۹۷.

۷- بحارالانوار، ج ۶۶، ص ۳۰۹؛ وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۲۱.

۸- تاریخ التمدن الاسلامی، ج ۵، ص ۶۰۶.

دوازدهم – شِواء

شواء آن بود که قطعه های گوشت را به وسیله آتش بریان کرده و می خوردند و به این گوشت «مَشْوّی» می گفتند. خوردن این نوع غذا به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) (۱)و حضرت علی (علیه السلام) (۲)نسبت داده شده است.

سیزدهم – شُورباجَه

همان شوربای فارسی است که معمولاً ـ از برنج یا حبوبات و غلات دیگر و انواع سبزی پخته تهیه شود. (۳)در روایات چنین آمده است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) شورباجه با همین نام دوست داشت. (۴)

چهاردهم – صَحْناء (صحناه)

هر دو کلمه فارسی است. صَحْناء (صحنا) به خورشی گفته می شد که از ماهی های کوچک به عمل می آمد. (۵)و صحناه یا «صِیر» که آن هم لغتی است فارسی، از ماهی نمک زده تهیه می شد. (۶)از این غذا در کوفه در دهه ششم هجرت یاد شده است. (۷)

پانزدهم – طَفَیْشزل

نوعی شوربا بود که یهودیان آن را تهیه می کردند و برای مسلمانان ناشناخته بود. از این غذا در جنگ صفین یاد شده است. (۸)

۱- بحارالانوار، ج ۱۸، ص ۳۰؛ ج ۶۶، ص ۷۲.

۲- بحارالانوار، ج ۶۶، ص ۷۸.

۳- فرهنگ فارسی معین، ج ۲، ص ۲۰۸۷.

۴- بحارالانوار، ج ۶۶، ص ۸۵.

۵- لسان العرب، ج ۷، ص ۲۹۳؛ فرهنگ فارسی معین، ج ۲، ص ۲۱۳۴.

۶- لسان العرب، ج ۷، ص ۴۵۳؛ فرهنگ فارسی معین، ج ۲، ص ۲۱۳۴.

۷- تجارب الامم، ج ۲، ص ۱۳۱.

۸- بحارالانوار، ج ۳۲، ص ۵۱۶.

شانزدهم – عَصیده

عصیده غذایی بود که در آن آرد را با روغن مخلوط کرده و می پختند. (۱)تناول این غذا که معمولاً از آرد جو تهیه می شد، به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نسبت داده شده است. (۲)همچنین در مواردی تهیه این غذا به وسیله حضرت زهرا (علیها السلام) در روایات آمده است، از جمله هنگام وقوع ماجرای اصحاب کساء و نزول آیه تطهیر (۳)و نیز در جریان نزول سوره «هل اَتی» در شأن اهل بیت. (۴)

هفدهم – فَریقَه

غذایی بود مخلوط از گندم، خرما و شیر که برای زن تازه زاییده (نُفَساء) تهیه می کردند و از آن در احادیث یاد شده است. (۵)

هجدهم – قَدید

در حقیقت، نام غذایی به خصوص نیست، بلکه به تکه گوشت هایی گفته می شد که عرب ها برای جلوگیری از فاسد شدنشان آنها را نمک سود کرده و به وسیله آفتاب خشک نموده و در مواقع احتیاج از آن استفاده می کردند. (۶)تناول این نوع گوشت به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نسبت داده شده است. (۷)نیز نقل شده است که گاهی آن را تنها و گاهی با نان میل فرمود. (۸)

۱- لسان العرب، ج ۹، ص ۲۳۵.

۲- بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۲۴۴؛ ج ۶۶، ص ۸۷.

۳- بحارالانوار، ج ۲۵، ص ۲۲۱.

۴- بحارالانوار، ج ۳۵، ص ۲۴۴.

۵- لسان العرب، ج ۱۰، ص ۲۴۷؛ العقد الفرید، ج ۶، ص ۲۹۱.

۶- لسان العرب، ج ۱۱، ص ۵۲.

۷- بحارالانوار، ج ۶۶، ص ۷۲.

۸- بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۲۴۵.

نوزدهم – مَرَق

به معنای «آبگوشت» است. (۱)پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در حدیثی به حضرت علی (علیه السلام) سفارش می کند که هرگاه غذایی پختی، مرق آن را زیاد کن؛ زیرا آن خود نوعی گوشت است، و همسایه ها را پذیرایی کن که اگر به گوشت آن نرسند، از آبگوشت نصیبی ببرند. (۲)

بیستم – نارباجه

این لغت از کلمه فارسی «ناربا» یا «اَناربا» (انار + با به معنای آش) گرفته شده و به معنای آش انار است. عرب این غذا را با دانه های انار و کشمش تهیه می کرد. (۳)این غذا دوست داشتنی ترین غذا نزد پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) معرفی شده است. (۴)

بیست و یکم – وَشیقَه

همانند قدید نام غذای به خصوصی نیست، بلکه برای جلوگیری از فاسد شدن گوشت، آن را روی آتش نیم پز کرده و برای سفرهای خود نگه می داشتند. از این نوع گوشت در زمان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نیز یاد شده است. (۵)

بیست و دوم – هَریسَه

غذایی بود که از گوشت و گندم کوبیده شده در هاون (مِهراس) تهیه می شد (۶)، و این همان حلیم فارسی است. (۷)پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) از این غذا بسیار میل می فرمود. (۸)حضرت علی (علیه السلام) نیز مردم را سفارش به خوردن آن می کرد. (۹)

۱- لسان العرب، ج ۱۳، ص ۸۵.

۲- بحارالانوار، ج ۶۶، ص ۷۹.

۳- فرهنگ فارسی معین، ج ۴، ص ۴۵۵۹.

۴- بحارالانوار، ج ۶۶، ص ۱۶.

۵- لسان العرب، ج ۱۵، ص ۳۰۹؛ العقد الفرید، ج ۶، ص ۲۹۰.

۶- لسان العرب، ج ۱۵، ص ۷۵.

۷- فرهنگ فارسی معین، ج ۴، صص ۵۱۳۱ و ۵۱۶۵.

۸- بحارالانوار، ج ۶۶، ص ۸۶.

۹- وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۴۹.

د) پیش غذا (دسر)

روایتی از حضرت علی (علیه السلام) نقل شده است که در آن می فرماید: «بیشارِجات» شکم انسان را بزرگ می کند. (۱)در بیان معنای این لغت چنین گفته اند که «بیشارجات» یا «قیشارجات» که جات (علامت جمع فارسی) را همراه خود دارد، همان لغت فارسی «پیشپاره» است که عبارت بود از خوانچه و طبقی که قبل از غذا برای میهمان می آوردند و در آن، انواع شیرینی ها و دیگر مواد اشتهاآور در کاسه های کوچکی قرار داشت. لغت «شُفارج» را نیز در این مورد به کار برده اند. بعدها عرب ها لغت الوان (رنگ های مختلف) را به سبب مشتمل بودن این پیش غذاها بر رنگ های مختلف، برای آن به کار بردند. (۲)

ه) سبزیجات همراه غذا

خوردن سبزیجات همراه غذا در کوفه امری معمول بود، چنان که در روایتی آمده است که حضرت علی (علیه السلام) معمولاً در سر سفره خود، سبزیجات تناول می کرد. (۳)

و) سفره غذا

اشاره

در باره سفره، یعنی ظرف یا پارچه ای که غذا را روی آن می خوردند، لغات زیر به کار برده شده است:

یک – سُفْره

سفره در اصل به غذایی گفته می شد که مسافر آن را همراه خود برای صرف در سفر می برد و آن را در پوستی دایره ای شکل قرار می داد، آن گاه کم کم به جای غذا به ظرف آن، یعنی همان پوست دایره ای شکل، سفره گفتند. (۴)در روایات ما نیز این لغت برای ظرف غذا در سفر به کار رفته است. (۵)

۱- بحارالانوار، ج ۶۶، ص ۸۱.

۲- بحارالانوار، ج ۶۶، ص ۸۱.

۳- وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۵۳۱.

۴- لسان العرب، ج ۶، ص ۲۷۸.

۵- بحارالانوار، ج ۶۵، ص ۱۴۰؛ وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۳۰۷.

دو– خُوان (خِوان)

این کلمه همان فارسی «خوان» (خان خوانده می شود) است. احتمالاً به معنای طبق چوبی بزرگی می باشد که روی آن غذا می گذاشتند و تناول می کردند. (۱)در روایت چنین آمده است که برای حضرت علی (علیه السلام) «فالودج» ؛ «فالوده» روی «خوان» آوردند. (۲)شاید بتوان از آن استفاده کرد که معمولاً تنقلات را روی آن می گذاشتند. در روایت دیگری تعبیر «طَشت خوان» آورده است که شاید بتوان از آن چنین استفاده کرد که «خوان» شکل طشت داشته است. (۳)

سه – طَبَق

ظرف مدور و بزرگ چوبین بود که روی آن غذا می خوردند و تقریباً حالتی شبیه «سینی» را داشت. (۴)این لغت در زمان حضرت علی (علیه السلام) نیز به کار رفته است. (۵)

چهار – مائده

به سفره غذایی گفته می شود که در آن غذا آماده باشد. (۶)سوره ای در قرآن به همین نام موجود است که در آن داستان «مائده آسمانی» حضرت عیسی (علیه السلام) آمده شده است. (۷)

پنج – نَطْع (نَطَع، نِطْع، نِطَع)

گستردنی ای بود که از پوست حیوانات تهیه می شد. (۸)موارد کاربرد این لفظ در روایات این معنا را تداعی می کند که از آن در مواقع پرجمعیت استفاده می کردند،

۱– لسان العرب، ج ۴، ص ۲۵۴؛ فرهنگ فارسی معین، ج ۱، ص ۱۴۴۹.

۲– بحارالانوار، ج ۶۴، ص ۳۲۳.

۳– بحارالانوار، ج ۶۴، ص ۳۲۳.

۴– لسان العرب، ج ۸، ص ۱۲۱؛ فرهنگ فارسی معین، ج ۲، ص ۲۲۱۰.

۵– بحارالانوار، ج ۶۶، ص ۳۲۵؛ وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۵۳۱.

۶– لسان العرب، ج ۱۳، ص ۲۲۹.

۷– ر. ک: مائده: ۱۱۴.

۸– لسان العرب، ج ۱۴، ص ۱۸۶.

مانند میهمانی دادن جابر بن عبدالله انصاری (۱)، ولیمه عروسی فاطمه زهرا (علیها السلام) (۲)و غذا خوردن اصحاب در صلح حدیبیه. (۳)البته در بعضی مواقع لغت جمع، مانند اَنْطاع و نُطُوع به کار رفته است که بر تعدّد سفره ها در موارد یاد شده دلالت می کند.

۲. نوشیدنی ها

اشاره

در اینجا فقط از نوشیدنی هایی یاد می شود که اصالتاً مایع یا رقیق بود و به همان شکل نوشیده می شد. اما انواع مختلف تنقلات که احیاناً به صورت مخلوط شده با آب و نوشیدنی مورد استفاده قرار می گرفت، در بخش تنقلات معرفی خواهد شد.

نوشیدنی ها را می توان به دو بخش حلال و حرام تقسیم کرد:

الف) نوشیدنی های حلال

اشاره

بعضی از نوشیدنی های زمان مورد بحث، عبارت است از:

یک – شیر

در این باره در روایت چنین آمده است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) از نوشیدنی ها به شیر علاقه داشت (۴)و شیر را اندك اندك با خرما میل می کرد و آن دو را «اطیبان» ؛ «دو پاکیزه» نام نهاده بود. (۵)

دو – عسل

در بعضی روایات چنین آمده است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) از عسل خوشش می آمد. (۶)در بعضی از نصوص تاریخی چنین آمده است که مردم زمان مورد بحث در بعضی مواقع، عسل را با آب مخلوط کرده و می نوشیدند. (۷)

۱- بحارالانوار، ج ۱۷، ص ۲۳۲.

۲- بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۱۴.

۳- بحارالانوار، ج ۲۰، ص ۳۵۷.

۴- بحارالانوار، ج ۶۶، ص ۱۰۰.

۵- بحارالانوار، ج ۶۶، صص ۲۸۷ و ۲۸۸.

۶- بحارالانوار، ج ۶۶، ص ۱۰۰.
۷- تجارب الامم، ج ۲، ص ۱۲۴.

سه – شیره

سه – شیره (۱)

چهار – انواع عصیر و فشرده

در روایتی تـاریخی از نوشـیدن نوعی عصـیر به نام «طَلاء» توسط شـریح قاضـی یاد شـده است (۲)که در لغت به معنـای عصـیر انگوری، ترجمه شده که دو سوم آن به وسیله پختن کم شده باشد (۳)و در فارسی به آن «مِی» پخته می گویند. (۴)

ب) نوشیدنی های حرام

اشاره

در فصل اول، این نکته را یادآور شـدیم که در بعضـی مواقع، برخی از جوانان کوفه از نوشـیدنی های حرام مانند خمر (شـراب انگـور) اسـتفاده می کردنـد. اجرای حـدّ شـرب خمر در زمـان حضـرت علی (علیـه السـلام) نیز ایـن مطلـب را تأییـد می کنـد. (۵)همچنین وجـود یهودیـان و مسـیحیان در کوفه نیز می توانـد به عنوان سازنـدگان شـراب مطرح باشـد. حرمت شـراب انگور (خمر) مورد اتفـاق شـیعه و سـنی است. اما انواع دیگری از شـراب وجود داشـته که شـیعه قائل به حرمت آنها بوده، اما در میان اهل سنت اختلاف است. بعضی از آنها از قرار زیر است:

یک – نَبیذ

در لغت، نبیـذ به معنای هر نوع شـراب به عمل آمـده از انگور، خرما، کشـمش، عسل، گنـدم و جو آمده است. طریقه تهیه آن چنان بود که مواد فوق را در ظرفی که حاوی آب بود، می ریختند تا پف کند و مست کننده شود. (۶)اما معنای مشهور نبیذ،

۱- تاریخ التمدن الاسلامی، ج ۵، ص ۶۶۲.

۲- اخبار القضاه، ج ۲، ص ۲۲۶.

۳- لسان العرب، ج ۸، ص ۱۹۴.

۴- فرهنگ فارسی معین، ج ۲، ص ۲۲۲۹.

۵- وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۴۷۴.

۶- لسان العرب، ج ۱۴، ص ۱۷.

شراب به عمل آمـده از خرماست. (۱)در روایات شـیعه چنین آمده است که حضـرت علی (علیه السلام) نوشنده نبیذ را نیز حدّ می زد. (۲)

دو – بِتْع (بِتَع)

به شـراب تهیه شـده از عسل گفته می شد. در حدیثی از پیامبر اکرم (صـلی الله علیه و آله) چنین آمده است که حضـرت آن را تحریم نمود. (۳)گفته می شود، این نوع شراب را اهل یمن می ساختند. (۴)

سه – فُقّاع

شرابی بـود که از «جو» تهیه می شـد. (۵)در بعضـی روایات چنین آمده است که هنگام ورود سـر امام حسـین (علیه السـلام) بر یزید – لعن الله علیه– بر سر سفره او فقّاع بوده است. (۶)

چهار – مِزْز

به گفته ابوموسی اشعری، این شراب از ذرت به عمل می آمد. (۷)البته به شراب های به عمل آمده از جو، گندم و غلات دیگر نیز «مرز» می گفتند. (۸)تحریم این نوشیدنی نیز از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل شده است. (۹)

پنج – نقیع

به شراب به عمل آمده از کشمش (زَبیب) گفته می شد. برای تهیه این نوع شراب، کشمش در آب می گذاشتند و بدون آنکه از آتش استفاده شود، تهیه

۱- بحارالانوار، ج ۶۶، ص ۴۹۰.

۲- وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۴۷۱.

۳- بحارالانوار، ج ۶۶، ص ۴۹۰.

۴- لسان العرب، ج ۱، ص ۳۱۰.

۵- لسان العرب، ج ۱۰، ص ۳۰۴.

۶- بحارالانوار، ج ۶۶، ص ۴۹۲.

۷- لسان العرب، ج ۱۳، ص ۹۳.

۸- لسان العرب، ج ۱۳، ص ۹۳. ؛ بحارالانوار، ج ۶۶، ص ۴۹۰.

۹- بحارالانوار، ج ۶۶، ص ۴۹۰.

می شد. (۱)این شراب نیز از مواردی است که در زمان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) تحریم شده بود. (۲)

۳. میوه ها

انواع میوه های مورد مصرف در شهر کوفه در زمان مورد بحث را در فصل اول، یادآور شدیم، بنابراین، در اینجا نیازی به ذکر دوباره آنها نیست.

۴. تنقلات

اشاره

در اینجا انواع شیرینی ها و دیگر خوردنی ها را که به عنوان غذای اصلی مصرف نمی شد تحت عنوان تنقلات ذکر می نماییم. گرچه ممکن است اصل لغت تنقلات شامل آنها نشود. این خوردنی ها عبارت است از:

الف) جَوْزینَق

«جوز» به معنای گردوست و ظاهراً جوزینق نوعی شیرینی بود که گردو در آن سهم مهمی داشت. از این خوردنی، در زمان حضرت علی (علیه السلام) یاد شده است. (۳)

ب) حَلواء

در لغت به هر خوردنی شیرین گفته شده است. (۴)در روایات چنین وارد شده است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) از حلوا خوششان می آمد. (۵)البته احتمالاً نوعی شیرینی خاص بود، زیرا در مقابل عسل به کار رفته که خود شیرین است.

۱- لسان العرب، ج ۱۴، ص ۲۹۶.

۲- بحارالانوار، ج ۶۶، ص ۴۹۰.

۳- بحارالانوار، ج ۴۲، ص ۲۳۹.

۴- لسان العرب، ج ۳، ص ۳۰۹.

۵- بحارالانوار، ج ۶۶، ص ۲۸۸.

ج) خَبیص

نوعی حلوا بود (۱)که بعضی طرز تهیه آن را چنین گفته اند: مقداری معین، شیره جوشانده می شود و در حال جوشش به همان مقدار آرد به آن افزوده می گردد و آن قدر جوشش ادامه می یابد تا بوی آن به مشام رسد. همچنین گاهی مقداری مواد شیرین، همانند عسل یا شکر به آن افزوده می شود و شعله آتش را آرام تر می کنند و آن را هم می زنند تا مواد روغنی آن برطرف گردد. (۲)از این نوع شیرینی در جریان ولیمه حضرت زهرا (علیها السلام) یاد شده است. (۳)

د) سَویق

در لغت به معنای چیزی آمده است که از گندم و جو گرفته می شود که منظور آرد آنهاست. بنابراین، سویق معنایی مرادف (۴)قاووت (قُویت) فارسی پیدا می کند. اما با مراجعه به روایات در می یابیم که سویق معنایی عام دارد و آن را از روییدنی هایی، چون بادام (۵)، جو (۶)، عدس (۷)و حتی سیب (۸)گرفته اند. در حدیثی از نوعی شکر خوب در سویق بادام سخن به میان آمده است (۹)که یکی از ترکیبات آن را مشخص می نماید. بعضی گفتنه اند که سویق از هفت چیز گرفته می شود: ۱. گندم، ۲. جو، ۳. نَبق (آرد مانندی است که از تنه درخت خرما می گیرند) ، ۴. سیب، ۵. کدو، ۶. دانه انار، ۷. ارزن. ۱۰البته عدس که در روایات به کار رفته، از

۱- لسان العرب، ج ۴، ص ۱۵.

۲- بحارالانوار، ج ۶۶، ص ۲۸۶.

۳- بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۰۶.

۴- لسان العرب، ج ۶، ص ۴۳۸.

۵- بحارالانوار، ج ۶۶، ص ۲۸۷.

۶- بحارالانوار، ج ۶۶، ص ۲۸۷.

۷- بحارالانوار، ج ۶۶، ص ۲۸۲.

۸- بحارالانوار، ج ۶۶، ص ۲۸۱.

۹- بحارالانوار، ج ۶۶، ص ۲۸۱.

قلم افتاده است. نیز گفته اند که سویق گندم و جو بیشتر مورد استفاده قرار می گرفته است. (۱)بعضی از سویق ها، مانند سویق سیب، مصرف دارویی داشته است، نه مصرف خوراکی. (۲)

از روایات چنین بر می آید که سویق به دو صورت مصرف می شد: یکی به صورت خشک که به آن «سویق جاف» می گفتند و دیگری به صورت خمیر و مخلوط با آب که به آن «سویق مَلْتوت» گفته می شد و آن را می نوشیدند. (۳)گفتنی است که سویق در روایات به وسیله امام رضا (علیه السلام) این چنین تعریف شده است: «سویق خوب خوراکی است؛ زیرا اگر گرسنه باشم، گرسنگی ام را برطرف می کند و اگر سیر باشم، غذایم را هضم می کند» . (۴)از این روایت، دو نوع کاربرد برای سویق روشن می شود.

از آنچه گفته شد می توان نتیجه گرفت که ترجمه سویق به قاووت صحیح نیست؛ زیرا به هیچ یک از انواع سویق قاووت گفته نمی شود، بنابراین باید در پی معادلی برای آن در زبان فارسی بود.

ه) فالُوذَج (فالُوذ)

در کتاب های لغت گفته شده فالوذج لغتی است که از فارسی گرفته شده و به معنای نوعی شیرینی معرفی شده است. (۵)در فارسی به آن پالوده و در عربی به آن «سَرَطْراف» ، «مُزَعْفَر» و. . . نیز می گویند. (۶)در زمان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) یکی از اصحاب طرز تهیه آن را این چنین برای آن حضرت تشریح می کند: مقداری روغن و عسل در ظرف غذا می ریزیم و آن را روی آتش می گذاریم تا به جوش آید، سپس مغز

۱- بحارالانوار، ج ۶۶، ص ۲۸۳.

۲- بحارالانوار، ج ۶۶، ص ۲۸۴.

۳- بحارالانوار، ج ۶۶، ص ۲۷۸.

۴- بحارالانوار، ج ۶۶، ص ۲۸۰.

۵- لسان العرب، ج ۱۰، ص ۳۱۸.

۶- فرهنگ فارسی معین، ج ۱، ص ۶۷۸.

گندم را روی آن می ریزیم و آن را هم می زنیم تا پخته شود. آن حضرت پس از خوردن آن، از آن خوشش آمد. (۱)از این شیرینی در زمان حضرت علی (علیه السلام) نیز یاد شده است. (۲)

و) لَوْزینَج

این خوراکی نیز در کتاب های لغت به عنوان نوعی شیرینی معرفی شده است. (۳)«لوز» به معنای بادام می باشد و در این شیرینی، بادام یا روغن آن نقشی به سزا داشت. شکر نیز یکی از مواد آن بوده است. در فارسی به آن «لوزینه» می گویند. (۴)از این شیرینی در زمان حضرت علی (علیه السلام) یاد شده است. (۵)

۱- بحارالانوار، ج ۶۶، ص ۲۷۸؛ ج ۱۶، ص ۲۴۳.

۲- بحارالانوار، ج ۶۶، ص ۳۲۳.

۳- لسان العرب، ج ۱۲، ص ۳۵۶.

۴- فرهنگ فارسی معین، ج ۳، ص ۳۶۴۹.

۵- بحارالانوار، ج ۴۲، ص ۲۳۹.

ص: ۵۰۳

فصل هشتم: نظام قضایی و انتظامی

اشاره

۱. قضا

الف) قاضیان کوفه تا سال ۶۱ ه. ق

اشاره

قاضیان کوفه پیش از تأسیس کوفه و زمان نقشه برداری کوفه (سال ۱۵ه. ق) عبارت بودند از:

یک – اولین قاضی

اشاره

در مورد اولین قاضی کوفه اختلاف نظر وجود دارد. اسامی زیر به عنوان اولین قاضی کوفه در منابع مختلف ذکر شده است:

الف) ابو مَرّه کِنْدی

طبری ذیل حوادث سال ۱۵ (۱)، ۱۶ (۲)و ۱۷ه. ق (۳)این شخص را متولی قضاوت کوفه معرفی می کند. (۴)

ب) عُرْوَه بن جُعد (ابی الجُعد) بارقی

او همـان است که در زمان پیامبر اکرم (صـلی الله علیه و آله) بـدون اجازه از طرف آن حضـرت معامله نمود (معامله فضولی) و پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) آن را اجازه داد. این معامله به «صفقه بارقی» مشهور شده است. (۵)

۱- تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۱۱۶.

۲- تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۱۴۴.

۳- تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۱۸۹.

۴- اخبار القضاه، ج ۲، صص ۱۸۴ و ۱۸۶ و ۱۸۷.

۵- اخبار القضاه، ج ۲، ص ۱۸۴؛ تاریخ الکوفه، ص ۲۳۴.

ج) سَلْمان بن رَبیعه باهلی

گفته شده است او از سوی عُمر در جنگ قادسیه برای رسیدگی به اختلافات افراد سپاه تعیین شد و چهل روز یا پنجاه روز کسی برای قضاوت سراغ او نرفت. (۱)

د) جَبْر بن قَشْعَمْ کِنْدی

از او نیز به عنوان قاضی لشکر در فتح قادسیه یاد شده است. (۲)

ه) عبدالله بن مسعود

البته اگر بپذیریم که ابن مسعود برای اولین بار همراه عمّار در سال ۲۱ه. ق از سوی عُمر به کوفه گسیل شد. (۳)بنابراین نمی توانیم او را اولین قاضی کوفه بدانیم. (۴)

و) ابوموسی اشعری

از منابع اولیه دلیلی بر قضاوت ابوموسی اشعری در کوفه نیافتیم. (۵)

دو – شُرَیْح بن حارث (حَرَث یا عبدالله یا شراحیل یا هانی) کِندی

او بیش از نیم قرن قضاوت کوفه را به عهده داشت (۶)و ازاین رو عنوان قضای کوفه با نام او عجین شده است. او اصالتاً از ایرانیانی بود که پادشاه ایران آنها را برای جنگ با حبشیان به یمن فرستاد. پس از تأسیس کوفه، شریح به آن شهر نقل مکان نمود. (۷)از او در منابع به عنوان فردی شاعر یاد شده است. (۸)در باره علت

۱- اخبار القضاه، ج ۲، صص ۱۸۴ و ۱۸۶.

۲- اخبار القضاه، ج ۲، ص ۱۹۴.

۳- تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۲۲۸؛ مختصر کتاب البلدان، ص ۱۵۵.

۴- مختصر کتاب البلدان، صص ۱۸۴ و ۱۸۸.

۵- تاریخ التمدن الاسلامی، ج ۱، ص ۲۳۵.

۶- اخبار القضاه، ج ۲، صص ۱۸۹ و ۱۹۸؛ الاغانی، ج ۱۷، صص ۲۱۶ و ۲۱۸. در این کتاب روایتی به نقل از شریح، سال های

قضاوت خود را شصت سال ذکر می کند.

۷- اخبار القضاه، ج ۲، ص ۱۹۸.

۸- الاغانی، ج ۱۷، ص ۲۲۴.

نصب او چنین آمده است که او در مدینه بین عُمر و شخصی دیگر قضاوتی نمود (۱)و عمر از قضاوت او خوشش آمد و او را نامزد قضای کوفه کرد. (۲)

طبری ابتدای قضاوت او را در کوفه سال ۱۹ه. ق ذکر می کند.(۳)اما اگر بخواهیم او را بعد از ابن مسعود، قاضی بدانیم (۴)باید آن را در سال های پس از سال ۲۱ه. ق بدانیم. او پس از نصب تا یک سال قبل از مرگ خود در سال ۷۲ یا ۷۸ یا ۷۹ یا ۸۰ه. ق (۵)این سِمت را به عهده داشت که تنها در سال ۶۶-۶۹ه. ق، یعنی زمان تسلّط ابن زبیر بر بخش های بسیاری از مملکت اسلامی (۶)و نیز یک سال در زمان حکومت زیاد در کوفه (۷)متولی این منصب نبود. همچنین او در تمام دوران خلافت آن حضرت در کوفه این سمت را از سوی حضرت علی (علیه السلام) به عهده داشت. در این دوران، قضاوت او بین آن حضرت و بین یهودی ای که زره آن حضرت را بعد از جنگ صفین برداشته بود، معروف است. (۸)در این مورد حضرت علی (علیه السلام) اشتباهاتش را به او گوشزد می نماید. (۹)او در زمان عبیدالله بن زیاد در سال ۶۰ه. ق نیز این سمت را به عهده داشت که داستان او در خاموش کردن شورش طرف داران هانی مشهور است. (۱۰)او یکی از معمرین (بسیار عمر کنندگان) معروف است که عُمر او را بین ۱۰۸-۱۲۰ سال ذکر کرده اند. (۱۱)گفتنی است که فتوایی از او در باره جواز جنگ با امام حسین (علیه السلام) و معرفی آن حضرت (علیه السلام) به عنوان خارجی در منابع اولیه وجود ندارد. (۱۲)

۱- تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۱۷۵.

۲- اخبار القضاه، ج ۲، ص ۱۸۹؛ الاغانی، ج ۱۷، ص ۲۱۸.

۳- تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۱۹۴.

۴- اخبار القضاه، ج ۲، ص ۱۸۹.

۵- اخبار القضاه، ج ۲، ص ۱۹۸؛ الاغانی، ج ۱۷، صص ۲۱۷ و ۲۱۸.

۶- تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۱۷۵.

۷- تاریخ من دفن فی العراق، ص ۲۴۰.

۸- اخبار القضاه، ج ۲، ص ۱۸۹؛ الاغانی، ج ۱۷، ص ۲۱۹.

۹- وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۹۴.

۱۰- تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۷۵.

۱۱- اخبار القضاه، ج ۲، ص ۱۹۹.

۱۲- ر. ک: تحقیق درباره اول اربعین حضرت سید الشهداء (علیه السلام) ، ص ۶۱.

سه – مسروع بن اَجْدَع تمیمی

زیـاد طی حکومت خود در عراق (سال ۴۹ یا ۵۰ – ۵۳ه. ق) یک سال شـریح را به عنوان قاضی بصره همراه خود به آن سامان برد و به جای او مسروع را قاضی کوفه تعیین کرد. (۱)

چهار – عبدالملک بن عُمَیْر لَخْمی

بعضـی او را قاضی کوفه در زمان حکومتِ زیاد معرفی کرده اند. (۲)البته در منابع اولیه به چنین گزارشـی نیافتیم. علاوه بر این درگـذشت او را در ۱۰۳ سالگی (سال ۱۳۶ه. ق) ذکر کرده انـد (۳)، بنابراین او متولـد سال ۳۳ه. ق بوده و در زمـان حکومت زیاد، کمتر از بیست سال داشته است و همین امر، تولّی قضاوت را از سوی او در این زمان، بعید می نماید.

ب) آیین دادرسی

اشاره

منظور از آیین دادرسی، مجموعه ای از مقررات و قوانین است که به منظور رسیدگی به مرافعات یا درخواست های قضایی و مانند آنها وضع می شود و به کار می رود. آیین دادرسی انواعی دارد، مانند آیین دادرسی مدنی (اصول محاکمات حقوقی) و آیین دادرسی کیفری. (۴)

در ایـن بخش، قسـمتی از آیـین دادرسـی مـدنی مـورد بحث قرار می گیرد و به قسـمتی از آیین دادرسـی کیفری نیز در بخش مجازات ها اشاره خواهد شد. در اینجا یادآوری چهار نکته لازم است:

اول، آنکه محدوده اختیارات قاضی در زمان مورد بحث، قضایای مربوط به احوال شخصیه بود و قضایای مربوط به حکومت و اداره آن به امیر یا خلیفه ارجاع داده می شد. (۵)

۱- تاریخ من دفن فی العراق، ص ۲۴۰.

۲- تاریخ الکوفه، ص ۲۳۵.

۳- تاریخ الکوفه، ص ۲۳۵ ؛ وقعه الطف، ص ۱۶۳.

۴- ترمینولوژی حقوق، ص ۱.

۵- حضاره العراق، ج ۷، فصل ۴، ص ۱۶۵.

دوم، آنکه منابع و اصولی که قاضی برای حکم کردن به آنها استناد می کرد، عبارت بود از: کتاب، سنت، اجماع و بالاخره اجتهاد قاضی. (۱)

سوم، قاضی (تا قبل از حکومت زیاد و پسرش عبیدالله) از سوی خلافت و حکومت مرکزی تعیین می شد و بنابراین در مقابل امیر کوفه استقلال داشت. (۲)اما از برخوردی که زیاد با قاضی کوفه، شُریح کرد و او را برای یک سال به بصره منتقل نمود (۳)، این نکته به دست می آید که در زمان او که حاکم مطلق عراق بوده اختیار نصب و عزل و انتقال قاضی را نیز به عهده داشت.

چهارم، آنکه حقوق قاضی مستقیماً از بیت المال پرداخت می شد (۴)و قاضی حقی از طرفین دریافت نمی کرد (۵)، چنان که گفته شده است که حضرت علی (علیه السلام) هر ماه پانصد درهم از بیت المال به شریح پرداخت می کرد. (۶)همچنین آن حضرت در نامه خود خطاب به مالک اشتر، در باره مسائل مادی قاضیان خود، بسیار سفارش می کنند. (۷)

آیین دادرسی مدنی

اصول این آیین در اسلام مبتنی بر بینه (شاهد) و یمین (سوگند خوردن) بود؛ بدین ترتیب که شخصی که ادعایی بر شخص دیگر داشت و اصطلاحاً مدعی (یا دادخواه) خوانده می شد، باید بر ادعای خود شاهد می آورد. اگر چنین می کرد و شهود شرایط لازم را داشتند، قاضی به نفع او حکم می کرد و اگر از شاهد آوردن عاجز و ناتوان بود، قاضی به سوگند خوردن منکر (یا خوانده) حکم می داد و با

۱- حضاره العراق، ج ۷، ص ۱۶۹.

۲- حضاره العراق، ج ۷، ص ۱۵۹.

۳- تاریخ من دفن فی القرآن، ص ۲۴۰.

۴- نهج البلاغه، نامه ۵۳.

۵- حضاره العراق، ج ۷، فصل ۴، ص ۱۷۰.

۶- اخبار القضاه، ج ۲، ص ۲۲۶.

۷- نهج البلاغه، نامه ۵۳ (عهدنامه مالک اشتر) .

سوگند او، حکم را به نفع وی صادر می کرد. (۱)اصل آن بود که در حقوق مالی، مدعی دو شاهد مرد بیاورد. (۲)اما اگر یک شاهد می آورد و خود نیز سوگند می خورد، حکم به نفع او صادر می شد. (۳)در این گونه حقوق، طبق دستور پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) دو شاهد زن می توانستند به جای یک شاهد مرد قرار داده شوند؛ بدین ترتیب که مدعی دو شاهد زن و یک شاهد مرد بر ادعای خود بیاورد. (۴)

همچنین اصل آن بود که شاهدها با هم در مجلس قضاوت حاضر شده و گواهی بدهند، اما هرگاه قاضی تشخیص می داد، می توانست بین شهود تفرقه بیندازد و از آنان جداگانه گواهی بگیرد، چنان که حضرت علی (علیه السلام) در بعضی موارد چنین می کرد و بدین وسیله دروغ گویی شاهدان را آشکار می نمود. (۵)

از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) چنین نقل شده است که قاضی نباید حکمی به نفع اولی صادر کند مگر اینکه تمام دفاعیات دومی را شنیده باشد. (۶)نیز از آن حضرت نقل شده است که قاضی باید از صاحب الیمین (یعنی منکر و خوانده) در مجلس حکم بخواهد که سخن خود را بیان کند و بالاخره چنین نقل شده است که حضرت علی (علیه السلام) نصارا و یهود را در کلیساها و کنیسه هایشان و مجوسیان را در آتشکده هایشان سوگند می داد. (۷)

ج) شرایط و صفات قاضی

در منابع روایی شیعه و سنی بابی در کتاب القضاء با عنوان «باب صفات القاضی» وجود دارد. در اینجا فقط ترجمه قسمتی از کلام حضرت علی (علیه السلام) را که

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۶۹.

۲- وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۴۷.

۳- وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۹۴.

۴- وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۹۸.

۵- وسائل الشیعه، ج ۱۸، صص ۲۰۲ و ۲۰۴.

۶- وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۵۸.

۷- وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۲۱۹.

خطاب به مالک اشتر در عهدنامه معروف در باره تعیین قاضی نگاشته، ذکر می کنیم. آن حضرت می فرماید:

و ای مالک! برای حکم و قضاوت کردن بین مردم کسی را که برتر از همه می دانی برگزین؛ کسی که کارها بر او سخت نیاید (از عهده هر حکمی برآید) و طرفین دعوا رأی خود را بر او تحمیل ننمایند، و در لغزش اصرار نورزد، و از بازگشت به حق هنگام شناخت آن سرباز نزند، و نفس او به طمع مایل نباشد، و در حکم کردن اندیشه و تعمق نماید، و در شبهات، تأمل و درنگش از همه بیشتر باشد، و حجت و دلیل ها را بیش از همه فراگیرد، و از مراجعه دادخواهان دلتنگ نگردد و بر آشکار ساختن (حقیقت) امور از همه شکیباتر و هنگام روشن شدن حکم از همه برنده تر باشد. از ستودن ستایشگران به خودبینی نیفتد و گول نخورد. (و البته) افراد با این صفات، کم می باشند. (۱)

د) مجلس قضاوت

در دوران مورد بحث، معمولاً مسجد برای مجلس قضاوت انتخاب می شد که گلیم یا حصیر ساده ای در گوشه ای پهن کرده و قاضی روی آن می نشست و احیاناً متکایی نیز برای او می نهادند. (۲)در فصل معماری یادآور شدیم که در گوشه ای از مسجد کوفه مکانی به نام «دکه القضاء» ، محل قضاوت حضرت علی (علیه السلام) بوده است.

در باره شریح چنین گفته شده است که روزهای بارانی در خانه خود به حکم می نشست. معمولاً قاضی، مجلس قضا را با دو رکعت نماز افتتاح می کرد و پس از آن، چهار زانو نشسته و به دعاوی رسیدگی می نمود. اگر دادخواهان فراوان بودند، نوبت قرار داده می شد که احیاناً زنان و غریبان که از راه های دور آمده بودند، از این نوبت استثنا می شدند.

۱- نهج البلاغه، نامه ۵۳.

۲- حضاره العراق، ج ۷، ص ۱۷۰.

همچنین در باره مجلس شریح چنین گفته شده است که او هرگاه برای قضاوت در مسجد می نشست دو شمشیرزن بالای سر او و در دو طرف آنها دو شرطی، در حالی که شلّاق به دست داشتند، می ایستادند. همین طور فردی به عنوان صاحب مجلس، حضور داشت که خطاب به طرفین دعوا می گفت: کدام یک از شما مدعی و کدام یک منکر هستید. (۱)به این فرد، «جِلْواز» می گفتند. یکی از جلوازان شریح، فردی به نام ابراهیم بود. (۲)در باره لغت «جِلْواز» گفته شده است این لغت از ترکیب فارسی «جلو باز» گرفته شده است. وی سربازی بود که در جلوی امیران حرکت می کرد و راه را باز می کرد. (۳)

معمولاً در مجلس شریح بزرگانی نشسته بودند که شریح در مواقع لزوم با آنان مشورت می کرد. (۴)از یکی از این افراد با نام مسروق (مسروع بن اجدع) یاد شده است. (۵)

در مجلس قضاوت، دو طرف دعوا طوری می نشستند که نسبت آنها با قاضی همسان بود، چنان که وقتی حضرت علی (علیه السلام) دعوای خود را با نصرانی نزد شریح آورد، خود نزد شریح نشست در حالی که نصرانی در پایین مجلس بود، سپس آن حضرت رو به شریح کرده و فرمود: اگر طرف دعوای من مسلمان بود، من کنار او می نشستم، ولی [در این مورد طرف من] نصرانی است. (۶)در روایات از حضرت علی (علیه السلام) چنین نقل شده است که قاضی باید در نشستن، نگاه کردن و (حتی) اشاره کردن بین طرفین دعوا مساوات برقرار کند. (۷)

از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) چنین نقل شده است که قاضی نباید در حال گرسنگی در مجلس قضا بنشیند (۸)، (زیرا ممکن است بخواهد با عجله مجلس را به پایان برساند) .

۱- حضاره العراق، ج ۷، ص ۱۷۱.

۲- اخبار القضاه، ج ۲، ص ۱۷۷.

۳- اخبار القضاه، ج ۲، ص ۱۷۷.

۴- اخبار القضاه، ج ۲، ص ۲۲۶.

۵- اخبار القضاه، ج ۲، ص ۲۲۹.

۶- ترجمه الامام علی (علیه السلام) ، ج ۳۰، ص ۱۹۶؛ اخبار القضاه، ص ۱۸۹؛ الاغانی، ج ۱۷، ص ۲۱۹.

۷- وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۵۷.

۸- وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۵۶.

نیز آن حضرت و همچنین حضرت علی (علیه السلام) از قضاوت کردن قاضی در حال عصبانیت منع فرموده اند. (۱)

نکته پایانی در این باب آن است که حضرت علی (علیه السلام) طبق حکمی کلی، خطاهای قاضیان را قابل جبران از بیت المال دانست. (۲)

ه) مجازات ها

اشاره

بیان تفصیلی مجازات های اسلامی نیاز به بیان یک دوره حقوق جزاء در اسلام یا کتاب الحدود و القصاص دارد، و بنابراین در اینجا سعی شده است که عصاره و فشرده این مجازات ها بیان شود. البته با یادآوری این نکته که معمولاً به اجرای این مجازات ها در زمان مورد بحث یا زمان قبل از آن تا زمان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) توجه داریم. همچنین یادآوری می شود که مسائل مربوط به «کتاب القصاص» و نیز مجازات های غیرمشروع را که عمدتاً در زمان امویان و به خصوص در زمان زیاد و پسرش اجرا می شد و مجرمان سیاسی از نظر حکومت را دربر می گرفت، از نظر دور داشته ایم. همچنین تعزیرات در این بخش نیامده است.

انواع مجازات ها عبارت است از:

یک - قتل (کشتن)

افراد زیر طبق احکام اسلامی باید کشته شوند:

اول - زن شوهردار یا مرد همسرداری که زنا نموده باشند که کشتن آنها به وسیله سنگسار نمودن (رجم) است. (۳)

دوم - کافر ذمّی هر گاه با زن مسلمان زنا نماید. (۴)

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۵۶.

۲- وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۶۵.

۳- وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۳۴۷.

۴- وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۳۵۰.

سوم – لواطکننده و لواطدهنده که حکم وی طبق آنچه از علی (علیه السلام) نقل شده، کشتن با شمشیر یا پرت کردن از کوه (و مکانی بلند) در حالی که دست و پای او بسته است و یا سوزاندن می باشد. (۱)

چهارم – مُساحقه: حضرت علی (علیه السلام) دو زن را که اقدام به مساحقه نموده بودند، به وسیله آتش سوزاند. (۲)

پنجم – مُرتد: فردی که پدر و مادرش یا یکی از آن دو در حال انعقاد نطفه اش مسلمان بوده اند و خود از دین اسلام برمی گردد، «مرتد فطری» نامیده می شود و حکم او قتل است، چنان که حضرت علی (علیه السلام) این حکم را در باره مسلمانی مسیحی شده اجرا کرد. (۳)اما اگر پدر و مادر او هیچ کدام مسلمان نبودند و خود اسلام را قبول کرد و سپس از آن بازگشت «مرتد ملی» نامیده می شود و حکم او این است که ابتدا از وی خواسته می شود که توبه نماید، اگر توبه نکرد (بعد از سه روز) کشته می شود. این حکم نیز در زمان حضرت علی (علیه السلام) اجرا شد. (۴)

البته این احکام در باب مرتد به مرد اختصاص دارد و زن مرتد حکم دیگری دارد که خواهد آمد.

دو – شلاق (جَلد)

افراد زیر طبق احکام اسلامی حد شلاق بر آنها جاری می شود:

اول – زن و مرد مجردی که زنا می کنند که به هر یک صد ضربه شلاق زده می شود. (۵)

دوم – کسی که به دیگری تهمت زنا بزند که به این عمل «قَذْف» ؛ «نسبت ناروا دادن» می گویند و حد آن، هشتاد ضربه شلاق است. (۶)این حد در مورد اتهام لواط نیز از زبان حضرت علی (علیه السلام) بیان شده است. (۷)

۱– وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۴۱۹.

۲– وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۴۲۵.

۳– وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۴۵.

۴– وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۵۴۸.

۵– وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۳۴۷.

۶– وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۴۳۲.

۷– وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۴۳۳.

سوم - شـراب خوار که حد او هشـتاد ضـربه شلاق است. این حد در زمان پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله) نیز اجرا شده است. (۱)حضـرت علی (علیه السـلام) شـراب خواری را که در ماه مبارک رمضان شـراب خورده بود، صد ضربه شلاق زد که بیست ضربه اضافی به سبب شکستن حرمت این ماه مبارک بود. (۲)

سه – بریدن دست یا پا (قطع)

اول – سرقت

دست راست سارق در مرتبه اول سـرقت، بریـده می شـد (البته با شـرایط آن) . و در مرتبه دوم، پای چپ او قطع می شـد، و در مرتبه سوم، زندانی می شد و در مرتبه چهارم، کشـته می شد. حضـرت علی (علیه السـلام) این حکم را با مراتب ذکر شده اجرا می کرد. (۳)

دوم – محارب

کسـی که علناً در مملکت اسلامی شمشیر کشیده و مردم را می ترساند، به یکی از چهار حکم زیر طبق شرایط مختلف محکوم می شد:

قطع دست و پا به صورت برعکس (مثلاً دست راست و پای چپ) ؛

تبعید؛

کشته شدن؛

بر دار آویخته شدن. (۴)

چهار – زندان (حبس)

اشاره

در روایات، حکم زندان برای اصـناف فراوانی صادر شده است که در اینجا به علت کثرت موارد آن، تنها به ذکر بعضی از این موارد بسنده می کنیم. موارد حبس را می توان به دو قسم زندان ابد و زندان غیر ابد تقسیم کرد:

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۴۶۶.

۲- وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۴۷۴.

۳- وسائل الشیعه، ج ۱۸، صص ۴۸۴ و ۴۹۲.

۴- وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۵۳۲ به بعد.

اول – زندان ابد

افراد زیر طبق احکام اسلامی به حبس ابد محکوم می شوند:

- زن مرتد؛

- کسی که مقتول را گرفته تا قاتل او را بکشد؛

- کسی که فرمان به کشتن شخص داده است؛

- کسی که مقتولی را مُثْله کرده است. (۱)

دوم – زندان غیر ابد

افراد زیر طبق حکم اسلامی تا زمانی مشخص به حبس محکوم می شوند:

- مردی که با زنش ایلاء نموده باشد؛ یعنی سوگند خورده باشد که با او نزدیکی نکند که البته شرایط ویژه ای دارد؛

- شخصی متهم به قتل باشد؛

- شخصی که قاتلی را فراری داده باشد؛

- بدهکاری که بدهی خود را پرداخت نمی کند؛

- کسی که سر زنی را تراشیده یا بکارت او را از بین برده باشد؛

- کسی که به دروغ شهادت داده باشد؛

- غاصب و خائن و خورنده مال یتیم؛

- کسانی که عهده دار شغل اجتماعی مهمی شده اند، در حالی که لیاقت آن را ندارند، مثل طبیب و عالم دین. طبق روایتی که از حضرت علی (علیه السلام) نقل شده است، طبیب نادان و عالم فاسق به حبس محکوم می شوند؛

- مولایی که برده اش را کشته باشد؛

- کفیلی که نزد حاکم، ضمانت شخصی را کرده و آن شخص سر موعد حاضر نشده باشد. (۲)

۱- برای اطلاع از تفصیل مطالب یاد شده، ر. ک: احکام المحبوسین فی الفقه الجعفری، صص ۲۵ - ۷۳ و موارد السجن فی النصوص و الفتاوی.

۲- احکام المحبوسین، صص ۷۴ - ۱۴۸؛ موراد السجن فی النصوص و الفتاوی.

پنج – تبعید (نفی بلد)

افراد زیر طبق احکام اسلامی، تبعید می شوند:

اول – کسی که فرزند خود را کشته باشد؛

دوم – کسی که برده خود را کشته باشد؛

سوم – کسی که با حیوان نزدیکی کرده باشد؛

چهارم – کسی که واسطه فحشا می باشد که به آن «قوّاد» می گویند؛

پنجم – جاسوس؛

ششم – محارب. (۱)

۲. شرطه

چنین به نظر می رسد که لغت شرطه در زمان مورد بحث، به خصوص در زمان خلافت حضرت علی (علیه السلام) دو نوع کاربرد متفاوت داشت:

۱. به معنای افراد جای گیرنده در نظام جنگی «خمیس» (نظام جنگی متشکل از پنج قسمت بود: مقدّمه، میمنه، میسره، قلب و ساقه) که در فصل آداب و رسوم به بررسی آن پرداختیم. تعداد این افراد را که معمولاً در پیشاپیش لشکر حرکت می کردند، در زمان آن حضرت چهل هزار (۲)یا شصت هزار نفر (۳)ذکر کرده اند. فرمانده این شرطه در زمان حضرت علی (علیه السلام) قیس بن عباده بود که آن حضرت در ماجرای حکمیت در صفین به او فرمود: «مسئولیت شرطه مرا به عهده گیر تا از امر حکمیت فارغ شویم» . (۴)از شخصی به نام مالك بن حبیب یربوعی به عنوان صاحب شرطه حضرت علی (علیه السلام) در جنگ صفین نام برده شده که احتمالاً قبل از قیس این سمت را به عهده داشته است. (۵)

۱- برای اطلاع از تفصیل مطالب یاد شده، ر. ك: النفی و التغریب فی مصادر التشریع الاسلامی.

۲- تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۱۲۱.

۳- الاختصاص، ص ۲.

۴- تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۷۱.

۵- وقعه صفین، ۴.

۲. کاربرد شرطه برای واحدی شبیه نیروی انتظامی کنونی بود. تأسیس این واحد را به عمر بن خطاب نسبت داده اند. این واحد ابتدا وظیفه کمک به قاضی را در اموری، همچون اثبات اتهامات و اجرای احکام صادره از سوی قاضی به عهده داشت. (۱)و بنابراین از توابع دستگاه قضا به شمار می رفت. (۲)همچنین مسئولیت اداره زندان ها و زندانیان نیز به عهده شرطه بود. (۳)این واحد در زمان حضرت علی (علیه السلام) نظام بهتری به خود گرفت و برای آن مسئولی تعیین شد که به آن «صاحب اللیل» و «صاحب المدینه» گفته می شد. (۴)از این دو اسم چنین بر می آید که در این زمان، وظیفه شرطه گسترده تر شده بود وظیفه انتظامات شهر را، به خصوص در شب نیز بر عهده داشت.

حضرت علی (علیه السلام) در عهدنامه مالک اشتر از شرطه نام می برد. (۵)البته کاربرد این لغت به همراه «احراس» ؛ «پاسداران» ، معنای دوم را تداعی می کند، به خصوص آنکه در لغت احراس و شرطه ها به عنوان اعوان و کمک کاران حکومت مطرح شده اند. (۶)همین طور در عبارتی آن حضرت «شرطی» را همراه عریف و جابی (جمع کننده مالیات) ذکر می نماید و او را مذمت می کند (۷)که احتمالاًـ به علت موقعیت شغلی آنها بوده که معمولاًـ ظلم به مردم یا رشوه خواری را در برداشته است. این کاربرد نیز وجود معنای دوم شرطه را تأیید می کند.

در زمان بنی امیه و به خصوص هنگام حکومت زیاد و پسرش در کوفه، وظیفه دوم شرطه، یعنی حفظ نظم و امنیت در داخل شهر، اهمیت بیشتری داشت، چنان که

۱- الاداره الاسلامیه فی عهد عمر بن خطاب، ص ۲۴۷.

۲- تاریخ التمدن الاسلامی، ج ۱، ص ۲۴۳.

۳- حضاره العراق، ج ۶، ص ۲۹۱.

۴- الاداره الاسلامیه فی عهد عمر بن خطاب، ص ۲۴۷.

۵- نهج البلاغه، نامه ۵۳.

۶- وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۴۰۰.

۷- الحیاه الاجتماعیه، ص ۵۰.

حراست و حفاظت از دارالخلافه نیز به عهده این واحد گذاشته شده بود. (۱)در زمان زیاد، متولی شرطه شخصی به نام شداد بن هیثم هلالی بود که به او «امیر شرطه» می گفتند. (۲)در زمان پسرش عبیدالله، امیر شرطه عمرو بن حریث مخزومی بود (۳)که عبیدالله او را برای دستگیری مسلم روانه کرد. افراد تشکیل دهنده این واحد در زمان زیاد ایرانیانی بودند که از آنها با عنوان «حمراء» یاد می شد. (۴)گفتنی است که از شرطه های ابن زیاد به عنوان پاسداران شخصی او نیز یاد شده است. (۵)

۳. مقامات ادار ی شهر کوفه

اشاره

به طور کلی مقامات اداری شهر کوفه در زمان مورد بحث عبارت بود از:

الف) والی؛ ب) رئیسان اسباع و ارباع؛ ج) عرفا؛ د) مناکب؛ ه) سرپرست بیت المال؛ و) سرپرست دیوان خراج؛ ز) کاتبان.

الف) والی

به جز دوران پنج ساله حکومت حضرت علی (علیه السلام) که کوفه را مقر خلافت خود قرار داده بود و نیز دوران شش ماهه حکومت حضرت امام حسن (علیه السلام) بلندترین مقام اداری کوفه را والی یا امیر کوفه داشت که از سوی خلیفه تعیین می شد و محدوده اختیارات والی، شهر کوفه و توابع آن بود. توابع کوفه شامل شهرهایی از کشور ایران می شد که به وسیله سپاهیان مستقر در کوفه فتح شده بود و از نظر اداری، تابع کوفه به شمار می رفت. این شهرها عبارت بود از:

قزوین، زنجان، طبرستان (مازندران) ، آذربایجان، ری و دَشْتَبی (ناحیه ای وسیع بین ری و همدان) ، کابل، همدان، سیستان، انبار، قومس، نهاوند، اصفهان، قم،

۱- تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۷۴؛ حضاره العراق، ج ۶، ص ۳۰۰.

۲- تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۱۹۱؛ تاریخ الکوفه، ص ۲۸۷.

۳- تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۶۰.

۴- تاریخ الطبری، ج ۴ ص ۲۱۰.

۵- تاریخ الطبری، ج ۴، صص ۲۷۴ و ۲۷۵.

حلوان، ماشبذان و موصل. (۱)معمولاً امیران این شـهرها از سوی امیر کوفه تعیین می شدنـد، چنان که عبیدالله بن زیاد، عمر بن سعد را والی ری و دستبی انتخاب نمود و بهای آن را شرکت در جنگ علیه امام حسین (علیه السلام) قرار داد. (۲)همچنین در تاریخ می خوانیم هنگامی که مختار بن ابی عبیده ثقفی بر کوفه مسلط شد، والیانی برای شهرهای موصل، همدان، آذربایجان، اصفهان، قم، ماسبذان، ری، دستبی و حلوان انتخاب کرد. (۳)

به طور کلی می توان والیان کوفه را از نظر محدوده اختیارات به دو دسته تقسیم کرد:

دسته اول، والیانی که اختیار اداره همه امور کوفه به آنها واگذار نشده بود و خلیفه در کنار آنان مقاماتی همانند قاضی، متولی دیوان، خراج و. . . قرار می داد. (۴)بیشتر والیان کوفه و نیز همه والیان کوفه در دوران خلفای راشـدین از این نوع بودند. برای مثال، عمـار یاسـر از سوی عمر به عنوان والی انتخاب شـد که وظیفه اصـلی اش حفظ مرزها بود و در کنار او عثمان بن حنیف متولی خراج، و ابن مسـعود متولی بیت المال معرفی شدنـد. (۵)همچنین در همین زمان از شـریح به عنوان قاضی کوفه نام برده شده است. (۶)گفتنی است که در این زمـان از والی گاهی به عنوان «امیر الحرب و الصـلات» یاد می شـد (۷)که وظایف مهم والی، یعنی اقامه نماز جماعت و جمعه و جنگ را تداعی می کرد.

در بیان مقامات اداری کوفه پس از مرگ عثمان چنین آمده است که هنگام مرگ عثمان، متولی نماز کوفه ابوموسی اشعری و متولی خراج جابر و متولی امور جنگ

۱- الاخبار الطوال، ۲۹۲؛ تاریخ العراق فی عصور الخلافه العربیه الاسلامیه، ص ۲۱؛ الحیاه الاجتماعیه، ص۲۲۱.

۲- الاخبار الطوال، ۲۵۳.

۳- الاخبار الطوال، ۲۹۲.

۴- تاریخ التمدن الاسلامی، ج ۱، صص ۱۴۷ - ۱۵۰؛ تاریخ الکوفه، صص ۲۴۲ - ۲۴۵.

۵- مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۴۳.

۶- تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۲۲۸.

۷- تاریخ العراق فی عصور الخلافه العربیه الاسلامیه، ص ۲۲.

قعقاع بود. (۱)در این زمان، محدوده اختیارات والی فقط اقامه نماز بود. معاویه نیز پس از انتصاب مغیره بن شعبه در سال ۴۱ه. ق شخصی به نام عبدالله بن درّاج را به عنوان متولی خراج در عرض او گماشت. (۲)

دسته دوم، والیانی بودند که پس از نصب به وسیله حکومت مرکزی همه اختیارات اداره شهر را به عهده داشتند و عزل و نصب تمام مقامات شهر و توابع آن به عهده آنان بود. اینها در حقیقت حکومت خود مختاری به مرکزیت کوفه داشتند که تنها به وسیله نصب از سوی حکومت مرکزی و نیز فرستادن مقداری از بیت المال برای آن حکومت، با آن ارتباط می یافتند. (۳)

در زمان مورد بحث، می توان حکومت زیاد بن ابیه (۵۰-۵۳ه. ق) را که از سوی معاویه منصوب شده بود و حکومت پسرش عبیدالله بن زیاد را در سال ۶۰ه. ق که منصوب از طرف یزید بود، از این دسته دانست.

وظایف و محدوده اختیارات این نوع والیان عبارت بود از:

یک - اداره لشکر و سپاه و جایگزینی آنها در نواحی مختلف و پرداخت حقوق و مزایا به آنها؛

دو - نصب قاضیان و والیان برای نواحی مختلف؛

سه - جمع آوری خراج و زکات و دیگر صدقات و نصب عُمّال و کاگزارانی برای آن؛

چهار - اقامه حدود شرعی؛

پنج - به عهده گرفتن امامت نماز؛

شش - نصب سرپرست حج؛

هفت - جهاد و جنگ و به عهده گرفتن تقسیم غنایم و نیز برداشتن خمس غنایم و واریز کردن آن به بیت المال. (۴)

۱- الحیاه الاجتماعیه، ص ۴۴۶.

۲- تجارب الامم، ج ۱، ص ۲۹۸.

۳- تاریخ التمدن الاسلامی، ج ۱، ص ۱۵۰؛ تاریخ الکوفه، صص ۲۴۲ - ۲۴۳.

۴- تاریخ الکوفه، ص ۲۴۳.

در بعضی از نوشته ها از این نوع امارت با عنوان «اماره استکفاء» و «امارت تفویض» یاد شده است. (۱)

در پایان این بحث مناسب است اسامی والیان کوفه را از بدو تأسیس در سال ۱۷ه. ق تا پایان زمان مورد بحث، یعنی سال ۶۱ه. ق یادآور شویم:

یک – سعد بن ابی وقاص: او از سال ۱۷ه. ق، یعنی ابتدای تأسیس کوفه تا سال ۲۲ه. ق از طرف عُمر والی آنجا بود و چون گاهی برای شرکت در جنگ ها از کوفه خارج می شد، جانشینانی برای ولایت بر کوفه می گماشت که عبارت بودند از:

اول – محمد بن مُسْلِمه (سال ۱۷ – ۲۲ه. ق) ؛

دوم – زیاد بن حنظله (سال ۱۸ه. ق) ؛

سوم – عبدالله بن غطفان (سال ۱۹ه. ق) ؛

چهارم – عمّار بن یاسر (سال ۲۱ه. ق) . (۲)

دو– عمّار بن یاسر: سال ۲۱ – ۲۲ه. ق، در زمان خلافت عُمر. (۳)

سه – ابوموسی اشعری: سال ۲۲ه. ق، در زمان خلافت عُمر. (۴)

چهار – مُغَیْرَه بن شُعْبَه: سال ۲۲-۲۴ه. ق، در زمان خلافت عُمر.

پنج – سعد بن ابی وَقاص: سال ۲۴-۲۵ه. ق، در زمان خلافت عثمان.

شش – ولید بن عُقْبه بن ابی مُعیط: سال ۲۵-۳۰ه. ق، در زمان خلافت عثمان.

هفت – سعید بن عاص بن سعید اموی: سال ۳۰-۳۴ه. ق، در زمان خلافت عثمان.

هشت – ابوموسی اشعری: سال ۳۴ه. ق، در زمان خلافت عثمان. (۵)

نه – عُماره بن شهاب: سال ۳۵ه. ق، در زمان خلافت علی (علیه السلام) . او در این سال از طرف حضرت علی (علیه السلام) والی کوفه معرفی شد. البته وقتی وارد کوفه شد، عده ای

۱- تاریخ التمدن الاسلامی، ج ۱، ص ۱۴۷؛ تاریخ الکوفه، ص ۲۴۲.

۲- معجم الانساب و الاسرات الحاکمه فی التاریخ الاسلامی، ص ۹۷؛ مسجد الکوفه و تخطیطه و عمرانه، ص۸۳.

۳- تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۲۲۸.

۴- تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۲۴۱.

۵- معجم الانساب، ۶۷؛ مسجد الکوفه، ص ۸۳ به بعد؛ تاریخ الکوفه، صص ۲۴۶ - ۲۴۷.

از مردم کوفه وی را نپذیرفتند و او نزد آن حضرت بازگشت و ابوموسی اشعری بر سمت خود باقی ماند. (۱)

ده – قُرْظه بن کَعَب انصاری: وی در سال ۳۶ه. ق، قبل از حرکت حضرت علی (علیه السلام) به سمت بصره برای جنگ جمل، از سوی حضرت علی (علیه السلام) به جای ابوموسی اشعری منصوب شد. (۲)

یازده – عُقْبَه بن عمرو (عامر) بن ثَعْلَبه انصاری مُکَنی به ابومسعود: اودر سال ۳۷ه. ق و در زمان خروج حضرت علی (علیه السلام) از کوفه برای شرکت در جنگ صفین به جانشینی آن حضرت در کوفه منصوب شد. (۳)

دوازده – مغیره بن نوفل بن حارث: او در سال ۴۰ه. ق در زمان خلافت امام حسن (علیه السلام) و هنگام خروج برای جنگ با معاویه از طرف آن حضرت به عنوان نایب انتخاب شد. (۴)

سیزده – مغیر بن شعبه: سال های ۴۱ – ۵۰یا ۴۹ه. ق در زمان حکومت معاویه. (۵)

چهارده – زیاد بن ابیه: سال های ۴۹ یا ۵۰–۵۳ ه. ق، در زمان حکومت معاویه. از آنجا که زیاد هم زمان حکومت بصره را نیز بر عهده داشت و نیمی از سال در کوفه و نیمی در بصره حکومت می کرد، عمرو بن حریث را جانشین خود در کوفه منصوب نموده بود. (۶)همچنین در سال آخر عمر خود عبدالله بن خالد بن اسید را در کوفه جانشین خود قرار داده بود. (۷)

پانزده – عبدالله بن خالد بن اسید یا ضحاک بن قیس: در سال ۵۴ه. ق و در زمان معاویه. (۸)

۱- تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۴۶۳.

۲- تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۵۱۲؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۸۶.

۳- تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۶۹؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۸۴.

۴- مروج الذهب، ج ۲، ص ۵۱.

۵- معجم الانساب و الاسرات، ص ۶۷.

۶- تجارب الامم، ج ۲، ص ۳۱.

۷- تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۲۰.

۸- تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۲۲.

شانزده - ضحاک بن قیس فَهَری: سال ۵۴ یا ۵۵-۵۸ه. ق در زمان معاویه. (۱)

هفده - عبدالرحمان بن اُم حَکَم ثَقَفی: پسر خواهر معاویه، در سال ۵۸ه. ق در زمان حکومت معاویه. (۲)

هجده - نُعمان بن بشیر انصاری: از سال ۵۹ تا اواخر سال ۶۰ه. ق در زمان حکومت معاویه و یزید. (۳)

نوزده - عبیدالله بن زیاد: از سال ۶۰-۶۷ه. ق که به دست ابراهیم بن مالک اشتر به هلاکت رسید. از آنجا که او حکومت بصره را نیز بر عهده داشت، هنگام رفتن به بصره، عمرو بن حریث را به جای خود در کوفه نصب می کرد. (۴)

ب) رئیسان اسباع و ارباع

قبل از تأسیس شهر کوفه، قبایل مختلفی که در فتوحات شرکت داشتند، در جنگ با ایرانیان تحت نظام «اَعشار» اداره می شدند؛ بدین ترتیب که سعد بن ابی وقاص فرمانده کل سپاه اسلام که از طرف عمر به جنگ با ایرانیان گسیل شده بود، سپاه خود را به ده قسمت تقسیم کرده و برای هر قسمت فرماندهی تعیین نموده بود. در هر قسمت که با نام «عُشر» ؛ «یک دهم» خوانده می شد، ممکن بود دو یا چند قبیله یا تیره هایی از قبایل مختلف فعالیت نمایند. (۵)

پس از تأسیس شهر کوفه و شهرنشین شدن لشکریان، سعد به دستور عمر بن خطاب نظام اعشار را منحل نموده و نظام اسباع را جایگزین آن کرد؛ بدین ترتیب که از نسب شناسان عرب، مانند سعید بن نمران و مَشْعَله بن نَعیم دعوت کرد تا قبایل و تیره هایی را که به هم نزدیک اند، در یک گروه قرار دهند. وی تمام جمعیت

۱- تاریخ الطبری، ج ۴، صص ۲۲۳ - ۲۲۸.
۲- تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۲۳.
۳- تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۲۳.
۴- تاریخ الکوفه، ص ۲۴۸.
۵- تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۱۵۱.

عرب کوفه را به هفت قسمت تقسیم کرد که هر قسمت به نام «سُبُع» ؛ «یک هفتم» خوانده می شد و برای هر سبع، فرمانده و رهبری منصوب کرد. قبایل و تیره های مختلف که در آن زمان تحت نظام اسباع قرار گرفتند، عبارت بود از:

یک - کَنانه و هم پیمانان آنان و جُدَیلَه در یک سبع؛

دو - قُضاعه، بَجیله، خَثْعم، کِنْدِه، حَضْرَموت واَزْد در یک سبع؛

سه - مِذْحَج، حِمْیر، هَمْدان در یک سبع؛

چهار - تَمیم، رُباب و هوازن در یک سبع؛

پنج - اَسَد، غطفان، مُحارب، نَمْر، ضَبْعه و تَغْلِب در یک سبع؛

شش - اِیاد، عک، عبدالقیس در یک سبع؛

حمراء، یعنی موالیان و ایرانیان ساکن کوفه و اهل هجر نیز در این سبع قرار گرفتند. (۱)

در اینجا یادآوری دو نکته ضروری است:

اولاً: طبری از سبع هفتم نام نمی برد، ثانیاً: با مقایسه این قبایل و تیره هایی که در تخطیط کوفه از آنها نام برده شده به کاستی هایی برخورد می نماییم.

به هر حال، نظام اسباع در زمان عُمر و عثمان و نیز حکومت حضرت علی (علیه السلام) و پس از وی والیان اموی تا زمان فرمانداری زیاد باقی بود، گرچه تغییراتی در طول زمان، به خصوص در نصب و عزل رؤسا در آن صورت می گرفت، چنان که از این تغییرات در زمان حضرت علی (علیه السلام) یاد شده است. (۲)

طبری قبل از جنگ جمل از سپاه دوازده هزار نفری کوفه با عنوان اسباع یاد می کند، البته تنها از پنج سبع و فرماندهان آنان نام می برد که عبارت اند از:

یک - سبع قریش، کنانه، اسد، تمیم، رباب و مُزَینه به فرماندهی مَعْقل بن یسار ریاحی.

۱- تاریخ الطبری، ج ۳، صص ۱۵۱ و ۱۵۲.

۲- کوفه پیدایش شهر اسلامی، ص ۲۶۳.

دو – سبع قیس به فرماندهی سعد بن مسعود ثقفی.

سه – سبع بکر بن وائل و تغلب به فرماندهی وَعْلَه بن مخدوج ذُهَلی.

چهار – سبع مِذْحَج و اشعریین به فرماندهی حُجر بن عَدی.

پنج – سبع بَجیله، اَنْمار، خَثْعَم و اَزْد به فرماندهی مِخْنَف بن سَلیم اَزْدی.

چنان که مشاهده می شود، تفاوت هایی در واحدهای تشکیل دهنده اسباع با این واحدها در ابتدای تأسیس نظام اسباع وجود داشت. (۱)

معمولاً رؤسای اسباع از میان افرادی که نفوذ و موقعیت ویژه در میان قبایل و تیره های تشکیل دهنده سبع داشتند، انتخاب می شدند و نصب و عزل آنها به دست حکومت بود. وظیفه اصلی آنان هنگام جنگ، رهبری واحدهای تحت امر خود در جنگ بود و فرماندهان قسمت های مختلف، مانند میمنه، میسره و. . . به وسیله رؤسای اسباع با افراد قبایل ارتباط برقرار می کردند. همچنین هنگام صلح، اداره امور قبیله و نیز داوری بین افراد قبیله هنگام پیش آمدن مرافعات اجتماعی، به عهده آنان بود. نیز ارتباط بین حکومت مرکزی و افراد قبایل به وسیله آنها برقرار می شد.(۲)

یکی از مهم ترین وظایف آنان در این زمان، تحویل گرفتن عطاء از بیت المال و تقسیم آن بین افراد قبایل خود بود، چنان که در تاریخ چنین می خوانیم که در زمان حضرت علی (علیه السلام) هنگامی که مالی از اصفهان به کوفه رسید، آن حضرت رؤسای اسباع را دعوت کرد تا سهم افرادشان را به آنان تحویل دهد.(۳)

در زمان بروز بحران های سیاسی در داخل شهر، وظیفه اصلی کنترل قبایل به عهده رؤسای اسباع بود و به طور کلی مسئولیت کلیه فعالیت های سیاسی افراد در مقابل حکومت را به عهده داشتند و از این رو آنها سعی می کردند که حتی الامکان در محدوده مسئولیت خود آرامش را برقرار نمایند تا حکومت را از خود ناراحت نساخته و موجبات عزل خود را فراهم نیاورند.

۱- تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۵۱۳.

۲- الحیاه الاجتماعیه، ص ۴۸.

۳- ترجمه الامام علی (علیه السلام) ، ج ۳، ص ۱۸۰.

چنان که گفتیم، نظام اسباع تا زمان حکومت زیاد باقی بود، اما پس از اینکه زیاد به منصب فرمانداری کوفه در سال ۴۹ یا ۵۰ه. ق رسید، نظام ارباع را جایگزین نظام اسباع نمود؛ بدین ترتیب که همه قبایل و مردم کوفه را در چهار قسمت و هر قسمت را با عنوان یک ربع، سازمان دهی کرد و برای هر ربع، رئیسی که از هواداران حکومت اموی بود، منصوب نمود.(۱)هدف عمده زیاد از این تغییر، تضعیف قبایل مختلف بود که آن را از راه نصب رئیس ربع و نیز جای دادن قبایل مختلف در یک ربع و نیز وسعت دادن به اختیارات عُرَفا تأمین می کرد.(۲)

طبری ربع های کوفه و رؤسای آنها را در سال ۵۱ه. ق چنین ذکر می کند:

یک - ربع اهل مدینه به ریاست عمرو بن حریث؛

دو - ربع تمیم و همدان به ریاست خالد بن عَرْفَطَه؛

سه - ربع ربیعه و کنده به ریاست قیس بن ولید بن عبد شمس؛

چهار - ربع مذحج و اسد به ریاست ابوبَرده پسر ابوموسی اشعری.(۳)

از این نظام در سال ۶۱ه. ق و در میان لشکر عمر بن سعد نیز یاد شده و اسامی رؤسای آن چنین ذکر شده است:

یک - عبدالله بن زُهیر بن سلیم اَزْدی، رئیس ربع اهل مدینه؛

دو - عبدالرحمان بن ابی سَبره حَنَفی، رئیس ربع مذحج و اسد؛

سه - قیس بن اَشْعث بن قیس، رئیس ربع ربیعه و کنده؛

چهار - حرّ بن یزید تمیمی، رئیس ربع تمیم و همدان که همگی به جز حر در مقابل امام حسین (علیه السلام) به جنگ پرداختند.(۴)

۱- تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۱۵۲.
۲- تنظیمات الجیش العربی، ص ۲۹.
۳- تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۱۹۹.
۴- تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۳۲۰.

همچنین هنگامی که جناب مسلم بن عقیل بر عبیدالله شورش می کند و قصر را به محاصره در می آورد، در ترتیب سپاه چهار هزار نفری خود از نظام اَرباع استفاده می کند و افراد زیر را به عنوان رؤسای ارباع نصب می نماید:

یک – ابوثمامه صائدی، رئیس ربع تمیم و همدان؛

دو – مسلم بن عَوْسجه اسدی، رئیس ربع مذحج و اسد؛

سه – عباس بن جعده جَدَلی، رئیس ربع اهل مدینه؛

چهار – عبیدالله بن عمرو کندی، رئیس ربع کنده و ربیعه. (۱)

اگر بخواهیم تصویری مبهم از جمعیت هر ربع در این زمان داشته باشیم، کافی است بدانیم که ربع کنده به عنوان بزرگ ترین ربع کوفه معرفی شده و تعداد سی هزار شمشیرزن برای آن ذکر کرده اند.(۲)

ج) عرفا

عرفا جمع عریف می باشد. عریف منصبی در قبیله بود که صاحب آن، ریاست تعدادی از افراد قبیله و سرپرستی امور آنان را بر عهده داشت و نسبت به اعمال آن افراد در مقابل رئیس قبیله یا حکومت پاسخ گو بود و مسئولیت آنان را بر عهده می گرفت. عریف و نیز تعداد افراد تحت نظر او هر دو با نام «عرافه» خوانده می شدند.(۳)این منصب در زمان جاهلیت نیز در میان قبایل عرب شناخته شده بود و دو درجه پایین تر از شیخ و رئیس قبیله قرار داشت.(۴)پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نیز در کلمات خود از عرافت و عریف یاد نموده است. همچنین دلایلی بر وجود این منصب در زمان خلفای راشدین وجود دارد.(۵)البته به واسطه ظلم و جورهایی که صاحبان این منصب نمودند، در کلمات حضرت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و حضرت علی (علیه السلام) از آنان به

۱- تاریخ الطبری، ج ۴، ص۲۷۵؛ وسیله الدارین، ص۹۸؛ تاریخ الکوفه، صص۳۰۲ - ۳۰۴.

۲- تاریخ الکوفه، ص ۲۹۷.

۳- لسان العرب، ج ۹، ص ۱۵۴.

۴- تاریخ التمدن الاسلامی، ج ۱، ص ۱۷۶.

۵- الحیاه الاجتماعیه، ص ۵۰.

بدی یاد شده است. همچنین در روایتی از ابوذر نقل شده است که هنگام وفات خود وصیت می نماید که مبادا عریفی متکفّل کفن و دفن او شود. (۱)

در جنگ های فتوحات که سعد بن ابی وقاص سپاه خود را تحت نظام اَعشار (ده دهی) اداره می کرد، عریف به صاحب منصبی گفته می شد که مستقیماً تحت فرماندهی رئیس عشر خدمت می کرد. در این هنگام نظام عرافت به گونه ای پی ریزی شده بود که هر عریفی مسئول توزیع عطایی به مقدار صد هزار درهم بود.(۲)ازاین رو تعداد افراد تحت نظر عریف متفاوت می شد، مثلاً عطای ۴۲ مرد و ۴۲ زن و پنجاه عیال از اهل قادسیه به این مقدار می رسید، در حالی که عطای بیست مرد و بیست زن از اهل جنگ های ایام این مقدار می شد.(۳)

با شکل گیری نظام اسباع و پس از آن نظام ارباع، عریف تحت نظر رئیس سبع و ربع به وظایف خود می پرداخت.

وظایف عریف در این دوره که به سبب کم رنگ تر شدن فتوحات یا پایان یافتن آن، به وظایف درون شهری و نه نظامی برون شهری، منحصر شده بود، عبارت بود از:

یک - گرفتن عطاء از رؤسای اسباع و ارباع و تقسیم آنان بین افراد قبیله؛

دو - تنظیم اسامی افراد عطاء گیرنده، اعم از زن و مرد و فرزند، و مواظبت بر ثبت افراد تازه متولد شده و نیز محو نام مردگان؛

سه - مراقبت تام در برقراری امنیت در عرافت خود؛

چهار - معرفی افراد مخالف با حکومت؛

پنج - تشویق و تشجیع مردم برای شرکت در جنگ که عمدتاً جنگ های این دوره، جنگ های داخلی بین مسلمانان بود.(۴)این وظیفه، ذیل آداب و رسوم بررسی شد.

۱- الحیاه الاجتماعیه، صص ۵۰ - ۵۳.

۲- تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۱۵۲.

۳- تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۱۵۲.

۴- الحیاه الاجتماعیه، صص ۵۱ و ۵۲.

درباره وظیفه اول، در تاریخ چنین آمده است که در زمان حضرت علی (علیه السلام) هر عریف سهم افراد عرافت خود را می گرفت (۱)که این تعبیر طبیعتاً وظیفه دوم را نیز دربرداشته است. اما در باره وظیفه سوم و چهارم، ذکر این نکته ضروری است که اهمیت دادن به عرفا و گذاشتن این دو وظیفه بر عهده آنان از زمان زیاد و با تشکیل نظام ارباع آغاز شد و - چنان که گفته شد - وی اهمیت فراوانی به عرفا می داد و خود مستقیماً آنها را نصب می کرد.(۲)به نظر می رسد که عرفا در این زمان در مقابل او جواب گو (۳)

همچنین اولین اقدام فرزند او عبیدالله هنگام ورود به کوفه، این بود که به وسیله عرفا و تهدید آنان بر اوضاع کوفه مسلط شد؛ بدین گونه که عرفا را احضار کرد و از آنان خواست تا افراد غریب و بیگانه، عرافت های خود را که خیال می کرد، شورش به وسیله آنان صورت گیرد، معرفی کنند و نیز اسامی مخالفان و موافقان حکومت یزید را برای او بنویسند، و به آنها گفت:

هر کس چنین کرد با او کاری ندارم، اما هر کس از عرفا که این کار را انجام نداد، باید مسئولیت عرافت خود را به عهده بگیرد؛ بدین ترتیب که (ضمانت دهد) هیچ مخالف و شورشی ضد ما در عرافت او نباشد و اگر چنین ضمانتی نداد خون و مال او بر ما حلال است. و اگر در میان عرافتی، شخصی از مخالفان امیرالمؤمنین (یزید) یافت شود که عریف او نام وی را برای ما ننوشته باشد، آن عریف را درِ خانه اش به دار می آویزیم و آن عرافت را از عطاء و حقوق محروم می نماییم.(۴)

اتفاقاً این اقدام عبیدالله در استفاده از عرفا بسیار مؤثر افتاد و یکی از مهم ترین موجبات شکست نهضت مسلم را پدید آورد.

۱- ترجمه الامام علی (علیه السلام) ، ج ۳، ص ۱۸۲.

۲- تنظیمات الجیش العربی، ص ۲۸.

۳- حضاره العراق، ج ۶، فصل ۵، ص ۲۳۹.

۴- تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۶۷؛ تجارب الامم، ج ۲، ص ۴۳.

د) مناکب

مناکب جمع منکب و به عقیده بعضی سمتی بود که در جاهلیت نیز در میان قبیله وجود داشت و فوق عریف و تحت نظر شیخ قبیله بود و وظیفه نظارت بر اعمال پنج عریف تحت نظر خود را به عهده می گرفت. (۱)

اما بعضی دیگر از نوشته ها، ایجاد این منصب را به زیاد بن ابیه و برای تسلط و نظارت بیشتر بر اعمال و کارهای عرفا نسبت داده اند.(۲)برخی نیز نظر بر این عقیده اند که گرچه این منصب در زمان زیاد ایجاد شد، اما سمتی پایین تر از عریف و معاون او به حساب می آمد.(۳)در کتاب لسان العرب چند قول در باره این سمت ذکر شده است: ۱. عریف، ۲. رئیس عرفاء، ۳. مرتبه ای پایین تر از عریف.(۴)

در میان نصوص تاریخی عبارتی وجود دارد که عبیدالله بن زیاد در سال ۶۰ه. ق آن را بیان کرده و از منکب در ردیف شرطه، عرفا و مقاتله (جنگ جویان) یاد کرده است.(۵)

ه) سرپرست بیت المال

در ابتدای تأسیس شهر کوفه سرپرستی بیت المال به عهده شخص امینی بود که مستقیماً از طرف خلیفه تعیین می شد و تنها در مقابل او جواب گو بود و جایگاهی در عرض والی کوفه داشت، چنان که در تاریخ آمده است که عُمر در سال ۲۱ه. ق عمار را به عنوان امیر کوفه و عبدالله بن مسعود را به عنوان متصدی بیت المال این شهر نصب کرد.(۶)ابن مسعود این سمت را تا چند سال خلافت عثمان نیز بر عهده داشت، پس از آن این سمت را افرادی، همچون اباجُبَیره انصاری، قیس بن عَطارد و

۱- تاریخ التمدن الاسلامی، ج ۱، ص ۱۷۶.

۲- تنظیمات الجیش العربی، ص ۲۲۳.

۳- الحیاه الاجتماعیه، ص ۵۴.

۴- لسان العرب، ج ۱۴، ص ۲۷۷.

۵- تجارب الامم، ج ۲، ص ۵۰.

۶- مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۴۳؛ تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۲۲۸.

قَبیفه بن جابر اسدی بر عهده داشتند. (۱)در سال ۲۶ه. ق بین ابن مسعود، سرپرست بیت المال و سعد بن ابی وقاص، والی کوفه اختلافی بر سر قرضی که سعد از بیت المال گرفته بود، رخ داد که همین کشمکش بهانه ای شد تا عثمان سعد را عزل و به جای او ولید را نصب کند.(۲)اما در زمان امویان، صاحب این منصب، استقلال خود را از دست داد؛ بدین ترتیب که به وسیله امیر کوفه منصوب می شد نه رئیس حکومت مرکزی.

یکی از سرپرستان بیت المال در زمان حضرت علی (علیه السلام) شخصی به نام وهب بن عبدالله بود.(۳)

و) سرپرست دیوان خراج

منظور از خراج، خراج منطقه سواد که شامل کوفه و بصره هر دو می شد، می باشد که در فصل چهارم به آن اشاره شد. از همان سال های آغاز تشکیل شهر کوفه، مسئول خراج، مقامی مستقل داشت و در عرض امیر بود و به وسیله خلیفه تعیین می شد، چنان که هم زمان با معرفی عمّار به عنوان والی و ابن مسعود به عنوان مسئول بیت المال از سوی عمر در سال ۲۱ه. ق، عثمان بن حنیف به عنوان متولی خراج تعیین شد.(۴)متولی این سمت در سال های پایانی خلافت عثمان جابر مُزَنی بود.(۵)گفتنی است افرادی، همچون قرظه بن کعب انصاری و عبدالله بن سلمه را متولیان این سمت در زمان حضرت علی (علیه السلام) دانسته اند.(۶)

معاویه هنگام نصب مغیره بن شعبه برای فرمانداری کوفه، عبدالله بن دراج را نیز به عنوان متولی خراج سواد تعیین کرد.(۷)او درآمد سرشاری را از راه جمع آوری خراج نصیب معاویه نمود.(۸)

۱- الخراج فی العراق، ص ۲۸۴.

۲- تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۳۱۱.

۳- الاداره الاسلامیه فی عهد عمر، ص ۲۸۴.

۴- مروج الذهب، ج ۱، ص ۳۴۳؛ تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۲۲۸.

۵- تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۴۴۶.

۶- الخراج فی العراق، ص ۲۸۴؛ الاداره الاسلامیه فی عهد عمر، ص ۴۷۶.

۷- تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۶۹.

۸- بررسی وضع مالی و مالیه مسلمین از آغاز تا پایان دوره اموی، ص ۱۲۰.

به هرحـال آنچه از مطالب بالا به دست آمـد این است که صاحب این منصب در اوضاع کوفه دخالت مسـتقیمی نداشـته است. نکته پایانی آنکه حضرت علی (علیه السلام) طی نامه ای دستورالعملی برای عاملان خود بر خراج صادر کرد. (۱)

ز) کاتبان و منشیان

از ابتـدای تشـکیل دیوان در زمان خلافت عمر، نیاز به کاتبان و منشـیان حکومتی احساس شـد. شاید ابوجبیره انصاری را بتوان اولین منشـی حکومتی کوفه دانست که در زمان سـعد بن ابی وقاص مسـئولیت دیوان لشـکر (دیوان الجند) را از طرف سـعد به عهده داشت.(۲)سعیـد بن نمران هَمْـِدانی، عبـدالله بن جعفر و عبـدالله جـبیر و عبیـدالله بن ابی رافع، به عنوان کاتبـان و منشـیان حکومتی در زمان خلافت حضرت علی (علیه السلام) در کوفه معرفی شده اند.(۳)و بالاخره از عبیدالله عمرو بن رافع به عنوان کاتب عبیدالله بن زیاد یاد شده است.(۴)

در زمان خلافت معاویه به علت گستردگی کارها، وظیفه منشی گری نیز از تنوع خاصی برخوردار شد. در این زمان معاویه در شام برای خود پنج نوع کاتب و منشی تعیین کرد:

یک - کاتب نامه ها (کاتب الرسائل) ؛

دو - کاتب امور خراج (کاتب الخراج) ؛

سه - کاتب امور مربوط به لشکر (کاتب الجند) ؛

چهار - کاتب مربوط به شرطه (کاتب الشرطه) ؛

پنج - کاتب امور قضایی (کاتب القاضی) که منشی قاضی بود و احکام صادره از سوی او را ثبت می کرد.(۵)

۱- نهج البلاغه، نامه ۵۱.

۲- البلدان، ص ۷۵.

۳- الوزراء و الکتّاب، ص ۲۱.

۴- تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۵۶.

۵- تاریخ التمدن الاسلامی، ج ۱، صص ۲۴۴ و ۲۴۵.

در این زمان دیوانی به نام دیوان خاتم به وجود آمـد که وظیفه مراقبت از مهرهای حکومتی را بر عهده داشت. (۱)گفتنی است که مهر نمودن نامه ها، پیش از حکومت معاویه نیز رایج بود، چنان که در باره عُمر آمده است که او اولین کسـی بود که روی نـامه های خود تاریـخ نگاشت و آن را با گِل مهر نمود. (۲)همچنین در باره حضـرت علی (علیه السلام) چنین گفته شده است که همیشه نامه های خود را مهر می کرد. (۳)

امـا در زمـان حکومت معـاویه شخصـی به نـام عمر بن زبیر در نـامه معـاویه که به زیـاد، حاکم عراق نوشـته و حواله صـد هزار درهمی برای او صادر کرده بود، دست برد و صـد هزار درهـم را تبـدیل به دویست هزار درهم کرد، بـدون آنکه معاویه و زیاد از این امر مطلع شونـد. پس از چنـدی که ماجرا برملا شـد، معاویه کیفیت خاصـی برای مهر نمودن نامه ها انتخاب نمود؛ بدین ترتیب که دستور داد نامه ها را بپیچند و با شمع روی آن مهر زنند تا اگر کسی نامه را باز نمود آشکار شود و این علاوه بر مهر زدن بر اول یا آخر نامه بود.(۴)

در بـاره زیـاد نیز نقـل شـده است که دیـوان خـاتم را در زمـان حکـومت خـود بر عراق ایجـاد نمـود که عمـل او را تقلیـدی از پادشاهان ایران دانسته اند.(۵)

اسامی بعضی از کاتبان معاویه که در تاریخ آمده، عبارت است از:

یک – عبیدالله بن اوس غسّانی، مسئول نوشتن دیوان رسائل؛

دو – سِرْجون بن منصور رومی، مسئول دیوان خراج؛

سه – عمرو بن سعید بن عاص، مسئول دیوان لشگر؛

چهار – عبد الرحمان بن دُرّاج و عبیدالله بن نصر بن حجاج بن علاء سلمی.(۶)

۱- تجارب الامم، ج ۲، ص ۲۷؛ المعارف، ص ۱۰۷؛ الوزراء و الکتّاب، ص ۲۲.
۲- تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۲۷۷.
۳- ترجمه الامام علی (علیه السلام) ، ج ۳، ص ۲۸۸.
۴- الوزراء و الکتاب، ص ۲۲.
۵- تاریخ التمدن الاسلامی، ج ۱، ص ۱۳۰.
۶- الوزراء و الکتاب، صص ۲۲ و ۲۳.

دو نفر اول، مسئولیت خود را در زمان یزید نیز بر عهده داشتند. (۱)گفتنی است که هر کاتب دیوان، تعدادی کاتب را نیز در محدوده مسئولیت خود سرپرستی می کرد.

دیوان های کوفه تا سال ۸۱ه. ق به زبان فارسی بود که عبدالملک بن مروان آنها را به عربی ترجمه کرد.(۲)

۱- الوزراء و الکتاب، ص ۲۶.

۲- بررسی وضع مالی و مالیه مسلمین از آغاز تا پایان دوره اموی، ص ۱۶۹.

کتابنامه

۱. اتجاهات المعارض فی الکوفه، دراس فی التکوین الاجتماعی و السیاسی، ابراهیم بیضون، چاپ اول، بیروت، معهد الانماد العربی، ۱۹۸۶م.

۲. احسن التقاسیم فی معرف الاقالیم، ابوعبدالله محمد بن احمد مقدسی، ترجمه علینقی منزوی، تهران، شرکت مؤلفان و مترجمان، ۱۳۶۱.

۳. احکام المحبوسین فی الفقه الجعفری، محمدباقر خالصی، چاپ اول، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۱۳ه. ق.

۴. اخبار الطوال، ابوحنیفه احمد بن داود دینوری، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران، نشرنی، ۱۳۶۴.

۵. اخبار القضا، محمد بن خلف بن حیان وکیع، بیروت، عالم الکتب.

۶. اخبار عمر و اخبار عبدالله بن عمر، علی طنطاوی و ناجی طنطاوی، چاپ هشتم، بیروت، المکتب الاسلامی، ۱۴۰۳ه. ق.

۷. الاختصاص، شیخ مفید [منسوب]، تحقیق علی اکبر غفاری، چاپ اول، کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ه. ق.

۸. الادار الاسلامیه فی عهد عمر بن خطاب، فارق محمد سعید لاوی، مقدمه: احمد شلبی، چاپ اول، بیروت، دارالنهض العربیه و عمان، دار مجد لاوی، ۱۴۱۱ه. ق.

۹. ادب الطف او شعراء الحسین (علیه السلام) (من القرن الاول الهجری حتی القرن الرابع عشر) ، جواد شبّر، بیروت، دارالمرتضی، ۱۴۰۹ه. ق.

۱۰. الاغانی، ابوالفرج اصفهانی، مصر، وزار الثقاف و الارشاد القومی، المؤسس المصری العام، ۱۹۶۳م.

۱۱. الالفاظ الفارسی العربیه، سعید ادنی سیر، بیروت، ۱۹۰۸م.

۱۲. الامام علی (علیه السلام) و الحرب (سیاس الحرب و السوق العسکری و التعبیه عند الامام) ، عقید رکن احمد زیدی، چاپ اول، عراق، دارالکرام للطباع و النشر و التحقیق، ۱۴۱۴ه. ق.

۱۳. الامام و السیاسیه (المعروف بتاریخ الخلفاء) ، ابومحمد عبدالله بن مسلم بن قتیبه دینوری، تحقیق: علی شیری، چاپ اول، قم، منشورات الشریف رضی، ۱۳۷۱.

۱۴. انساب الاشراف، احمد بن یحیی بن جابر بلاذری، تحقیق: محمدباقر محمودی، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.

۱۵. انساب الخیل فی الجاهلیه و الاسلام و اخبارها، ابن کلبی، احمد زکی، قاهره، الدارالقومیه للطباع و النشر.

۱۶. بحارالانوار، محمدباقر مجلسی، بیروت، مؤسس الوفاء، ۱۴۰۳ه. ق.

۱۷. بطل العلقمی، عبدالواحد مظفر، قم، انتشارات شریف رضی، نجف، منشورات مطبع الحیدریه.

۱۸. بغی النبلاء فی تاریخ کربلاء، سید عبدالحسین کلیددار آل طعمه، تحقیق: عادل کلیددار، بغداد مطبع الارشاد.

۱۹. البیان و التبیین، عمرو بن بحر الجاحظ، تحقیق: عبدالسلام محمد هارون، قاهره، ۱۹۴۸م.

۲۰. تاریخ الادب العربی، شوقی ضیف، چاپ سوم، قاهره، دارالمعارف مصر، ۱۹۶۳م.

۲۱. تاریخ الامامیه و اسلافهم من الشیعه، عبدالله فیاض، چاپ سوم، بیروت، مؤسس الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۶ه. ق.

۲۲. تاریخ الامم و الملوک، محمد بن جریر طبری، بیروت، مؤسس الاعلمی للمطبوعات.

۲۳. تاریخ التمدن الاسلامی، جرجی زیدان، بیروت، منشورات دارالمکتب الحیا.

۲۴. تاریخ الکوفه، سیدحسین براقی نجفی، تحقیق و تحریر: سید محمدصادق بحرالعلوم، چاپ چهارم، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۰۷ه. ق.

۲۵.

تاریخ جغرافیای کربلای معلّی - اماکن متبرکه و عتبات عالیات و مشاهد مشرفه -، عمادالدین حسین اصفهانی، کتابخانه فرد، ۱۳۲۶ه. ش.

۲۶. تاریخ من دفن فی العراق من الصحاب، علی بن حسین هاشمی خطیب، چاپ اول، بیروت، دارالثقافه، ۱۳۹۴ه. ق.

۲۷. تاریخ یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، انتشارات علمی و فرهنگی.

۲۸. تخطیط مدین الکوفه، کاظم جنّابی، مقدمه احمد فکری، مجمع العلمی العراق، ۱۳۸۶ه. ق.

۲۹. تخلیط المدن العربی الاسلامیه، طاهر مظفر عمید، مطبع جامع بغداد، ۱۹۸۶م.

۳۰. ترجم الامام علی بن ابی طالب من تاریخ مدین دمشق، ابوالقاسم علی بن حسن بن هب الله شافعی معروف به ابن عساکر، تحقیق: محمدباقر محمودی، بیروت، دارالتعاریف للمطبوعات.

۳۱. ترمینولوژی حقوق، محمد جعفر جعفری لنگرودی، چاپ چهارم، مشهد، کتابخانه گنج دانش، ۱۳۶۸ه. ق.

۳۲. تشیع در مسیر تاریخ، سیدحسین محمد جعفری، ترجمه محمدتقی آیت اللهی، چاپ هشتم، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۴ه. ش.

۳۳. تشیع و تصوف، کامل مصطفی شیبانی، ترجمه علیرضا ذکاوتی، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۹ه. ش.

۳۴. التنظیمات الاجتماعیه و الاقتصادی فی البصر فی القرن الاول الهجری، چاپ دوم، بیروت، دارالطلیعه للطباع و النشر، ۱۹۶۹م.

۳۵. تنظیمات الجیش العربی الاسلامی فی العصر الاموی، بغداد، دار شؤون الثقاف العامه.

۳۶. توضیح البیان فی تسهیل الاوزان، محمد حبیب الدین علی مدد.

۳۷. ثور الحسین ظروفها الاجتماعیه و آثارها الانسانیه، محمدمهدی شمس الدین، چاپ ششم، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۰۱ه. ق.

۳۸.

جغرافیای تاریخی سرزمین های خلافت شرقی، گای لسترنج، ترجمه: محمود عرفان، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴ه. ش.

۳۹. جغرافیای تاریخی هجرت امام رضا (علیه السلام) از مدینه تا مرو، جلیل عرفان منش، چاپ اول، مشهد، بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۷۴ه. ش.

۴۰. جغرافی العراق و تاریخه القدیم، عبدالرزاق سعید بغدادی اسدی، چاپ اول، نجف، مطبع العلمیه، ۱۳۵۸ه. ق.

۴۱. جمهر انساب العرب، ابومحمد بن علی بن احمد بن سعید بن حزم اندلسی، چاپ اول، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۳ه. ق.

۴۲. جمهر خطب العرب فی عصور العربی الزاهره، احمد زکی صفوت، چاپ دوم، مصر، مطبع الحلبی، ۱۳۸۵ه. ق.

۴۳. الحجاز فی صدر الاسلام، دراسات فی احواله العمرانی و الاداریه، صالح احمدعلی، چاپ اول، بیروت، مؤسس الرساله، ۱۴۱۰ه. ق.

۴۴. الحیا الاجتماعیه و الاقتصادیه فی الکوفه، محمد حسین زبیدی، نشر جامعه بغداد، ۱۹۷۰م.

۴۵. حیا الامام الحسن بن علی (علیه السلام) دراس و تحلیل، باقر شریف قرشی، چاپ سوم، قم، دارالکتب العلمیه، ۱۳۹۳ه. ق.

۴۶. حیا الامام الحسین (علیه السلام) دراس و تحلیل، باقر شریف قرشی، چاپ دوم، قم، دارالکتب العلمیه، ۱۳۹۷ه. ق.

۴۷. الحیر و مک و صلتهما بالقبایل العربیه، م. ج. کستر، ترجمه یحیی جیوری، بغداد، جامعه بغداد، ۱۳۹۶ه. ق.

۴۸. الخراج فی العراق فی العهود الاسلامی الاولی، احمد علی، المجمع العلمی العراق، ۱۴۱۰ه. ق.

۴۹. خطط بغداد و أنهار العراق القدیمه، مکسملیان شتریک، تعریب خالد اسماعیل علی، المجمع العلمی العراق، ۱۴۰۶ه. ق.

۵۰. خطط کوفه، لویی ماسینیون، ترجمه تقی محمد مصعبی، نجف، جمعی. . . النشر، ۱۳۹۹ه. ق.

۵۱.

الديارات، ابوالفرج اصفهانی، تحقیق: جلیل عطیه، چاپ اول، لندن، قبرص- ریاض، الریس الکتب و النشر، ۱۹۹۱م.

۵۲. دائر المعارف الاسلامی الشیعه، سید حسن امین، چاپ دوم، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۰۱ه. ق.

۵۳. دراسات فی التاریخ الحضار الاسلامی العربیه، سعید عبدالفتاح عاشور، معوز غلول عبدالحمید و احمد مختارعباس، چاپ دوم، کویت، منشورات ذات السلاسل، ۱۴۰۶ه. ق.

۵۴. دراسات فی النظم العربیه الاسلامیه، توفیق سلطان یوزبکی، چاپ دوم، جامع الموصل، ۱۳۹۹ه. ق.

۵۵. دلیل النجف الاشرف، عبدالهادی فضلی، منشورات مکتب التربی فی النجف الاشرف.

۵۶. الدوافع الذاتیه لأنصار الحسین (علیه السلام) ، محمد علی عابدین، چاپ دوم، قم، دارالکتاب الاسلامی، ۱۹۸۲م.

۵۷. الدیارات، ابی الحسن علی بن محمد معروف به شابشتی، تحقیق: کورتیس عواد، بغداد، مطبع المعارف، ۱۹۵۱م.

۵۸. رحل ابن بطوطه، ابوعبدالله محمد بن ابراهیم، دار صادر، ۱۹۹۸م.

۵۹. رحل ابن جبیر، ابوالحسین محمد بن احمد بن جبیر کنانی اندلسی شاطبی بلسی، بیروت، دار صادر، ۱۳۸۴ه. ق.

۶۰. الرهیمه، عبدالرحیم محمد علی، چاپ اول، نجف، مطبع الغری الحدیثه، ۱۳۸۵ه. ق.

۶۱. زندگانی سفیر حسین (علیه السلام) مسلم بن عقیل، محمد علی عابدین، ترجمه: سید حسن اسلامی، چاپ اول، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۲ه. ش.

۶۲. زینب قهرمان دختر علی، احمد صادقی اردستانی، چاپ دوم، نشر مطهر، ۱۳۷۴ه. ش.

۶۳. سیمای کربلاء، محمد صحتی سردرودی، چاپ دوم، مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات، ۱۳۷۳ه. ش.

ص: ۵۴۲

۶۴. شـذور العقود فی ذکر النقود القـدیم الاسـلامیه، تقی الـدین ابی العباس احمد بن علی بن المقریزی الشافعی، نجف، مکتب المرتضویه.

۶۵. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، دارالاحیاء التراث العربی، ۱۳۸۵ه. ق.

۶۶. شعراء الدولتین الامویه و العباسیه، حسین عطوان، چاپ دوم، بیروت، دارالجبل، ۱۹۸۱م.

۶۷. شهر حسین (علیه السلام) یا بزمگاه عشق، محمدباقر مدرس بستان آبادی، تهران، انتشارات جهان، ۱۳۵۳ه. ش.

۶۸. شهید جاوید، نعمت الله صالحی نجف آبادی، چاپ دوم، مشعل آزادی، ۱۳۵۱ه. ش.

۶۹. الصل بین التصوف و التشیع، کامل مصطفی شیبی، چاپ سوم، بیروت، دارالاندلس، ۱۹۸۲م.

۷۰. الطبقات الکبری، محمد بن سعد منیع زهری، تحقیق: محمد بن صامل السلمی، چاپ اول، طایف، مکتب الصدیق، ۱۴۱۴ه. ق.

۷۱. طبقات فحول الشعراء، محمد بن سلّام جمحی، شرح ابو فهر محمود محمدشاکر، قاهره، مؤسس السعودی.

۷۲. الطریق الی المداین، احمد عادل کمال، بیروت، دارالنفایس، ۱۴۰۴ه. ق.

۷۳. عجایب احکام امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب، سیدمحسن امین حسین عاملی، بیروت، منشورات مکتب دارالبیان.

۷۴. العراق فی العصر الاموی من الناحی السیاسی و الاداریه و الاجتماعی، ثابت اسماعیل المرادی، چاپ دوم، بغداد و نجف، منشورات مکتب الاندلس و مطابع النعمان.

۷۵. العقد الفرید، شهاب الدین احمد بن عبد ربه، بیروت، دارالکتاب العربی، ۱۳۸۴ه. ق.

۷۶. العقد المنیر فی تحقیق ما یتعلق بالدراهیم و الدنانیر، سید موسی مازندرانی، نجف،

مطبع العلمیه، ۱۳۶۱ه. ق.

۷۷. العمار فی صدر الاسلام، سامح کمال الدین، قاهره، مطبع جامع القاهر، ۱۹۷۱م.

۷۸. الغارات، ابواسحاق ابراهیم بن محمد ثقفی کوفی، تحقیق: میر جلال الدین حسینی، چاپ دوم، تهران، انتشارات انجمن آثار ملی، ۱۳۵۵ه. ش.

۷۹. الفتح الاسلامی فی العراق و الجزیره، عبدالحمید حسین، بغداد، وزار المعارف، ۱۹۶۱م.

۸۰. فتوح البلدان، احمد بن یحیی بن جابر بلاذری، ترجمه محمد توکل، تهران، نشر نقره، ۱۳۳۷ه. ش.

۸۱. الفتوح، احمد بن علی بن اعثم کوفی، ترجمه: محمد بن احمد مستوفی هروی، تصحیح: غلامرضا طباطبایی مجد، تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۲.

۸۲. الفخری فی الآداب السلطانیه و الدول الاسلامیه، محمد بن علی بن طباطبا معروف به ابن طقطقا، بیروت، دار صادر، ۱۳۶۸ه. ق.

۸۳. فرهنگ البسه مسلمانان، رینهارت دوزی، ترجمه: حسینعلی هروی، تهران، انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۹.

۸۴. فن الحرب فی عهود الخلفاء الراشدین و الامویین، بشام عسلی، چاپ اول، بیروت، دارالفکر، ۱۳۹۷ه. ق.

۸۵. الفهرست، محمد بن اسحاق بن ندیم، تحقیق: رضا تجدد، تهران، مکتب الاسلامی و مکتب الجعفری تبریزی، [بی تا].

۸۶. قاموس الامکن و البقاع التی یرد ذکرها فی کتب الفتوح، علی بهجت، چاپ اول: مصر، مطبع التقدم، ۱۳۲۵ه. ق.

۸۷. القاموس المحیط، مجدالدین فیروزآبادی، مصر، مؤسس فن الطباعه.

۸۸. قضاء امیرالمؤمنین، جعفر تستری، نجف، منشورات مطبع الحیدریه، ۱۳۶۹ه. ق.

۸۹. قضاوت های حضرت امیرالمؤمنین، ذبیح الله محلاتی، چاپ چهارم، کتابخانه ارشاد.

۹۰.

الکامل فی التاریخ، ابن اثیر عزالدین ابی الحسن علی بن عبدالکریم بن عبدالواحد شیبانی، بیروت، دار صادر، دار بیروت، ۱۳۸۵ه. ق.

۹۱. کتاب الوصیه من الاصول الروائی المعتبره، عیسی بن مستفاد، تحقیق: شیخ قیس بهجت العطّار، چاپ اول، مشهد، المکتب المختصّه بامیرالمؤمنین علی (علیه السلام) ، ۱۳۸۷.

۹۲. کوفه و تحولات تاریخی دوران امام علی و حسنین (علیهم السلام) ، فاطمه حبیبی، چاپ اول، تهران، برهان دانش، ۱۳۸۹.

۹۳. کربلاء فی الذاکره، سلمان هادی آل طعمه، بغداد، مطبع العانی، ۱۹۸۸م.

۹۴. کربلاء، سعید عسیلی، چاپ اول، بیروت، دارالزهراء، ۱۴۰۶ه. ق.

۹۵. الکشاف، ابوالقاسم جارالله بن محمود زمخشری، بیروت، دارالمعرفه، [بی تا].

۹۶. کوفه پیدایش شهر اسلامی، هشام جعیط، ترجمه: ابوالحسن سرو مقدم، چاپ اول، مشهد، بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۷۲ه. ش.

۹۷. الکوف و اهلها فی صدر الاسلام (دراس فی احوالها العمرانیه و سکانها و تنظیماتهم، صالح احمدعلی، چاپ اول، بیروت، شرکت المطبوعات للتوزیع و النشر، ۲۰۰۳م.

۹۸. کوفه و نقش آن در قرون نخستین اسلامی، محمد حسین رجبی دوانی، تهران، نشر دانشگاه امام حسین (علیه السلام) .

۹۹. اللهوف علی قتلی الطفوف، رضی الدین ابوالقاسم علی بن موسی بن جعفر بن طاووس، تحقیق: فارس تبریزی (حسّون) ، چاپ اول، دارالاسره للطباع والنشر، ۱۴۱۴ه. ق.

۱۰۰. لوامع الاشجان فی مقتل الحسین (علیه السلام) ، سید محسن امین عاملی، قم، انتشارات بصیرتی - صیدا، مطبع العرفان، ۱۳۳۱ه. ق.

۱۰۱. ماهیت قیام مختار بن ابی عبیده ثقفی، ابوفاضل رضوی دادکانی، چاپ دوم، قم، مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی، ۱۳۷۳ه. ش.

۱۰۲. مختصر کتاب البلدان، احمد بن محمد همدانی معروف به ابن فقیه، لیدن، مطبع بریل، ۱۳۰۲ه. ق.

۱۰۳. مختصر نهض الحسين (عليه السلام) ، هب الدين حسينى، بغداد، دارالاسلام، ۱۳۴۵ه. ق.

۱۰۴. المدخل فى تاريخ الحضار العربيه، ناجى معروف، چاپ دوم، بغداد، مطبع وزار المعارف، ۱۳۸۱ه. ق.

۱۰۵. مدين الحسين او مختصر تاريخ كربلاء، محمد حسن مصطفى كليددار، چاپ اول، بغداد، مطبع النجاح، ۱۳۶۷ه. ق.

۱۰۶. مراصد الاطلاع، بغدادى، قاهره، دار احياء الكتب العربيه، ۱۳۷۳ه. ق.

۱۰۷. مروج الذهب، ابوالحسن على بن حسين مسعودى، چاپ اول، بيروت، دارالاندلس، ۱۳۵۸ه. ق.

۱۰۸. مسالك الابصار فى ممالك الامصار، ابن فضل الله عمرى، تحقيق: احمد زكى پاشا، قاهره، مطبع دارالكتب المصريه، ۱۳۴۲ه. ق.

۱۰۹. مستدرك الوسائل و مستنبط المسائل، ميرزا حسين نورى طبرسى، تحقيق: مؤسس آل البيت لاحياء التراث، چاپ اول، قم، مؤسس آل البيت لاحياء التراث، ۱۴۰۷ه. ق.

۱۱۰. مسجد الكوفه (تخطيطه و عمرانه خاص فى العصر الاموى) ، كاظم جنابى، بغداد، دارالجمهوريه، ۱۹۶۶م.

۱۱۱. مع الحسين فى نهضته، اسد حيدر، چاپ سوم، بيروت، دارالتعارف للمطبوعات، ۱۳۹۹ه. ق.

۱۱۲. المعارف، ابن قتيبه ابى محمد عبدالله بن مسلم، تحقيق: ثروت عكاشه، چاپ دوم، مصر، دارالمعارف.

۱۱۳. معجم الانساب و الاسرات الحاكمه فى التاريخ الاسلامى، زامباور، ترجمه: زكى محمدحسن و ديگران، بيروت، دار الراشد العربى، ۱۴۰۰ه. ق.

۱۱۴. معجم البلدان، ياقوت بن عبدالله حموى بغدادى، بيروت، دار احياء التراث العربى.

۱۱۵. المعجم المفصل باسماء الملابس عندالعرب، رينهارت دوزى، ترجمه: اكرم فاضل، وزار الاعلام، مديرى الثقاف العامه.

۱۱۶. معجم قبايل العرب، عمر رضا كحاله، دمشق، مطبع هاشميه، ۱۹۴۹م.

۱۱۷. معجم معالم الحجاز، عاتق بن غيث بلادى، چاپ اول، مكه، دار مك للنشر و التوزيع، ۱۴۰۴ه. ق.

۱۱۸.

المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، جواد علی، چاپ دوم، بغداد - بیروت، دارالعلم للملایین - مکتب النهضه، ۱۹۸۷م.

۱۱۹. مقاتل الطالبیین، ابوالفرج اصفهانی، مقدمه: کاظم مظفر، چاپ دوم، قم، دارالکتب للطباع و النشر، ۱۳۸۵ه. ق.

۱۲۰. مقتل الحسین، خوارزمی أبوالمؤید موفق بن احمد مکی اخطب خوارزم، تحقیق شیخ محمد سماوی، قم، مکتب المفید.

۱۲۱. مقتل الحسین، عبدالرزاق موسوی مقرم، مقدمه: محمد حسین مقرم، چاپ پنجم، دارالکتاب الاسلامی، ۱۳۹۹ه. ق.

۱۲۲. مقتل الحسین، لوط بن یحیی بن سعید بن مخنف بن سلیم ازدی غامدی، تعلیق: حسن غفاری، قم، چاپخانه علمیه.

۱۲۳. موارد السجن فی النصوص و الفتاوی، نجم الدین طبسی، چاپ اول، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۰ه. ش.

۱۲۴. موسوع العتبات المقدسه قم - النجف، جعفر خلیلی، چاپ دوم، بیروت، مؤسس الأعلمی، ۱۴۰۷ه. ق.

۱۲۵. موسوع النجف الاشرف - النجف قدیماً، به کوشش جعفر هادی دجیلی، چاپ اول، دارالاضواء، ۱۴۱۳ه. ق.

۱۲۶. موسوع کلمات الامام الحسین (علیه السلام) ، معهد تحقیقات باقرالعلوم، چاپ اول، قم، دار المعروف، ۱۳۷۳ه. ش.

۱۲۷. میزان الحکمه، محمد محمدی ری شهری، چاپ چهارم، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۱ه. ش.

۱۲۸. المیزان فی تفسیر القرآن، محمدحسین طباطبایی، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۹۷ه. ق.

۱۲۹. نخب الذخایر فی احوال الجواهر، محمد بن ابراهیم بن ساعد انصاری سنجاری معروف به ابن اکفانی، تحقیق اب انستاس ماری کرملی بغدادی، قاهره، المطبع العصریه، ۱۹۳۹م.

۱۳۰.

نزه اهل الحرمین فی عمار المشهدین، سید حسن صدر کاظمی، ادار الرضوان، ۱۳۵۴ه. ق.

۱۳۱. نشأ الشیع الامامیه، نبیله عبدالمنعم داود، بیروت، دارالمورخ العربی، ۱۴۱۵ه. ق.

۱۳۲. النظم الاسلامیه، منیر حمید بیاتی و فاضل شاکر نعیمی، چاپ اول، جامع بغداد، ۱۹۸۷م.

۱۳۳. النفی و التغریب فی مصادر التشریع الاسلامی، نجم الدین طبسی، چاپ اول، مجمع الفکر الاسلامی، ۱۴۱۶ه. ق.

۱۳۴. النقض (بعض مثالب النواصب فی نقض بعض فضایح الروافض) ، عبدالجلیل قزوینی رازی، تصحیح: میر جلال الدین محدث، تهران، انتشارات انجمن آثار ملی، ۱۳۵۸ه. ش.

۱۳۵. النقود العربیه و علم النمیات، اب انستاس ماری کرملی بغدادی، قاهره، المطبع العصری، ۱۹۳۹م.

۱۳۶. نقش تقیه در استنباط، نعمت الله صفری، چاپ اول، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۱.

۱۳۷. نهضت کوفه از دیدگاه روانشناسی اجتماعی، ابراهیم پاشا، چاپ اول، تهران، آتیه، ۱۳۷۸.

۱۳۸. هوی التشیع، احمد وایلی، چاپ سوم، بیروت، دارالصفوه، ۱۴۱۴ه. ق.

۱۳۹. الوزراء و الکتّاب، ابوعبدالله محمد بن عبدوس جهشیاری، مقدمه: حسن زین، بیروت، دارالفکر الحدیث للطباع و النشر، ۱۴۰۸ه. ق.

۱۴۰. وسائل الشیع الی تحصیل مسائل الشریع، محمد بن حسن حر عاملی، چاپ چهارم، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۳۹۱ه. ق.

۱۴۱. وسیل الدارین فی انصار الحسین (علیه السلام) ، سید ابراهیم موسوی زنجانی، چاپ اول، بیروت، مؤسس الاعلمی، ۱۳۹۵ه. ق.

۱۴۲. وقع الطف، أبی مخنف، لوط بن یحیی ازدی غامدی کوفی، تحقیق شیخ محمد هادی یوسفی غروی، چاپ اول، قم، انتشارات جامعه مدرسین، ۱۳۶۷.

۱۴۳. وقع صفین، نصر بن مزاحم منقری، تحقیق و شرح: عبدالسلام محمد هارون، چاپ دوم، قم، منشورات کتابخانه آیت الله العظمی مرعشی نجفی،۱۳۸۲، قاهره، مؤسس العربی الحدیثه، ۱۴۰۴ه. ق.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹